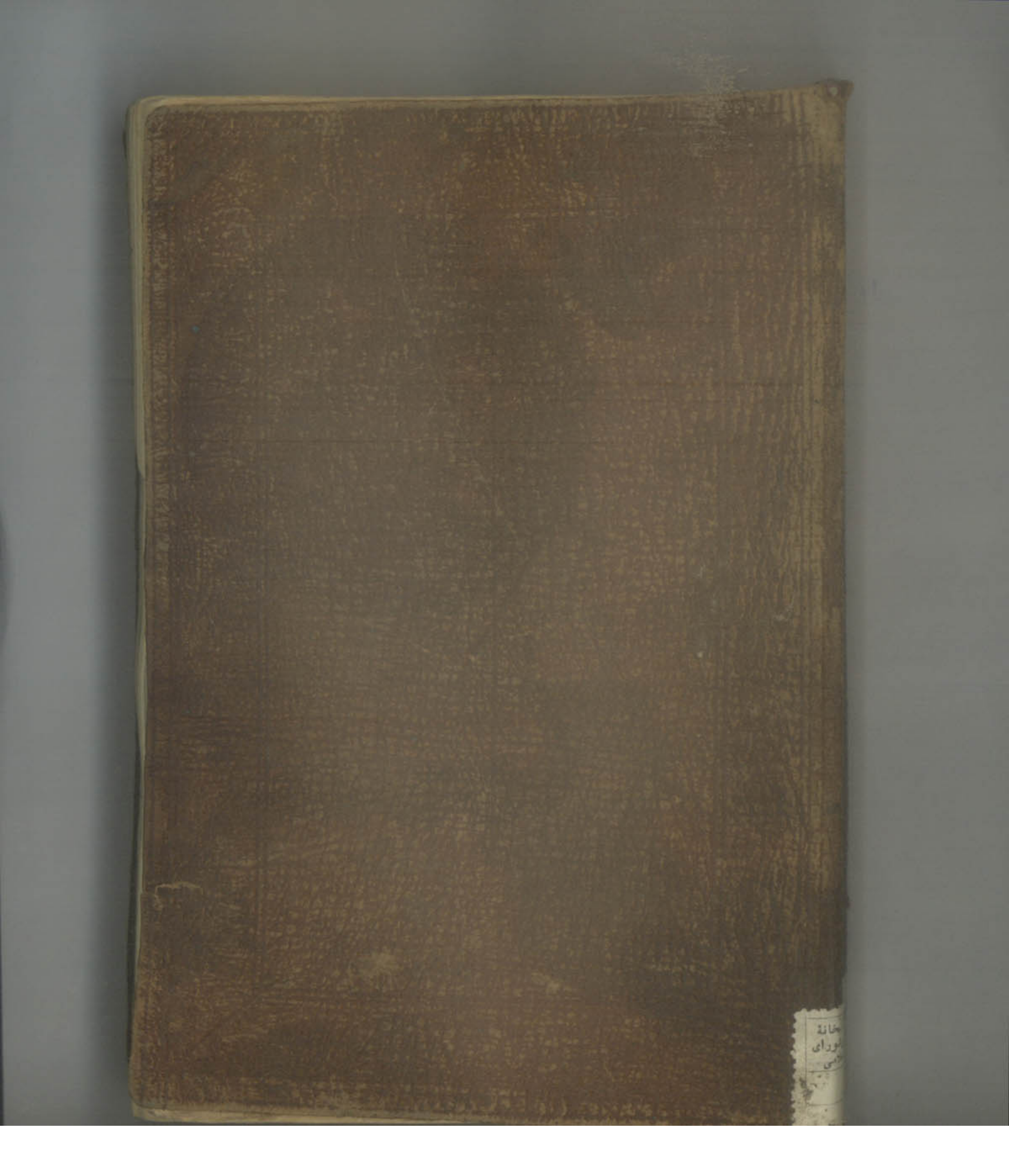
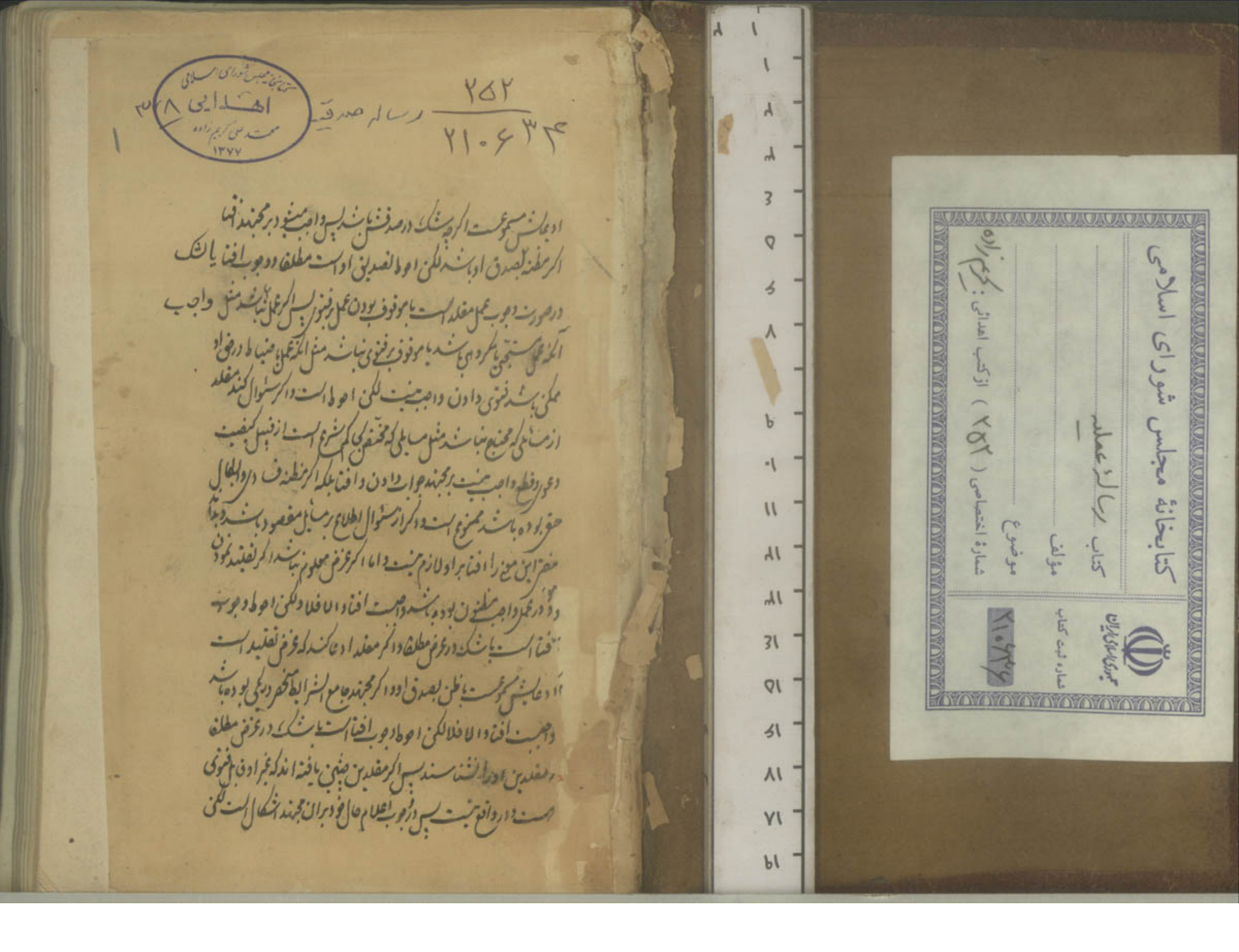




او مجلس مسموع است اگر چه شک در صدق فتوی باشد پس واجب است بر مجتهد افتا
اگر مظنه بصدق او باشد لکن اولی التصدیق او است مطلقا و وجوب افتا یا نشک
در صورت وجوب عمل مقلد است یا موقوف بودن عمل بر فتوی پس اگر عمل نباشد مثل واجب
آنکه عمل مستحب یا مکروهی باشد یا موقوف بر فتوی نباشد مثل آنکه عمل باحتیاط در حق او
ممکن باشد فتوی دادن واجب نیست لکن اولی است و اگر سؤال کند مقلد
از مسائلی که محتاج نباشد مثل مسائلی که مختص بکلم کلام است از قبیل کیفیت
دعوی و قطع واجب نیست بر مجتهد جواب دادن و افتا بلکه اگر مظنه فی دعوی الجاهل
حق بوده باشد ممنوع است و اگر از سؤال اطلاع بر مسائل مقصود باشد و جواب
متضمن این معنی را افتا بر او لازم نیست و اما اگر غرض معلوم نباشد اگر تقلید نمودن
او در عمل واجب مظنون بوده باشد واجب است افتا و الا فلا و لکن اولی وجوب
افتا است یا شک در غرض مطلق و اگر مقلد ادعا کند که غرض تقلید است
ادعا پس مسموع است با ظن بصدق او و اگر مجتهد جامع الشرائط منحصر در یکی بوده باشد
واجب است افتا و الا فلا لکن اولی وجوب افتا است یا شک در غرض مطلق
و مقلدین او را نشناسند پس اگر مقلدین چنین یافته اند که غیر او فتوی
است و در واقع نیست پس در وجوب اعلام حال خود بر آن مجتهد اشکال است لکن



رساله صدیقیه ۲۵۲ / ۲۱۰۶۳۴

۱

ادعای او مسموع نیست اگر چه شک در صدق او داشته باشد پس واجب نیست بر مجتهد افتا
اگر مظنه بصدق او باشد لکن اولی تصدیق اوست مطلقا در وجوب افتا یا شک
در صورت وجوب عمل مقلد است یا موقوف بودن عمل بر فتوی پس اگر عمل نباشد مثل واجب
آنکه عمل مستحبی یا مکروهی باشد یا موقوف بر فتوی نباشد مثل آنکه عمل باحتیاط در حق او
ممکن باشد فتوی دادن واجب نیست لکن اولی است و اگر سؤال کند مقلد
از مسائلی که محتاج نباشد مثل مسائلی که مختص بکلام است از قبیل کیفیت
دعوی و قطع واجب نیست بر مجتهد جواب دادن و افتا بلکه اگر مظنه فساد و ابطال
حق بوده باشد ممنوع است و اگر از سؤال اطلاع بر مسائل مقصود باشد و جواز
منع این منع را افتا بر او لازم نیست و اما اگر غرض معلوم نباشد اگر تقلید نمودن
او در عمل واجب مظنون بوده باشد واجب است افتا و الا فلا و لکن اولی وجوب
افتا است با شک در غرض مطلقا و اگر مقلد ادعا کند که غرض تقلید است
ادعای او مسموع است با ظن بصدق او و اگر مجتهد جامع الشرایط منحصر در یکی بوده باشد
واجب است افتا و الا فلا لکن اولی وجوب افتا است با شک در غرض مطلقا
و مقلدین او در آن شناسند پس اگر مقلدین ضمنی یافته اند که غیر او فتوی
است در واقع نیست پس در وجوب اعلام حال خود بر آن مجتهد اشکال است لکن



وجوب احوط است و این در حال اعلم را دانند و فا طلبیت غیر است اما با شک در علم
وجوب اعلام است و اگر جمعی قابل فتوی باشند و مجهول باشد حال ایشان کفایت
میکنند اعلام بعضی که کفایت نماید با موفقی که بمحض اعلام بعضی با عدم
کفایت و با کفایت بر دیگران ساقط است اعلام و در علم بوجهی که قبل مقدمات
فتوی که از الجمله اجتهاد مجتهد است در علم با وجود فتوی دادن اشکالست
لکن احوط وجوب آنست بلکه خالی از قوه نیست بشرط امکان تحصیل مقدمات
بدون عسر و حرج و اگر امر دایر شود میان اجتهاد نمودن در علمی که خود محتاج است
و میان علمی که مقلد محتاج است پس واجبست تقدیم آنچه خود محتاج است و وجوب
افتا در صورت مذکوره با امن از ضرر است پس اگر ضرر جانی یا مالی که از تقدیش
متضرر شود یا خوف ضرری بر مؤمنی باشد فتوی دادن واجب نیست در ...
دادن بمذهب مخالفین مذهب ایشان جایز است و اما اگر دایر شود ...
سکوت و این که از فتوی با اشتغال سکوت لازم است و اگر شخصی بمرتبه ...
کامل رسید در مسئله اجتهاد کرد بر وجهی که معتبر است شرعا حرام است ...
بعد در آن مسئله اگرچه غیر او اعلم و اتقی باشد اعم از آنکه رای او موافق با رای غیر
باشد یا نه و اگر مجتهد کامل در مسئله اجتهاد نکرده باشد با امکان آن در جواز

تقلید

دخول نماز یا بی وضو خلافست لکن اقرب جواز است و احوط نقض وضو و
اعاده است و مثل اینست هرگاه وضو ساخته بجهة طاهر بودن و بعضی وضوی
بجهة ثواب را باین ملحق کرده اند و آن خلاف احتیاط است و اشکالی در اکتفا
بیک وضو در نمازهای متعدده نیست اگر وضوی کامل باشد و حکم باستحباب وضو از برای
تهیه نماز قبل از دخول وقت اشکالست لکن اگر نیت کند قربة نماز را مجزی بود ...
در نیت **فصل** در بیان موجبات و نواقض وضو است و آن چند چیز است
اول و دوم بول و غایط است هرگاه از موضع طبیعی آید و اگر موضع غیر معتاد بیرون
خلقی باشد و صدق کند خارج از آن میشود ناقض است و با انسداد طبیعی اگر از غیر
طبیعی آید ناقض است و اکثر شرط اعتیاد در این نکرده اند و با عدم انسداد
طبیعی اگر از غیر طبیعی آید ناقضیتش خلافست و قول بناقضیت مطلقا خالی از قوه نیست
و احوط ناقضیت است مطلقا خواه معتاد شود یا نه و رطبی که از فرج زن خارج میشود
ناقض نیست مطلقا و احوط ناقضیت است مطلقا و اگر مقعده آلوده بعذره از مقعد بیرون
آید چنانچه در صاحبان بواسیر اتفاق می افتد اگر منفصل نشود لکانه ناقض
نیست **سیم** ریح است اگر خارج شود از دبر اگرچه آواز و بوی آن معلوم نشود
چهارم خواب است اگرچه باختیار آید **پنجم** زوال عقل است **ششم** استحاضه است

چه قلیله باشد و چه متوسطه و چه کثیره اگرچه در او فرق خلافی است و موجب است از برای
هر نمازی وضوئی را اگرچه در آن اشکال است و همچنین خون حیض و نفاس نیز ناقض
و موجب وضو است و مجزی نیست غسل حیض و نفاس و استحاضه بدون وضو بنا بر
اظهر اگرچه بعضی مجزی میدانند و بنا برین در وجوب تقدیم وضو و استحباب تقدیم و تأخیر
اشکال است لکن وجوب تقدیم خالی از قوة نیست لکن اگر تأخیر اندازد هم
غسلش صحیح است و لکن اگر عمدا کرده گناهکار است و همچنین کفایت نمیکند
سایر اغسال مستحبه که جهت نماز و چیزهای مشروط است بطهارت الکل اگر ناقض
وضو بعمل آمده و غسل مستحبی کرد واجب است وضو که جهت نماز گذاردن و ظاهر تقدیم
وضو است بر غسل در اینجا نیز و اما غسل جنابه پس محتاج وضو نیست بلکه قبل گفته
شده اند بعضی و او حرام است اگرچه جنب مستحب هم باشد و اما مذی موجب
وضو نیست اگرچه بشهوت باشد و قول بوجوب ضعیف است و اما استحباب پس
باکی نیست و اما بوسیدن زنان باعث وضو نمیشود و بعضی در صورت شهوت
مستحب میدانند و اما قهقهه و حقنه و مس فرج باعث وضو نمیشود مطلق و بعضی حکم
باستحباب در اخیر کرده اند و همچنین موجب نمیشود وضو را بیرون آمدن کرم یا
سنگریزه یا خون یا دود یا دودی از مخرج و همچنین خوردن چیزی که آتش باو

و تحریمه

رسیده

رسیده باشد [illegible] خوردن گوشت شتر و شتر لبنیه ملاقی کلب و کافر و تراشیدن
و کندن و چیدن مو و ناخن گرفتن و دروغ گفتن و کشتن شپشه و کیک
باشد باملکش و همچنین نمی شکنند وضو را لمس موی زن و جدا شدن در عاف و قی و چیزی
بیرون انداختن آب دهن یا نخامه و دروغ گفتن و فحش دادن و نسبت زنا دادن
و ظلم کردن و بعضی مستحب دانسته اند که بعد خواندن شعر باطل زیاده از چهار شعر و بعد
دروغ و ظلم و غیبت **فصل دوم** در آداب تخلی و احکامات در حال تخلی نشستن
بنحوی که کسیکه حرام است نظر او بر عورت او عورت او را نه بیند و اگر ناظر محرمی
نباشد واجب نیست ستر عورت در نشستن در خلوت و پوشیدن از زن
و کنیزی که جایز است جماع با او و مطلقه رجعیه و حیوان و طفل لازم نیست
چنانچه بعضی از علما تصریح کرده اند و ذکر کرده اند که واجب نیست بر زن پوشیدن بدن آن
فرج خود از شوهر خود و اگر احتمال دهد وجود ناظر محترم را ولکن علم نداشته باشد
دور نیست عدم وجوب ستر و اگر بداند که کسی نظر میکند و لکن نداند که عمدا نظر میکند
در وجوب ستر و عدم وجوب آن اشکال است و در معنی عورت که واجب است ستر آن
خلافست و اقوی آنست که آن عبارتست از قضیب و بیضتین و مخرج غایط
و احوط پوشیدن از ناف تا زانو است و احوط از آن پوشیدن از ناف تا

نصف مسافت حرام است استقبال و استدبار قبله در تخلی ببدن و فرج و حوله
ترک استقبال و استدبار بدن تنها است و فرج تنها است و احوط الحاق حال
استنجا است بحال تخلی و مکروه است رو بباد کردن در حال بول و بعضی پشت کردن
در آن حال نیز مکروه میدانند و از بعضی کراهة حال استقبال و استدبار نیز مستفاد
میشود در حال غایط و مکروه است و بعضی اقتصار بطاه کردن جحر بول را در حال بول
و بعضی قائل بحرمت شده اند و آن ضعیف است مثل قول بحرمت استقبال و استدبار
هلال و آفتاب در حال غایط و جمعی تصریح کرده اند به برطرف شدن کراهت
کردن اگر حایلی باشد مثل ابر یا دیوار یا دست و مکروه است بول بر زمین صلب و در
حال ایستاده بلکه تغوط نیز در حال ایستاده مکروه است و مکروه است بول کردن
از بلندی مثل بامها بجانبی و بر سنگ و بر آب ایستاده و جاری و بعضی تفرقه کرده اند
میان آنکه مهیا از برای ازاله نجاست شده باشد چنانکه در شام است یا
چنین نباشد و بعضی تغوط در آب ایستاده نیز مکروه دانسته اند و مکروه است
تخلی در شارعها و کوچهها و مشرعها و مثل کنار نهرها و سر چاهها و در سایهها
که مترددین در آنجا منزل مینمایند و در زیر درختهای میوه دهنده و بر قبرها و مکروه است
بسیار نشستن در خلا و خوردن و آشامیدن در آن و بعضی تخصیص بحال

تخلی

تخلی داده اند و همچنین مکروه است مسواک کردن در خلا چنانچه جمعی ذکر کرده اند
و مکروه است تکلم در حال تغوط بلکه در بیت الخلا مطلق چنانچه بعضی گفته اند و در
حال بول نیز چنانچه از بعضی مستفاد میشود و اگر تکلم بجهة ضرورت باشد کراهة نیست
و ذکر خدا نیز جایز است و مکروه نیست و احوط این است که آهسته ذکر کند و قرائت
قرآن نیز ضرر ندارد و اگرچه از بعضی اخبار عدم جواز قرائت زیاده از آیة الکرسی
میرسد لکن خبر صحیح دال بر جواز است و حکایت اذان نیز جایز است بی کراهة
و اما مستحبات بیت الخلا مستحب است اختیار کردن مکانها مناسب بجهة تخلی
بانکه از نظرها پوشیده و مرتفع و بر خاکی باشد تا ترشح نشود و مستحب است
که سر خود را بپوشد و پای چپ را مقدم دارد در رفتن و پای راست را مقدم دارد
در بیرون آمدن و در بعضی اخبار وارد شده که بگذارد بجهة نشستن پای چپ را اول
پا بلکه بر میدارد پای راست و مستحب است گفتن بسم الله در وقت کشف
عورت و خواندن این دعا بسم الله و بالله اللهم انی اعوذ بک من الخبیث المخبث دعا
الرجس النجس الشیطان الرجیم و در وقت نشستن بگوید اللهم اذهب عنی القذی و الاذی و اجعلنی
من المتطهرین و در وقت تخلی بگوید اللهم کما اطعمتنیه فی عافیة فاخرجه منی
فی عافیة و در وقت نظر کردن بمدفوع خود بگوید اللهم ارزقنی الحلال و جنبنی الحرام

حسن

الحمد لله

و در وقتی که نظر بآب میکند بگوید الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا و در وقت
استنجا بگوید اللهم حصّن فرجی و اعفّه و استر عورتی و حرّمنی علی النار و در وقت [illegible] لما بقونی منک
یا ذا الجلال و الاکرام و در وقت فراغ از آن بگوید الحمد لله [illegible] عمّ ما اخرج منی الاذی
تا بسر و عافیه و در وقت خروج بگوید بسم الله و الحمد لله الذی عافانی من الخبث المخبث
و اماط عنی الاذی و مستحب است استبرا و بعضی قائل بوجوب شده اند و قول اول خالی از قوة
نیست لکن احتیاط را ترک نکنند و در کیفیت آن خلافست اکثر علما بر این اند که باید
مسح نماید بقوة از اصل مقعد تا بیخ ذکر و از آنجا تا سر حشفه هر یک سه نوبت پس
سه نوبت بیفشرد و بعضی چنان میدانند که باید انقدر دست بمالد که آنچه از بول
در مجری باقی مانده بیرون آید خواه کمتر از سه دفعه حاصل شود خواه زیادتر از سه
دفعه و این قول خالی از قوة نیست اگرچه اول قول اکثر است بازبان و نحنحه سه مرتبه
و اظهر جواز مسح و فشردنست با انگشت که خواهد و بعد از استبرا اگر رطوبتی که از
مخرج بیرون آید مشتبه ببول حکم نجس و ناقض وضو نیست آن بل نمیشود و اگر استبرا
کامل نکرده بعد از خروج بلل مشتبه حکم بنجس و نقض وضو و طهارت او [illegible]
و باشک در اصل استبرا اشکالست و الاولی فی الصورة الثانیه با استبرا خالی
از قوة نیست و در صورتیکه استبرا خلافست و بر فرض قائل شدن بصورته در حکم

بنقض

بنقض طهارت بلکه بعد از استبرا که عمدا ترک کرده امده باشد اشکالست بنا بر
عدم نقض اقرب باشد و واجبست شستن مخرج بول را بعد از بول هرگاه بشروط
تطهیر آن را خواهد کلی آورد و بغیر آب مطهّر نیست اگرچه در حال ضرورة باشد و استعمال
آب و مقدار آنچه بر حشفه است کافی است و دو نوبت شستن احوط است و اولی
از آن سه نوبت است و اما مخرج غائط پس اگر تعدی کرده باشد از مخرج بحوالی حواشی
و اطراف عانه بقدر خلاف عادت واجبست شستن باب در این حال فرقی میانه
مخرج و غیر آن نیست پس شستن باب لازمست نسبت بهمه اگر تعدی کرده باشد
و اگر تعدی از مخرج نکرده باشد مخیر است میانه شستن باب یا غیر آن از سنگ
و نحو آن و اگر تعدی از مخرج کرده باشد و لکن از محل عادت تعدی نکرده باشد بعضی
تعیین آب را لازم میدانند و بعضی تخییر میان سنگ و آب قائل شده اند و اول
اولی است و در استنجا بآب لازمست ازالۀ عین نجاست و اثر آن و مراد از
اثر خورده های ریزه از نجاست که اگر با دست نجاست را از بدن زایل کند باقی
[illegible] ماند و واجب نیست ازالۀ رنگ و نه بو اگرچه اند که محل آن بو [illegible] دانند
که اگر [illegible] حکم بر محل باقی مانده احتیاط را ترک نکنند و اگر شک کند در محل مقعدی
قاعده حکم بطهارتست و باید معلوم نمایدش بپاک شدن و بر طرف شدن عین

محل تامل است

نجاست از محل و انتقال بطن جایز نیست بلکه در غیر دوره مثل آنکه وسواسی باشد و اطمینان
بهم نرساند و اما اگر استنجا بسنگ و کلوخ نماید ازاله اثر در غیر بنفسه اثر را
بلون تفسیر کرده اند و به آن معنی که گذشت که عبارت از اجزاء صغار است که بدون
آب زایل نمیشود و اما ان فرض که استنجا به آن عنوان نموده باشد [illegible] مجزی
نیست استنجا بکهر بلکه نجس منتفی باشد و همچنین هر چه که ازاله عین نمیکند مثل اجسام
صقیله که [illegible] و از قبیل شیشه و کلوخ از جسمها بسبب عدم تلاصق
اجزا [illegible] ازاله نمیکنند و حرامست استنجا بسرکین و استخوان و چیزهای خوردنی
و چنانچه جماعتی از علما تصریح کرده اند و حرامست استنجا بچیزی که احترامی در شرع دارد مثل
تربت طاهره سید الشهدا و تربت طاهره حضرت معصوم و سایر ائمه علیهم السلام
و مثل ورق قران مجید و کتب احادیث و فقه و نقش و سنگ زمزم و هر چه از دین
اند و [illegible] ثابت شده و بر فرض استنجا بکرام قول بعدم حصول تطهیر خالی
از قوت نیست و سنگی که یکبار استعمال شده اگر نجس باشد بعنوان استعمال نمود
لکن احوط انکه [illegible] در اعتبار جفاف و خشکی آن جسم که استعمال میکنند
خلاف است و قول بعدم اعتبار خالی از قوت نیست لکن احوط اشتراط است
پس مجملی از انچه گذشت اینست که جایز است تطهیر موضع غایط [illegible] خشک

بجز عظم که مطعوم و محترم است و استخوان و سرکین نباشد و اگر به سه مرتبه ماده بعینه
زایل نشود باید زیاده نماید تا زایل شود و اگر زوال عین به سه مرتبه شود کلامی نیست
و اگر کمتر شد بعضی گفته اند لازم نیست اکمال سه مرتبه و خالی از نوعی رجحان نیست
لکن احوط اکمال است و در اکتفا به یک سنگ سه گوشه اشکالست و عدم اکتفا
احوط است اگر چه کلوخ ان اقوی است و همچنین است حال در خرقه بلکه خرقه
که هر مرتبه گوشه از او را استعمال کنند بعنوان تحجیر احوط و مستحب است که اول استنجا
مخرج غایط نماید و بعد مخرج بول را و مستحب است در مخرج غایط جمع میانه استنجا با آب
و سنگ نماید اگر جمع نماید اولی اختیار آبست و اگر خواهد اختیار کند مستحب است
که عدد وتر طاق نماید و مکروهست استنجا بدست راست و مانند ان ذکر ایشان در حال
بول مکروهست استنجا بدست چپ در حالیکه بر آن باشد خاتمی که اسم خدا یا یکی از انبیا
یا ائمه یا حضرت فاطمه بر آن نقش باشد و چنانکه ذکر کرده اند مراد باسم انبیا
و ائمه ان چیزیست که بقصد اسم ایشان نوشته شود پس اگر بان قصد نباشد
مانع نیست اما اسم الهی پس مطلقا کراهت دارد و قصد را مدخلیت نیست و همچنین است
صفات غالبه که بمنزله اسم الهی شده اند و در غیر اطلاق نمیشود مثل رحمن و کلوخ
داله صفات غیر غالبه مثل جواد و عالم و کلوخ مثل اسم انبیا است در اشتراط قصد

و چنانچه گفته اند کراهت در حال وضو نمودن است نهی است و الا حرام است
بلکه اگر بدانند بقصد اهانت کنند کافر میشود و از بعضی علما مستفاد میشود کراهت
دخول در خلا در حالی که خاتمی که اسم جناب اقدس الهی بر آن باشد در دست
داشته باشد و مستحب است متخلی را بعد از برخاستن که بجهت خروج مسح نمودن
شکم خود را و اگر پیش از استبرای بول یا غایط وضو بگیرد وضویش صحیح است
و اعاده ضرور نیست و از بعضی استحباب اعاده مستفاد میشود فصل چهارم در بیان
کیفیت وضو و آداب و احکام آن است بدانکه از مستحبات بهم مسواک کردن است وضو
و محل آن چنانچه بعضی از علما ذکر کرده اند قبل از شستن دست است و در وقت
مضمضه نیز تجویز کرده اند و اگر نکرده گفته اند تدارک نماید بعد از وضو و مستحب است
که بعرض دندانها مسواک نماید و ابتدا از جانب راست کند و بعضی گفته اند که افضل
چوب درخت تر است و افضل انها اراک است و سزاوار است که لینی و نرم باشد
و اگر خشک باشد لینی نماید و اگر نباشد بخرقه یا انگشت مسواک کند
و مستحب است که رو بقبله باشد در حال وضو و مستحب است تسمیه در نزد وضو
مقتضای کثیری از اخبار و کلام اکثری از علمای اخیار کفایت بسم الله است و بعضی
گفته اند صورتش این است بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من

المتطهرین

گذاشتن در آب وقت

المتطهرین و بعضی گفته اند که اولی این است که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر ابتدا بگوید در وقت
شستن روا و اولی است زیرا که بعضی وقت ان در اخبار اختلاف نیست
و اگر بگفت در محل در تدارک کردن آن خلاف است و مستحب است شستن دستها
تا بند دست قبل از وضو مطلق خواه آب کر باشد یا قلیل خواه دست در ظرف کند
یا نه و مشهور استحباب شستن یکمرتبه است اگر حدث بول یا غایط باشد
و دو مرتبه اگر غایط باشد و بعدم استحباب از جزای امور و از بعضی استحباب
بجهت جزای امور نیز مستفاد میشود و دو مرتبه و مستحب است مضمضه و استنشاق
و اینها از مستحبات وضو است و مستحب است که هر یک را سه مرتبه بعمل آورد و بعضی قائل
شده اند باستحباب هر یک سه مرتبه و مستحب است که آب را در جمیع دهن بگردانند اگر
روزه دار نباشد چنانچه بعضی قائل شده اند و همچنین در دماغ و بعضی ذکر کرده اند
آب را در دهن و فرو بردن آن را کافی میدانند و بعضی بیرون ریختن آن را شرط میدانند
و از بعضی وجوب تقدیم مضمضه ظاهر میشود و از بعضی استحباب آن و مستحب است وضو ساختن
بیک مد آب و آن عبارت است از دو رطل و ربع رطل عراقی و آن ربع من تبریز است و اولی میشود
چنانچه گفته اند و اما واجبات وضو پس آن هفت چیز است اول نیت است
و در آن چند چیز معتبر است اول قصد با آن فعل پس اگر در حال غفلت آن را بجا آورد

بالجمله سوم قربت یعنی واقع ساختن آن فعل قربة الی الله ... الا از برای خدا بجا آورد
بلکه بجهة ریا و سمعه اگر آن بوده باشد عملش فاسد است و معصیت نیز کرده و
همچنین است حال اگر عبادتی را بجا آورد بجهة ثوابی از ثوابها یا بقصد ثواب یا خوف
از عقاب بجا آورد در صحة آن خلاف است و جمعی از علمای اعلام او را فاسد میدانند
و حق صحة است اگر معنی قربة متحقق شود باین معنی که عمل او از برای خدا باشد و از خدا
خواهد نجات از جهنم را نه اینکه چنان داند که این عمل ثوابی است مثل
خاصیت ... واقع ساختن وجود هر عبادتی از جهة محبت خدا و از جهة
حیا یا مهابت یا شکر یا تعظیم یا امتثال امر یا موافقت امر یا از جهة قرب بجناب اقدس
الهی یا از این جهة که او اهل عبادت است و اگر ضم کند بقربت ریا را یا قربت اگر با
اصل ریا است و آن داعی فعل است پس آن عمل فاسد است و همچنین است
اگر هر یک از قصدین مساوی باشد که اگر ریا مقصود نبود عمل را بجا نیاورد و اگر داعی
اصلی قربت بوده باشد ظاهر جماعتی فساد عمل است نیز و آن اولی است اگرچه
صحة محتمل است در این که اگر قصد فاسد نبود ابتدا بجا آورد و اگر ضم کند بقربت
امر راجحی را مثل اعلام در تکبیر و کم خوردن در صوم و کون بعضی صحیح میدانند این عمل را
مطلقا و بعضی صحیح میدانند اگر آن امر راجح را بقصد قربت بجا آورد و بعضی صحیح میدانند

است

وطاعت

حال

اگر

۸

و بعضی فاسد میدانند مطلقا و آن اوجه است و اگر قصد کند امر مباحی را ... اگر آن امر فعل مباح ... باشد ...

اگر مقصود اصلی غیر ضمیمه باشد و احتمال صحة بعید نیست و اوجه ترک ضمیمه است
مطلقا و در وجوب نیت وجه وجوب یا ندب خلاف است و اقوی عدم وجوب است
و اگر واجب را بنیت ندب یا عکس بعمل آورد در حکم ... اشکال است لکن اوجه است
و در وجوب نیت رفع حدث و استباحه نیز خلاف است لکن معتمد در نظر عدم وجوب است
و اوجه قصد هر دو است و واجب است مقارنه نیت با شستن اول جزء از رو و با ...
چون ... مضمضه و استنشاق و اقران با آنچه گفتیم جایز نیست مثل ... شستن از جزئی
از افعال واجبه و استمرار حکم نیت واجب است و وجوب مقارنه منحصر بقول با اینکه نیت
صورة مخطره در خاطر است نیست ... با اینکه آن عبارت است از داعی است
همچنان که آن اقوی است نیز لازم میباشد و ثمره در حال غفلت ظاهر میشود سیم
از واجبات وضو شستن رو است و حد آن بحسب طول از محل روییدن
موی پیشانی است تا آخر ذقن و بحسب عرض آن قدر که فرو گیرد او را انگشت
وسطی و ابهام پس شستن نزعتین که عبارت است از دو طرف پیشانی است
از سر که در بسیاری از ناس موی بر نمی‌آورد لازم نیست و مبالغه گوش و چشم
... که بکنف ... آن قدر از آن که دو انگشت ابرا
فرو گیرد شستن آن واجب نه زیاد تر و اما ... که عبارت از آن مکان

بغسل ...

که اسفل آن بعد از منفصل است جزئی از اجزاء لازم غسل بشویند و همچنین لازم
جنب شستن مقدار روان حای ذی گوش است که اعلای آن منفصل بصدغ است
و اسفل آن بعارض و واجب نیست شستن تمام عارض و آن عبارت است از مواضع موها
پائین تر از محاذی گوش است تا ذقن و قول بوجوب ضعیف است و اما مواضع که
تحذیف را باید شست و کسیکه پیش سرش مو نداشته باشد یا زیاده پائین آمده
و کسیکه انگشتش بسیار بزرگ یا بسیار کوچک باشد رجوع میکنند در تحدید آن
بمستوی الخلقه و شستن بشره مستوره بموی ریش و ابرو و شارب و نحو
آنها واجب نیست خواه آن مو خفیف باشد یا نه و اما بشره که ظاهر باشد
در میان موها اگر در شستن آن محتاج بتخلیل باشد واجب است شستن
و اگر موقوف بتخلیل باشد قول بعدم وجوب غسل خالی از قوة نیست لکن احوط
وجوب است و بعضی تخلیل مو را مستحب میدانند و بعضی منع از استحباب کرده اند چهارم
از واجبات وضو شستن دستهاست از مرفق تا سر انگشتان و مرفق را واجب
شستن آن بالاصاله پس جزئی از مافوق آنرا باید شست از باب المقدمه
و در تفسیر مرفق بمحل اجتماع عظمین یا نفس مفصل خلافست و اگر جزئی از دست قطع
شود اگر باقی ماند جزئی که قبل از قطع واجب بود شستنش الآن واجب است شستن آن

واگر نماند

و اگر نماند مگر بازوی دست واجب نیست شستن آن و بعضی واجب میدانند و بعضی مستحب
و واجب است شستن رو و دستها ابتدا کردن باعلی و بعضی ابتدا باعلی در هر جزو از
رو و دست لازم میدانند و جمعی تجویز شستن هیچ اسفل قبل از اعلی نمیکنند اگر چه
در غیر سمت او باشد و بعضی تجویز شستن اسفل قبل از اعلی فوق آن نمیکنند و آن
احوط است لکن ظاهر کفایه ابتدا بمرفق و ناصیه است و اگر در رو یا دست مانع
از رسیدن آب ببشره باشد واجب است ازاله یا حرکت دادن تا آب ببشره برسد
و اگر شک در مانعیت چیزی کند اولی ازاله آنست مطلق و اگر میداند که مانعی
در بشره هست و شک کند در رفع آن از وجوب تفحص اشکالست و لکن احتمال اعتماد بر
حال سابق خالی از قوة نیست و هرگاه از برای شخص که مانع از وصول آب است احوط
ازاله آنها است و لکن قول بعدم وجوب خالی از قوة نیست و بر فرضی که قائل بوجوب
شویم اگر نتواند پاک کرد در عدد آن تیمم یا وضو بر آن جبیره اشکالست لکن اقرب
اخیر است و اگر موی دست بسیار باشد که مانع از وصول آب باشد مگر بتخلیل
در وجوب تخلیل بجهة شستن بشره یا شستن ظاهر مو یا شستن مو با بشره
بتخلیل اشکالست و احوط اخیر است و اما دست کشیدن و دست مالیدن در
شستن واجب نیست بلکه مستحب است و جائز است فرو بردن عضو در آب

بوقت آب کشیدن و بعضی از مسح کردن با پای که از فرو بردن بر عضو میمانند منع کرده اند
وان احوط است خصوصا اگر طول دهد مکث در آب را ولکن در عدم جواز مسح با آن
نظر است و دستش را تمام و شستن اعضا واجب است الا اینکه بنیه و دفعه ثانی مستحب است
و مستحب است از برای مردان در شستن دستها در غسله اولی ابتدا کردن بظاهر
ذراع علکس زنان و بعضی در غسله ثانیه حکم را منعکس دانسته اند پنجم از واجبات
وضو مسح سر است و مسمی کافی است و احوط مسح بقدر سه انگشت بهم چسبیده است و جماعتی
حکم باستحباب این قدر کرده اند و مسح باید بمقدم سر بشود و مراد از مقدم مقابل
موخر است نه همان دیگر مقابل پیشانی پس مسح بمقابل جبهه بتنهائی کافی میباشند
و لکن احوط مسح مقابل پیشانی است و احوط ابتدا با علی است و لکن قول
بعدم وجوب خالی از قوه نیست ششم از واجبات وضو مسح پاها است از سر
انگشتان تا کعب که استخوان ... در پشت پا است و ابتدا از سر انگشتان
واجب نیست پس عکس جایز است لکن احوط ترک است و در عرض
مسمی کافی است و استیعاب در طول واجب است و در وجوب مسح بتمام کف بعض
خلاف است و قول بوجوب خالی از قوه نیست و واجب است که مسح را بدست
بعمل آورد و احوط آنستکه بباطن دست مسح نماید و اگر بکف ممکن نشود

برآمده است

بظهر

۱۰

بعضی تجویز کرده اند مسح را با هر جزئی از اجزای دست و احوط آنستکه بباطن دست
مسح نماید و اما اعضای شسته را بیکدست بعنوان مسح کرد یا باید مسح سر را
با پای راست بدست راست و پای چپ را بدست چپ و احوط است لکن احتمال
اول خالی از قوه نیست و واجب نیست که مسح بیکدست کشیدن بعمل آید بلکه
اگر قدری را مسح کند و دست بردارد و پس باقی را مسح نماید مجزی است و خطی که از
سر انگشت تا کعب ملیابد مسح نماید استیعابش لازم نیست که مستقیم باشد
پس اگر بنهج اعوجاج استیعاب خط بعمل آید مجزی است و واجب است که مسح به بلل
وضو بوده باشد و بآب تازه مسح جایز نیست و اگر از آب وضو چیزی بر دستها
نماند باید از مواضع آنش گرفته شود و مراد از مواضع آن نزد بعضی از علما موی ریش
و مثل آنرا دانسته اند و بعضی موی ابرو را نیز داخل کرده اند و بعضی این مواضع
و غیر این از سایر مواضع وضو تجویز اخذ کرده اند و اکثر علما فرق نگذاشته اند
میان موهائی از ریش که از ذقن پائین آمده یا نیامده در جواز اخذ و بعضی
مختص بنائی میدانند و ان احوط است لکن اجود اخذ از هر دو قسم است
و این مواضع که تجویز اخذ بلل میشود بجهت مسح ریش در آنها نیست و اگر در دست
بلل بوده باشد اخذ از مواضع جایز نیست اگرچه بعضی قائل بجواز شده اند

بعد آورد

و مسح

و اگر بغلی نمانده باشد اصلا وضو را از سر میگیرد و اگر ممکن نشود مسح ببلل در این
وضو و اگر ببلل ممکن نشود مطلقا بجهت زیادتی حرارت یا برودت بعضی عدول به
تیمم را لازم میدانند و بعضی آب جدید را لازم دانسته اند و احوط جمع است
اگرچه قول ثانی خالی از قوه نیست و ظاهر از اخبار و فتاوی علمای اخیار است که
باید آن رطوبتی که بان مسح مینماید بحیثیتی باشد که تاثیری در محل مسح نماید و در توقف
مسح بتجفیف و خشک کردن محل خلافست و حق انست که ان رطوبتی که در محل
مسح است اگر بمرتبه نباشد که مانع است از صدق مسح باب وضو عرفا
پس لا بد باید محل را خشک نمود و اگر مانع نیست تجفیف لازم نیست و اگر شک
در صدق و عدم ان داشته باشد پس نیز لازم است تجفیف و احوط خشک
نمودن است مطلقا و اگر آب وضو بر دستیکه میخواهد بان مسح نماید زیاده
بوده باشد بنحویکه جریان در محل مسح بعمل اید در وجوب تقلیل ان و عدم وجوب
آن اشکالست لکن اظهر عدم وجوبست و باید مسح نماید بشره را و مسح بر
حایل جایز نیست مگر بر موی پیش سر که از حد سر نگذشته باشد که مسح بران جایز
است و در مسح بر موی پا خلافست و احوط عدم جواز است پس در موی انگشتان
و پشت پا باید احتیاط کرد که بقدریکه خط لا اقل بر غیر ان موها مسح نماید و اگر ناخن

و مسح

مسح بر انها

بلند

11

بلند شده باشد که جزوی از محل مسح را گرفته باشد مسح بر روی ان جایز است و گرفتن
ان لازم نیست و اگر تقیه داعی شود مسح بر خف را جایز است مسح بران بلکه اگر
سرمای شدید یا خوف از ضرری دیگر داعی شود مسح بر خف را نیز جایز است و اگر
امر دایر شود در تقیه میان مسح بر خف و شستن پا بعضی شستن پا را لازم میدانند
و احوط جمع است با امکان و الا احوط شستن است و اگر شستن پا لازم
شد بجهت تقیه پس بعید از نیست که در غسل او مسح نماید وضوی او فاسد است و اگر امر
دایر شود میانه مسح عمامه و تیمم بعضی مسح عمامه را لازم میدانند و عدول به تیمم را
جایز نمیدانند و احوط جمع است و تکرار مسح مستحب نمیباشد ختم از واجبات
وضو ترتیب است پس باید مقدم دارد شستن رو را بر دستها و دست راست را
بر دست چپ و دست چپ را بر مسح سر و مسح سر را بر مسح پاها و مسح پای راست را بر پای
چپ بنابر اقوی که بعضی در مسح پاها ترتیب را لازم نمیدانند و اگر ترتیب را فراموش
کند بر میگردد و جزوی را که فراموش نموده بجا می آورد تا ترتیب بعمل اید بشرطی که
موالات بهم نخورد و اگر نه باید جمیع اعضائیکه بی ترتیب بجا آورده اعاده نماید
پس باید اعاده کند ان جزء مؤخر را که او مقدم داشته و عضو مقدمی را که
او مؤخر داشته چنانچه بعضی قایل شده اند بلکه کافی است اعاده مؤخری را که مقدم

شرط ح موالات بعمل اید

والشبه الاظهر قول اخیر است پس اگر بعد از شستن رو فراموش کرد دست
چپ را شست و دست راست را نشست و متذکر شد پس این غسلی که بعد
دست راست بعمل آمده لاغی است و اعاده غسل لازم نیست بلکه دست چپ را اعاده
میکند و میگذرد و اگر عمدا ترک کند ترتیب را عاصی است چنانکه بعضی
تصریح کرده اند و آیا بمحض این فاسد میشود وضو یا باید برگردد و ترتیب را بعمل آورد
و وضوش صحیح است اقوی صحت است ششم موالاتست و در تفسیر آن
خلافست و اظهر در نظر آنست که عضو لاحق را قبل از جفاف جمیع اعضای سابقه
بجا آورد پس اگر جزوی از اعضای سابقه قریبه یا بعیده تر نماند وضوش فاسد است
خواه عمدا ترک کرده باشد یا سهوا و احوط مراعات متابعه است یعنی که هر
عضوی را بعد از اکمال عضو اول بجا آورد بی فاصله و لهذا هر چیزی از اینها که
جفاف در وقتی معتبر است که در هوای معتدل بعمل آید و الا معتبر نیست و اگر در هوای
معتدل با اینکه موالاة را بجا آورده جفاف حاصل شود بعضی وضو را باطل میدانند
و عدم بطلان خالی از قوت نیست و معتبر جفاف حسی است نه تقدیری اگر با تمام مفهوم
وضو حاصل شود و بسبب گرمی وضو از وضوش نشود و اگر در اثنای شستن عضوی
همه اعضای سابقه خشک شود مضر نیست فصل پنجم در احکام وضو است

بدانکه

بدانکه در وضو واجبست مباشرت خود با فعال وضو و تولیه و نایب گرفتن قرار داد
و اگر بعضی را دیگری بجا آورد جنابت او وضوش فاسد است بلکه حرام بودن
تولیه نیز بعید نیست اما در حال اضطرار تولیه جایز است و اما تولیت در نیت
در هیچ حال جایز نیست و در صورت اضطرار اگر تولیت موقوف باجرت باشد دادن اجرت
دادن آن هر چه باشد الا با اجحاف ضرر و اما شرط است در نایب جمیع آنچه
و سایر شروط وکیل و ولی مثل بلوغ و عقل و نحو آن یا نه احوط اشتراطست با امکان
اگرچه حکم بلزوم مشکلست اما عمل بجا آوردن نایب مجزیست با کافی است
عدم علم بخلاف احوط اوست و مکروهست استعانه در وضو و مراد از آن
طلب کردن آب و ریختن در دست از برای شستن وضو و استعانه در آب
آوردن و گرم کردن مکروه نیست و اگر طلب نکند و دیگری آب بر دستش بریزد
ترک کرده دانسته اند بعضی بر معین بر ترک کرده است اعانت کردن و اگر شک
کند در حال وضو در فعلی از افعال وضو آن فعل مشکوک فیه را با لواحق بجا آورد اگر
موالاة بهم نخورد و اگر شک بعد از فراغ از وضو باشد در شک یا نحو جزء در
... باشد التفات نمیکند بشک خواه از جای خود برخواسته باشد
یا نه لکن قبل از برخواستن احوط التفاتست و اگر شک در جزء آخر کند

با اینکه باعتقاد خود در افراغ مبدا است احوط التفات باین شک و محتمل است که در آن
آن جزو است تا از جای خود بر نخواسته باین معنی طول نکشیده لیکن عدم التفات
مطلقا خالی از قوه نیست و شک در نیت نیز مثل شک در سایر اجزا است بنا بر
احوط و اولی بلکه شاید اقوی است و در الحاق شک در استدامه نیت بشک در نیت
اشکال است و اگر طهارت صحیحه که مبیح عبادت است بعمل آورد و بعد شک کند در عروض
حدث شک او معتبر نیست و اگر یقین بحدث داشت و بعد شک کرد که آیا طهارت
بعمل آورده باید وضو بسازد و اگر یقین کند که طهارت و حدثی از او سر زده
و شک کند که کدام پیش بوده و کدام عقب بوده و حال قبل از صدور این طهارت
و حدث را نداند که با طهارت بوده یا با حدث باید وضو بسازد و همچنین اگر حالت
سابقه را داند بنا بر احوط و در مسئله چند قول دیگر است و مسئله در کمال
اشکال است الا اینکه قول اول خالی از قوه نیست و اما اگر بر موضعی که آنرا باید شست
جبیره بوده باشد و ممکن باشد کندن و شستن آن واجب است شستن آن
یا کندن یا مکرر آب ریختن یا فرو بردن عضو در آب اگر بدون کندن توان شست
و الا کندن لازم نیست بلکه با امکان شستن بدون کندن احوط کندن است
با امکان و قول بوجوب مسح بر جبیره با امکان غسل ضعیف است و احتیاط جمع

بین

بین الامرین است و مراد بجبیره در اینمقام آن چیزی است که بر استخوانهای شکسته
یا بر زخمها که ببدن عارض میشود یا از قوارح یا دمبل میرسد می بندد یا میچسبانند
یا مینمالند و اگر جبیره در موضع شستنی باشد و نتوان بیکی از طرق مذکوره آنرا
شست باید بر روی آن جبیره مسح کند و اطراف آنرا بشوید و شستن اطراف
تنها کافی نیست و در اینحکم فرقی میانه شکسته و سایر زخمها نیست و فرقی که با انها
بسته یا مالیده شده باشد نیست و اگر در موضع شکسته یا زخم چیزی که حایل باشد نباشد
ولیکن ممکن نباشد شستن احوط بلکه اقوی اینست که بر روی آن مسح کند
و اگر جبیره در محل مسح باشد با امکان باید مسح را بر خود عضو کند و رسانیدن
آب بمحل مسح بتکرار آب مجزی نیست و اگر نه مسح بر عضو ممکن نه تکرار آب که بنه (با شک)
رسیدن آب بان مسح بر روی جبیره واجب است و اگر مسح بر عضو ممکن نباشد لکن
رسیدن آب بتکرار آب یا کشیدن ممکن باشد جمعی از علما لازم میدانند تکرار آنرا
و مسح بر جبیره را مجزی نمیدانند و این قول خالی از قوه نیست لکن احوط جمع
میان تکرار آب و مسح بر جبیره است و در صورتیکه مسح بر جبیره لازم باشد
اگر ظاهر جبیره نجس باشد بعضی بشستن اطراف آن اکتفا کرده اند و بعضی مسح
بر آن بعد از گذاشتن چیز طاهری بر او لازم میدانند و احوط مسح بر آن جبیره و شستن

[illegible]

دست از آنجا نه پس کند اشتن چیز طاهری بر روی جبیره و بار دیگر مسح نمودن
بر آن چیز است و جبیره که در محل غسل است در جائیکه باید اجزا مسح نمود
مسح بر آن کافی است و جریان آب بحدیکه اقل غسل تحقق یابد لازم نیست
چنانچه گفته اند و اگر خواهد جرا احتیاط کند مسح نماید بحدیکه اقل غسل بعمل آید و مسح
بر جبیره که در محل شستن است و اکتفا بتیمم نکالست احوط اول است لکن
ثانی خالی از قوه نیست و بر فرض اینکه باید همه اجزا مسح کند خلل و فرج اجزا الا لازم
نیست مسح کند و اگر در محل مسح باشد استیعاب لازم نیست بی اشکال و اگر
جبیره زیاده از شکسته باشد بقدریکه لابد منه است بر آن نیز مسح میکند نه بر آن
قدریکه لابد منه است چنانچه بعضی تفریع کرده اند و شرط نیست طهارت موضعیکه
جبیره بر آنست و جمعی گفته اند که اگر بر جمیع اعضا جبیره باشد همه را مسح میکند و خالی
از وجه نیست و اگر بر موضع جبیره بوده باشد بر روی آن مسح میکند اگر ممکن نباشد
و محل نیز متنجس و محوا است در حکم جبیره در وجوب مسح بر آن مخفی بصورت عدم امکان
تیمم نیست بلکه لازم نیست اگرچه تیمم ممکن باشد خواه محل شکسته و زخم مجرد از
جبیره باشد و خواه بسته شده باشد و خواه حدث اصغر از او سر زند و خواه
حدث اکبر و احوط جمع میانه تیمم و وضو است یا غسل در صورتیکه محل خالی از جبیره باشد

بلکه

بلکه در صورتیکه چیزی بر روی زخم یا شکسته مالیده یا چسبانیده باشند احوط جمع است
مطلقا و کسیکه وضو با جبیره ساخته است امامت کردنش جایز است و اقتدا
باو میتوان کرد و مسلوس که دایم البول است و مبطون که خود را از خروج ریح و غایط
نمیتواند ضبط کرد بحدیکه در همه وقت بقدر نماز خالی از بول و غایط باشد از
برای هر نمازی وضوئی میسازد و اگر در آخر وقت فترتی که بقدر ادا باشد احوط
تاخیر صلوة است تا آن وقت و اگر کسی بتقیه مسح بر خف کرد یا پای خود را بعوض مسح
شست یا مسح بر جبیره نمود که ضرورتش پس ضرورتش مرتفع شد الاظهر صحت وضو
و عدم لزوم اعاده است لکن اعاده احوط است و مستحب است گشودن چشم
در حین وضو و خواندن ادعیه ماثوره **فصل پنجم** در بیان غسل جنابت است و کلام
در آن در دو مقام است اول در جنابت و احکام آن دوم در غسل و کیفیت آن
اما اول بدانکه کسیکه جنب شد نمازش صحیح نیست الا بعد از غسل پس غسل شرط
صحت نماز است خواه نماز فریضه باشد یا نافله اما اگر نماز فریضه وقت آن داخل
شود غسل واجب میشود اما نماز میت پس غسل جنابت شرط صحت آن نیست
و واجب نیز نمیباشد بجهت آن بلکه مستحب است و همچنین شرط صحت طواف است
خواه واجب باشد و خواه سنتی و واجب میشود نیز بجهت طواف واجب چنانچه جماعتی

گفته اند و نفی خلاف دران کرده اند و حرامست بر جنب مس کتابت قرآن یعنی ملاقات
کردن این کتابت بجزوی از بشره اگرچه ظفر یا کف باشد و اگر مس با حایل مانع از وصول البشره باشد
حرام نیست و در ثبوت حرمت مس نمودن چیزی که روح ندارد از قبیل مو و ناخن و دندان
اشکالست و عدم حرمت بعید نیست لکن احوط ترکست و مس نشده و بعد از بعضی حرام
میدانند و دران تاملست و مس همزه را نیز بعضی حرام دانسته نیست و اگر قرآن
بخط غیر متعارف نوشته شود مثل آنکه بحروف مقطعه یا برقوم هندسه بنویسند
احوط ترک مس است با جنابت اگرچه حکم حرمت مشکلست و آیات مکتوبه در غیر
قرآن مثل آنچه بر دراهم نقش کنند یا در کتب علما نوشته شود بعضی تامل در حرمت
مس ان کرده اند و خالی از وجه نیست لکن احوط ترکست بلکه حکم کراهت دور
نیست و قرآنیت ثابت میشود بعدم احتمال غیر و بینه و مس ورق و جلد قرآن
حرام نیست و همچنین جایزست مس کتب تفسیر و احادیث و کتب فقهی و توراة
و انجیل و مثل آن اگرچه در انها آیات قرآن باشد و مس ایات منسوخ التلاوة
نیز جایزست و اگر مس قرآن بر جنب واجب شود غسل براو واجب میشود و حرامست
بر جنب گذاشتن مکث در مساجد و اگر واجب شود غسل واجب میشود و حرامست
بر جنب گذاشتن چیزی در مساجد مطلقا و بعضی حرام دانسته اند وضع را اگرچه خود

در

در خارج مسجد باشد و این احوط است اگرچه تمام اقوی است بلکه احوط ترک انداختن از خارج
نیز مجتنب باشد و اما اخذ و برداشتن چیزی از مسجد حرام نیست و مقتضای اخبار
و کلام علما اینست که در جواز اخذ میانه صورتیکه آنچیز از ملک او باشد
یا امانت باشد منحصر در برداشتن یا نه مستلزم لبث باشد یا نه و اگر مستلزم لبث
باشد در حکم بجواز لبث بجهت برداشتن آنچیز اشکالست و اگر واجب شود
بر جنب وضع چیزی در مسجد غسل براو واجب میشود چنانچه تصریح کرده اند بعضی و حرامست
بر جنب گذر کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و اگر واجب شود غسل واجبست
و همچنین است حکم مرور و اما اجتیاز و گذر کردن در سایر مساجد جایزست
در راه رفتن در جوانب مسجد نه بجهة اجتیاز جایز نیست و در حرمت درنگ نمودن
جنب در مشاهد مشرفه خلافست و قول بجواز خالی از قوت نیست لکن ادله الا انه
احوط اجتناب است و حرامست بر جنب خواندن سوره های عزیمه که سجده واجب
در آنست و اگر واجب شود خواندن یکی از ان آیات یا بعضی از انها غسل واجبست و قرائت
بعضی از آنها را نیز حرام دانسته اند حتی بسم الله اگر مشترک باشد میانه انها
و دیگر اینها بقصد انها حرام میدانند و اگر بغیر قصد انها باشد باکی نیست چنانچه
ظاهر میشود از ایشان و در خواندن بعض کلمه اشکالست و اما اگر بقصد کلمه نامه

شروع کرده و در اثنای کلمه سکوت عارض شد بعضی قطع بحرمت کرده اند و در جواز
خواندن غیر سوره عزائم از قرآن خلاف است و معتمد جواز است و اقوی آنکه
غسل واجب لغیره میباشد یعنی شرط طهارتی مثل نماز واجب شود واجب
نمیشود بلکه اگر در اینحال بعمل آورد مستحب خواهد بود و لکن مجزی است از واجب
و اکتفا بآن میشود و اما جنابت پس بدانکه حاصل میشود بدو چیز اول خروج منی از
قبل مرد و زن خواه در خواب و خواه در بیداری و شرط است در آن شهوت و جهیدن
و اگر در خواب دید که محتلم شده و منی خارج شده و بعد از بیداری چیزی ندید غسل
بر او نیست و انتقال منی از محل با عدم خروج از جمله موجب غسل نیست و در وجوب
غسل در صورت خروج از غیر محل معتاد اشکال است و قول بعدم وجوب خالی از قوة
نیست و ابتدا در صورت علم با تست که آنچه خارج شده منی است و با اشتباه بعضی
غسل را واجب دانسته اند باین علامتها که فتور بدن و شهوت و جهیدن باشد
و بعضی اعتبار بو نیز کرده اند بانکه بوی شبیه بوی خمیر مایه و شکوفه خرما بوده باشد
و مقتضی قواعد عدم وجوب است و غسل احوط است با شکستن و فحوص ضعف
اما دوم ادخال حشفه است در دبر یا قبل مرد یا زن خواه هر دو خواب باشند
یا بیدار یا مختلف خواه یا غفلت باشند یا مستی یا بیهوشی یا غیر اینها و بالجمله

باعلم

باعلم یا جاهل غسل واجب میشود بر فاعل و مفعول و ظن اکتفا میشود اما غسل احوط است
و در اثبات بشهادة عدلین دو گواه از اسباب شرعیه اشکال است و در ادخال شرط
نیست انزال و نه ادخال تمام ذکر بلکه ادخال حشفه کافیست لکن ادخال بعضی حشفه
کافی نیست و اگر بعض حشفه مقطوع شده باشد احوط اکتفا بباقی از آنست
و تفصیل میان حالتی که معظم آن مانده پس اکتفا شود بادخال آن و الا فلا خالی
از قوت نیست و اگر چیزی از آن نمانده باشد جماعتی واجب دانسته اند غسل را
اگر بقدر آن ادخال شود و بعضی بمسمی دخول واجب دانسته اند و بعضی احتمال
داده اند توقف وجوب غسل را بر ادخال همه آنچه مانده و اکتفا بمسمی احوط است
و اگر در حال صغر یعنی قبل از بلوغ وطی کرد یا کسی او وطی نمود پس در آن حال غسل واجب
نمیشود و اما بعد از بلوغ جماعتی تصریح بوجوب غسل کرده اند بلکه جماعتی قبل از بلوغ وان
احوط است و جماعتی از امامیه تصریح کرده اند که باید آن طفلی که وطی کرده یا وطی کرده
شده منع نمایند از چیزی که بر جنب حرام است مثل نماز و مس کتابت قرآن و لبث
در مساجد و اگر قبل از بلوغ غسل کنند از جنابت اباحه امور مذکوره مستفاد میشود و بعضی
بانی غسل اکتفا نموده اند بعد از بلوغ و در وجوب غسل بوطی در دبر زن خلافست
و آنچه معتمد است در نظر وجوب است و در ابتدا ادخال اکتفا بمسمی در وجوب غسل

احوط است چنانچه بعضی گفته اند ولکن قول بعدم وجوب الا بعد از دخول تمام حشفه
خالی از قرب نیست و در اینحال نیز غسل بر موطوئه واجبست و همچنین واجبست
غسل بر لوطی در دبر مرد در وقت عمل و مفعول و قضا که نماز موقوفست بر غسل از جنابه هم
چنین است روزه ماه رمضان پس غسل بجهة روزه واجب میشود و بقای بر
جنابت تا صبح متعمدا باعث فساد صوم است بنابر اقوی و ملحق برمضان میشود در این حکم
قضای آن و از بعضی مستفاد میشود فساد قضای صوم رمضان اگر بشب محتلم شود
و مطلع نشود تا صبح و اما الحاق سایر روزه های واجب مثل نذر و کفاره برمضان
در این حکم خلافست و معتمد در نظر عدم الحاق است و از بعضی مستفاد میشود که
اگر در شب محتلم شود و مطلع نشود تا صبح صومش فاسد است اگر نذر مطلق باشد
یا قضای از روزه های غیر معینه و آن اولی است بلکه دور نیست ادعای ظهور و فوز
دادن اما صوم رمضان و سایر روزه های معینه چنین نیست و همچنین مستفاد میشود
از بعضی فساد صوم مستحب با احتلام در شب با عدم اطلاع تا صبح و واجبست واقع [illegible]
غسل جنابت را از برای روزه ماه رمضان در شب ولکن خلافست در اینکه اول وقتش
مجموع شب است پس در همه شب نیت وجوب بجا می آورد یا وقت آن جزء آخر شب
یا آن است پس وجوب مختص بآخر جزء است و تفصیل مقام آنستکه اگر جنابت قبل از نماز

واجب

واجب واقع شود غسل واجبست و جنابت وجوب و رفع حدث و استباحه نماز بنا
بر اینکه قصد وجه و این دو قصد را لازم دانیم و اگر اکتفا بقربة کنیم قربة مجزی است
و مذکور شد سابقا که قصد قربة کافیست و واجبست اینکه بجهة صوم و صلوة هر دو
میباشد و آن نماز واجب خواهد نماز موقت و غیر موقت باشد یا بنذر و کوان
واجب شده باشد و اگر بعد از نماز جنب شده باشد نیت قربة اکتفا میتوان
کرد و بالجمله قول باینکه مجموع شب وقت غسل است و در همه شب نیت میتوان کرد خالی
از قوه نیست فصل در بیان احکام حیض است واجب میشود غسل حیض بجهة
نماز و طواف واجب و شرط نماز و طوافست اگرچه مستحب باشند و غسل حیض باید بعد
از طهر باشد و حرام است بر حایض مس کتابت قرآن نه حاشیه و برداشتن
آن اگرچه اولی ترکست و اگر مس واجب شود غسل واجب میشود و حرامست براو
لبث در مساجد و گذاشتن چیزی در آن و بعضی کرده اند جمعی بجواز آن و
بعضی در صورت استلزام آن حرام را منع کرده اند مگر در ضرورة و حرامست
براو خواندن سوره های عزیمه و بعض آنها و قرائت غیر آنها جایز است و قول
بمنع زیاده از هفت آیه ضعیف است و حرامست براو دخول در مسجدین و عبور
از آنها و دخول واجب در سایر مساجد اگر خالی از لبث باشد جایز است

و اخذ چیزی از آنها را

و با کی نیست اولی احتیاط است مطلقاً در حکم دخول در مشاهد مشرفه و لبث در آنها
مثل جنب است و از جمعی از علما بر می آید وجوب غسل حیض که از جهت دخول در مساجد و قرائت
سور عزائم اگر واجب شود اینها بر او و این اولی است اگر نگوئیم اقوی است و غسل
حیض نیز مثل غسل جنابت واجب لغیره است و در توقف و اشتراط آن روزه رمضان

صحت

بر غسل از حیض خلاف است و معتمد در نظر حقیر توقف است و واجب است بر حائض
قضای صوم که در ایام حیض افطار نموده نه نماز را

فصل در بیان استحاضه
و احکام آن است بدانکه استحاضه بر سه قسم است زیرا که یا اینکه خون پنبه را که خود
بر داشته سوراخ نمیکند و کهنه سرایت نمینماید یا آنکه سوراخ میکند و پنبه را فرا
میگیرد لکن کهنه نفوذ نمیکند یا آنکه کهنه نیز سرایت میکند اول را قلیله گویند
دوم را متوسطه و آخر را کثیره اما قلیله پس حکمش وجوب وضو است که جهت هر نماز و غسلی
بر او نیست اما متوسطه پس حکمش این است که جهت هر نمازی وضوئی بجا آورد و غسلی که جهت
نماز صبح نیز بجا آورد و که جهت نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا غسلی واجب نیست و بعضی
قائل بوجوب شده اند و آن اولی است پس بنا بر احتیاط حکم کثیره و متوسطه
یکی میباشد و اما کثیره پس واجب است وضو از برای هر نماز و سه غسل بر او
واجب است یکی از برای نماز صبح و دیگری از برای ظهرین و دیگری که جهت عشائین

و در وجوب

و در وجوب جمع کردن میانه هر دو نماز بیک غسل یا تخییر میانه جمع بنهج مزبور یا افراد هر
نمازی بغسل خلاف است احوط اول است و در بعضی از اخبار صحیحه از حضرت صادق ع
وارد شده است که فرمودند بعد از اینکه بیان فرمودند آنچه را بر او است از اعمال و
اغسال بجا نمی آورد زن این اعمال را از برای رضای خدا البته خدا او را عذاب
میکند از آن مرض و جمعی از اصحاب تصریح کرده اند بحرمت مس کتابت قرآن بر مستحاضه
که خون او پنبه را سوراخ نماید خواه متوسطه باشد و خواه کثیره و غسلی که بر او واجب
است بجا نیاورده باشد و آن احوط است بلکه این قول بحسب ادله بعید نیست
و بر فرض حرمت آن ظاهرا احدی از علما تفرقه میانه این قسم با اینکه خون از پنبه تجاوز
نکرده نگذارده و اگر قائل بحرمت مس بر مستحاضه شویم واجب میشود بر او غسل اگر مس واجب شود

نکرده اند

و این حکم خالی از اشکال نیست و اگر آنچه بر او است از اعمال و اغسال بجا آورد
پس بر او جایز است مستحاضه را دخول در مسجدین با خلو از نجاست
و بعضی حکم بحرمت کرده اند و در صورتیکه اگر داند نجاست از او تعدی بمسجد مینماید
و در جواز قرائت سور عزائم بر مستحاضه خلاف است و قول بجواز مطلقا اگرچه متوسطه
یا کثیره بوده باشد خالی از قوت نیست الا اینکه در این دو قسم منع از آن
چنانچه جمعی گفته اند احوط است و اگر مستحاضه جمیع اعمالی که بر او است از اغسال

و غیرها کی آورد حلالست بر زوج و سید وطی او و اگر جماع در ایام مذکوره را
در جواز وطیش خلافست اولی منع است و اگر بعد از جماع آوردن همه آنچه بر او
لازمست و اکتفا بآن و عاری بودنش باشد که جای آورده ام با تمکینی او جماع میتوان
نمود بلکه جواز وطی و عدم توقف بر امور مذکوره خالی از قوت نیست و معتمد در نظر
اینست که صحیح نیست روزه ماه رمضان بر مستحاضه که خون او از پنبه سرایت
کرده بدون غسل و غسلی زیاده بر آن غسل که بجهت نماز بر او واجبست بر او واجب
نیست بنا بر اقرب اگر چه بعضی واجب دانسته اند غسل را قبل از صبح اگر فرو گرفتن قطنه
قبل از صبح باشد و آن احوط است و بنا بر این اگر قبل از فجر فرو گرفتن پنبه بعمل آید
و غسل نکنند تا صبح و صبح غسل کنند بنحوی که از او مطلوبست روزه اش صحیح است
و اگر اخلال نماید بغسل نماز در روزه هر دو فاسد است و بنا بر توقف روزه بر غسل
استحاضه آیا موقوف بر غسل روز است یا بغسل شب نیز [illegible] صوم دارد
احوط اینست که منظور داشته باشد جمیع اغسال را که سابق آینده فصل در غسل مس اموات است
اقوی وجوب غسل است بمس نمودن میت انسانی بعد از سرد شدن و قبل از غسل
و همچنین واجبست بمس نمودن قطعه که در آن استخوان باشد و در جواز دخول در
نماز بجهت کسیکه غسل مس میت بر او بوده باشد و عدم الآن توقف صحت نماز بر آن غسل

مثل

مثل غسل جنابه خلافست و قول بتوقف احوط بلکه حکم بآن دور نیست و همچنین است
حکم در طواف پس احوط توقف آنست بلکه دور نیست حکم بآن و احوط توقف صوم است
بآن غسل نیز چنانچه بعضی قائل شده اند لیکن عموم توقف اقوی است و همچنین احوط
توقف جواز لبث در مساجد و کذا اشتغال جزئی در آنها و دخول مسجدین و قرائت سور
عزائم و مس مصحف است بر این غسل ولکن قول بجواز و عدم توقف در غیر از اخیر خالی
از قوت نیست فصل در تغسیل و تکفین میت است و واجبست ستر عورت میت
در وقت غسل دادن و جماعتی ذکر نموده اند که اگر غاسل نابینا باشد یا اعتماد
بخود داشته باشد در نگاه نکردن مستحب است ستر عورت او و در جواز غسل
دادن میت بفرو بردن او در آب کثیری که ملاقات کند بآن جسد نجس منجس شود مثل
ارتماس در غسل جنابه خلافست و قول بجواز خالی از قوت نیست پس ترتیب بین الاعضا
ساقط میشود ولکن احوط غسل ترتیبی است و اگر نجاستی از میت خارج شود اعاده
غسل لازم نیست اگر چه از احد مخرجین باشد خواه کم باشد و خواه بسیار
اما ازاله آن واجبست و جماعتی تصریح کرده اند بآنکه خروج منی است در اثنای
غسل بر حکمش چنین است و وضو بعد از غسل در این مقام نیز واجب نیست و
شهید یعنی که در معرکه قتال مرده و مسلمین او را درک نکرده اند در حالیکه رمقی

از او مانده باشد غسل واجب نیست و کفن کردن او نیز واجب نیست خواه
برهنه باشد یا نه عند الاکثر و در صورت برهنگی جمعی لازم میدانند کفن را و قریب
است که سقوط غسل و کفن بر شهید بطریق رخصت نیست بلکه جایز نیست غسل
و کفن بر او و سقوط غسل ثابت است حتی در صورتی که جنب شهید کشته باشد
و فرقی در این احکام میان شهیدی که بآهن یعنی با اسلحه حرب مثل شمشیر و خنجر کشته
شده باشد یا بچیزی دیگر مثل دست و صدمه و لگد و میان آنکه سلاح مسلمین باو
نخورده و کشته شود یا مال اسب مسلمین شود یا سلاح کفار و یا مال اسبهای
ایشان شود و بالجمله کشته شدنی که باین ثابت میشود احکام شهادت
آنست که کشته شود در معرکه مشرکین بسببی از اسباب قتال ایشان مثل اینکه
او را بکشند یا حمله کنند با ایشان پس در چاهی افتد و بمیرد یا از اسب یا از
بلندی بیفتد یا اسبی او را لگد زند یا تیری باو بخورد اگرچه تیر خودش باشد
و فرقی نیست میانه شهید حر یا مملوک کبیر یا صغیر حتی رضیع همچنین بالجمله تصریح کرده
اند بعضی بآن و واجب است نماز بر شهید و دفن او و واجب است که دفن کنند
او را با جامه که در آن کشته شده و در وقت موت بر او است اگر قبل از خروج
روح از او کنده باشند باید باو بپوشانند از برای دفن بنا بر اقرب و اگر جامه

پوشیده

پوشیده باشد در وقت حرب و مرتب بودن پس خود از بدن کنده یا دیگران از وی
بکنند و جامه دیگر پوشیده باشد در وجوب دفن در جامه اول یا ثانی یا با هم چند
احتمال است لکن اقوی اول که اقرب است و فرقی نیست در جامه نو و کهنه و فاخر و غیر
آن و قبل و کثران و پنبه و کتان و ابریشم آن و فرقی نیست میانه آنکه شهید را
وارثی باشد یا نه اگرچه وارث صغیر یا مجنون باشد و اگر جامه بعاریه گرفته باشد
یا مرهون باشد نزد او یا غصبی باشد در این فرضها اگر صاحب جامه راضی
نشود بدفن کردن او با آن جامه آیا واجب است دفن کردن آن جامه یا نه در آن
اشکال است و لکن عدم وجوب اقوی است و آیا جایز است دفن کردن در آن
در این حال یا نه در آن اشکال است و وجوب دفن در جامه وجوب عینی است
پس عدول از آن جایز نیست اگرچه بخونش آلوده شده باشد و زیر جامه را
باید با او دفن کرد اگرچه خون آلوده نشده باشد بنا بر اقرب و جماعتی لازم
نمیدانند دفن در اینرا مگر خون آلوده شده باشد و پوستین را واجب
نیست دفن کردن با او و همچنین چکمه و کلاه و کمربند و عمامه و اسلحه حرب و بالجمله
هرچه او را لباس نمیگویند واجب نیست دفن کردن با او اگرچه بخون آلوده
شده باشد و خلاف نیست در ثبوت احکام مذکوره بر شهید بلکه در برابر پیغمبر ص

احتمال سیم

یا بر صاحبش بگذرند که او را با جامه دفن کنند و همچنین اگر با جامه گرفته باشد

و پوشیدنی که با او است

یا امام شهید شده باشد و همچنین است حکم اگر در برابر نایب خواص ایشان
کشته شده باشد بنا بر اقرب در اجرای احکام سابقه بر کسیکه کشته شود در مقابل
کفار بلکه هجوم بمسلمین آورده باشند بجهة قتل ایشان و ابطال دین
ایشان اگر در زمان غیبت باشد مثل این زمانها خلافست بعضی حکم
باشتراک ایشان با شهدا در خدمت امام عم کرده اند حتی در این احکام
و بعضی این احکام را بر ایشان جاری نکرده اند اگر چه ایشان را مثل شهدا در خدمت
امام میدانند در ثواب و درجه و مرتبه عالیه و مسئله محل اشکال است لکن
قول اول در نزد داعی اقرب است و لهذا این احکام را در این رساله مختصر
ذکر کردیم و آیا احکام مذکوره مختص بکسی است که اثنا عشری باشد و جهاد را
بجهة رضای خدا کرده باشد یا شامل هر مقتولی است اگر چه کافر و مخالف
باشد یا مقصودش جمع کردن مال دنیا باشد مسئله محل اشکال است و حق این است
که مناط صدق قتل فی سبیل الله و جهاد است و ظاهر این است که با قصد
جمع دنیا صادق نباشد و اگر مقصودش رضای خدا باشد با ایمان صادق است
و اگر قصد مشتبه باشد اقرب حمل بر اراده ثواب است پس احکام مذکوره
بر او جاری میباشد و اگر اهل قافله را دزد بر خورد و مقاتله نموده ایشان را

بکشند

بکشند غسل و کفن از ایشان ساقط نمیشود و اگر جماعتی مخالفین بر سر طایفه
شیعه آمده بجهة تسلط بر ایشان و بلاد ایشان و اضمحلال دین ایشان
اشکال نیست در جواز مقاتله با ایشان بانواع قتل و وجوب همچنانکه با کفار
جایز بود اما عموم سقوط غسل اقرب است بر کسیکه در محاربه ایشان کشته شود
و همچنین جاری نمیشود این احکام بر کسیکه در غیر معرکه جهاد ظلماً کشته شود و یا
بر سر مال و عرضش کشته شود یا خانه بر او خراب شود و بمیرد و لکن اگر چه اطلاق
شهید بر ایشان شده در بعضی از اخبار و ایشان ظاهر است در ثبوت احکام
متقدمه بر شهید خروج روح و موت او در معرکه یا نه حق انست که منحل میشود بچند
مسئله
صورت یکصورت آنکه موت او در معرکه باشد و در اثنای حرب در حالی که
رمقی بر او است کسی از مسلمین او را درک ننماید و صورت دیگر آنکه موت
بعد از انقضای حرب باشد بلافاصله قلیلی قبل از آنکه کسی او را در حین حیات
درک کند و در این دو صورت بلا اشکال احکام مذکوره جاری است و صورت
دیگر آنکه بعد از انقضای حرب بفاصله بسیاری مثل ۳ روز یا زیاده بمیرد و لکن
قبل از موت کسی او را درک ننماید در این صورت اجرای احکام سابقه در
کمال قوت است و صورت دیگر آنکه بعد از ضربت خوردن در معرکه بمیرد و لکن

او را درک کرده باشند قبل از موت مسلمین و در این حال احکام جاریست
و صورت دیگر آنکه در خارج معرکه بمیرد بعد از ادراک مسلمین یا قبل از آن و این را
باید غسل و کفن نمایند و اگر در معرکه بمرگ خود بمیرد شهید نیست و حکمش
مثل سایر اموات است و اگر میتی را در معرکه ببینند و شک کنند که آیا بمرگ
خود مرده یا کشته شده اگر اثر قتلی بر او است احکام شهید بر او جاریست
و الا فلا و اشکالی نیست در اینکه کفن زوجه بر زوج است نه باقی مؤونتها
اگرچه الحاق آنها نیز بکفن احوط است و حرام است نبش قبر خواه قبر مؤمنی
باشد یا کافری یا مخالفی چنانچه مقتضای کلام اصحاب است و خواه کبیر باشد
یا صغیر یا حر یا مملوک و آنچه معتبر است در حرمت صدق نبش است و اگر شک
در صدق شود احوط ترک است و آنچه مستفاد میشود از مضمون اصحاب اینست که
جایز نیست نبش از برای نقل میت بسوی مشاهد مشرفه و بعضی تجویز کرده اند
و قول معظم معتمد است و اما عدم جواز مختص بصورتیست که وصیت بنقل بمشاهد
مشرفه نکرده باشد یا آنکه شامل آن صورت نیز است اختیار ثانی بعید نیست
و جماعتی تصریح کرده اند که اگر میت را در زمین مغصوبی یا مشترکی دفن نمایند جایز
است مالک را نبش قبر او خواه هتک حرمت میت شود و خواه نشود و آنچه

گفته اند

قبر

گفته اند حق است لکن مستحب است مالک را که راضی باشد بابقای آن و عدم نبش
خصوصا اگر میت رحم او باشد یا وارث او باشد و جایز نیست نقل میت
ببلدی دیگر بعد از دفن بغیر مشاهد مشرفه خواه او را بیرون آورده باشند یا نه
بلکه نقلش از قبری بقبر دیگر جایز نیست و اگر نقل شد بسوی بلدی دیگر عمدا یا سهوا
آیا واجبست رد او بقبر اول یا نه حق اینست که بر کسانیکه مطلع بر آن نشده اند
مگر بعد از دفن در قبر ثانی واجب نیست و همچنین واجب نیست بر کسیکه سهوا
این عمل از او سر زده و او را در قبر ثانی دفن کرده سهوا اما اگر عمدا از قبر بیرون آورد
بر آورده محرم و واجبست قول بوجوب اعاده بر او و از بعضی ظاهر میشود جواز نقل
بمشاهد مشرفه بعد از دفن اگر مستلزم هتک حرمت میت نشود یا اینکه پاره
پاره نشود یا مثل آن و جماعتی تصریح بعدم آن کرده اند و مکروه است نقل میت
بسوی بلدی دیگر قبل از دفن مگر بسوی مشاهد مشرفه که آن مستحب است خواه دور باشد
یا نزدیک خواه میت بزرگ باشد یا کوچک اگرچه شیرخواره باشد چنانچه
مستفاد میشود از کلام اصحاب و خواه فاسق باشد و خواه عادل و استحباب
مختص بورثه میت نیست بلکه بر همه مکلفین مستحب است و اگر مقبره باشد که اصحاب
یا شهیدی در آن مدفون باشند نیز مستحب است **فصل** در تیمم و احکام آنست

[illegible]

اما آنکه بر او جایز است تیمم بر آن خاک است و جواز تیمم بر سنگ با وجود
خاک خالی از قوت نیست لکن احوط ترک آن است با وجود خاک و اگر
خاک نباشد سنگ متعین است و تیمم بر اشنان و آرد و سرمه و زرنیخ و
خاکستر و گچ و نوره بعد از احراق جایز نیست و اما قبل از احراق جواز آن
دور نیست و احوط ترک آن است و جایز است ولکن مکروه است تیمم بر زمین
شوره زار و زمین رمل و با نبودن سنگ و خاک جایز است تیمم به غباری که
جمع گرده شده بر جامه یا نمد زین یا یال اسب و زمینی در آن هست و با وجود
خاک تیمم بر گل جایز نیست و با فقد آن جایز است و در کیفیت تیمم بگل خلاف است
و اگر حرارت یافت نشود و گل برف اگر توان بتدبیر آب کرد بنحوی که اقل غسل بعمل آید
عدول بتیمم جایز نیست و اگر ممکن نشود بعضی گفته اند تیمم میکنند با آن مثل تیمم بر خاک
و بعضی گفته اند بری آن وضو میسازند و غسل میکنند با امکان اگر غسل تعین نباشد و با عدم
امکان تاخیر میکنند نماز را تا متمکن شود از طهارت و جمع بین القولین احوط
است با قضای نماز و کسیکه متعمدا خود را جنب کند با عدم استعمال آب جایز است
او را تیمم و بعضی غسل را واجب میدانند اگرچه ضرر کند و اقرب عدم وجوب اعاده نماز جو[illegible]
او است اگرچه احوط اعاده است و واجب طلب آب بقدر یک تیر پرتاب

از چهار

از چهار جانب در زمینی که مشتمل باشد بر بلندی و پستی و درخت و سنگ
بسیار بنحوی که پستی آن نمودار نباشد و اگر در زمین هموار باشد بقدر
دو تیر پرتاب از چهار جهت پس اگر اخلال نماید بطلب بنحوی که بر او واجب است
اگر در وسعت وقت نماز گزارد نمازش فاسد است و تیممش نیز فاسد
است و اگر در ضیق وقت نماز گزارد و اگر ضیق وقت را باعث تجویز تیمم دانیم
نمازش صحیح است و الا باید اعاده کند و آنکه وضو و غسل را میشکند تیمم را
نیز میشکند و یافتن آب بعد از تیمم نیز از نواقض تیمم است و اما مجرد آب
یافت شدن ناقض نیست بشرط گذشتن زمانی که تواند در آن
زمان طهارت ساخت احوط قول اول است و تیمم نیز جایز نیست قبل از
وقت و جایز است در ضیق وقت بی اشکال و در وسعت وقت خلاف است
اقوی صحت آن است اگر بداند که عذر تا آخر وقت زایل نمیشود بلکه صحت در صورت
ظن بعدم زوال عذر نیز قوت دارد و اگر بداند که عذر برطرف میشود یا مظنه
یا شک برفع آن داشته باشد پس در صحت آن در اول وقت اشکال است
احوط تأخیر است لکن صحت آن مطلقا دور نیست و جمعی گفته اند که اگر کسی نماز قضائی
بر ذمه داشته باشد در همه اوقات میتواند تیمم نماید و نماز عید بخواند و ...

و عذر را نیز بعضی ملحق کرده اند و اگر کسی بگمان ضیق وقت تیمم کرده و بعد اشتباه این
معلوم شد بعضی گفته اند که اعاده لازم نیست اما کیفیت تیمم بدانکه در ضربه
تیمم خلاف عظیم است بعضی مطلقا یک ضربت میدانند و بعضی مطلقا دو ضربه و بعضی
سه ضربه و بعضی در بدل وضو یک ضربه و بدل غسل دو ضربه و اقرب در نظر قول اول است
لکن اولی در تیمم بدل غسل آنست که یک تیمم یک ضربتی بجا آورد و یک تیمم مشتمل
بر دو ضربه و اگر تیمم سه ضربه نیز میکند غایت احتیاط است و مسح رو در تیمم واجبست
و در مقدارش خلافست و بعضی مسح جبین یا پیشانی را لازم میدانند نه ابروها
و بعضی ابروها را نیز داخل کرده اند و بعضی مسح تمام رو را و اقرب وجوب مسح پیشانی
است و زیاده واجب نیست لکن احتیاط را ترک ننماید **فصل** در احکام
آبها و اقسام آنها بدانکه آب بر دو قسم است مطلق و مضاف اما مطلق
آنستکه اسم آب بر او گفته شود و در عرف بتوان گفت آب است و اگر سلب آب
از او صحیح باشد آب مضاف است اگرچه او را آب گویند مثل آب انار و هندوانه
و گلاب و اما آب مطلق پس همه اقسام آن طاهر است و پاک کننده غیر هم هست
بحسب اصل خلقت و لیکن گاهی نجاست عارض او میشود و پس اگر جاری
باشد و بقوت از چشمه بیرون آید نجس نمیشود بملاقات نجاست اگرچه کم از کر
باشد

باشد مگر رنگ یا بو یا طعمش بسبب عین نجاست متغیر شود و شهید دوام نبع را
شرط میدانند و آب کر نیز بملاقات نجاست نجس نمیشود هر نجاستی که باشد و هر
کری که باشد اگرچه در ظرف باشد اگر هزار و دویست رطل عراقی باشد و اوسط
اینست که هر رطل بوزن نود و در رطل عراقی صد و سی درهم و نود و یک مثقال است و بحسب
مساحت در کثیر بودن کر خلافست اقرب آنستکه عبارتست از آنقدر که از هر یک
از طول و عرض و عمقش سه شبر و نیم بوده باشد و مجموع بعد از ضرب چهل و دو شبر و هفت
ثمن میشود و مراد از شبر شبر مستوی الخلقه است و کر بدیهی باشد که تحقیقی است
پس اگر اقل باشد اگرچه بقلیلی کر بر طرف میشود و اگر آب کمتر از کر باشد و آنرا آب
قلیل گویند پس نجس میشود بملاقات نجاست خواه قلیل باشد و خواه کثیر و ابن ابی عقیل
آب را مستثنی و مسئله است و حکم اینها مذکور میشود و اما آب مضاف پس آن طاهر است
فی نفسه اگر اصلش که از آن گرفته شده پاک باشد و لیکن بمجرد ملاقات
نجاست نجس میشود اگرچه بسیار باشد و ازاله خبث نمیکند مطلقا و اگر مخلوط
با آب مطلق کنند بنحوی که سبب اطلاق نشود ازاله حدث و خبث میکند اگرچه باعث
تغیر ظاهری شود و در حالیکه آب مطلق داشته باشد و کفایت نکند او را که
طهارت واجبست که قدری مضاف داخل نماید تا کفایت کند او را لکن بنحوی که از

اطلاق بر دون بر زود و بعض تیمم را در اینجا لازم دانسته اند و جمع احوط است و اما
آب شور قلیانی در طهارت نیس نجس نیست ولکن در سؤر حیوان نجس خوار مکروه
دانسته اند و در حکم کراهة مضایقه نیست و بلکه سؤر الاغ و استر بخصوص منهی است
و اگر که ظرف آب نجس است یا ظرف پاکی مشتبه شود واجب است اجتناب از هر دو
خواه اشتباه از اول باشد یا بعد که دانند که نجس است در یکی از دو ظرف اما د
با آنکه ابتدا اصیه الست ابو مشتبه شد و اگر آب منحصر باشد بان دو آب
واجب است ... تیمم و وجوب ... آنکه جمعه تیمم معلوم نیست و قول ... ضعیف است
پس احوط است و اگر یکی از ان دو آب را ملاقات کنند پس حکم نجاست آن می
نمیشود بلکه طهارت اصلیه باقی است و ظاهر اگر احتیاط اجتناب که مشتبه محسوب
نیز ملحق بمثل حکم مشتبه بنجس است پس باید از هر دو اجتناب کرد و اگر اجتناب
نکرده از هر دو وضو ساخت حکم بصحت در صورت عدم انحصار آب بان مشتبه
و حکم ببطلان در صورت انحصار بعید نیست و اگر آب مطلق مشتبه باب مضاف شود باید
از هر دو وضو ساخت و اگر یکی از آنها بریزد باید جمع نماید میانه وضو و تیمم و جایز
نیست استعمال آب نجس در وضو و غسل نه اختیارا و نه اضطرارا و جایز نیست ابتدا
آن در حال اختیار و ظن نجاست باعث نجاست نمیشود مگر ظنی که حاصل شود از

شهادت

شهادت عدلین که در آن اشکال است و دیگر آنکه آب استنجا بلکه کمتر از کر باشد
مثل سایر آبهائی که ملاقات با نجس کرده باشد نیست در وجوب اجتناب
بلکه اشکالی در عدم وجوب اجتناب از آن نیست بلی اشکال در اینست که آیا
طاهر است یا نجس است و معفو است و معتمد در نظر قول بطهارتست و فرقی میانه
مخرجین نیست و فرقی میانه صورتیکه نجاست تغییر کرده باشد از مخرج نیست مگر
آنکه تعدی فاحشی کرده باشد که دیگر استنجا آنرا نگویند و این حکم بر آنکه بان مخرج
مجرا شوند مثل طفل و مریض و سایر حیوانات غیر ماکول اللحم اشکال است و حق
اینست که اگر آن اجزا آب استنجا گویند عرفا و عادة و از افراد نادره اطلاق بدون قرینه
لفظ نیست پاکست و الا اجتناب اولی است و از شرایط دیگر عدم تناول نجاسات خارجه از
مخرج مثل آید غساله ان ملحق باستنجا نمیشود و شرط در ثبوت حکم مذکور در آب استنجا
امور چند است اول آنکه متغیر نشده باشد رنگ و بو و طعم آن از نجاستی که
از آن استنجا میشود بلی تغیر قلیلی که عادة عارض آب که استنجا بان میشود میشود و سردی
آن نمیشود پر مضایقه در ان نیست دوم آنکه نجاست خارج از محل نشده باشد
سیم آنکه اجزای نجاست در آن ممتاز و معلوم نباشد و بعض این شرطها را
ذکر کرده اند و احوط مراعات آنست اما رسیدن آب از قلیانی بنجاست نه پاکست

شرط نیست لکن احوط است و دیگر شرطی در ان نیست و اگر شک کند در اینکه
آیا آنچه شرط است متحقق شده یا نه مقتضای قاعده حکم بطهارت آنست
لکن احتیاط اولی است و ازاله نجاست بآب استنجا نمیتوان نمود اما بنا بر
قول باینکه نجس نیست و معفو است پس ازاله نمیتوان نمود و در جواز رفع حدث
بآن اشکال است احوط عدم رفع است اگر چه دلیل ان ناتمام است و بالجمله اشکالی
در عدم نجاست آنچه ملاقات بان کرده نیست بنا بر مختار و جایز است خوردن آن
اما بنا بر قول بعضی در ان اشکال است و آب چاه بلکه هر آبی نجس میشود اگر متغیر
شود یکی از اوصاف ثلثهٔ آن بعین نجاست و در نجاست آبیکه بملاقات
نجاست نجس نمیشود بسبب تغییر ان بمتنجس مثل زعفران نجس خلافست لکن
اقرب عدم نجاست است و احوط قول بنجاست است **فصل** در بیان نجاسات
و احکام آنها است بدانکه از جمله نجاسات خمر است و قول بعدم نجاست آن
ضعیف است و از آنجمله بول و غایط انسانست و از آن جمله منی و خون است
و هر چه از قبل و دبر بیرون آید پاکست بغیر آنچه مذکور شد و بعضی قائل بنجاست
مذی شده اند و ان ضعیف است و بعضی بول بچهٔ شیرخواره را که گوشت خوار
نشده طاهر میدانند و ان ضعیف است و نجاست مرغ خانگی پاکست و از

آنجمله

آنجمله عرق شتر جلال یعنی نجاست خوار است و احوط نجاست عرق هر حیوان
جلال است و در نجاست عرق جنب از حرام خلافست احوط قول بنجاست است
لکن اقرب در نظر عدم نجاست است و اما عرق جنب از حلال در ان اشکالی نیست
و در نجاست مسوخات مثل موش و وزغ و روباه و خرگوش خلافست لکن اقرب
عدم نجاست است و اما قی و چرک و خلطی که از سینه یا سر بیرون آید همه پاکست
و در بعضی خلاف ضعیف است و از جمله نجاسات میتهٔ آدمی است بعد از
سرد شدن و بعضی بمجرد موت نجس میدانند و ان اولی است و در نجاست
عصیر عنبی بعد از غلیان و اشتداد و قبل از رفتن دو ثلث آن خلافست
و معتمد در نظر قول بنجاست است و غلیان را تفسیر کرده اند جماعتی باینکه اسفل او
اعلای او شود یعنی زیر و بالا شود و اشتداد را تفسیر کرده اند باینکه ثخینی
و بستگی در آن عارض شود و اگر غلیان بعمل آید و اشتداد حاصل نشود اقوی
طهارت است و اما عصیر مویز نجس نمیشود و احوط نجاست است و همچنین شیرهٔ خرما
و خلاف کرده اند در طهارت حیوانیکه قبول تذکیه میکند بعد از تذکیه و ذبح
و تحقیق آنستکه حیوان بر چند قسم است یکی آنکه ماکول اللحم است شرعا و این
قبول تذکیه میکند و بعد از ذبح پاکست بالاجماع دوم آدمی است و آن قبول

نجس که تذکیه نمیکند مطلقا سیم نجس العین است و آن قبول تذکیه نمیکند چهارم سباع است
و آنرا بعضی تفسیر کرده اند بآنچه اکتفا بغیر گوشت نمیکند مثل شیر و گرگ و بعضی
گفته اند که نیش و چنگال داشته باشد که بآن جانوران را بدرد و اقرب
آنستکه این قبول تذکیه میکند پنجم مسوخاتست و اقرب قبول تذکیه است در آن
ششم سمور و فنک و سنجابست و اقرب قبول تذکیه آنها است هفتم حشرات
یعنی جانورهای کوچک زمینی است مثل سوسمار و خارپشت و گوران و حق عدم
قبول تذکیه در آنها است هشتم مرغهائی که گوشت آنها را نتوان خورد و قول بوقوع
تذکیه آنها خالی از قوتی نیست و در طهارت جلد درندگان از حیوانات بمجرد
ذبح بدون دباغی خلافست لکن اقرب طهارت و عدم توقف بر دباغی و جواز استعمال
نیز موقوف بر دباغی نیست و بعضی استعمال را قبل از دباغی مکروه میدانند و مشهور علما واجب
میدانند ازاله نجاست را مطلقا اگرچه کمتر از درهم باشد از جامه و بدن
از برای نماز و طواف هرچیزی که مشروط بطهارتست و بعضی از قدما مخالفت در
این حکم کرده اند و قول مشهور اوجه بلکه شاید [illegible] واجبست ازاله خون
حیض از برای نماز و طواف اگرچه کمتر از درهم باشد بلکه بقدر سر سوزن باشد
و خون قروح و جروح مادامی که منقطع نشده معفو است و بعد از انقطاع [illegible]

خلافست

آنستکه

اقوی باشد

خلافست بعضی معفو میدانند تا پاک شود و بعضی معفو نمیدانند در این حال و بعضی با مشقت
در ازاله معفو میدانند و بدون مشقت نه و اگر مصلی دو جامه داشته باشد و احدهما
نجس شده باشد و مشتبه بطاهر شده باشد واجبست برای دو نماز در هر یکی از
آن دو جامه و در وجوب اعاده نماز بر کسیکه فراموش کرده باشد استنجی و
شستن مخرج بول و غایط را خلافست بعضی واجب میدانند در وقت و خارج
وقت و بعضی مطلقا واجب نمیدانند و بعضی تفاصیل دیگر در مسئله داده اند و اوجه
بلکه اقوی قول اول است و خونی که بعد از ذبح باقی میماند در گوشت حیوان
اگر ماکول اللحم باشد از آن خونی که صلاحیت بیرون آمدن ندارد و غالبا
بعد از آن باقی میماند اگر جزو چیزی که حرامست نباشد پاک و حلالست خواه
در عروق باشد یا در شکم یا در گوشت و اگر خون بسبب عادة بابیرون ریخته نشود و اندرون
کشیده شده باشد یا آنکه سرش در وقت ذبح در بلندی بوده خون باقی مانده در شکم نجست
جماعتی حکم بنجاست آن نموده اند و اگر جامه را بآب کر بشویند فشردن آن ضرور
نیست مقصد دوم در نماز است و در آن چند فصل است فصل اول در بیان
اعداد نمازها است بدانکه افضل طاعات بعد از قربات و اعظم عبادات نیست نماز
و فریضه از فرایض الهی را مثل آن تاکید و تاکید نکرده اند و بعضی از واجبات را

مثل آن مبالغه در حفظ آن نکرده اند حتی آنکه از رسول خدا صلعم و آله وارد شده
است که فرموده اند نیست میانه کفر و اسلام فرقی مگر آنکه ترک کنند فریضه نماز را
عمدا یا متهاونا و در حدیث دیگر فرموده اند که نماز مثل عمود خیمه است که اگر آن
زده شود خیمه برپا میشود و طنابها و میخها و پرده اش نفع دارد و اگر عمود شکسته شود
دیگر میخ و طناب و پرده را نفعی نیست و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع
روایت شده که محبوب ترین اعمال در نزد خدا نماز است و آخر وصیتی که
انبیا با آن وصیت میکرده اند نماز بود و اخبار در این باب بسیار است و
امریکه بانی حد صاحب شریعت درباب آن مبالغه فرموده اند انرا سهل نباید شمرد
و حدود آنرا ضایع نباید ساخت و آن بر همه کس از اهل تکلیف فرموده اند
خواه فقیر و خواه غنی خواه زن و خواه مرد خواه حر و خواه مملوک خواه در سفر و خواه
در حضر و در هیچ حال از حالات از هیچیک از مکلفین ساقط نمیشود اگرچه در حال
خوف و ضرورت باشد حتی در حین مرض و جنگ و حتی در حال غرق شدن مگر از زن
در حال حیض و نفاس که قضای آن برا و واجب نیست مگر در حال فقدان طهورین که محل خلاف است
چون این مقدمه معلوم شد بدان که نماز که در شرع مطلوب است بر دو قسم است
واجب و مستحب و هر یک را اقسام کثیره میباشد اما نماز واجب فرایض یومیه است

وجه

و جمعه و عیدین و نماز طواف و نماز آیات و نماز احتیاط و آنچه را که بر خود واجب کنند
بنذر و شبه آن و هر یک در جای خود مذکور خواهد شد و اما نماز یومیه پس هفده
رکعت نماز واجب است در حضر و یازده رکعت در سفر بتفصیلی که معلوم است در
صبح دو رکعت در سفر و حضر و در عشا چهار رکعت در حضر و دو رکعت در سفر و در ظهر
و عصر هر یک چهار رکعت در حضر و دو رکعت در سفر و در مغرب سه رکعت در حضر
و سفر زیاده بر این نمازها در شبانه روز باصل شرع واجب نیست و امر بمحافظت
این نمازها در شرع شده و تاکید بمحافظت نماز وسطی نموده اند و در تعیین آن
خلافست و قول باینکه آن نماز ظهر است خالی از قوه نیست و مستحب است
در شبانه روز در حضر سی و چهار رکعت و از نوافل یومیه میگویند هشت رکعت
قبل از نماز ظهر و هشت رکعت قبل از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت
بعد از نماز عشا که وتیره اش گویند و یازده رکعت نماز شب و دو رکعت نماز
نافله صبح و تاکید بلیغ نسبت به نوافل یومیه شده خصوصا نماز شب که فضیلتش بحد
و ثوابش زیاده از عد است و مکروه است کلام میان نماز مغرب و نافله آن
بلکه میان نافله آن نیز مکروه دانسته اند و مبادرت بنافله مغرب اولی است را
و بعضی قبل از همه تعقیبات و بعضی بعد از تسبیح فاطمه زهرا ع و از همه مقدم داشتنی

اولی افضل میدانند و در جواز قیام در وتیره خلافست و قول بعدم جواز اوسط
بلکه حکم بان بعید نیست و نماز وتر را باید از نماز شفع جدا کرد و سه رکعت را
بیک سلام کردن مثل نماز مغرب جایز نیست و قول بجواز ضعیف است و جماعتی
از علما ذکر کرده اند که کسیکه نماز شب از او فوت شود پس بر خیزد قبل از صبح
پس وتر که مراد از آن شفع و وتر است یا سه وتر که مراد نافله فجر است بجا
بیاورد نماز شب بجهة او نوشته میشود و عمل باینچه گفته اند باکی نیست زیرا که حدیث
صحیح بان دلالت میکند و آنچه دلالت میکند اخبار بسیار مستفاد از آن میشود
از جماعتی از علمای ابرار این است که قرائت قل هو الله احد در دو رکعت شفع و رکعت
وتر ارجح است و بعضی مستحب میدانند در شفع ملک و هل اتی و الانسان را
و مستحب است قنوت در رکعت وتر قبل از رکوع و وظیفه معینی در ان نیست بلکه هر چه
خواهد دعا میکند از برای دین و دنیا و در بعضی از اخبار است که ثنای خدا را
و صلوات فرستد بر پیغمبر ص و استغفار کن بجهة گناه عظیم خود و سزاوار است در قنوت
خواندن ادعیه که از ائمه م وارد شده و مستحب است در قنوت هفتاد مرتبه استغفار کن
استغفار و در حدیثی از حضرت صادق م وارد شده که استغفار کنی در وتر
هفتاد مرتبه در حالیکه دست چپ را بلند کرده باشی و بدست راست بشماری و عادت

پیغمبران

پیغمبران این بود که استغفار میکردند در وتر هفتاد مرتبه پس هفت مرتبه
میگوید هذا مقام العائذ بک من النار و همچنین مستحب است که سیصد مرتبه
بگوید العفو العفو و مستحب است دعا کردن بجهة برادران مؤمن باسامیهم و اقل
آن چهل نفر است و بعضی گفته اند که ابتدا بامامی پیغمبر ص و ائمه م میکنند و زیاد
میکنند برایشان دیگر از او و در بعضی اخبار است که اگر خواهی دعا میکنی بر دشمنی
خود و نفرین میکنی او را و اگر خواهی اسم ایشان را میبری و دعای توبه در وتر مستحب است
چنانچه بعضی گفته اند و مستحب است زیاده بر نوافل یومیه میانه مغرب و عشا دو رکعت
نماز و آنرا غفیله گویند زیرا که آن ساعت را غفلت میگویند و از حضرت صادق م
وارد شده است که هر که دو رکعت نماز کند میانه مغرب و عشا و در رکعت اول
بعد از حمد بخواند و ذا النون اذ ذهب مغاضبا و کذلک ننجی المؤمنین و در رکعت
ثانی حمد و آیه و عنده مفاتح الغیب تا آخر بعد از قرائت دست بردارد و بگوید اللهم
انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل
بی کذا و کذا اولی کذا و کذا حاجت خود را بگوید و بگوید اللهم انت ولی نعمتی
والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آله علیهم السلام لما قضیتها لی
سؤال کنند حاجت را البته خدا بر آورد و اولی عمل کردن بجمیع کیفیتهای است که

وسوره ارروایت وارد شده از کیفیت قرائت و تعقیبات و از حضرت امیر المؤمنین ع
وارد شده که رسول خدا صلعم فرمودند که وصیت میکنم شما را بدو رکعت میانه
مغرب و عشا که در رکعت اول حمد و سیزده مرتبه اذا زلزلت و در ثانی حمد و پانزده
مرتبه قل هو الله احد بخوانند پس کسیکه این عمل را در هر ماهی یکدفعه بکند از مؤمنین
خواهد بود و اگر در هر سالی یکدفعه بکند از محسنین خواهد بود و اگر در هر هفته
یکدفعه بجا آورد از مصلحین است و اگر در هر شب بکند با من خواهد بود در بهشت
و ثوابش را کسی احصا نمیکند مگر خدا و عمل باین روایت باکی نیست و اولی این است که
نافله را در هیچ حالی ترک ننماید و بعضی گفته اند بجهت عذری که از اجمله است هم و غم
ترک میشود و مستحب است مسواک کردن قبل از نماز شب و بعضی از علما گفته اند
که مستحب است بجا آوردن نماز شب متفرق در سه نوبت و در روایت معاویة
بن وهب از حضرت صادق ع که حکایت نماز پیغمبر ص کرده اند دلالتی بر آن است
زیرا که فرمودند که آنحضرت بنا اش آن بود که طهور خود را حاضر میفرمودند
و در پیش سر خود میگذاردند و مسواک خود را در زیر فراش خود و میخوابیدند بقدر
که میخواستند چون بیدار میشدند می نشستند و چشم را باسمان بلند میکردند
پس میخواندند آیات از آل عمران را که ان فی خلق السموات و الارض تا آخر

و مسواک

و مسواک کرده طهارت بجا آورده میرفتند بمسجد و چهار رکعت نماز میکردند
در رکوع و سجود را بسیار طول میدادند پس میخوابیدند بقدر که میخواستند پس
میخواستند و دعای مذکوره را بجا می آوردند و وتر را و رکعتین فجر را بجا می آوردند
و آنچه در روایت شرط است بلکه مجموع را باهم میتوان بجا آورد چنانچه در حدیث
دیگر وارد شده و مستحب است صد مرتبه صلوات میان نافله صبح و نماز صبح و مستحب است
ادعیه ماثوره در نوافل و مستحب است خوابیدن بر جانب ایمن بعد از نافله فجر
که آخر نماز شب است و خواندن پنج آیه از آخر آل عمران تا انک لا تخلف المیعاد و خواندن
ابتدای فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و اعتصمت بحبل الله
المتین تا آخر و در کتب ادعیه مذکور است و جمعی تجویز کرده اند تبدیل ضجعه را بسجده
و سجده نموده بشرط بل از اراه رفتن و تکلم کردن و خوابیدن را افضل دانسته
و در آنچه مستحب است از قرائت در دو رکعت اول نماز شب خلاف است بعضی مستحب
میدانند قرائت حمد و سی مرتبه اخلاص را و بعضی در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه
اخلاص و در ثانی سی مرتبه قل یا ایها الکافرون و بعضی مستحب میدانند که در رکعت
اول بعد از حمد اخلاص و در ثانی قل یا ایها الکافرون و بعضی از علما گفته اند که سزاوار
است که تهجد را عمل کنند اقوال در احوال مختلفه و مستحب است طول دادن با وسعت

[illegible] یا ایها الکافرون در رکعت اول [illegible] و بعضی

وقت الخفیف ان با ضیق وقت و در هر دو رکعت نافله فجر افضل قرائت حمد است
بعد از حمد در اول اخلاص و در ثانیه جحد و بعضی توحید را در نوافل ظهر و مغرب و عشا
و نوافل شب در رکعت و نیز بعضی گفته اند که رکوع از طول بعید بقدر قیام است
و سجودش بقدر رکوع و قیام از رکوع و سجودش می باشد و افضل اخفات است
در نوافل روز و جهر در نوافل شب و در جواز نشستن با قدرت بر ایستادن
در نوافل بغیر از وتیره خلاف است اقوی جواز است و اولی عدم جواز است
و در حالیکه نشسته نماز می آورد سزاوار است که هر دو رکعت را یک رکعت
حساب کند و اگر رکعتی را یک رکعت محسوب دارد نیز جایز است و کسیکه نشسته نماز کند
مستحب است که بعد از قرائت برخاسته در حال قیام رکوع کند که نماز قایم بجهة
او نوشته شود و مستحب است که اگر نشسته نماز کند در حال قرائت مربع بنشیند
و در حال سجود دو زانو بوده باشد و در جواز خوابیدن به پشت و پهلو با قدرت
بر قیام نیز خلاف است قول بجواز اقوی است احوط ترک است و در سفر نافله ظهر
و عصر ساقط است و وتیره را بعضی تجویز کرده اند اقوی سقوط است و نافله مغرب
و شب ساقط نیست و بعضی نوافل فرایض را در اماکن اربعه که اتمام در آنها جایز است
ساقط نمیدانند بر مسافر و آن مشکل است و از بعضی ظاهر میشود که نوافل ماه مبارک

در سفر

در سفر ساقط نمیشود و اما سفری که موجب سقوط نافله میباشد باید مباح باشد
بنا بر ظاهر عدم سقوط در سفر حرام است پس سقوط نافله دایر مدار قصر است
و لهذا تصریح کرده اند بسقوط نافله در حال خوف که موجب قصر باشد و مجموع نوافل
هر دو رکعت بیک تشهد و سلام است مکرر و صلوة اعرابی چنانچه مشهور
گفته اند و بعضی بجز آن نیز استثنا کرده اند و آن مشکل است و شرط است
در وجوب نماز بلوغ و عقل و اما اسلام شرط وجوب نیست بلکه شرط صحت است
و مستحب است تمرین طفل در شش سالگی و بعضی در هفت سالگی گفته اند و مجرا است
در بیست میانه وجوب و ندب چنانچه بعضی گفته اند و مستحب است تفریق اطفال در
نماز جماعت و در روایت وارد شده است از حضرت باقر که چون پسر
سه ساله شد میگویند باو که بگو لا اله الا الله هفت مرتبه پس او را میگذارند تا
سه سال و هفت ماه و بیست روز پس میگویند باو که بگو محمد رسول الله هفت مرتبه
پس چون چهار سالش تمام شد باو میگویند بگو صلی الله علیه و آله پس چون سال
گذشت او را امر میکنند بشستن رو و دستها و نماز پس چون نه سالش شد
روزه و نماز را باو تعلیم میدهند و بجهة آن او را میزنند چون وضو و نماز را
یاد گرفت خدا او را و والدین او را می آمرزد و بعضی گفته اند که اگر نماز را گزارد و بالغ

شد در وقت ~~وبایع الحضر~~ در وقت نماز را ادا ده میکند **فصل دوم** در اوقات
نماز است بدانکه نماز یومیه را وقتی است معین که تقدیم و تأخیر از ان جایز
نیست و از برای هر یک از آنها دو وقت است وقت فضیلت و وقت اجزا
و تأخیر از وقت فضیلت جایز است و گناهی بر او نیست تارک مستحب است
الکه اول وقت افضل آورد و نوافل یومیه نیز موقوتند باوقات خاصه اما نافله مغرب
اول وقتش بعد از فراغ از نماز مغرب است و در آخر آن خلافست اقوی آنستکه
تا بر طرف شدن حمره مغربیه است اعتبار بعضی در جانب مغرب بعد از حمره
نیست و بعضی وقتش را ممتد با متداد وقت نماز مغرب میدانند و اگر وقت
نافله خارج شود بعد از شروع در نافله در جواز اتمام نافله و پس انداختن و مزاحمه
فریضه بنافله خلافست و در مسئله چندین قولست و لکن اقوی در نظر وجوب
قطع و عدم جواز اتمام است مطلقا خواه ان دو رکعتی که شروع در ان کرده باید
قطع نماید و اگر شک کند در بیرون رفتن وقت نافله حکم میکند ببقای آن
و اما وقت وتیره بعد از نماز عشا است و وقتش ممتد است با متداد
وقت عشا و اگر نصف شب شود و از آنجا بنا در ده باشد تصریح کرده اند جمعی
بانکه قضا است و اگر نصف شب داخل شود و در اثنای ان باشد در جواز اتمام

و عدم

و عدم آن خلافست اقوی عدم صحت است اگر تمام انرا در وقت ادراک نکند
لکن تمام کردنش احتیاطا باکی نیست و مستحب است که وتیره را آخر نوافل قرار دهد
و مستحب است در آن قرائت واقعه و توحید و اما نماز شب پس اول وقت آن بعد از
نصف شب است پس تقدیم بر آن بدون عذر جایز نیست و وقتش تا طلوع فجر است
و مراد از نماز شب مجموع هشت رکعت و شفع و وتر است و مراد از نصف شب
نصف حط مجموع مابین غروب شمس و طلوع آفتاب است چنانچه بعضی تصریح کرده اند و آن
معلوم میشود بسر از بر شدن و میل کردن ستاره هائیکه در وقت غروب شمس
طالع شده اند و اگر چهار رکعت از آنها بجا آورده صبح طالع شد جایز است
تمام کردن ان و مزاحمه نماز صبح و اگر خواهد میتواند انرا ترک کند و ما بقی را
بعد از نماز صبح بجا آورد بلکه ان افضل است و متحقق میشود اکمال چهار رکعت
باکمال سجده آخر چهارم اگرچه هنوز سر برنداشته باشد و احوط عدم مزاحمه است
در وقتی حالا که باعث فوت فضیلت نماز صبح شود اگرچه جواز ان خصوص در اینحال
در کمال قوتست و در صورت مزاحمه بجا آوردن ما بقی از نماز را بعد از
طلوع فجر ما بقی را بتخفیف بجا آورد و اقتصار را اقل آنچه مجزی است مینماید
پس سوره را ترک میکند و در رکوع و سجود یک تسبیح میگوید و اگر نشسته

رکعت

وقته

روز دو تواند که آورد نشسته میکنند و اما جواز مزاحمه در وقتی است که چهار
رکعت را الی آخر بجا آورد بگمان آنکه مجموع را درک میکنند پس خطایش ظاهر شود
یا در صورت علم باینکه وقت زیاده از چهار رکعت نیست جایز است پس
جایز است او را شروع بچهار رکعت و مزاحمه بعد از آن خواه عمداً نماز را
تا ضیق وقت انداخته باشد یا بدون اختیار و بعضی از علما تصریح کرده اند
بجواز آن در هر دو قسم و در صورت مزاحمه محتاج به نیت ادا یا قضا نیست
و شفع و وتر نیز جزء نماز شب است پس آنرا نیز در این صورت بجا میتوان
آورد و اگر چهار رکعت قبل از فجر بجا نیاورده باشد مزاحمه را جایز نمیدانند
بلکه حرام میدانند پس اگر در اثنای نماز صبح شود باید قطع کند آنرا و قضای
فرایض یومیه و غیر یومیه از آنچه قضای آن واجب میتوان آنرا در هر وقتی
بجا آورد مگر در وقتی که وقت حاضره یومیه تنگ شود خواه فریضه جمعه باشد
یا غیر آن و هرگاه وقت حاضره یومیه تنگ شود آنرا باید مقدم داشت
بر غیر آن مطلقا اگرچه آن غیر ادای غیر یومیه باشد مثل نماز کسوفین همچنانکه
بعضی گفته اند پس اگر در اثنای نماز قضا مبین شود که وقت حاضره تنگ
شده آنرا قطع کرده شروع بحاضره مینماید چنانچه از جمعی ظاهر میشود

[illegible] حاضره

و اقوی عدم فوریت نماز قضا و جواز بجا آوردن فریضه حاضره است در وسعت وقت اگرچه احوط فوریت است

ودر

و در اوقاتی که نماز مکروه است قضای نماز فوت شده مکروه نیست
و هر نمازی که در شرع وقت معینی دارد مثل نماز یومیه جایز نیست تقدیم بر
وقت و نه تأخیر از وقت و حکم جزء نیز حکم کل است پس جزء نیز تقدیم و تأخیرش
جایز نیست خواه معذور باشد یا نه حتی نماز شب اگرچه بعضی را در آن خلافی است
پس کسی که عمداً قبل از وقت شروع در نماز کند نمازش باطلست اگرچه
بعضی از آنرا در وقت کند اگر آن جزء قبل از وقت تکبیر تنها باشد بلکه نیت چه
تنها نیز همین حکم دارد و اگر آنرا جزء دانیم و اگرچه باعث بر تقدیم نفسه باشد
و اگر شروع بنماز کند با اینکه باعتقاد او وقت داخل شده پس معلوم شود
که مجموعش در وقت اتفاق افتاده پس اگر مسئله دانست که ممنوع است از
آن نماز او فاسد است و اما اگر باعتقاد خودش این جایز بود بجهة شبهه حکمیه
نمازش در کمال قوت است و مع ذلک احتیاط را ترک نکنند و باین نماز اکتفا
ننماید و اگر کسی نماز را تمام ما قبل از وقت کند بجهت نسیان نمازش فاسد است
خواه مراعات وقت را فراموش کرده باشد یا آنکه نماز کند و اصلا وقت را بخاطر
نیاورده و اینکه نماز او فنی است و اگر شروع بنماز کرد قبل از وقت و از اتمام
کرد در وقت در صحت و فساد نمازش خلاف است و اقرب در نظر تفرقه دو نماز را

اگرچه اگرچه قبل از وقت اتفاق افتاده پس اقرب صحت آن نماز است اگر سابقا بلکه
بوده باشد و اگر جهلا نماز را بتمامها قبل از وقت کند نمازش باطل است خواه
جاهل بالحکم باشد بان معنی که نداند نماز را وقتی است و باید مراعات آن نمود یا
جاهل بموضوع بان معنی که نداند وقت داخل شده یا جاهل بتفصیل اوقات
باشد اگرچه داند که نماز را وقتی است که در آن وقت باید کرد و یا جاهل بالحکم نماز
قبل از وقت باشد و اگر شروع بنماز کند جاهل بان معنی که باشد قبل از وقت
و تمام نمازش را در وقت تمام کند نیز نمازش فاسد است و قول بصحت ضعیف است
و اگر جاهل بالحکم نماز کند و معلوم شود که مجموع نمازش در وقت بوده در صحت نمازش
خلاف است و منشأ در کمال اشکال است لکن قول بصحت اقرب است و مع هذا ترک
احتیاط نکنند و اگر عالم بالحکم نماز را بجا آورد در وقتی که شک در دخول وقت
داشته باشد پس معلوم شود که مجموع آن در وقت بوده اگر دخول در نماز با غفلت دگر
جایز بود بجهت شبهه نمازش صحیح است و بعضی مطلقا نمازش را باطل شمرده‌اند
پس احتیاط را ترک نکنند و اگر بجهت ظن بدخول وقت نماز را بتمامها قبل از وقت
کرده نمازش باطل است اگرچه ظنی باشد که شرعا معتبر بوده و اگر مبین شود که
ظن او مطابق واقع بوده و نمازش در وقت اتفاق افتاده بود اگر ظن او ظنی

معتبر

معتبر در شرع بود نمازش صحیح والا در صحت نمازش اشکال است البته احتیاط را ترک
ننماید و به آن نماز اکتفا نکنند و در هر جا که حکم شد بصحت نماز با عتبار وقوع
کل یا جزء نمازش قبل از وقت باید از ابتدا از دخول وقت اعاده نماید و اگر اعاده
نکرده باید بعد از وقت قضا نماید و اگر در اثنای نماز فساد نمازش معلوم شد باید
قطع نماید آنرا و با امکان تحصیل علم بدخول وقت نه باعتبار ظن اکتفا
بظن بعنوان نمود اگرچه عسر و حرجی در تحصیل علم نباشد و قول بجواز اعتماد
بر ظن ضعیف است و اگر ممکن نشود تحصیل علم بهیچ وجه اگرچه بتاخیر نماز باشد
مدت طویل اعتماد بر ظن جایز است و اگر بتاخیر نماز مدت طویلی تحصیل علم توان
نمود لکن بدون آن ممکن نباشد بجهت امری یا عذری پس جواز اعتماد
بظن و عدم وجوب صبر بجهت تحصیل علم و وجوب تاخیر خلاف است و مسئله در غایت
اشکال است پس احتیاط را ترک نکنند لکن قول بجواز اعتماد بر ظن در اینجا
اقرب است و بنا بر جواز اعتماد بر ظن شرط نیست که آن ظن حاصل از سبب خاصی
بوده باشد بلکه از هر چه حاصل شود اعتماد میتوان کرد و همچنین شرط نیست که
آن ظن قوی و متاخم علم باشد بلکه مطلق ظن کافی است و همچنین شرط نیست
فحص از معارض و تجسس کردن بجهت آنکه آیا این ظن را معارضی است که آنرا زایل کند

باید لکن این در صورتیست که داند که بدون تاخیر علم حاصل نمیشود اما با احتمال حصول
آن بملاحظه بعضی از امارات و اسباب اجتهاد در آن ظن بدون اجتهاد
جایز نیست پس تفحص آن بنحویکه موجب تاخیر نشود لابد است پس تفحص و بحث
در مدت طویله و سؤال از اشخاص بسیار و رفتن بسوی ملکهای دور ضرور نیست
اما تاخیر قلیلی که لازم تفحص و بحث است لابد منه است و اگر تحصیل علم متعسر
و مشکل باشد اما ممکن باشد آیا اعتماد بظن میتوان کرد یا نه تحصیل علم را تحصیل

باید متحمل شود مشقت و عسر را

کنند در آن اشکال است لکن اقرب جواز اعتماد است لکن ترک احتیاط
نکنند در اینحال و در جواز عمل بشهادت عدلین بدخول وقت اشکال است پس
احتیاط را البته ترک ننماید اما شهادت یک عادل اعتماد بر آن نیست اگرچه
فرض کنیم قبول قول عدلین را در صورتیکه عمل بظن جایز باشد عمل بقول عدلین
یا یک عادل میشود اگر افاده ظن نماید والا فلا و اما اذان مؤذنین را
اعتماد بر آن نیست خواه افاده ظن نماید یا نه اگر علم ممکن باشد مگر آنکه اذان

ننماید

ایشان افاده علم کند و در صورت عدم امکان علم اعتماد بر اذان میتوان
نمود اگر افاده ظن نماید بجهة ظن بسبب میانه مؤذن عادل و فاسق
و مخالف فرقی نیست و اگر افاده ظن ننماید اعتماد بر آن نیست در هیچ حال

وهمچنین

وهمچنین اعتماد بر خروس و خواندن خروسها و بال زدن آنها نیست در حکم بزوال مگر
افاده علم نماید یا افاده ظن نماید در جائیکه اعتماد بظن توان نمود و جماعتی
از علما گفته اند که کسی که کور باشد یا محبوس باشد در مکان تاریکی که تشخیص
اوقات نتواند بدهد و عامی که معرفت اوقات نداشته باشد جایز است ایشانرا تقلید
بجهت دخول … مشکل است بلکه تحقیق آنستکه اگر ایشانرا تحصیل علم ممکن است
اگرچه بنا بر تاخیر نماز باشد واجب است ایشانرا تحصیل آن و اگر به هیچ نحو علم ممکن نباشد علم
اگر ایشانرا تحصیل ظن ممکن باشد و اگرچه با خبار غیر باشد من باب الظن
عمل میکنند و اگر نه علم و نه ظن ممکن باشد در اینوقت تقلید جایز است و بعضی
گفته اند که اگر مظنه بخروج وقت نداشته باشد تاخیر را ترک و شروع
بفریضه نماید و تا خیر را قضا کند آن اولی است اگرچه لزوم آن معلوم نیست
و جماعتی تصریح کرده اند بوجوب معرفت وقت بمعنی اینکه اگر اداء وجوب کسی
اینکه بر ترکش مستحق عقاب بوده باشد پس این معلوم نیست و اگر وجوب
من باب المقدمه است که بر ترک آن عقاب نیست پس آن حق است

بخصوص

لکن واجب آن قدر نیست که آن واجبی که بجا آورده نماز باشد در وقت
موقوفست بر آن پس بنا بر این معرفت وقت بنحویکه علما ذکر کرده اند

و التفصیلاتی که داده اند واجب نیست در لباس مصلی است بر آنکه
جایز نیست نماز در جلد میته خواه ماکول اللحم باشد یا نه خواه دباغی شده باشد
یا نه و خواه نجس العین باشد یا نه خواه صلاحیت ستر عورت داشته باشد
یا نه بلکه با خود داشتن آن جایز نیست اگرچه نپوشیده باشند خواه نماز
فریضه باشد یا نافله خواه نماز میت باشد یا غیر آن پس اگر عمداً در آن نماز
کند یا با خود دارد نمازش باطل است و در صورت سهو اشکال است لکن اقرب
عدم فساد است مگر اینکه آن میته نجس یا غیر ماکول اللحم که حکم نجس یا غیر ماکول بر آن
جاری میشود و آیا حکم مخصوص بمیته حیوانی است که صاحب نفس سائله باشد
یا اعم است که شامل مثل ماهی و مار نیز هست در آن خلاف است لکن اقرب
تعمیم حکم است و نماز در موی و کرک و پشمی که از حیوان ماکول اللحم چیده باشند
یا تراشیده باشند در حال حیوة یا بعد از موت اشکالی نیست و محتاج بشستن
نیز نیست و اگر از میته کنده باشند در آن خلاف است و معتمد جواز نماز است
در آن لکن اگر علم بنجاست آن مو شکه کنده شده داشته باشند بنحوی که
زوال آن نشود الا بشستن باید بشویند پس محل نجس آنرا باید شست یا باید
کند اگر نماز مثلاً موقوف بطهارت آن پشم بوده باشد و اگر چیزی از میته با آن
باشد

باشد از آنها به کند و بعضی غسل را مطلقا واجب میدانند و آن احوط است
و برای مسئله متنوع میشود مسئله متممه عام البلوی و آن اینست که بنا بر مختار که اصل
طهارت موی کنده شده از حی و میت است اگرچه آن جزوی که داخل است در
جلد بوده باشد و اگر در حال وضو یا غسل موئی از بدن یا ریش کنده شود چنانچه
غالبا اتفاق می افتد اگر آن موی با آن جزو که داخل جلد بوده ملاقات کند
با هیکله بر رو یا دست زده یا آنکه آب قلیل است نجس نمیشود و در وضو و غسلش خللی عارض
نمیگردد و همچنانکه در مو و پشم حیوان ماکول اللحم نماز جایز است مطلقا اگرچه از میته
باشد همچنین جایز است در پر و استخوان آن و جمیع آنچه حیوة در آن حلول نکرده
و موقوف بشستن نیست لکن اشهر و احوط سابقه و نماز در جلد حیوان ماکول اللحم
بعد از ذبح بی اشکال است اگرچه دباغی نشده باشد و بعضی موقوف بدباغی میدانند
و آن احوط است و اگر شک کند در جلد حیوان ماکول اللحم که آیا آن از مذکی است
یا از میته آیا نماز جایز است در آن یا نه مسئله محل اشکال است و تحقیق آنست که
مسئله را چندین صورت است اول آنکه این جلد که فرض شد که علم نداریم به
آن نداریم اگر از دست مسلم گرفته شده که آن مسلم محکوم بکفر نیست و میته و ذبیحه
اهل کتاب را نیز حلال نمیداند و نمیدانیم که از دست کسی گرفته که اگر خود از دست او

مگر قسم حکم بمیته بودن آن میکردیم پس درین حال حکم بطهارت آن جلد میشود
و جایز است نماز دران خواه آن مسلم اثنا عشری یا غیر اثنا عشری باشد
اگر چه از مخالفین باشد خواه در گرفتن بطریق اشتغال عینی مثل بیع و هبه و نحو
آن باشد یا بطریق اشتغال منفعت باشد مثل اجاره و عاریه بلکه اخذ بطریق
غصب نیز حکم بطهارت آن میشود و بالجمله بمجرد وجود آن در دست مسلم حکم بطهارت
آن میشود و اگر چه مظنه داشته باشد که تذکیه نشده و مسلمه و خنثی نیز مثل
مسلم اند و فرقی میانه سفیه و رشید نیست   آنکه آن جلد را از دست
مسلمی که محکوم بکفر است گرفته شود دیده اند که او از دست کسی گرفته که اگر از
دست او گرفته شود حکم بمیته بودن آن جلد میشود و حلال میداند میته را بدباغی و اگر
دانا خبر دهد که آن جلد مذکی است باید در طهارت و جواز نماز دران جلد
خلاف نیست لکن اقرب حکم بطهارت آن و جواز نماز در آنست لکن اولی
ترک آنست و اگر مسلم مستحل میته بدباغی خبر دهد بتذکیه قول او معتبر است و اگر
خبر دهد باینکه آن جلد میته است حکم بنجاست آن میشود و اگر دیده اند که آن مسلم
میته را بدباغی حلال میداند حکم بطهارت آن جلدی که از او گرفته میشود و بالجمله
جایز است نماز در جلدی که از مسلمی که حکم بکفرش نمیشود گرفته شود اگر ندانند آن
میته است

میته است و خبر دهد بمیته بودن آن خواه بداند که او میته را حلال میداند
یا نه چه اهل کتاب را حلال میدانند یا ندانند و خواه در بلاد اسلام بوده باشد یا
بلاد کفر و حکم زن و خنثی نیز حکم مرد است و اگر ظنی داشته باشند باینکه آن
میته است نیز حکم بطهارت میشود لکن احوط اجتناب است   آنکه
از سوق مسلمانان گرفته شود لکن از دست کافر گرفته نشود و این جلد را حکم
بطهارت میشود و جایز است نماز دران خواه آن سوق در بلاد اسلام
باشد یا بلاد کفر خواه آن شخص که از او گرفته شده معلوم باشد اسلام
او یا مجهول الحال باشد و اگر معلوم الکفر باشد حکم بنجاست آن میشود و معتبر
صدق اسم سوق است پس دکاکین معدودی که در اطراف واقع شده باشد
اعتباری بان نیست و مراد بسوق اسلام آنست که غالب اهل آن مسلمان
باشند اگر چه حاکم ایشان کافر باشد و اگر صاحب آن جلد خبر دهد که میته
است حکم بنجاست آن میشود   آنکه در جلدی گرفته شود که غالب ان
اهل اسلام باشند و الا کسی که از او گرفته شده کافر باشد پس این جلد نیز محکوم
بطهارت نیست و جایز است نماز دران خواه آن شخص معلوم باشد اسلامش
یا مجهول الحال باشد و خواه میته را حلال داند یا نه خواه خبر بتذکیه دهد یا نه مگر آنکه

جز دباغت بلکه میته است که حکم بنجاست میشود   آنکه ان جلد
از دست کافری گرفته شود دران محکوم است بنجاست و عدم جواز نماز دران
خواه ان کافر حربی باشد یا ذمی یا مرتد یا غیر ان اگرچه از فرق مسلمین باشد
مثل غلات و خوارج لکن در این قسم اشکال است و اگر بداند که ان کافر از
مؤمنی گرفته اقرب جواز نماز است در آن چنانچه اگر بداند که مسلم از کافری
گرفته اقرب حکم بجواز نماز است در آن نیز   اگر او را در بازار
کفر از کسی بگیرد که اسلام او معلوم نباشد یا در دار الکفر گرفته شود از کسی
غیر معلوم الاسلام و ان حکم بنجاست میشود و نماز دران جایز نیست خواه خبر
بدهد که دباغت   اگر ان جلد را از دست کسی نگیرد بلکه افتاده
باشد در جایی خواه بلاد اسلام باشد یا کفر و حکم دران اشکال است
لکن اقرب و احوط وجوب اجتناب است و شک در تذکیه حیوان غیر ماکول اللحم
مثل شک در تذکیه حیوان ماکول اللحم است در همه اسباب سابقه و جایز
نیست نماز در جلد حیوان غیر ماکول اللحم غیر از سنجاب و خز پس جایز نیست
نماز در جلد سباع اگرچه تذکیه شوند و دباغت شود و همچنین جایز نیست در جلد
کلب و خنزیر و یوز و پلنگ و گرگ و خارپشت و حشرات و مسوخات و گربه

و در بعضها

و در بعضها بلکه ماکول اللحم نیستند و حیوانات دریائی که ماکول اللحم نیستند و
همچنین جایز نیست در جلد روباه و شغال و قول بجواز ضعیف است و همچنین جایز
نیست نماز در جلد سمور و فنک و همچنین جایز نیست نماز در جلد حواصل خارزمیه
و فرق میانه مذکی و غیر ان نیست خواه دباغت شده باشد یا نه و فرقی نمیکند میان ساز
و غیر ان نیست و همچنانکه در جلد انها نماز جایز نیست همچنین جایز نیست در مو
و پر و پشم و کرک و استخوان آنها و غیر ان از گوشت و پیه و کوان نیز جایز
نیست و قول بجواز ضعیف است و ملحق میشود بان هر جامه که از حیوان غیر
ماکول اللحم باشد اگرچه ساتر نتواند بود و اگر جزئی از ان حیوان را کوفته داشته
باشد و پوشیده باشد انرا اگرچه صلاحیت ستر عورت داشته باشد
در جواز نماز بان خلافست جمعی قائلند بعدم جواز ان و بعضی بجواز حتی در
جزئی از حیوان غیر ماکول اللحم که با خود داشته باشد اگرچه یک موئی از آن
بوده باشد و جمعی قائل بجوازاند و حکم بعدم جواز را مختص بان صورتیکه پوشیده
باشد میدانند و مسئله محل اشکال است لکن اقرب جواز است لکن احتیاط را
نباید ترک کرد بنا علی قول اول پس نماز در موئی گربه که بجامه نشسته باید
ترک کرد و همچنین سایر اجزای حیوان غیر ماکول اللحم غیر انچه استثنا میشود

و عرق و رطوبت و سایر فضلاتی که از اینها پاک است حکمش حکم مو و استخوان
اینها است و همچنین شیر از اینها و اگر اجزای غیر اینها مثل بلغم و تخم(؟) بر گردانیده بدون
استحاله و انقلاب نماز با آن ضرری ندارد و اگر رطوبتی از آن به بدن یا جامه برسد
و خشک شود و چیزی از او نماند محتاج به شستن نیست مانند ناخن و شاخ
و استخوان آن حیوان مثل سایر اجزای او است پس نماز کردن با هیچ را
ترک کند اگر چه قلیلی باشد و اگر موی خودش کنده شده باشد و با او باشد
نماز در آن جایز است اگر چه با جزء غیر ماکول نماز را تجویز نکنیم و حکم ناخن و عرق
و آب دهن و سایر رطوبتها و فضلات طاهره حکم مو است حتی شیر و ودی و مذی
و ودی و اشک چشم بلکه اولی به جواز نماز است با فضلات طاهره غیر خود
و موی غیر و اما اگر از موی خودش یا غیر لباسی ساخته باشند در جواز نماز در آن
اشکال است ولکن اقوی جواز است اگر چه احوط ترک است و همچنین جایز است
نماز در پوستهای ریزه و پشورابیکه از زخمها و دملها در وقت به شدن یا غیر
آن کنده میشود یا از سر لبها رنجیده میشود یا از دست و بدن سوده کنده
میشود اگر چه در جزء مستصحب قایل بمنع باشیم و اما اگر آن پوستها از غیر خودش
باشد اقوی و احوط لزوم اجتناب است و اما نماز با پشم و کرک و پر و موی

پاکی

٣٩

پاکی جنب و همچنین با موم و عسل اگر چه با جزء مستصحب جایز بدانیم و در لباس مشمع
و عسل احوط اجتناب است لکن اقوی جواز است و همچنین جایز است نماز با زنبور
زنده و هر حیوانی که گوشتی ندارد و نماز کردن با مروارید باکی نیست و همچنین
با صدف و اگر حیوان غیر ماکول اللحم خود را بچسباند بشخص در حین نماز اقوی صحت
نماز او است اگر چه در جزء مستصحب منع کنیم و اگر بر روی جلد غیر ماکول اللحم یا پشم
یا کرک آن نماز کند اقوی صحت نماز او است و اگر شک کند در جلد و مو و نحو
آن از اجزای حیوان که آیا از ماکول اللحم است یا نه احوط و اظهر وجوب اجتناب است
و همچنین اگر بداند که جلد و کرک از غیر ماکول اللحم است ولکن شک کند که حیوانی
است که نماز با جلد و کرک آن میتوان کرد یا نه اقوی وجوب اجتناب است نیز و
ثابت میشود بودن کرک و جلد از حیوان ماکول اللحم بشهادت عدلین و در اثبات
آن به شیاع مفید ظن باشد اشکال است و احتیاط را ترک نکنند ولکن بقول
صاحب ملک و بایع ثابت میشود و اگر حیوان را بشناسد و اما نداند که ماکول اللحم
است نه بتقلید و نه باجتهاد اقوی و احوط وجوب اجتناب است و اشکالی نیست در
فساد نماز کسی که عمدا نماز کند در جلد یا پشم یا کرک یا [illegible] از حیوان غیر ماکول
اللحم و همچنین اگر سهوا یا جهلا نماز کند بنا بر اقوی خواه نماز واجب باشد حتی نماز مستحب

و خواه سنجاب و خواه زن باشد یا مرد و اما نماز در صورتیکه مجموع نماز
دران کرده شود یا جزئی از آن کافی است در فساد یا شرط است صدق اسم نماز
در آن اقرب احتمال اخیر است و ضرورت مثل تقیه و سرما و خوف آن اگر باعث
نماز کردن شود آن نماز صحیح است و اگر حیوان ماکول اللحم غیر ماکول اللحم شود مثل آنکه
انسانی او را وطی کند یا جلال شود پس آن مثل حیوان غیر ماکول اللحم بالذات است
پس نماز در جلد و موی او صحیح است لکن احتیاط را ترک نباید کرد که مسئله
محل اشکال است و اما آنچه خوردن گوشتش مکروه است مثل آنچه حرام است
نمیباشد پس نماز در جلد و پشمش جایز است و مکروه نیز هست و در جواز
نماز در جامه که بر روی کرک روباه یا شغال بوده باشد یا در زیر آن بوده اگرچه
نجس شده باشد و جزئی از آن با آن جامه نمانده باشد خلافست اقرب
جواز با کراهت است و نماز در کرک خز جایز است اگر خالص باشد از موی
حیوانات که نماز دران جایز نیست خواه آن جامه ساتر باشد یا نه و در جلد خز
خلافست اشهر و اظهر جواز است و احوط عدم جواز است اما جواز آن در
صورتیست که مذکی باشد و چنانچه بعضی گفته اند که تذکیه آن از آنست در
حال حیات مثل ماهی و تذکیه آن معلوم نمیشود همچنانچه تذکیه سایر جلدها معلوم میشود

بتفصیل

بتفصیل سابق و اما کرک آن پس مشروط نیست بآنکه جنب باشد و اما سایر اجزای آن پس
مثل استخوان و گوشت نماز دران جایز نیست و اگر کرک خز مغشوش و مخلوط
شده باشد بکرک یا موی حیوان غیر ماکول اللحم نماز دران جایز نیست اگرچه خز
غالب باشد و اگر خز را با ابریشم مزج کنند و جامه کنند نماز دران جایز است اگر
خز مستهلک نشود و در تعریف خز خلافست اقوی آنست که آن سگ آبی است
چنانچه بعضی از علما حکم کرده اند و از صحیحه عبد الرحمن حجاج در روایة ابن ابی یعفور مستفاد
میشود و از بعضی از محققین اهل نقل شده و بدانکه بعضی از علما شکی کرده اند بنماز
در آن جلدی که درین زمانها مشهور بجلد خز میباشد زیرا که معلوم نیست که این
همان خزی است که در اخبار و کلام علما تجویز نماز دران کرده اند و اما نماز در جلد
سنجاب خلافست اقرب و احوط منع است و کرکی آن مثل جلدش میباشد و بنا بر مختار
حکم سنجاب مثل حکم سباع است در احکام و فروع و بعضی از علما گفته اند که سنجاب
حیوانی است بقدر موش صحرائی که مویش در غایت نرمی است از پوستش پوستینی
میسازند که ظرفان آن را میپوشند و بسیار صاحب حیله است هرگاه کسی را ببیند
در فضای بلند بالا رود و آن در جاها صقالبه بسیار است و بهترین پوست آن
آنست که ازرق و املس بوده باشد و حرامست بر مردان پوشیدن

حریری که قابل ستر عورت بوده باشد در حال نماز و غیر نماز مگر در حال ضرورت
پس پوشیدن آن از محرمات است که اگر اصرار بران نماید فاسق میشود و بعضی
مجرد پوشیدن او را فاسق میدانند لکن اقرب آنست که بمجرد آن فاسق نمیشود
در حال نماز علاوه بر حرام بودن نمازش نیز فاسد میشود خواه بآن ستر
عورت کرده باشد یا نه خواه نماز نافله باشد یا فریضه حتی نماز آیات و نماز
میت خواه عالم ببطلان نماز دران باشد یا نه بلکه اگر سهوا یا نسیانا یا جهلا
با اینکه حریر است نماز کند دران نمازش نیز فاسد است بنا بر اقرب و احوط و اگر
شک کند در حریر بودن در صحت نماز دران اشکالست پس احتیاط را از دست
ندهد و آیا شرط است در حکم بفساد نماز در حریر که مجموع نماز دران کرده شود یا اینکه
جزئی از آن اگر دران باشد کافیست اقرب آنست که معتبر صدق نماز در حریر است
عرفا و کج نیز حکمش مثل حکم ابریشم است و بر اطفال حرام نیست پوشیدن حریر
اگرچه ذکور باشند و همچنین بر ولی نیز حرام نیست تمکین کردن ایشان بر آن
بنا بر اظهر و اما در نماز ایشان مثل بالغ اشکالست و در حال حرب جایز است
پوشیدن حریر اگرچه ضرورتی نباشد و معتبر صدق اسم حرب است اعنی حقیقه
نه مجازا و آیا این حکم مختص بحرب مباح است یا در حرب حرام نیز جایز است احوط

اولی است

اولی است بلکه آن خالی از قوه نیست و جایز است پوشیدن آن قبل از
شروع بحرب بالقدری که عادت جاری شده که جزئی که جبه حرب پوشند و در حال
حرب نماز نیز دران میتوان کرد و اشکالی نیست در جواز پوشیدن در حال ضرورت
و نماز دران نیز در اینحال صحیح است و اما از جهة مجرد دفع شپش جایز نیست و از برای
زنان جایز است پوشیدن آن مطلقا و نماز ایشان نیز در آن صحیح است و قول
بفساد ضعیف است و اما خنثی مشکل بر او جایز نیست مثل مردان و در نماز کردن
مرد در جامه حریری که ساتر نبوده باشد مثل کمه و قلنسوه خلافست اقرب و احوط
منع است و از این قبیل شمرده اند بعضی کمربند و جوراب و نعلین و خف را و دور
نیست که از این قبیل باشد آن حریری که عجمها از راه کلاه میکنند بنا بر مختار
که دران نماز جایز نیست و پوشیدنش در غیر نماز نیز جایز نیست و اما فرش
قرار دادن حریر جایز است حتی که جهة مردان بنا بر اشهر و اظهر و نماز بران و ایستادن
بر آن نیز جایز است و بعضی فرش کردن و ایستادن بر آن را مکروه میدانند و مضایقه
از آن نیست و همچنین جایز است سواری بر آن و بالش و متکا قرار دادن آن
و پوشیدن خود بآن مثل لحاف و در مدثره و کوه پیچیدن آن از برای مردان
خلافست احوط منع است مطلقا لکن جواز در غیر نماز و منع در نماز قوی نیست و اما

مثل حریر و ابریشم در غیر نماز در ان اشکالی نیست و در نماز نیز اقوی جواز آنست
و جایز است نماز در جامه که در اطراف دامن و سر آستینهای ان سجاف حریر کرده باشند
بنابر اشهر و اظهر و احوط آنست که زیاده از چهار انگشت مضموم نباشد اگرچه
اقرب آنست که هرچه از اسجاف گویند جایز است و در غیر نماز نیز پوشیدن آن جامه
جایز است و این اختصاصی به ندارد بلکه هرچه از او بپوشند نسبت بان جایز
است حتی مثل بالاپوشها بنابر اقرب و اگر جیب حریری بوده باشد نیز جایز است و اگر ابریشم
با غیر ان هرچه نماز در ان جایز است ممزوج کنند بنحوی که از حریر بودن خارج شود
جایز است پوشیدن آن در نماز اگرچه ابریشم آن زیاده باشد خواه
ساتر عورت باشد یا نه و اگر ابریشم را مخلوط نمایند با چیزی که نماز در ان ممنوع
جایز نیست و اما پوشیدن ان در غیر نماز جایز است مثل کرک یا پشم حیوان
غیر ماکول اللحم بنحوی که جامه از حریر محض بودن بیرون رود پس در غیر نماز پوشیدن
ان بی اشکال است و اما در نماز پس اگر آن جز غیر ابریشم جزئی است که با خود
داشتن آن در نماز مضر است اگرچه نپوشیده باشد پس نماز در اینجامه
فاسد است و اگر حمل آن جایز است اما پوشیدن ان در نماز جایز نیست
پس نماز در اینجامه اگر بگویند که نماز در ان جزء مخلوط کرده ضرر ندارد پس اگر ابریشم

دالی

وکرک غیر ماکول اللحم مثلا مساوی باشد یا قدری زیاده و کم بنحوی که جامه را حریر نگویند و جامه
کرک غیر ماکول نیز نگویند نماز در آن جایز است بنابر انکه حمل اجزای غیر ماکول
اللحم را منع نکنیم و منع را مختص بصورت پوشیدن دانیم یا کسی مطلق غیر ماکول
را منع میکند نماز در این جامه تجویز نخواهد نمود و اگر دانچه با ابریشم مخلوط شده
بجهت قلت مستهلک باشد پوشیدن در نماز و غیر نماز بیشک جایز نیست
و مرجع در شناختن حریر و غیر ان و موقوف پوشیدن حریر و نماز کردن در ان عرف است
و اگر شک کنند که آیا حریر گویند جامه را یا نه در ان اشکالست احتیاط را ترک نکنند
و ظن حکمش حکم شک است و شرط نیست که مزج بطریق بافتن باشد بلکه بنحوی که از
حریریت خارج شود کافی است اگرچه بانی نحو باشد که پنبه و ابریشم را با هم بریسند
یا با هم بتابند و جامه کنند بلکه بسا است که بخیاطت و دوختن بنحوی دوزند که جامه
از حریر بودن خارج شود و بالجمله مناط صدق پوشیدن حریر و نماز کردن در حریر است
و اما اگر روی جامه حریر باشد و آستر غیر ان یا بعکس ان فایده ندارد و همچنین اگر
آستر و رو از غیر باشد و وسط از ابریشم یکی کرده باشند مثل پنبه دار پس
ان نیز منع اقوی است و قول بجواز ضعیف است و دوختن غیر حریر با ابریشم جایز است
و قول بمنع در کمال ضعف است و همچنین جایز است قرار دادن بند قبا و تکمه خوان

از حریر و همچنین قیطان و سجاف جایز است که ابریشم بوده باشد و همچنین
باکی نیست بجامه که معلم از حریر بوده باشد اگر صدق نکند که نماز در حریر کرده و جایز
نیست پوشیدن طلا در نماز بنابر اقرب و اشهر و احوط خواه ساتر باشد یا نه
حتی مثل انگشتر و کمربند و خواه نماز فریضه باشد حتی مثل نماز جنازه و آیات و عیدین
و خواه نافله و بر زنان حرام نیست حتی در نماز و لبس لکن پس تر احوط ترک است
و بر مردان پوشیدن در غیر نماز نیز حرام است مطلقا اگرچه کمی نیز باشد و جمعی آنرا
از معاصی کبیره میدانند و لکن اقرب اینست که از صغایر است و احوط ترک زینت بطلا است
بلکه مردان اگرچه نپوشند و جمعی حرام میدانند لکن جواز اقرب است در صورتی پوشیدن
اقوی است و پوشیدن در حین ضرورت جایز است نه در حال حرب و همچنین جایز است
فرش قرار دادن و سوار بر آن و بالش قرار دادن و کوان از اموری که پوشیدن
نباشد و بر طفل پوشیدن آن حرام نیست بلکه پوشانیدنش و تمکینش کفه پوشیدن
نیز حرام نیست بر ولی و اما ذهب که بر روی آن طلا کرده باشند یا آنکه طلا و نقره را مخلوط کرده
باشند تحقیق در آن اینست که اگر صادق نیست نماز در طلا کرده جایز نیست و الا
جایز نیست لکن احوط ترک است مطلقا و همچنین در جامه که بطلا دوخته از اموری که نماز با آن
جایز نیست بافته باشند و همچنین در جامه که بطلا نقش شده باشد و بالجمله منتقض فساد

نماز است

نماز است در طلا نه با طلا اگرچه احوط ترک این امور است جمیعا و اما طلایی که ممزوج
با حریر شده باشد حکم بعدم جواز متفاوت نیست اگرچه نتوان گفت نماز در حریر شده
یا نماز در طلا شده و نماز در ممنوع که گفته شده باشد و اسم از آن رفته
جایز است و چون مناط منع صدق پوشیدن نیست پس با خود داشتن طلا مضر
نیست حتی در نماز خواه با سکه باشد و خواه نه و همچنین با خود داشتن کتب مذهب
و شمشیر و کوان که بطلا نقش شده باشد مانع نیست بلکه در جامه که در آن علمهای
طلا باشد جایز است و اگر سهوا یا جهلا نماز در آن کنند نمازش صحیح است و اگر
جهل بطلا بودن باشد نه در حکم طلا و جایز نیست نماز در جامه غصبی و تصرف در آن در
غیر نماز نیز حرام است و اگر عورت خود را با آن بپوشد نمازش باطل است خواه رد آن
جامه بسوی مالکش موقوف بر فعل منافی نماز باشد یا نه خواه نماز نافله باشد یا فریضه
ادا باشد یا قضا نماز یومیه باشد یا غیر آن حتی نماز میت و آیات سایر عبادات مثل
نماز است پس در جامه غصبی فاسد است یا نه مقتضای تحقیق آنستکه آن عبادات
اگر لازم ندارد تصرف در آن مغصوب را و منافی رد بصاحبش نیست مثل روزه پس صحیح است
بی اشکال و اگر لازم دارد تصرف در آنرا پس در آن اشکال عظیم است لکن اقوی
و احوط حکم به بطلان است و اگر آن عبادت منافی ردکردن بمالک باشد اما لازم

نداشته باشد بتصرف و در ازالهٔ او اقرب بصحت آن عبادتست در وقت و نماز دران جامه
فرقی میانه اعلی از زن و مرد و خنثی نیست و اما طفل نماز کردنش دران باطل نیست
و ملحق میشود بساتر هر جامه که قابل ستر بوده باشد اگرچه بان ستر نشده باشد
پس نماز دران فاسد است و همچنین هر چیزی را که پوشیده باشد مثل آن میداند
حتی مثل خاتم و دست بند و کمربند و کخوان و کفش و آنچه اگر نماز مستلزم تصرف
زیاده از پوشیدن نیست در رد کردن آن بمالکش یا کسیکه قایم مقام مالک
میباشد با حفظ آن موقوف بمنافی از منافیات نماز نیست ملحق میشود در موجب
فساد نماز نیست و اگر لازم دارد تصرف مذکور را پس ملحق میشود و نماز دران
صحیح نیست و اما اگر تصرف را لازم ندارد و اما لازم دارد رد کردن آن بمالکش
منافی نماز را نماز کردنش نیز صحیح نیست و هر چیز غصبی که با خود داشته باشد نیز همین
حکم دارد اگرچه مراعات احتیاط در هر دو اولی است و اما آنچه مذکور شد در
صورت عالم بغصبیت و عدم فراموشی است و اما اگر جاهل بغصبیت لباس
باشد اما بجور باشد که ستر نبما تصرفی را آن جایز باشد مثل آنکه از اموال خود داند یا از
دست مسلمی گرفته باشد پس نماز دران جایز است و صحیح است ولکن اگر در غیر
صورت اشتباه مغصوب است بملک خود زیرا که در این حال نماز در هیچیک جایز

نیست

نیست و در جمیع این صور اگر نماز کرد و بعد علم بغصبیت حاصل شود اجرة المثل را
بر او لازم میدانند و اگر در اثنای نماز مطلع شد بغصبیت اگر ممکن است او را
کندن آن جامه بدون منافی نماز باید از اکند و نماز صحیح است و اگر کندن
موقوف بر منافی است نماز باطل است و اگر عالم شد بغصبیت و فراموش
کرده و دران نماز کرد نمازش صحیح است و بر او گناهی نیست لکن احوط اعاده
نماز است در وقت و قضا در خارج وقت و بهر حال اجرة المثل لازم است
و اگر نداند که نماز در جامه غصبی حرامست پس نماز کرد در آن اگر مقصر نباشد
بر او چیزی نیست و صحت نماز بعید نیست و اگر مقصر باشد پس احوط بلکه اقرب
فساد نماز و وجوب اعاده است و اگر عالم بتحریم نماز دران باشد اما جاهل
بفساد نماز دران باشد پس اگر مقصر نماز فاسد است بلکه با عدم تقصیر نیز
نمازش باطلست علی الاقرب و شخصی که عالم بود حکم را و فراموش کرد مثل کسی است
که ندانسته است اصلا و اگر مالک اذن دهد بغاصب یا غیر او را بنماز آنکه ماذون
است صحیح است ولکن ضمانت باقی است و اگر اذن بطریق عموم بوده باشد مثل
اینکه بگوید بهمه کس ماذونند در نماز کردن در ملک من یا هر که خواهد نماز کند در آن
و گمان در شمول الی اذن غاصب را جواز نماز کردن او دران اشکالست

و تحقیق آنستکه اگر از قراین علم حاصل شده که مرادش تحریم فاسدست نماز غاصب نیز
صحیح نیست و اگر علم حاصل نشد پس دران تفصیلیست که مقام مناسب ذکر آن
نیست و اگر کسی مالک عینی بوده باشد اگر منفعت آن منتقل بغیر نشده باشد باجاره
نمازکردنش دران جایز است و الا بی اذن آنکه صاحب منفعت بگردد و اما مالک
منفعت مثل مستاجر دران اشکالی نیست و اگر اذن از مالک عین و منفعت
نبوده باشد لکن علم برضای او بوده باشد بنحوی که احتمال [illegible] نمازش دران
صحیح است و الا فلا اگر چه ظنی قوی داشته باشد برضای مالک خواه مالک آن
پدر و برادر زن باشند یا نخود و نماز صحیح نیست در چیزیکه خریده باشد از ابو بیع فاسد
یا اجاره کرده باشد باجاره فاسده لکن علم بفساد آن بیع و اجاره نداشته
باشد اما با علم بایع و مشتری بفساد اشکالست ولکن اگر اذن دهد مالک در
پوشیدن جامه نماز نیز در آن صحیح است مگر اینکه منع کند از نماز و اگر منع کند در
حال نماز انرا باید کند و الا نماز فاسد است و اگر ممکن نشود کندن نماز باطلست نیز
و اما اموریکه مستحب است نسبت بلباس مصلی پس چند امر است از انجمله مستحب
است نماز در نعل عربیه خواه نماز واجب باشد حتی نماز جنازه و خواه مستحب حتی نماز شب
و خواه مرد باشد و خواه زن بلکه از جمعی ظاهر میشود عدم اختصاص بنعل بلکه بنعل عربیه

نیز

بر استحباب بعمل می‌آید و مافوق نیست از این قول اگر از جهت مانعی نباشد و باید در
وقت سجده انگشتهای پا بزمین برسد بعضی از علما ذکر کرده اند که نعل عربیه
نعلیست که بند آن باریک باشد که مسح بر او جایز است بپوشانند و مستحب است
تحنک در نماز چنانچه جمعی گفته اند و مکروهست نماز در عمامه که حنک نداشته
باشد و این دو حکم در همه نمازها از فریضه و نافله جاریست حتی نماز میت و نماز
احتیاط و بعضی تحنک را واجب میدانند و آن ضعیفست و اما استحباب
مختص بصورتیست که از لباس شهرة نباشد و مخالف مروة نباشد پس در بسیاری
از بلاد نسبت به بسیاری از مردم ساقط میشود یا تعمیم دارد جمیع صور را معتمد
در نظر ثانی است و شرط است که آن باقی باشد تا آخر نماز و همچنین مستحب است
تحنک در وقت بیرون رفتن بسوی سفر و نزد طلب حاجت بلکه مستحب است تحنک مطلق
و مکروهست ترک آن مطلق در جمیع احوال پس در حال نماز از دو جهت مستحب است
و ترک تحنک دو مستحب بعمل می‌آید و نیست اینکه از مستحبات نماز است میتوان
نمود و منع از این نیست چنانچه بعضی کرده اند و وجه است بدانکه از حدیث ظاهر میشود
بر می‌آید استحباب انداختن طرف عمامه را زیر حنک خود و عدم استحباب تحنک در
جمیع احوال و مراد از تحنک دور کردانیدن جزویست از عمامه خواه وسط

آن باشد یا سر آن در زیر حنک خود و اگر از غیر عمامه باشد کلاه جبت
ومکروهست نماز در لباس سیاه خواه نماز فریضه باشد یا نافله وخواه لباس بافته
باشد یا غیر آن واگرچه بعضی از این را ائمه با قاداب مخروطی پوشیده باشند بلکه
مکروهست پوشیدن آن در غیر نماز نیز و بعضی فقها کراهتی ندارد پوشیدن کش
وهم گفته اند جایز است نماز بدون کراهت در عمامه سیاه و خف و کسا که
تفسیر کرده اند انرا بعضی بجامه از پشم را از آنجمله است عبا و اقرب بثبوت
کراهت است دران و همچنین مکروهست در جامه سرخ و بعضی سرخ سیر را مکروه
دانسته اند و همچنین مکروهست بر مردان نماز در جامه معصفر و مزعفر بلکه پوشیدن
آن در غیر نماز نیز مکروه است و از بعضی مستفاد میشود کراهت نماز در هر رنگ سیری
و از بعضی بر می اید کراهت از هر رنگین اگرچه سیر نباشد و گفته است که عمامه و خف
از سیاه مستثنی است نه غیر و واجبست بر مردان پوشیدن تمام عورت
در حال نماز و شرط صحت نماز است پس اگر عمدا ترک کند و نماز کند نمازش باطل است
اگرچه بعضی از آن را نپوشد خواه کسی باشد که نظر کند اگرچه محرم باشد یا نباشد خواه
نماز واجب باشد یا سنت لکن در نماز سنتی خلافست و مسئله محل اشکال است
لکن اقوی و احوط اشتراط ستر است در آن نیز و عورت مرد عبارتست از قبل و دبر و ان

وبیضتین

وبیضتین داخل قبل است پس الیتین و ران ها و میان دبر و بیضتین داخل عورت
نیست و خنثی درین امور مثل مرد است حر و مملوک و بالغ و طفل میت و پوشیدن زیاده برین
واجب نیست مگر از جهت مقدمه یعنی آنچه موقوفست بر آن پوشیدن عورت که از باب المقدمه
واجبست واگر در اثنای نماز عورت مکشوف شود و عالم بر آن نباشد پس مطلع شود
در اثنای نماز یا بعد از نماز در صحت نمازش خلافست و معتمد صحت است اگرچه
احوط اعادست و فرقی نیست میان طول زمان و عدم آن و همچنین فرقی نیست میان
کشف همه آن یا بعض آن و اگر در اثنای نماز مطلع شد واجبست پوشیدن آن بی
تامل و اگر عمدا ترک آن کند درین حال نمازش باطلست و اگر عاریا نماز کرد یا نسیان
ستر او در صحت نماز است لکن قول ببطلان احوط است و بنابراین احوط اعاده
آنست در وقت و خارج وقت و چنانچه بعضی از امامیه گفته اند اشتراط ستر در حال
امکانست و اگر ممکن نباشد نماز فاسد نمیشود بترک آن و باید که عورت از
چهار جانب پوشیده شود پس اگر از پشت یا پیش یا یمین یا یسار یا فوق یا میانه
این جوانب دیده شود پوشیده نشده و آیا باید از جانب تحت نیز پوشید بنحویکه
از پایین نیز دیده نشود یا نه تحقیق آنست که اگر شخصی بر روی زمین نماز میکند و کسی در
میان دو پای او یا نزدیک آن خوابیده باشد بنحویکه اگر خواهد ببیند عورت او را از زیر

پس پوشیدن آن واجب نیست و اگر بر کنار بامی یا جای مرتفع نماز میکند و عورتش
بنحوی است که هر که از پایین نظر کند ببیند باید از پایین بپوشد بنا بر اقوی و احوط و اگر جامه را
سوراخی باشد اگر محاذی عورت نباشد ضرر ندارد و الا نماز فاسد است
اگر عمداً نماز کند با این حالت و اگر سوراخ را جمع کند بنحوی که ستر بجامه حاصل شود
و دامن و سر ملی فوت نشود و منافی بعضی نباشد نمازش صحیح است و اگر دست بران سوراخ
نهد که ستر بدست حاصل شود در صحت نمازش اشکال است و صحت اقوی است و احتیاط را
ترک نکنند و همچنین است حکم اگر بجز او نهد جائی که جایز باشد و احتیاط را ترک
ننماید و اگر ستر بخریدن ساتر موقوف باشد واجب است خریدن با قدرت و اگر موقوف
باجاره است باید اجاره کند اگر زیاده از اجرت باشد مادامیکه ضرری بران مترتب
نشود و اگر موقوف بر قبول هبه یا عاریه باشد نیز واجب است قبول و بالجمله بهر نحوی که ممکن
شود و ضرری بران مترتب نشود و منع شرعی نباشد واجب است تحصیل ساتر اگر چه
بقبول قیمت ساتر باشد و بعضی خریدن ساتر را مقدم بر خریدن آب داشته اند اگر
قیمت یکی از آن دو را داشته باشد و آن مشکل است و ستر حاصل نمیشود بجامه
که حاکی رنگ عورت باشد پس اگر چنین جامه باشد نمازش باطل است و برای مسئله
متفرع است عدم جواز نظر بر بدن و عورت در جاییکه حرامست نظر بر آن از پشت

شیشه

شیشه و عینک و در آیینه و آب و در وجوب ستر حجم عورت خلاف است اقوی عدم
وجوبست پس پوشیدن مقدار طول و عرض آن نیست و در وجوب ستر شبح و سیاهی
که از پشت جامه دیده میشود اشکال است احوط وجوبست و موی عورت را واجب
نیست پوشیدن آن و جایز است لکن مکروه است مردان را نماز در یک جامه
نازکی که بپوشد آنچه برایشان واجب است ستر آن در نماز و جماعتی تصریح کرده اند که اگر زیر
آن جامه دیگر باشد کراهت برطرف میشود و اگر جامه غلیظ باشد بعضی مکروه ندانسته اند
نماز در آنرا اگر چه یکی باشد و اولی کراهت است در یکی مع بعد آنکه ستر عورت بآن چند
حاصل میشود و از آنجمله جامه بافته شده از پنبه و کتان است و اشکالی در آن
نیست و همچنین جامه بافته از پشم و کرک و موی حیوان ماکول اللحم و همچنین جامه
بافته از پنبه یا کتان یا پشم و کرک و موی مزبور یا ممزوج از این مذکورات
با حریر بنحوی که مستهلک نباشد و همچنین حریر بجهة زنان و پوشیدن این امور
اختصاصی بحالی دون حالی یا شخصی دون شخصی یا طوری دون طوری ندارد و همچنین
است جامه که از جلد حیوان ماکول اللحم ساخته باشند و پوستینی که از او میسازند
و اینها از لباس عادیست و در همه حال جایز است ستر با آنها و از آنجمله علف
و برگ درخت و نباتات است مثل برگ کدو و اگر جامه بافته شود بغیر از اینها

از اینها ستر میکنند عورت خود را به کلام و در جواز ستر با اینها با امکان ستر کلی مع
خلافست و مسئله محل اشکالست لکن اقرب جواز ستر است اگرچه در حال تمکن باشد
لکن احوط ترک آنست و از آنجمله گل است اگر غیر آن جز برگ درخت یافت نشود
و در این حال ستر بگل لازم است و از آن عدول با ایما بجهت رکوع و سجود و نماز با ایما جایز نیست
و در جواز ستر بگل با وجود علف و برگ درخت خلافست لکن اقرب جواز است بلکه
جواز آن با وجود جامه های متعارف از پنبه و کتان نیز در کمال قوتست و از آنجمله آب
و گلابست که برفتن در میان آن عورت پوشیده میشود اگر ممکن نشود ستر مگر
برفتن در میان آنها با عدم ضرر و مشقت که عادة متحمل نتوان شد و ستر با اینها در این حال واجب
و نماز را عریانا بجا آوردن جایز نیست بلکه با امکان امور مذکوره نیز جواز ستر با آنها اقوی است
لکن احوط ترکست بلکه جایز است ستر بحصیر که آنها را ساتر گویند و صلاحیت ستر داشته
باشد اگرچه از افراد نادره باشد بغیر آنکه استثنا شد پس ستر به پنبه و پشم
بی بافته و بافته بنحوی که آنرا لباس نگویند و بچوب و استخوان و سنگ و بوریا همه جایز است
بلی اگر ضرری حاصل شود در هر یک از این امور ستر بآن ساقط میشود لکن احوط آنست که
ستر بغیر جامه نشود با وجود آن و همچنین احوط عدم ستر بآب و گلابست با امکان جامه
و با عدم امکان آن را مقدم میدارد بعد الاحوط و اگر عاری راست ممکن نباشد مگر برفتن
در گودی

در گودی که او را بپوشد از نظر بعورت او واجبست دخول در آن و نماز را ایستاده
با رکوع و سجود بجا آوردن و بر تقدیر آن با آب و گلاب اشکالست در تحقق آنکه
اگر مساوی است ستر با هر یک بعمل می آید با امکان بجا آوردن همه واجبات مخیرست میان
اینها و اگر ستر با هیچیک صادق نباید لکن همه واجبات را با هر یک تواند بجا آورد
مخیرست میان اینها و اگر با بعضی مساوی است ستر باشد و قدرت بر همه واجبات نباشد
و با بعضی قدرت بر واجبات نباشد و ستر باشد اشکالست در اعتبار کدام را ترک بکنند
با آنکه دو نماز بجا آورد و ضمیمه کوچک و تنگ در خم دیا بوت مثل گودالست
و عریانی که هیچ قسم از ساتر که مذکور شد ممکن نباشد واجبست که نماز را ایستاده
بجا آورد اگر ایمن باشد از آنکه کسی عورت او را به بیند و الا نشسته
نماز میکنند و اما با علم به آنکه کسی نظر میکند می نشینند با احتمال اخفی تفصیل است
پس اگر علم یا ظن دارد بعدم وجود ناظر از اول تا آخر نماز را نشسته میکنند
لکن احوط با ظن دو نماز است نشسته و ایستاده و در صورت شک نیز
واجبست که فانیا نماز کنند و احتیاطا دو نماز است و کسی که ایستاده میکند
اگر در اثنای نماز مطلع شد بر ناظر کننده می نشینند و نشسته اگر مطلع شد
بعدم ناظر پس برمیخیزد و مراد بناظران بالغ یا ممیز است اگرچه محرم او باشد

و اگر شک در ممیز بودن طفل کند حکم بوجوب قیام در حیث د این شخص عاری
رکوع و سجود را ترک میکند و بجای آن ایما میکند خواه ایستاده نماز کند
یا نشسته و ترک رکوع و سجود بر او واجبست و واجبست ایما کردن بسر و اگر ایما
بچشم کافیست مگر بسر ممکن نشود که ایما بچشم معین است در اینحال و احوط
و در ایما بجهت سجود سر را پائین تر می آورد و احتیاط کلی اگر مساوی باشد جایز است
بنابر اقرب و واجبست در ایما ضم کردن الیتین و گذاشتن دستها و انگشت
پاها بر موضع معهود در وقت سجود و بلند کردن چیزی که سجده بر ان کند مثل
مریض بنابر اقرب لکن احوط است و واجبست ایستاده را نشستن
در وقت سجود نه نشسته را قیام بجهت ایماء رکوع و اما واجبست بر ایستاده
نشستن بجهت تشهد و سلام یا نه حکم نشستن [crossed out] اگر موجب کشف
عورت نشود و الا حکم بایستادن بجهت میت و اگر ترک کند عاری موضع
ایماء بجهت رکوع و سجود را عمدا نمازش باطلست خواه رکوع و سجود بجا آورد یا نه

خواه عالم باشد یا نه و خواه نظر کننده باشد یا نه

و اگر سهوا ترک کند اگر رکوع و سجود را نیز نکرده نمازش باطلست و اگر سهوا
ترک کند و سهوا رکوع و سجود بجا آورد مسئله در کمال اشکال است و اقوی
عدم فساد و احوط اعاده است و همچنین اگر ایما را بجا آورده و سهوا رکوع و سجود
کند

کند اقوی صحت و احوط اعاده است و اگر نماز را عریان کرد با ایما اعاده ضرور نیست
اگرچه ساتر یافت شود در وقت یا نباشد در وجوب تاخیر نماز تا آخر وقت
برای عریان و جواز تقدیم خلاف عظیم است و تحقیق آنستکه اگر علم یا ظن داشته
باشد بعدم حصول ساتر از اول تا آخر وقت جایز است تقدیم در اول و اگر علم
یا ظن داشته باشد بحصول ساتر واجبست تاخیر نماز و اما با شک اشکالست
و اظهر جواز تقدیم و احوط تاخیر است و اگر ساتری نیابد بغیر از حریر یا ان نماز میکند
با ایما و اگر ضرورت باعث پوشیدن حریر شود نماز در ان میکند بدون ایما
بلکه با رکوع و سجود و اگر نیابد الا جلد میته نماز را عریان میکند و اگر مضطر شود
بپوشیدن میپوشد و با رکوع و سجود نماز میکند و همچنین است حکم حیوان
غیر ماکول اللحم و اگر نیابد الا جامه نجس در ان اشکالست اما اگر سرما یا غیر آن
از ضرورتی داعی شود میپوشد و نماز با رکوع و سجود میکند و اگر نیابد الا جامه
غصبی عریان با ایما نماز میکند و اگر خوف هلاک باشد و ضرر بمالک نرسد
میپوشد با ضمان و نماز را با رکوع و سجود میکند و اگر امر دایر شود میان جلد
غیر ماکول اللحم یا میته یا طلا میانه نجس یا حریر مخیر است و اگر در اثنای نماز ساتری
یافت شود اگر نتواند ستر کند عورت خود را بدون فعل منافی واجبست ستر

و اتمام نماز اگر وقت تنگ باشد و اگر وسعت داشته باشد بپوشد و تمام کند
و اقتضا لکن نماز را اعاده کند و اگر ستر بان به فعل منافی ممکن نیست اگر وقت
تنگ است نماز را با همان حال تمام میکند و الا قطع کرده ستر را بعمل آورده نماز را
از سر میگیرد و اگر تمام کند از سر گیرد و با عدم وجود ناظر احوط است و اگر ستر
بعضی از عورتین را داشته باشد آنرا بپوشد و نماز را با ایما میکند و اگر از ستر
قبل را کند نه دبر یا دبر را کند نه قبل الحمد ممکن است متعین است و اگر هر دو را
ممکن باشد پوشیدن قبل متعین است مطلقا و اگر عمدا مخالفت کرد نمازش
باطل است و همچنین در جهل و اما با سهو نماز صحیح است و اگر بعضی از عورتین را
باید آن قدر را بپوشد و وجوب آن معلوم نیست و با ایما نماز میکنند و مستحب است
جماعت بجهت جماعت برهنه خواه زن باشد یا مرد و لکن نشسته نماز میکنند
و امام زانوهای خود را پیشتر از دیگران میگذارد و با ایما میکنند و همچنین ماموبین
بنابر اقرب مطلقا و در وجوب ستر قدمها بر زن آزاد بالغه خلاف است اقوی عدم
وجوب است و احوط وجوب است در مکان مصلی است حرام است
تصرف در مکان مغصوب مطلقا اگرچه بنماز کردن باشد بلکه فاسد است نماز نیز
در آن هرگاه از روی عمد و اختیار باشد و قول بعدم فساد ضعیف است خواه

موقوف

موقوف بر منافی نماز باشد یا نه و اگر غیر مالک در مکان غصبی نماز کند اقوی صحت
نماز است و نماز در مکان غصبی ثمن است شخص نسبت بنماز مثبت
و نافله و قول بعدم فساد در نافله در آن ضعیف است و اما روزه در مکان غصبی
صحیح است و احوط ترک است و همچنین زکوة دادن و خمس دادن و ادای کفاره
خواه لازم داشته باشد تصرف در آن مکان را یا نه مثل اینکه نیت کند حساب کردن آنچه
بر ذمه مستحق دارد از بابت زکوة یا خمس و مع ذلک احوط ترک است و همچنین است
و همچنین صحیح است قرائت قرآن در مکان مغصوب خواه واجب باشد یا مستحب
و احوط ترک است و همچنین است ادای دین و شستن بدن یا جامه از
نجاست و اما غسل و وضو و تیمم در آن خلاف است و تحقیق آنست که آنرا چند
صورت است یکی آنکه مغصوب خصوص زمین است اما هوا آنکه محیط باو است
مباح است و مع ذلک قادر است بر اینکه آنرا در زمین مباح بجا آورد
در این حال آن طهارت صحیح است دیگر آنکه زمین غصبی باشد نه هوا اما قادر
نیست که آن طهارت را در مکان مباح بجا آورد در اینجا آن طهارت
فاسد است دیگر آنکه هوا و زمین هر دو غصب است و طهارت بجا می آورد در
حال خروج از آن ملک بجهت اطاعت شرع پس آن طهارت صحیح است دیگر آنکه

هوا و زمینی غصبی نیست طهارت را بجا می آورد در آن مکان غصبی بایستد و اگر در
وسعت وقت باشد این طهارت فاسد است خواه عین آن غصبی باشد
یا منفعت آن و مناط در بطلان نماز در مکان حرام بودن تصرف در آن است
بنحوی که شامل نماز باشد و فرقی نیست در آن و نماز در مکان غصبی میان غاصب و غیر او که
اذن شرعی از غاصب یا مالک نداشته و نماز در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی اگر زمین و هوا
مغصوب نباشد صحیح است لکن احوط ترک است و اگر کرده احوط اعاده یا قضا است
و اگر در حال نماز بدن یا جامه ملاصق دیوار غصبی یا غیر آن شود یا بر آن تکیه بدهد لکن
برو جهی که اعتماد بر آن نکند و پشت بان ندهد اقوی صحت نماز است ولکن احوط
ترک است و اگر میان پیشانی و زانو و جامه یا کوفان از غصبی نماز نیز صحیح است
و اما اگر آنقدر مکان غصبی باشد که هوا نیز تابع آن باشد نماز صحیح نیست و نماز
در ملک مشترک بی اذن شریک جایز نیست و نماز در مدارس که مختص طلبه و اهل
علم است از برای کسیکه ساکن در آن نیست اشکالست و در نیت قول بعضی کسی
بزیارت طلبه بیاید در آن مدرسه و کسی که تردد بسوی ایشان میکند با اذن طلبه علم
و عدم بصحت نماز کسی که بقصد سیر داخل شود یا آنکه دخول او بعنوان ابتدا طلبه و منع از آن
از تحصیل باشد و بالجمله مناط در جواز و عدم جواز در مقام این جزئی است که از وقف مدرسه
فهمیده

فهمیده میشود و با شک احوط اجتناب است و همچنین است حکم در رباطی که وقف
بر زائرین و مترددین مطلقا باشد و همچنین است کلام در وضو و غسل و تیمم در آنها و فرقی
نیست در مکان مغصوب میان زمین یا فرش و نماز در مکانی که منتقل باو شده به بیع
فاسد یا اجاره فاسده یا هر عقد فاسدی با علم بفساد آن عقد فاسد است
و نماز در مجهول المالک که باید از او حفظ کرد فاسد است و همچنین است نماز
در صحراها و بوستانها که قبل از غصب بدون اذن مالک نماز در آنها جایز بود بعد از
آنکه غصب شده و جایز است نماز در مکانی که ملک او است اگر منفعت منتقل بغیر
شده باشد و همچنین در هر ملکی که منفعت آن منتقل باو شده باجاره یا بوصیت
یا بوقف بغیر آن و همچنین اگر مالک اذن دهد بغیر او که نماز خواند در ملک غاصب نیز
بعد از اذن جایز است نماز در آن و بغیر اذن مستحق اجرت نیز باشد و اگر اذن
بطریق عموم باشد که شامل غاصب و غیر او باشد در غیر غاصب اشکال نیست ولیکن نسبت باو
اگر از قرائن معلوم شود که مراد غیر او است نماز او جایز نیست و اگر از قراین معلوم شود
که او نیز داخل است نماز نیز جایز است و با شک اشکال است و با ظن بعدم دخول
صاحب در اذن اگر ظن معتبر باشد جایز نیست و الا اشکال است و بالجمله هر جا که مالک
باشد اذن معتبر است پس هر جا که اذن معتبر شرعی حاصل شد نماز صحیح است و اگر

اذن حاصل شد نماز صحیح است و اگر اذن داد لکن میداند که در باطن اکراه دارد
نماز در آن جایز نیست و اگر علم بکراهه باطنی نباشد لکن مظنه بان داشته باشد
نیز نماز جایز نیست و اگر شک در کراهه داشته باشد اولی نیز اجتناب است
و اما علم برضای باطنی ضرور نیست بلکه ظهور آن کافی است و هر مکانیکه علم برضای
مالک داشته باشد جایز است نماز در آن اگرچه بکسی [illegible] شد و اگر اذن بطریق
فحوی باشد مثل آنکه مهمانی را داخل خانه نماید یا اذن ببودن در مکانی مدت طویلی
بدهد پس اگر علم حاصل شود برضا بجهة نماز بلا اشکال است و اگر علم حاصل نشود اما
از کلام مالک فهمیده شود اذن در نماز بطریق اولی نیز اشکال نیست و الا
جایز نیست اگرچه مظنه باشد بجهة اولویه نماز اما از لفظ مالک فهمیده نشود و اگر
از قراین و شهادت حال برآید که اگر مضیف عالم بحال مهمان بود و احتیاج او را
میدانست و کیفیت نماز خواندن او را مطلع بود راضی نبود بنماز کردن او نمازش جایز
نیست و در صحراها و بساتین مملوکه بعدم اذن مالک نماز جایز است اگرچه نداند
عدم کراهه مالک را بشهادت حال و قراین احوال و عدم ضرر با و خواه مالک او
مؤمن باشد یا مخالف یا کافر خواه در ملک خود تواند نماز کند از دیانه خواه سور داشته باشد
یا نه خواه مالک بعضی از آن منع کرده باشد یا نه و ملحق میشود بجمیع تصرفاتی که منوط

برضا

برضای مالک میباشد و حکم اینها مثل حکم نماز است و در حکم بساتین است هر مکانیکه
اذن در دخول اینها میباشد بر وجه مخصوص مثل حمامها و کاروانسراها و آسیاها
و اگر از قراین احوال مظنه بعدم کراهه مالک داشته باشد یا شک برضا و کراهه
داشته باشد و ضرری بمالک نرسد نماز و سایر تصرفاتی که عادت باین جاری شده
باعدم ضرر جایز است بنا بر اقوی لکن ترک احتیاط نکنند خصوصا با شک که مسئله
محل اشکال است و اما مثل حمامها و کاروانسراها و هر موضعی که ضرر بمالک نرسد
ببودن در آن و عاده مضایقه در آن نشود در صورت ظن بعدم کراهه مالک باشد
مثل بساتین و صحاری جایز نیست پس تصرف در اینها جایز نیست اگرچه تصرفی باشد که ابدا
ضرری نرسد و اگر علم باطنی بعدم رضای مالک داشته باشد نماز و سایر تصرفات
جایز نیست نه در بساتین و صحراها و نه در مثل حمامها پس در حمامها و نحو آن علم بکراهه
نافع است و اما باطن یا شک بان یا علم بکراهه باطنی بان تصرف جایز نیست و الا
جایز است و اگر بساتین و نحو آن مال طفل یا مجنونی بوده باشد اگر علم باطنی برضای
ولی داشته باشد یا شک در رضا و کراهه داشته باشد نماز در اینها جایز است
لکن اولی اجتناب است که مسئله در کمال اشکال است و حکم سایر تصرفات خالی
از ضرر در اینها نیز مثل حکم نماز است مع الاقوی و اما در ملک اینها از قبیل حمامها

و کار و انسان اگر صبی طفل یا مجنون باشد نماز و سایر تصرفات در آنها جایز
نیست اگرچه عالم باذن ولی داشته باشد و اگر ان صحاری و بیابانی وقف عامه باشد
مثل الکه وقف بر فقرا و طلبه باشد اقرب جواز نماز است در آنها اگرچه شک در اذن
متولی داشته باشد و اما سایر تصرفات جایز نیست اگرچه خالی از ضرر باشد
و اما سایر حکام بلکه وقف عام میباشد مثل ان صحراها و وقف عام است باینه
در آن اشکال است و اگر فی مثل ممنوع شد هم علم باذن متولی جایز نیست و اگر نماز
کرد در ملکی با انکه علم بغصب ان نداشت و بعد عالم شد نمازش صحیح است و اگر
علم بغصبیت داشت اما جاهل بحرمت نماز در ان بود و اگر مقصر نبوده در تحصیل علم
شرعی ان نمازش صحیح است و اگر نه اقرب فساد نماز و وجوب اعاده یا قضا است و اگر
علم بحرمت بود و اما جاهل بفساد نماز بود نمازش فاسد است خواه مقصر باشد یا نه و عالم
ببطلان یا تحریم یا هر دو اگر فراموش کند از احکامش حکم جاهل است و اگر از روی فراموشی
بغصبیت نماز کرد با اینکه عالم بغصب را امید است نمازش صحیح است و قول
بفساد احوط است و بعد هی اجرة المثل لازم است و اگر از روی اضطرار در مکان
مغصوب بماند مثل محبوس و کسی که از بیرون رفتن خوف ضرر بر خود دارد نمازش صحیح است
در ان مکان و در وجوب تأخیر نماز تا آخر وقت اشکال است و احوط وجوب است و بخشنده

بعضی

بعضی اگر غیر محصور باشد اجتناب لازم نیست و از محصور واجب است و نماز در ان
صحیح نیست اگرچه بعد معلوم شود که در مباح نماز کرده و اگر در ملک غیر داخل شد باذن
شروع پس مالک او را امر کرده به بیرون رفتن پس اگر در آخر وقت است و نماز نکرده
جایز نیست تأخیر نماز تا بیرون رفتن پس نماز را در حال بیرون رفتن بجای آورد
و رکوع و سجود را با یما بجای آورد و هر قدر که ممکن باشد استقبال قبله واجب
و واجب در بیرون رفتن سرعت و شتابه سرعت هرچه ممکن باشد و اگر در اثنای نماز
کند نمازش باطل است و اگر در وسعت وقت امر به بیرون رفتن کند و شروع بنماز
نکرده باشد که مالک امر بخروج نماید با وسعت وقت اقوی وجوب قطع و سرعت بیرون
رفتن است و احوط عدم قطع کردن و تمام کردن نماز در حال خروج با اعاده است
اگرچه مالک ابتدا اذن بخصوص نماز داده باشد و اگر شروع بنماز کرده در آخر وقت
امر به بیرون رفتن کند جایز نیست قطع نماز و جایز نیست ماندن نیز بلکه تمام میکند در حال
خروج با ایما

در انچه جایز است سجده بران جایز نیست و صحیح نیست سجده
کردن بر غیر زمین و انچه از ان روئیده باشد پس سجده جایز نیست بر پوست
و پشم و مو و کرک و پر مرغها و ابریشم و آبگینه و طلا و نقره و نمک و انچه از معادن
باشد و انچه بجهت استحاله از ارض بیرون رود و همچنین جایز نیست سجده بر چیزها

از بدن و فم و مو مانند ناخن و فضلات ممتلی جنب در سجده کردن بر اجزائیکه از زمین جدا
کرده باشند اگرچه اسم زمین بران اطلاق نکنند و همچنین بر ملح و سنگریزه و سنگ
اگر معدن نباشد و در جواز سجده بر اجزاء سفال اشکالست و اقوی عدم جواز است
و آنچه گفتیم که باید بر غیر زمین سجده نکرد این مخصوص به نباتات است و اگر سایر مواضع را
برای مذکورات کند اشکالی ندارد و شرط نیست که از روئیدنیها باشد آنچه سجده
بران جایز است بلکه اقوی بلکه متمکن شود بنا بر زمینی کافی است و اگر عمدا بر غیر
زمین و آنچه از آن روئیده سجده کند نمازش باطلست اگرچه جاهل بحکم و معذور باشد
و اگر شک در جنس کنند که آیا از قبیل است که سجده بران صحیح است باید ترک کنند
سجده بر آن را و اگر شک در طهارت آن کنند حکم بطهارت میکنند و سجده
بر زمین افضل است از غیر زمین و مستحب است سجده بر تربت طاهره سید الشهداء علیه
و افضل از سایر اقسام زمین است و اما تربت پیغمبر صلی و سایر ائمه ملحق بتربت سید الشهدا
نمیباشد در این حکم و سجده بر کاه جایز نیست و سجده بر آنچه از زمین روئیده جایز است
بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادت پس میوه ها و سبزیها که عادت
جاری شده بخوردنش سجده بر آنها جایز نیست و چون عادی بودن در خوردنی و پوشیدنی
شرط است پس جایز است سجده بر چیزی که بر سبیل ندرت خورده شود یا پوشیده
شود

شود مثل آنچه در محل ضرورت میخورند یا میپوشند و مثل گیاهها مثل که بعنه دوا میخورند
و خوردن آنها عادی نیست پس سجده بر چوب صندل و بیخ خطمی و گل و امثال جایز است
بنا بر احوط ترک است و اما بر دارچینی و قرنفل و زنجبیل و عناب جایز نیست و اگر
در بعضی از بلاد عادت باشد بخوردن یا پوشیدن چیزی و در بعضی از بلاد آنرا نخورند
و نپوشند اقوی و احوط وجوب اجتناب است در جمیع بلاد و اگر در بعضی بلاد خوردنی
و پوشیدنی نباشد و نسبت ببعضی از بلاد شک داشته باشد جایز است
سجده بر آن و در ثبوت خوردنی و پوشیدنی بودن در بعضی از بلاد دو قول است
عادی اشکالست اقوی عدم ثبوت و احوط ثبوت است و بقول دو عادل اقرب
و احوط ثبوت است و بشیاع ثابت نمیشود مگر علم حاصل شود و همچنین بظن ثابت
نمیشود اگرچه متاخم بعلم باشد لکن احتیاط را ترک نباید کرد و شرط نیست
در اهل آن بلاد که متعارفست پوشیدن یا خوردن آن در میان ایشان
اسلام ایشان و نه نزدیک بودن ایشان باسلام و اگر در اکثر بلاد متعارف
نباشد پوشیدن و خوردن و در بلدها در او متعارف باشد اشکالست لکن
منع از سجده بران خالی از قوت نیست و مراد از خوردن خوردن بنحو عادی
است پس اگر چیزی منع رد باشد بجویدن آن نزد از ماکولات و هرگاه از

پوشیدن که باشد پوشیدنی حاصل میشود اگرچه بالفعل کلاه کردن تنها باشد
اما الی غفار دادن دیگر مثل پیچیدن پوشیدن نیست واگر چیزی سابق
خوردنی یا پوشیدنی بود وحال مهجور باشد خوردن وپوشیدن آن سجده
بر آن جایز نیست واگر چیزی دو حالت داشته باشد در یکی است خورده
شود ودر دیگری در آن حالی که ماکول است سجده بر آن جایز نیست ودر حالت دیگر که
جایز است مثل برگ انگور وپوست بادام ومغز درخت خرما که چهار گوشه
اثر او مغز نیست در ماکول وملبوس که بالفعل توان اثر او خورد یا پوشید بلکه قوه وقابلیت
زمینه کافی است پس چیزیکه موقوف بر چیزی دیگر کردن وپختن ورشتن وبافتن
ودوختن باشد از ملبوس بودن وماکول بودن بیرون نمیرود ودر سجده
بر جو وگندم قبل از آرد شدن خلاف واشکال است واقوی واولی عدم جواز است
ولی سجده بر پوست الکا که نرم نشود وخورده نشود جایز است وهمچنین بر پوست
سخت بادام وگردو وهمچنین جایز است بر پوست خربزه وانار وبادنجان
و سجده بر بادبزن ومسواک وچوب کلیده جایز است وجایز است بر سجاده
که از برگ خرما یا از علف دیگر بافته باشند بشرطی که بغیر آنکه لازم است
از پیشانی بر آن که جایز است سجده بر آن گذاشته شود وسجده بر فاستر(؟)
جایز نیست.

جایز نیست وبر دقاقی اشکال است واولی ترک است وواجبست تفصیل آنکه
سجده بر آن صحیح است اگرچه بعوض باشد اگر آن عوض معذور باشد وجایز است
سجده بر کاغذ اگرچه از حریر باشد ولکن از این قسم اولی اجتناب است
بلکه اولی اجتناب از کاغذی است که از کتان وپنبه که ماکول یا ملبوس است
ساخته باشند پس اولی اجتناب سجده بر کاغذ است غالبا زیرا که در غالب
جنس میشناسند نمیباشد وشرط نیست که روی اثر آن نوشته نشده باشد وآیا
شرط است که نوشته نباشد یا نه تحقیق آنستکه اگر مداد از جرمی است
که سجده بر آن جایز نیست چنانکه غالبا چنین است پس اگر بنحوی است که
مانع است از رسیدن پیشانی بکاغذ بنحویکه نمیگویند در عرف سجده بر کاغذ
کرد سجده جایز نیست وهمچنین است هر چیزی که رنگ کرده باشند آنرا واما اگر
آن مداد حایل نیست بنحویکه عرف میگویند سجده بر کاغذ کرده سجده بر آن جایز است
اگرچه آن مداد رنگ محض نباشد وجسمیتی داشته باشد پس بنابر
مختار سجده بر غالب مکاتیب جایز نمیباشد واگر اطراف آن مداد رنگ محض
باشد وجسمیت نداشته باشد پس سجده بر آن نیز جایز است مطلقا واگر
مداد جرمی است که سجده بر آن جایز است مثل زغال(؟) پس سجده بر آن جایز است

خواه بنحوی باشد که گویند سجده بر کاغذ کرده باشد مگر اینکه نه سجده بر کاغذ صادق
باشد و نه سجده بر گل یا بقم و آن فرض است نادر و اگر مداد و صمغ نباشد سجده
بر آن و شک شود در اینکه حایل است بنحوی که گویند سجده بر کاغذ شده باشد پس
در جواز سجده اشکال است و بعید نیست حکم بجواز در صورتیکه اول حایل نبود و بعد
بنحوی شد که شک عارض شد و حکم بعدم جواز در حالتیکه اول حایل بود و بعد شک
عارض شد لکن اولی اجتناب است مطلقا و هر جایی که شک در آن شود حکمش
همین است و ظن را در این مقامات اعتباری نیست و مکروه است سجده بر کاغذ
نوشته شده مطلقا حتی نسبت بشخص کور یا بیسواد که نتوانند آنرا خواند و حتی
در ظلمت که آنرا نبینند و حتی نسبت به مداد که سجده بر آن جایز است و شرط
است مملوک بودن آن یا آنچه در حکم مملوک است نسبت بمحل سجده خواه پیشانی
باشد و خواه بغیر آن از دست و پا و شرط است پاک بودن آن فوری که
معتبر است در سجده از محل پیشانی پس سجده بر نجس جایز نیست اگرچه آن نجس
تعدی نکند و خشک باشد و طهارت سایر اعضای سجده شرط نیست لکن
اولی است و این در فرضی است که نجاست سرایت نکند و الا شرط است طهارت
و اولی طهارت مکان مصلی است مطلقا و اگر موضع نجس شده مشتبه شود بغیر نجس اجتناب

از هر فرد که

از هر فردی که احتمال نجاست میرود لازم است و اگر موضع غیر محصور و موضع سجده
باشد اجتناب لازم نیست از هیچ فرد و مرجع در معرفت محصور و غیر محصور
عرف است و ظن معتبر نیست و اگر شک است در محصور و غیر محصور پس در غیر محصور مظنه الطهارة
فایده ندارد و همچنانکه در غیر محصور مظنه نجاست ضرری ندارد و اگر محصور مشتبه
بنجس ملاقات کند هر طاهری را پس اگر ملاقات بجمیع آنچه مشتبه است بنجس است
و الا پاک است اگرچه با اکثر آن ملاقات کرده باشد و اگر سجده کند بر موضعی
باعتقاد عدم علم بنجاست و بعد معلوم شود که در وقت سجده نجس بوده اقرب صحت
نماز است و عدم لزوم اعاده و همچنین است حکم در حالت فراموشی و اما
جاهل بحکم اگر مقصر باشد معذور نیست و اگر بجهة ضرورت امر دایر شود میان
سجده بر جزئی که سجده بر آن جایز نیست مثل جلد و میان جزئی که سجده
بر آن جایز است اما نجس است و اگر میتواند دو مرتبه عادت را بجا آورد باید
دو مرتبه بجا آورد و الا مخیر است مگر آنکه آنچه مذکور شد از اینکه سجده
جایز نیست مگر بر زمین یا آنچه از آن روییده که خورده و پوشیده نشود
این مختص بحال اختیار است اما در حال اضطرار بر غیر آن جایز است و آن
اضطرار چند قسم است یکی تقیه و شرط نیست در تقیه عدم قدرت بر فرار از تقیه

بسبب فرو رفتن در مکان نمناک و لکن احوط اشتراط است و در حال مخیر است
میان سجده کردن بر آنچه جایز نیست خواه ماکول باشد یا ملبوس باشد یا از
جنس معادن باشد یا نه و لکن احوط تقدیم پنبه و کتان است و شاید احوط و افضل
ترجیح معادن و ماکول و ملبوس از نباتات است بر مثل پوست و پشم که از قبیل گیاه
نیست و واجب نیست اعاده نماز بعد از رفع تقیه و دیگر اگر ممکن شود پیدا است
که نتوان بر زمین سجده کرد پس اگر بخواند تحصیل آنچه صحیح است سجده بر او نماید یا
رفع مانع کند واجب نیست و اگر نتواند تحصیل آنچه جایز است پس در اینحال جایز است
سجده بر جامه و کف دست و بر غیر این دو جا جایز نیست بنا بر اقوی و احوط
بلکه اقوی تقدیم جامه است بر کف دست و اما در جامه مخیر است میان سجده
بر آستین یا غیر آن و شرط نیست در جامه پنبه یا کتان بودن آن بلکه اگر از
حریر یا پشم یا پوست هم باشد جایز است سجده بر آن لکن احوط سجده
بر پنبه و کتان از جامه است و در اشتراط آنکه باید آن جامه را پوشیده باشد
یا نه اشکال است و بهر حال اشکال نیست در اینکه ملبوس احوط است و در وقتی که
سجده بر دست میکند باید بر پشت آن سجده کند والا نمازش باطل است
و مخیر است میان دست راست و چپ بنا بر اقرب و اولی اختیار دست راست است

و اگر

و اگر سجده بر جامه و دست ممکن نباشد بغیر ایما سجده میکند و سرمای شدید
مثل گرما است در حکم و دیگر عذرها غیر سرما و گرما از سایر عذرها و حرج و ایما است که اگر باید
سجده بر زمین و آنچه از آن است که خوردنی و پوشیدنی نیست بکند موجب عسر
و حرج یا ضرر میشود اما مجرد خوف ضرر عذر نمیشود پس اگر در ریگی باشد و اگر سجده
بر زمین کند خوف کوریدن عضوی مثلا دارد سجده بر جامه خود میکند بشرط آنکه
خوفی باشد که باعث سقوط تکالیف است پس اگر بر جامه نتواند سجده کند و از
سایر اعضا نمیرسد ایما میکند و ایما بنزدیک سجده حقیقی میکند بنا بر احوط
و دیگر از ضرورات یافت نشدن زمین و آنچه از آن روئیده است یا عدم
قدرت بر تحصیل آن اگرچه بهای بسیار باشد که ممکن باشد او را بذل آن
پس در اینحال سجده بر غیر آن میکند اما احوط تقدیم غیر معادن است بر رف
بلکه حکم بتقدیم بعید نیست و همچنین در صدق ضرورت و همچنین دور نیست وجوب
تقدیم پنبه و کتان بر آن و بالجمله احوط در اینحال رعایت ضرورت تقدیم آنچه
نزدیک بزمین و آنچه از آن روئیده میباشد از چیزی که از آن دور است
و اگر در اثنای نماز ممکن نشود سجده بر آنچه سجده بر آن جایز است و عدم قدرت
در بین نماز عارض گردد مثل آنکه طفلی مهر را بردارد و نتواند از آن تحصیل نمود

الا بفعل منافی پس اگر در ضیق وقت است و نمیتواند وقت را دریابد اگر از
سر گیرد نماز را تمام میکند و جوباً سجده بر غیر آنچه صحیح است میکند لکن آنچه
اقرب است بآنچه سجده بران صحیح است مقدم میدارد پس پنبه و کتان و معادن
و ماکول و ملبوس را مقدم بر پوست و غیر و کاغذ را مقدم میدارد احتیاطا بلکه لزوم
آن دور نیست و اگر با وقت نتواند بر غیر آنها سجده میکند و اگر در وسعت وقت
چنین ضرورتی عارض گردد اولی اتمام این نماز است با سجده بر غیر آنچه سجده
بران صحیح است و نماز را اعاده میکند و اقرب عدم وجوب اتمام است پس اگر خواهد
قطع میکند اما واجبست نماز را با سجده بآنچه سجده بران جایز است بجا آورد
خواه قطع کند یا نه . در بیان تکبیر است از ارکان و واجبات
نماز تکبیر است و اخلال بان عمداً یا سهواً موجب بطلان نماز است و صورت
ان آنست که بگوید الله اکبر و عدول از ان جایز نیست پس الله برا اکبر جایز
نیست و تبدیل کلمتین باضدادها با جزئی از انها یکی دیگر با جزئی دیگر جایز نیست
پس الجلیل اکبر یا الله الجلیل اکبر صحیح نمیباشد و همچنین الله الاکبر جایز نیست
و ترک همزه ها جایز نیست و حذف یا از اکبر باشد بعد از الله جایز نیست و بعضی
قایل شده اند بعدم جواز زیادتی مد الف که میان و های الله است و لکن که
ازوضع

از وضع طبیعی بیرون رود و بعضی قایل باستحباب ان شده اند و این خالی از
قوه نیست لکن احوط قول اولست و اگر نتواند زبان بگوید پس کلمه
وصل اقرب است باول تکبیر همزه الله را ساقط نماید در صحت ان اشکالست اگرچه
صحت خالی از قوه نیست و واجبست توالی میانه دو کلمه و یکی را از دیگری قطع
نماید باطلست و در تحقق فاصله و سکوت رجوع بعرف میشود چنانچه بعضی گفته اند
و اما سکوت کوتاه از فصل نشمرده ضرر ندارد اما و انچه طول کشد بنحوی که
او را نماز کننده نگویند و اگر فتحه با را اشباع کند تا اکبار گوید که بمعنی طبل است
پس اگر قصد این معنی کرده البته نمازش باطل است و الا در ان خلافست
و احوط و اولی ترک آنست و اکتفا بترجمه ان جایز نیست مگر با عجز از لفظ پس
ترجمه میکند بنحوی که مرادفات مفوقه ان نشود پس عجمی میگوید خدا بزرگتر است
و اگر بگوید خدا بزرگست صحیح نیست و احوط اینست که ترجمه را بلغه خود کند
نیاورد اگرچه جواز لغة عربیه اگر علم بان داشته باشد خالی از قوه نیست
و اگر نتواند یاد گیرد واجبست تاخیر نماز بجهة ان تا آخر وقت بلکه اگر احتمال
یاد گرفتن را بدهد واجبست چنانچه بعضی گفته اند و کسی که نمیتواند انرا بگوید
مثل لال چند حرکت براو واجبست اول معنی انرا بدل گستی با بی معنی که قصد کند که

این حرکت دادن زبان و اشاره نشان خدا است و تکبیر او و بزرگی یاد کردن
او است نه بآن معنی که معنی حقیقی این لفظ را بدل قصد کنند و دویم اشاره کردن
بانگشت یا غیر آن تا بگوید که اشاره متحقق شود و سیم حرکت دادن زبان چنانچه
بعضی گفته اند و بعضی از آن واجب میدانند و لکن اولی اول است و اگر شخص گنگ
بعضی از تکبیر را تواند بگوید چنانچه بعضی تصریح کرده اند بوجوب آنچه ممکنی است و ظاهر آن
اینست که دیگر چیزی بدل از آنچه نتوان گفت لازم نیست و از بعضی ظاهر میشود
که گنگ رجوع بآنچه گفتیم میکنند مطلقا و واجب است قیام در همه تکبیر پس اگر
همه یا قدری از آن را در حال خم شدن یا راست شدن بگوید نمازش باطل است
و مستحب است شش تکبیر دیگر با تکبیرة الاحرام و در محل آن خلاف است اقوی آنست که
مخیر است که همه را پیش از تکبیرة الاحرام بگوید یا همه را بعد از آن یا بعضی را پیش
و بعضی را بعد و در افضلیت تقدیم یا تاخیر همه یا متفرق خلاف است و بعضی ترک اعراب
آخر تکبیر را مستحب میدانند پس اگر اعراب بعد وصل نتوان نباید مکروه میدانند و مستحب است
شنوانیدن امام تکبیر خود را بماموم اگر محتاج بسیار بلند کردن صدا نباشد
پس در اینجا بالطریق وسط میگوید و مستحب است که ماموم آهسته بگوید و منفرد مخیر است
و بعضی او جهر را مستحب میدانند و بعضی گفته اند که مستحب نیست جهر بجهة امام در تکبیرات

بغیر

بغیر از تکبیرة الاحرام و در وجوب بلند کردن دست خلاف است بعضی تا برابر گوش
گفته اند و بعضی تا مقابل سر دوش یا مقابل صورت گفته اند و آوردن تا گوش را
مضایقه میکنند و بعضی تا مقابل آخر سینه که او را نحر گویند گفته اند و بعضی گفته
اند حد آن محاذی گوشها و صورت میباشد و از بعضی مستفاد میشود که بلند کردن
مستحب است و با آن حد مخصوص بودن مستحبی دیگر است و از بعضی می آید که یک
مستحب است و کمتر از آن مستحب بعمل نمی آید و مکروه است که دستها را از سر
بلندتر رانند و مستحب است که دستها گشاده باشند در وقت بالا بردن و باطن کف را
بقبله دارد و انگشتها را کشیده بهم چسبانند مگر انگشت شصت را که جدا
بدارد و اکثر مستحب میدانند که ابتدای بلند کردن ابتدای تکبیر کند و انتهای آن
انتهای تکبیر

در قیام است

واجب است قیام در نماز و از ارکان است
و در وجوب قیام در حال نیت خلاف است و بنا بر آنکه نیت را عبارت از داعی بفعل
دانیم ثمری در آن نیست زیرا که لامحاله در حال قیام واقع میشود و تصریح کرده اند
چونکه قیام در قرائت واجب است رکن نیست و قبل از قرائت و در حال مستحبات
قبل از قرائت و در اثنای قرائت اگر ساکت شود بجهة نفس کشیدن بعضی
تصریح کرده اند بآنکه قیام واجب است و آن اوسط بلکه عدول از آن سزاوار نیست

و قیام در حال قنوت را سنت دانسته اند بعضی و آن اولی است و جمعی تصریح کرده اند
که قیام متصل برکوع رکن است و آن عبارت از جزء آخر قیام است که از آن
شروع بجا آوردن رکوع میکنند و حد قیام ایستادن است بنحوی که مهره های پشت
و استخوانهای آن راست شود پس خم شدن اگر چه بحد رکوع نرسد و میل بیمین
و یسار بحیثیتی جایز نیست بنحوی که او را عرفاً راست نگویند و اما سر بزیر انداختن
جایز است اما افضل ترک آنست و واجب قرار داشتن در حال قیام پس
اگر راه برود در حال نماز یا بر چیزی که ایستاده باشد بجنبد یا بکشد… که او را از استقرار
اندازد نمازش باطل است و واجب استقلال یعنی تکیه نکند بچیزی بنحوی که اگر آن را
بردارند بیفتند و باید بر هر دو پا بایستد اما اگر بر یکی از آنها بایستد اختیاراً … کند
جایز است اما اولی … است و جایز نیست دور گذاشتن پاها بنحوی که خارج
شود از حد قیام و اگر در مرتبه از مراتب آن شک کند که آیا از قیام بیرون میرود
یا نه اولی اجتناب است و اگر استقلال ممکن نشود باید تکیه کند اگر چه باجرت باشد
و اگر نباشد نشستن اولی … است اگر چه بعوض بسیاری باشد مگر ضرر حاصل
شود و بعضی تصریح بوجوب آن کرده اند و اگر در قیام هم آنچه واجب است ممکن نشود آنچه
ممکن است واجب و بعضی تصریح کرده اند که اگر تواند بایستد نه تکیه داده و نه

مستقل

مستقل نمیتواند می ایستد اگر چه تا حد رکوع باشد و اگر قادر بر قیام قرائت یا رکوع
باشد نه بجهت هر دو که اگر یکی را در حال قیام بجا آورد دیگری را نتواند الا نشسته
بجا آورد در ترجیح آن خلاف و اشکال است و اگر احتیاط ممکن است ترک نکند
و الا مخیر است و اگر قدرت بر قیام یا رکوع و سجود داشته باشد در ترجیح اشکال است اولی
جمع میان هر قسمت … دو نماز اگر تواند و الا اولی احتیاط قیام است اگر چه تخییر
خالی از وجه نیست و اگر امر دائر شود میان نماز در حال قیام بی استقرار و نشستن
با استقرار پس در ترجیح اشکال است و احتیاط در دو نماز است با امکان و الا دور
نیست تخییر و اشکالی نیست در اینکه اگر عاجز شود از قیام نشسته نماز میکند
بی اشکال و در حد عجز است اقوی آنست که آن عبارت از عدم قدرت بر قیام است
نه عدم قدرت بر راه رفتن بقدر نماز و اگر عسر یا حرج لازم آید نیز می نشیند و آیا
ظن بعجز کافی است یا باید علم بآن داشته باشد مسئله محل اشکال است و اگر
کسی عاجز بود از قیام قادر بر آن شود پس اگر پیش از قرائت قادر شد بر میخیزد
و قرائت را ایستاده بجا می آورد و همچنین اگر در بین قرائت است نیز واجب
برخیزد و در بین برخواستن جایز نیست قرائت و تتمه را در حال قیام بجا می آورد
و واجب نیست از سر گرفتن و استحباب سر گرفتن را بعضی گفته اند و آن مشکل است

و اگر بعد از قرائت نشسته نیز واجب است برخواستن بجهة قیام متصل برکوع و احوط
آنستکه طمأنینه در ان بجا آورد و اگر نتواند نماز را ایستاده یا نشسته
بجا آورد واجب است که خوابیده نماز کند و واجب است که بطرف راست بخوابانند
مثل خوابانیدن در لحد و اگر نتواند بطرف چپ و الا بپشت مثل خوابیدن محتضر
و توجه بقبله در رو کردن بان بمقادیم بدن واجب است و در این حال اگر رکوع
و سجود را قدرت ندارد ایما و اشاره میکند و اگر قدرت دارد رکوع و سجود
میکند و ایما جایز نیست و با ایما اگر قادر باشد که پیشانی را بر آنچه سجده بر آن
صحیح است بگذارد جمعی واجب میدانند گذاشتن بر انرا و احوط جمع میان ان و ایما
است و اگر ایما نتواند ولکن تواند آنچه را از ذلک بپیشانی برد دور نیست واجب باشد
و احوط است اما اینها را ترک نکند پس سر را حرکت میدهد و خاک را امثال بپیشانی
میگذارد و ایما در این مقامات باید بسر بوده باشد و اگر نتواند بچشمها و اگر
از هر دو نتواند حیله دانسته اند نتواند سجود برا و بست لکن نماز ساقط نیست بلکه
ذکر و قرائت را بزبان میکند و افعال نماز را بدل میکند و اگر نیز از آن عاجز باشد
نماز را بدل میگذارد و کم کم همین قصد نماز بجا آوردن میکند و در جائیکه ایما
میکند ایما از سجود در ایما پایین تر و بیشتر میکند و با دان ایما قصد رکوع یا سجود را میکند

وهردو

وهر دو را بعضی واجب میدانند و ان احوط است اما وجوب اول معلوم نیست بلکه وجوب
و قصد بعید نیست و اگر ایما واجب را عمدا ترک کند نماز باطل است و اگر سهوا باشد
پس اگر رکن است نماز باطل است و اگر در صورت نشسته نماز میکند
واجب است خم شدن بجهة رکوع و واجب نیست بلند کردن در انها از پاشنه های
پاها و احوط آنستکه خم شود تا سر او برابر محل سجده اش شود و اگر بیاورد تا
برابر پیش زانوها نیز خوبست پس مخیرات میان این دو امر و مستحبست کسی را
که نشسته نماز میکند مربع نشستن در حال قرائت و ان آنستکه رانها
و ساقها را بلند کند برالیتین بنشیند و مستحبست که در حال رکوع فرش
کند پاها را بر زمین و بر روی بنشیند و در حال تشهد تورک نماید و جمعی گفته اند
که انشخص که نشسته نماز میکند باید بنحو متعارف بنشیند و بعضی گفته اند که هر
نوع خواهد میتواند نشست و مستحبست که اگر ایستاده نماز میکند پاها را از
هم جدا کند از سه انگشت تا یک شبر و قول بوجوب ضعیف است و زنان مستحبست
که پاها را با هم بچسبانند و مستحبست در حالتیکه ایستاده نماز کند انگشت
پاها را رو بقبله بگذارد

در قرائت

واجب است قرائت
در نماز یومیه و بعضی از ارکان میدانند اما اشهر و اظهر آنستکه رکن نیست

پس اگر ترک کند سهواً نمازش صحیح است اگرچه در همه رکعات ترک نماید و بعضی
گفته‌اند اگر سهو در همه رکعات کند نماز باطل است و آن ضعیف است و قرائت
حمد واجب است در هر رکعت از نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول از سه رکعتی
و چهار رکعتی و اما نماز سنتی صحت آن موقوف است بخواندن آن مگر در نمازی
که از شرع رسیده باشد که مرد نیست خواندن آن و اخلال بحرفی از آن
جایز نیست حتی بسم الله زیرا که آن جزو حمد و سوره است مگر سوره برائة که اخلال
بحرف و او یا از آن جایز نیست خواه تغییر معنی بشود یا نه و فرقی نیست در بطلان
بجهة اخلال بحرف یا آنکه حرفی را از مخرج غیر ادا کند مثل ضاد را از مخرج طاء ادا نماید
یا سین را بجای صاد ادا نماید یا بالعکس یا آنکه بمخرج غیر نزدیک ادا کند و بعضی گفته‌اند که
واجب است که بداند مخارج حروف را و مفصلاً تحقیق آنست که اگر اجمالاً میداند
که حروف هر یک از اینها در مخرج ادا میشود دانستن مخارج حروف بتفصیل ضرور
نیست و اگر علم بهم نرساند که حروف از مخارج ادا میشود مگر بعد از آنکه مخارج اینها را
بداند پس واجب است علم بمخارج و این نادر است نسبت باکثر مردم در اکثر حروف
و مراد بعلم در اینجا از ظن اعم است بنا بر اقرب و احتمال قوی میرود در اعتبار ظنی
اگرچه از کلام اهل خبره که قراء اند حاصل نشده باشد لکن احوط اقتصار بر ظنی است
که از قول

که از قول اهل خبره حاصل شود مگر ظنی که از کلام غیر اهل خبره حاصل شود اقوی باشد در
این حال اعتماد بر این ظن اقوی بعید نیست بلکه دور نیست که آن متعین باشد و واجب
مراعات تشدید و مبالغه در آن ضرور نیست و جمعی از علما واجب میدانند مراعات
مد متصل را و آن احوط است اما وجوب آن خالی از اشکال نیست اما مد منفصل
واجب نیست لکن افضل است و مد متصل چنانچه گفته‌اند آنست که موجب مد
و حرف مد در یک کلمه باشد و مد منفصل آنست که حرف مد در کلمه باشد و موجب آن
در کلمه دیگر اول مثل اولئک و ولا الضالین دویم مثل لا اله الا الله و از علما
عربیة ظاهر میشود که مد متصل آنست که بسبب آن واقع شدن همزه باشد بعد از
حرف مد در یک کلمه پس مد ولا الضالین و نحو آن از مد متصل نمیباشد بنا بر این
و افراط و زیادتی در مد را بعضی مکروه میدانند و بعضی ادغام صغیر را واجب میدانند و آن
احوط است اما وجوب آن معلوم نیست و اما ادغام کبیر واجب نیست و بعضی مستحب
دانسته‌اند و ادغام صغیر را تفسیر کرده‌اند بعضی بادغام تنوین و نون ساکنه در یکی
از حروف یرملون مثل لم یکن له و اشهد ان لا اله الا الله و صل علی محمد و آل محمد
و ادغام کبیر آنست که حرف اول از آن حرکت داشته خواه دو حرف مثلین باشند
یا دو جنس باشند یا متقارب و وقف بسکون را و وصل بحرکت را هر دو واجب

میدانند و آن اوسط است و اما وجوب آن خالی از اشکال نیست و انداختن
همزه وصل را در جائیکه باید انداخت مثل اللّهم اغفر و نینداختن همزه قطع را
مثل و استشهد بعضی واجب میدانند بلکه واجب دانسته اند آنچه در حروف نحو
واجب میدانند و مستحب میدانند آنچه را مستحب دانسته اند و آن مشکل است
بلی اولی مراعات این امور است و بعضی واجب میدانند آنچه را همه قراء واجب میدانند
از صفات حروف و شرایط مثل ترقیق و تفخیم و قلقله در وقف و ظاهر عدم وجوب
این صفات است مگر آنکه موقوف باشد بر آن یکی از آنچه را واجب دانستیم در قرائت
مثل ادا کردن از مخرج و اما روم و اشمام و امثال آن و جهر و استعلاء و اطباق و غیر اینها از
محسنات قراءت واجب نیست وقف در هیچ موضع اگر قراء آنرا واجب دانند پس هر جا که خواهد
وصل میکنند و هر جا که خواهد وقف مینماید مگر آنکه در نظم قرائت اخلال نماید پس جایز
نیست پس اگر بر همه کلمه وقف کند و ساکن شود جایز نیست و قرائت باطل میشود
و جایز نیست و همچنین اگر در اثنای کلمه وقف کند بنحویکه قرائت کسی نگویند او را و بعضی
گفته اند اگر بر سبیل ضرورت وقف کند در وسط کلمه مضر نیست و بعضی گفته اند اگر
نفس بکشد در وسط کلمه سهل است اما کلمه را از سر گیرد و آنچه را واجب دانستیم
اخلال بآن عمداً جایز نیست و جاهل مقصر حکمش مثل کسی است که عمداً اخلال کرده و مشهور
آنست

اصحاب مستحب میدانند ایستادن در مواضع وقف عمل باین مضایقه نیست
و تصریح کرده اند بعضی باینکه منفرد طول میدهد سکوت را در محل وقف و امام را مستحب
نیست طول دادن و مستحب است امام را تخفیف اگر داند که بعضی از ماموین را مانع
رو داده که باید از نماز بیرون رود و مکروه است که سوره توحید را بیک نفس
بخوانند و بعضی گفته اند که هر سوره که مثل آن باشد نیز و در خبر که ضعیف باشد
و مستحب است ترتیل قرائت و مراد که رود و تفسیر آن خلاف است بعضی گفته اند
عبارت است از بیان حروف بدون مبالغه و بعضی بحفظ وقوف را و حروف تفسیر کرده اند
و بعضی بغیر آنچه مذکور شد و واجب است مراعات ترتیب بنحویکه نقل شده میان آیات
حمد و کلمات و حروف آن و اگر عمداً ترتیب یکی از این حروف را بهم زند و تدارک
ننماید تا برکوع رود نمازش باطل است خواه عالم بحکم باشد یا جاهل بتقصیر و اگر عمداً یا علم
اخلال نماید و برکوع نرفته باشد در صحت نمازش خلاف است و قول بعدم بطلان نماز
خالی از قوه نیست لکن قرائتش فاسد است پس باید تدارک نماید و این در صورتی
است که اخلالی که کرده باعث نشود که آنچه را خوانده از قرآنیت بیرون رود
و اگر چنین باشد نمازش هم باطل است و با اینها همه احوط آنستکه اگر از قرائت
نیز گذشته باشد تدارک نماید نماز را تمام کند پس اعاده یا قضا کند و اما اگر سهواً باشد

پس برکوع رفته متذکر شد نمازش صحیح است و اگر قبل از رکوع بیادش آمد پس اگر
برگشتنی بان موضعی که ترتیب بهم زده و خواندن اجزا با ترتیب باعث فوت موالات
نمیشود احوط عود کردن بان جزئی است که ترتیب بآن حاصل میشود پس اعاده نماز با قضا
و احتمال عدم وجوب اعاده قوت دارد و واجب است مراعات نظم قرائت پس اگر کلمه را
جدا جدا بگوید مثل اینکه عمدا دم بشمرد بطوریکه نظم قرائت بهم خورد جایز نیست
و اگر عمدا باشد قرائت باطل است و اما بطلان نماز در ان اشکال است
مگر صدق قرائت بران نکنند پس نمازش باطل است و اگر سهوا باشد
قرائت باطل و در صحت نماز اشکال است مگر اینکه از نماز کن بودن بیرون رود
و واجب است موالات در خواندن قرائت و بدون ان صحیح نیست و اشکالی
نیست در اینکه اگر در میان قرائت چیزی از الفاظ موالات بهم میخورد پس اگر عمدا چیزی را
خواند و بعد بعضی قرائت به موالات اکتفا کرده برکوع رفت نمازش فاسد است
و اگر عمدا چنین کرده هنوز برکوع نرفته صحت نمازش بعید نیست پس دوباره قرائت را
بجا می آورد و لکن احوط اعاده است و اگر سهوا چنین کرد نمازش صحیح است اما در
... قرائت وجوب اعاده آن یا عدم ... قرائت خلاف است و مسئله
در نهایت اشکال است لکن قول دوم خالی از قوت نیست و احوط تمام کردن قرائت

و نماز

و نماز و اعاده است و اما خواندن هرچه باشد در بین قرائت موجب فوت
موالات میشود اگرچه یک کلمه یا دو کلمه از ذکر قرآن باشد یا نه اقوی اینست که این
قدر ضرر ندارد و معتبر اینست که او را قرائت کنی گویند پس رد سلام و حمد در وقت
عطسه و سؤال نعمت و پناه بردن از خدا نزد آیه عذاب و تسبیح نزد آیه آن
و تنبیه غیر بقرآن و امثال آن در وسط قرائت ضرر ندارد اگر از قاری بودن بیرون
نرود بلکه در اینحال نیز دور نیست که جایز دانیم مگر آنکه بنظم قرائت اخلال بهم رسد
پس جایز نیست تکرار یک آیه یا بیشتر یا کمتر از جهت اصلاح قرائت یا مراعات
الکیفیت ضرر ندارد بلکه اقوی آنستکه بغیر این جهت نیز جایز است تکرار لکن احوط ترک است
و احوط آنستکه در صورتیکه اراده اصلاح کلمه دارد همان کلمه را بعد از آن تکرار کند
مگر اینکه آن کلمه موقوف باشد صحت او بر آنچه پیش از آن کلمه است بحیثیتی که اگر
ان کلمه را تنها اعاده کند نظم مختل شود پس در اینحال باید از آنجا اعاده نماید
اما جواز اعاده از آن کلمه آنچه بران موقوفست خالی از قوت نیست پس اگر
کلمه در وسط یا آخر آیه باشد میتواند از اول آیه بگیرد و بعضی واجب میدانند که آنچه
را اعاده میکنند از یک کلمه باشد باید اعاده کنند آن قدری که از اول آن گویند
و در تکرار مجموع حمد و سوره خلاف است احوط ترک آنست اگرچه قصد وجوب یا ندب

نیز داشته باشد و چون موالات در قرائت شرط است پس اگر عمداً ساکت شود
در بین قرائت به قدری که از قاری بودن خارج شود قرائتش فاسد است و الا نمازش
باطل نیست و بعضی نماز را نیز فاسد میدانند و احوط آنست که قرائت را اگر دو نماز را
تمام کند پس اعاده کند و اما اگر سکوت طویل کند نه سرفه یا عذر دیگر مثل اینکه اشتباهی
کرده خواست متذکر شود به موالات قرائت مضر نیست و اگر سهواً ساکت شود به قدری که
قرائت از موالات بیفتد در قرائت و عدم آن خلاف و اشکال است و اعادت
احتیاط مهما امکن اولی است و اگر سکوت به قدری طول بکشد که اثر نمازگذار نگویند
نمازش فاسد است خواه عمداً باشد یا سهواً و اگر در اثنای قرائت ساکت شود
به نیت قطع قرائت و نخواندن آن بالمره و سکوتش طول ابهم نرساند که از قاری
بودن و نمازگذار بودن بیرون رود اگر در حمد این عمل واقع شد احوط آنست که
حمد را اعاده کند و نماز را تمام کند و اعاده کند و اگر در سوره بوده حکم با اینکه این
احتیاط است اشکال است و اگر نیت قطع قرائت کند و ساکت نشود هم احتیاط
اتمام نماز و اعاده است و مرجع در شناختن اینکه از قاری بودن یا نمازگذار
بودن بیرون رفته عرف است و در وجوب سوره در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی
و سه رکعتی و در دو رکعت نماز صبح خلاف است اقوی و احوط وجوب است و اگر ضرورتی

مثل نفقه

مثل تقیه یا تنگی وقت باعث ترک آن شود ترکش جایز است و اگر امر دایر شود میان ترک
حمد یا سوره سوره را باید ترک کرد و در سوره نیز واجب است ادای حرکات
و سکنات حروف و ترتیب و موالات و نظم و غیر ذلک آنچه در حمد واجب بوده
و جایز است خواندن حمد به آن قرائتی که قرّاء سبعه بآن متفق اند و آنچه خلاف
دارند مخیّر است در اختیار هر کدام که خواهد و اگر در بعضی از قرائت اختیار بعضی
از قرّاء نماید و در غیر آن اختیار قرائت غیر آنکه اول اختیار کرده بود نماید جایز است
اگر معنی فاسد نشود و از عربیت بیرون نرود و از ترکیب عربی نیفتد و اما قرائت
غیر قرّاء سبعه را جایز نیست اختیار نماید اگرچه از شواذ نباشد و علم به قرائت قرّاء
سبعه ضرور نیست بلکه ظن کافی است و ظنی اگر در قرائتی متداول که مظنه
بعضی آن دارد حاصل شود کافی است پس رجوع به کتب قرائت واجب نیست
و بلکه دل نیز اگر شهادت به مظنه از آن حاصل شود کافی است و علم اجمالی که این
قرائت یکی از قرّاء است کافی است پس اگر بداند که از کدام است جزم ندارد
و الکافی انی مسعود دیگر اینست الله الحمد ... نیست و واجب جهر به قرائت
در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی و سه رکعتی و اگر اختیار تسبیح کرد در وجوب
اخفات آن خلاف است و احوط اخفات است بلکه خالی از قوت نیست و حمد و

ازان جایز نیست و اگر اخفات را عمدا کرد البته باید اخفات نماید و اقل اخفات
آنستکه چنان بخواند که خودش بشنود و غیر نشنود و اقل ازین جایز نیست
و اکثر ان آنستکه غیر هم بشنود و باقل جهر نرسد و اقل جهر آنستکه غیر بشنود
و مشتمل بصوت باشد و اکثر ان آنستکه بعلو مفرط که خارج از عادتست
نرسد و در اخفات باید جوهر حروف شنیده شود و همهمه کافی نیست
و در شنیدن خود در اخفات و شنوانیدن غیر در جهر اگر مانعی باشد شنیدن
تقدیری کافیست و در موضعی که جهر واجبست بر مرد بر زن واجب نیست و قول
بوجوب ضعیف است و اخفات نیز بر او واجب نیست اگر نامحرم آواز او را نشنود
و با شنیدن اجنبی در وجوب اخفات بر او خلافست و در ان تفاصیل داده اند
الا آنکه احوط آنستکه جهر نخواند اگرچه در تعیین آن کلامست و اما در جائیکه
بر مرد اخفات واجبست پس در وجوب اخفات بر او نیز خلافست و احوط
وجوبست و واجبست جهر به بسم الله در جائیکه جهر واجبست و در مواضع
اخفات خلاف عظیم است در ان لکن اقوی استحباب جهر است از برای امام
و منفرد خواه در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر و در نماز ظهر روز
جمعه مستحب است جهر بقرائت خواه امام باشد و خواه منفرد بنابر اقوی و احوط

اخفاتست

اخفاتست مطلقا و نماز نیز مستحب است جهر در ان و قضای نماز یومیه در جهر
و اخفات مثل ادای آنست پس اگر قضا کند چیزی را که بایست در ان جهر
بخواند باید بجهر قضا کند و اگر نه باخفات باید قضا کرد خواه در شب بجا آورد
یا روز و اگر مردی بجهت مردی قضا کند یا زنی بجهت زنی پس مرد واجبست بر او
جهر و اخفات هر یک در موضع خود و زن نیز حکم او حکم ان زنیست که قضا
بر او بوده بی اشکال در جائیکه مرد از زن یا زن از مرد قضا کند لکن
اولی آنستکه قضا کننده مراعات کند هر یک از جهر و اخفات را در حال خود اگر
زن باشد و اگر از روی جهل جهر و اخفاتی در جای خود بجا نیاورد قرائت
و نمازش صحیح است و اگر عمدا یا بعلم اخلال کند نمازش باطلست و اگر بجهت فراموشی
ترک نماید نماز و قرائتش نیز صحیح است و اگر در اثنای قرائت متذکر شود
سر نمیگیرد قرائت را بلکه باقی را چنانکه باید میخواند و جایز نیست خواندن سوره
عزیمه که سجده واجب در آنست در نماز واجب و بعضی بمجرد شروع در ان نماز را
باطل میدانند و ان محل اشکالست بلی اگر آنرا بخواند و با آن اکتفا کرده برکوع رود
نمازش باطلست و اگر آنرا بخواند و تمام کند و قایل باشیم باینکه دو سوره در یک
رکعت جایز نیست خواندن آن باز نماز باطل میشود و اگر باین نیز قایل نباشیم

نیز اولی بهم زدن آن نماز و سجده کردن و از سر گرفتن نماز است و همچنین
حرامست خواندن سوره عزیمه همچنین حرامست خواندن آیه سجده و گوش
دادن بآن و اگر سهوا خواند آنرا یا گوش داد اقرب صحة نماز و تاخیر سجده تا بعد
از نماز است و اولی آنستکه در نماز بجای سجده ایما نماید و اگر نماز را نیز اعاده
کند اولی است و جایز است خواندن سورهٔ عزیمه در نافله و اگر خواند واجبست
سجده فورا و اگر سجده در وسط سوره باشد اگر موالات بهم نخورده از اینجا گرفته
سوره را تمام میکند و الا اکتفا بآن قرائت اشکالست و اگر در آخر سوره
باشد اولی اعاده حمد است بعد از سجده بلکه وجوب آن خالی از قوة نیست
و نافله که بنذر و مانند آن واجب شده اقرب جواز خواندن عزیمه و جواز سجده
کردن آیه سجده است در آن لکن اولی ترک آن و ترک استماع آیه سجده است
در آن و اما نماز واجبی غیر یومیه مثل کسوفین در آن اشکالست
در رکوع و احکام آن بدانکه در هر رکعتی یکرکوع واجبست مگر در نماز آیات
که در هر رکعتی از آن پنج رکوع واجبست و رکوع از ارکان نماز است که ترک
آن یا داخل نمودن عمدا و سهوا موجب فساد نماز میشود خواه در دو رکعت اول
باشد یا در دو رکعت اخر و بعضی قایل شده اند که در دو رکعت آخر نمازهای چهار
رکعتی.

رکن

رکعتی نیست و ترک آن از روی سهو موجب فساد نماز نمیباشد و این قول ضعیفست
و هر یک از رکوعهای نماز آیات رکن است که ترک آن باعث فساد نماز میشود
اگر چه سهوا باشد و رکوع متحقق نمیشود مگر بخم شدن بحدیکه کف دست بسر زانو
برسد و بعضی برسیدن سر انگشتان اکتفا کرده اند و قول اول اولی بلکه خالی
از قوة نیست بنا بر این تا آنکه باید انقدر خم شود که جمیع کف دست بسر زانو برسد
با آنکه اگر جزئی از آن بسر زانو برسد کافیست احوط آنستکه باید غالب
کف بسر زانو برسد و باید بنحوی خم شود که کف هر دو دست بسر زانو برسد
پس اگر میل بیکطرف نماید بنحویکه یکدست بسر یک زانو برسد کافی نمیباشد و باید
که خم شود بنحوی که دست بزانو برسد پس اگر خم نشود باین قدر خم شود و زانو را خم
نماید بنحویکه دست بسر زانو برسد کافی نیست و دراز دست و کوتاه دست
و بی دست رجوع بمستوی الخلقه مینمایند در قدر خم شدن و اگر انقدر که گفتیم
نتواند خم شود هر قدر را میتواند خم میشود و اگر خم شدن موقوف بر دست گرفتن بچیزی
باشد یا اعتماد بچیزی واجبست و اگر چیزی نیست واجبست تحصیل آن اگر چه باجرت
باشد و اگر خم شدن بیکطرف ممکن باشد آن واجبست و اگر هیچ ممکن نباشد
ایما بسر میکند و اگر آن هم نمیتواند بچشم و اگر نشسته خم باشد بجهت خلقت

با کجینه مرضی و یا پیری واجبست براو که بحینه رکوع زیاده نماید و جمعی از علما تصریح کرده اند
که اگر تواند در حال قیام که بدست گرفتن بچیزی و اعتماد بچیزی کمر راست نماید براو
واجبست و در اینجا خم شدن بقدر مذکور بحینه رکوع کافی است و زیاده ضرور
نیست ولکن اولی است و اگر خمی کمر او بسیار باشد بنحوی که اگر زیاده تر خم شود
از راکع بودن بیرون رود زیاده تر نباید خم شد بلکه جایز نیست و واجبست
در رکوع طمأنینه یعنی قرار گرفتن اعضا و ساکن شدن آنها و واجبست که بقدر ذکر
واجب باشد و شیخ طوسی ره طمأنینه در رکوع را رکن میداند و اگر مراد مجرد
استقرار است پس دور نیست زیرا که بان رکوع که رکن است حاصل میشود
و اگر زیاده بر اینرا رکن میداند پس این مشکل است و اگر ازانچه واجبست خم
شدن قدری زیاده خم شود و مجموع این خم شدن و برگشتن و باقرار قرار
گرفتن بقدر طمأنینه ذکر واجب باشد کافی نیست بلی اگر طمأنینه ممکن نباشد
بجهة مرضی یا غیر آن کافی است آن و واجبست نیز دو واجبست سر برداشتن
از رکوع و راست شدن بعد از آن و جایز نیست رفتن بسوی سجده بدون راست
شدن بعد از آن اگرچه بسجود داخل نشود و اما اگر بدون راست شدن رو
بسجده برود و هنوز از حد رکوع بیرون نرفته خواهد برگردد و سر بردارد از

الرکوع

رکوع در بطلان نمازش اشکال است و اگر نتواند سر راست کند ساقط میشود پس اگر
بعد از دخول در سجده عذر برطرف شد قیام ساقط است بر نمیگردد و در این حال
از فوت نیست و اگر در راست شدن از رکوع محتاج بچیزی باشد که بان اعتماد
کند واجبست تحصیل آن اگرچه باجرت باشد و واجبست طمأنینه بعد از
سر برداشتن از رکوع خواه ایستاده نماز کند و خواه نشسته و خواه در
فریضه باشد یا در نافله و فرق در میان نافله و فریضه ضعیف است و مسمی در آن
کافی است و آن حاصل میشود بقرار گرفتن و سکوت و مشهور انرا رکن نمیدانند
بخلاف شیخ طوسی ره که آنرا رکن میدانند و اگر اینرا طول دهد بقدری که اورا
نمازگذار نگویند نمازش باطل است و واجبست ذکر در رکوع و در آن خلاف
عظیم است بعضی خصوص تسبیح را واجب میدانند و بعضی مطلق ذکر را و این جماعت
نیز بعضی ذکری را که مشتمل بر ثنا و ستایش خدا باشد واجب میدانند و بعضی غیر آنرا نیز جایز
میدانند و ایشان بعضی قایلند که باید ذکر بقدر سه سبحان الله یا یک سبحان
ربی العظیم و بحمده باشد و بعضی کمتر نیز جایز میدانند و معتمد در نظر اینست که کافی
است مطلق ذکر اگرچه غیر تسبیح و کمتر از آنچه گفتیم باشد و اگرچه مشتمل بر ثنا
نیز نباشد و جماعتی که قایلند بوجوب تسبیح نیز خلاف میکنند در میان ایشان

و با اینها همه احتیاط راه نجات است و احتیاط کامل اینست که سه تسبیح کبری و سه
صغری بگوید و این نیز از این سه کبری است و از این نیز یک کبری است
و از این نیز سه تسبیح صغری است و از این نیز اعتبار تسبیح است
اگرچه یکی باشد و اگر اعتبار تسبیح کبری کرد احوط اینست که لفظ و بحمده را بیندازد
و موالات و عربیت در ذکر واجب است با امکان و مستحب است که امام ذکر را
بلند بگوید و مأموم باخفات و بعضی گفته اند که منفرد مخیر است و واجب است که ذکر
واجب را بعد از آنکه بحد رکوع برسد بگوید پس اگر پیش از آن شروع کند
مجزی نیست اگرچه بعد از رسیدن بحد رکوع تمام کند و اگر این شروع از روی
سهو بوده بعد از رسیدن برکوع تدارک مینماید و نمازش صحیح است و اگر
عمدا کرده و تدارک نکرده نمازش باطل است و اگر تدارک نماید در صحت
نمازش اشکال است و مسئله محل توقف است و احتیاط اینست که ذکر را تدارک
کند و نماز را تمام کند و اعاده کند و اگر شروع در ذکر واجب کند در حالیکه شروع
بسر برداشتن از رکوع کرده و اگر بعد از خروج از حد رکوع تمام کند مجزی نیست
و اگر سهوا کرده مثل اینست که سهوا ذکر را ترک کرده و اگر عمدا چنین کند
بعد از خروج از رکوع تمام کند نمازش باطل است و اگر عمدا چنین کند و در حد رکوع
تمام کند

تمام کند و تدارک نکند این ذکر را نمازش نیز فاسد است و اگر تدارک کند
پیش از خروج از حد رکوع در صحت نمازش اشکال است و احتیاط همانست که
گذشت و اگر سهوا چنین کند نیز احتیاط اولی است و مستحب است گفتن تسبیح
کبری زیاده از واجب و در تعیین عدد آن اشکال است و تحقیق آنست که سه
مرتبه و پنج مرتبه و هفت مرتبه و زیاده از هفت مرتبه هر یک از اینها مستحب است
و خلاف در این مقامات ضعیف است و اما چهار مرتبه و دو مرتبه را قایل باستحباب
آن ندیدیم و اگر شک در عدد آن کند بعضی گفته اند بنا بر اقل میگذارد و
مستحب است امام را تخفیف کند مگر بداند که مأمومین دوست میدارند طول دادن را
و اگر تسبیح را مکرر بگوید یکی از اینها واجب و باقی مستحب است و اگر بقصد غیر
رکوع خم شود عمدا یا سهوا آن مجزی از رکوع نیست و در خم شدن باید نیت
رکوع کند و ترک نیت مضر رکوع کما اینست و مستحب است که در رکوع دستهای خود را
بر زانوها گذارد با انگشتهای گشاده و بگیرد با انگشتها سر زانو را و مستحب است
که دست راست را اول بر زانو گذارد و آنکه زانوها را بعقب برگرداند و آنکه پشت
خود را مساوی کند که اگر آب قطره بریزد بر آن بماند و پیش آوردن زانوها
مکروه است و مستحب است کشیدن گردن خود را و بدل قصد کند که ایمان بتو آوردم

اگرچه گردنم زده شود و اینکه اعضای خود را برزمین بلند نکند از مثل دستها
و نظر را بعد مهابس کند و از بعضی وجوب آن مستفاد میشود و آن ضعیف است
و تکبیر قبل از رکوع مستحب است و قول بوجوب ضعیف است و مستحب است که آنرا در حال
قیام بگوید و جمعی تصریح کرده اند که در حال خم شدن نیز میتوان گفت و لکن سزاوار
است که طول ندهد و آنچه مستحب است بلند کردن دستها در وقت تکبیر تا گوشها
چنانچه بعضی گفته اند یا برابر رو چنانچه بعضی دیگر گفته اند و در وقت نشسته
یا خوابیده نماز کردن نیز بلند کردن دست سنت است و بعضی گفته اند که
از اخبار مستفاد میشود که مستحب است بلند کردن اگرچه تکبیر را نگوید و مستحب است از
برای منفرد که بعد از رکوع بگوید سمع الله لمن حمده و مشهور از برای امام و ماموم نیز
مستحب میدانند و باکی بان نیست و محل آن بعد از راست شدن است و مستحب
است دعا در رکوع و بعد از رکوع بآنچه در اخبار وارد شده و بعضی گفته اند که
بعد از رکوع مستحب نیست طول دادن دعا را و مکروه است که رکوع کند و حال آنکه
دستهایش در زیر جامه اش باشد و مستحب نیست قرائت قرآن در رکوع بلکه بعضی
مکروه میدانند و مستحب است تکبیر بعد از رکوع و بعد از سمع الله بلند کردن دستها را
اگر بر زمین بیفتد قبل از رکوع برمیخیزد و برکوع میرود و اگر بعد از رکوع و طمأنینه و قبل از

ذکر

ذکر رکوع بیفتد جایز است که بسجده رود و قیام واجب نیست و بعضی در آن
اشکال کرده اند در سجود و احکام آنست بدانکه در هر رکعت
از رکعات نماز دو سجده واجب است و دو سجده باهم از ارکان نماز است
پس اگر ترک کند هر دو را عمداً نمازش باطل است و همچنین اگر سهواً ترک
کند بنابر اقوی لکن با سهو اصولاً اتمام نماز و اعاده است و اما یک سجده اگر
عمداً ترک کند نمازش باطل است و سهواً باطل نمیشود و لکن اولی اعاده نماز است
و واجب است در حال سجده هفت موضع را بر زمین گذارد که از آن جدا نباشد
و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت ابهام پاها است
پس سجده بر سر دست جایز نیست و بر پشت دست نیز جایز نیست بلکه باید باطن
دستها را بر زمین گذارد و مراد از کف جزئی است که شامل انگشتان نیز باشد
و اما انگشتان پا لازم نیست که سر آنها بر زمین گذارد و در دستها و زانوها
و انگشت پاها در وقت سجده اگر بقدر مسمی بر زمین گذارد کافی است و در
پیشانی خلاف است لکن اقوی آنست که در آن نیز مسمی کافیست لکن اولی
آنست که بقدر درهم بوده باشد و حد پیشانی میان دو جبین است از عرض
و طول از محل رستن موی سر است تا ابروها و واجب است که پیشانی را برآنچه

سجده بر آن صحیح است بگذارد و در بسیار مواضع این لازم نیست بلکه بعضی از ا
در دستها مستحب میدانند و از بعض استحباب در همه مواضع ظاهر میشود و اما شرط است
که آنچه را بر آن سجده میکنند با خود حمل نکنند و برندارد و جدا از خود بدارد پس سجده
بر جامه که پوشیده و گوشه عمامه اش جایز نباشد اگرچه آن از جنسی باشد
که بر او سجده توان نمود و اشتراط نیست مسئله محل خلاف است لکن اشهر و اقوی
جواز است اما اولی ترک آنست پس احتیاط آنست که مهر خود را نزد وقت
برخواستن از سجده با خود برندارد مگر با تقیه و جایز نیست که محل پیشانی زیاده تر
از یک خشت بلند باشد از محل ایستادن و اما بقدر یک خشت یا کمتر اگر بلند
باشد ضرر ندارد و لکن تساوی مستحب است و قدر یک خشت عبارتست
از چهار انگشت مضموم نه گشاده و در اینکه مذکور شد فرقی میان زمین سراشیب
و غیر آن نیست و بعضی از علما گودی را نیز مثل بلندی میدانند پس اگر گودتر از
یک خشت باشد سجده را جایز نمیدانند و آن اولی است لکن جواز
خالی از قوت نیست و بعضی از علما سایر مواضع را نیز مثل پیشانی میدانند در اینکه باید محل
آنها بلندتر یا گودتر از یک خشت نباشد و این اولی است اگرچه قول بجواز زیاده
از یک خشت تا بجائی که منع سجود عرفی متحقق نشود خالی از قوت نیست و اگر پیشانی واقع
نشود

شود بر چیزی که بلندتر از یک خشت میباشد اقوی آنست که باید آنرا بکشد تا
بجائیکه بقدر یک خشت یا کمتر میباشد و برداشتن جایز نیست و احوط اعاده آن
نماز است و همچنین است حکم در حالی که پیشانی واقع شود بر چیزی که سجده بر آن
جایز نیست پس برداشتن سر جایز نیست و اگر نتواند کشیدن بعضی گفته اند
سر را برمیدارد و چیزی بر او نیست و واجبست در سجود ذکر و آن مثل رکوع است
در کیفیت و احکام و احتیاط و طمانینه بقدر ذکر واجب واجبست و ذکر را در حال
اطمینان باید گفت و مشهور علما طمانینه را رکن نمیدانند و بعضی رکن میدانند
و اگر ذکر واجب را ندانند احوط آنست که بقدر ذکر واجب طمانینه بجا آورد و حکم
بوجوب آن بعید نیست و اگر فردی مانع از طمانینه شد آن ساقط میشود
و اما ذکر ساقط نمیشود و واجبست سر برداشتن از سجده اول و نشستن
و طمانینه و مسمی در آن کافیست و بعضی سر برداشتن و طمانینه را رکن میدانند
و اگر کسی را خم شدن بهیچ یک ممکن نباشد ایما مینماید و حکم ایما در بحث قیام گذشت
و اگر ممکن باشد بقدری که عرف گویند سجده کرد البته بر او واجبست و اگر این
قدر ممکن نباشد لکن قدری ممکن باشد اقوی آنست که آنقدر را بجا آورد و مهر را
بر بالش و نحو آن میگذارد و بر آن سجده میکند و احوط آنست که اگرچه پیشانی

نتوانند خم شود تا بسجده واقع اقرب شده باید اثر از رکوع نماید و بعضی فقها بسیار
دران لازم نیست بلکه با قربیت ظاهر اکتفا میشود و باید شکم را از زمین جدا
سازد پس اگر بخوابد بر روی زمین و دستها و پاها را بکشد و پیشانی را بر زمین گذارد
جایز نیست و اگر یکی از اعضا را عمدا ترک کند بر زمین نگذارد و تا جاهل نداند ترک بگذارد
نماز باطل است و جاهل مقصر مثل عالم است که عمدا ترک کند و از کلام علما بر می آید
جاهل مطلق مثل عالم است و ظاهر این است که واجب است در سجده گذاشتن هفت
موضع را بر زمین پس اگر گذاشته نشود سابق گاه نیست و اگر پیشانی را ممکن باشد
گذاشتن بر زمین و اعضای دیگر را بعضی ممکن باشد دون بعضی آنچه را ممکن است
باید بگذارد و آنچه را ممکن نیست بعضی گفته اند باید نزدیک بر زمین بیاورد
و منقضای کلام علما این است که اگر نتوانند که پیشانی را بر زمین گذارد و بعضی از سایر
اعضا را توانند بر زمین گذارد واجب است گذاشتن آنها و این مشکل است و کسی
بر پیشانی او دملی یا زخمی یا ورمی بوده باشد که نتوانند او را درست بر زمین گذارد
اگر ممکن است گذاشتن آن بر زمین با آنچه سجده بر او جایز است بکنند گودی
یا گودال هر چیزی که باشد بطوری که سجده و گذاشتن پیشانی بران صادق
باشد واجب است او سجده کردن بر پیشانی و اگر سجده کردن بر پیشانی

اصلا ممکن نیست باید بر یکی از دو طرف پیشانی که از اجبین گویند سجده نماید
و احوط این است که طرف راست را مقدم دارد چنانچه معظم اصحاب قایل شده اند
اگر چه علم بتعیین بعید است و اگر جبین نیز ممکن نشود بعضی گفته اند بر زنخدان
خود سجده میکنند و لکن معتمد این است که بر دماغ خود سجده میکنند و در حالیکه سجده
بر زنخدان میکنند گشودن موهای آن ضرور نیست مراد بنذر مشقت شدیدی
است که عادة متحمل آن نشوند و مستحب است تکبیر گفتن سجود در حال قیام و بعضی در
حال فرود آمدن نیز تجویز کرده اند بنحویکه آخران اول سجود باشد و بالای آن
نیست اما افضل اول است و بلند کردن دستها نیز در وقت تکبیر سنت است
و بعد از سر برداشتن از هر یک از دو سجده در حالیکه راست بنشیند و قبل
از سجده دوم در حالت نشسته و بعضی از علما در حین سر برداشتن و خم شدن
نیز جایز میدانند و مستحب است در سجده ارغام دماغ و مراد از چسبانیدن
آنست بخاک و شرط صحت نماز نیست و گذاشتن آن با آنچه سجده بران جایز است
در نیست که گاه باشد و هر جز از دماغ که باشد کافی است و در وقتی که
بسجده میرود مستحب است دستها را پیش از زانوها بر زمین گذارد و اما زن
ابتدا از زانو را بر زمین میگذارد و می نشیند پس سجده میکنند و مستحب است در سجود

دعا گفته و دین و دنیا و احوط ترک لحن و غیر عربی است در آن دعا و مستحب است
که در سجود در فریضه دعا کند از برای طلب رزق بانیکه یا خیر المسئولین و یا خیر
المعطین ارزقنی وارزق عیالی من فضلک فانک ذو الفضل العظیم و مستحب است
دعا کردن میان دو سجده با آنچه در بعضی از اخبار صحیحه است که استغفر الله ربی
و اتوب الیه و ترک در نشستن بعد از سجده دوم و مستحب است طمانینه بعد از
سجده دوم و قول بوجوب ضعیف است و مستحب است که بگوید در وقت برخواستن
بحول الله و قوته اقوم و اقعد و اگر زیاد کند ارکع و اسجد را نیز باکی نیست و در بعضی
از اخبار است که بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد و اگر خواهد زیاد
کند ارکع و اسجد را و بعضی مستحب میدانند از او محمل هریک از اینها خوبست
لکن اولی است لفظ نفی لی را بعد از جلاله احوط ترک است و لکن جواز آن
خالی از قوه نیست و مستحب است در وقت برخواستن اول زانوها را از زمین
بردارد و اعتماد بر دستها نموده باشد و بعد از آن دستها را بردارد و مکروه است
اقعا میان دو سجده و آن آنست که سینه قدمها را بر زمین گذارد و بر پاشنههای
پا بنشیند و بعضی گفته اند که آنست که بنشیند و دستها را بر زمین گذارد
و بعضی گفته اند آنست که بنشیند مثل نشستن سگ و احوط آنست که

مستحب است م

عمل

عمل بهمه کند و همه را ترک نماید و بعضی در هر نشستنی در نماز اقعا را مکروه
میدانند و بعضی در تشهد حرام میدانند و آن احوط است خصوصا بنحو اخر
اگرچه اظهر جواز آنست و در تشهد بهمه تفاسیر و اما بنحو دوم و سیم در میان
دو سجده جوازش خالی از اشکال نیست و احوط ترک است و مستحب است بر مرد که
در سجده اعضا را بر یکدیگر نچسباند از دست میان پاها و ران را خالی میکنند
و میان شکم و رانها را نیز خالی میکنند و اما زن را مستحب است که اعضا را بر
بهم جمع نماید و مستحب است که دستها را از هم گشاده با انگشتهای مضمومه
بر زمین گذارد و بعضی برابر دوشها و بعضی برابر گوشها مستحب میدانند و انگشتها را
رو بقبله میگذارد و در حال سجده نظر بطرف دماغ میکنند و در سجده اول بخاطر
میگذرانند که خداوندا تو ما را از زمین خلق فرمودی و در وقت سر برداشتن
بخاطر میگذرانند که ما را از زمین بیرون آوردی و در سجده دوم که ما را بزمین
برمیگردانی و در سر برداشتن از سجده دوم که ما را بار دیگر از زمین بیرون
خواهی آورد و یاد کردن موضع سجود مکروه است اگر دو حرف از آن ظاهر
نشود و جمعی گفته اند که باید در نشستن قصد غیر سجود نماید مثل برداشتن
چیزی پس اگر چنین کرد باید برخیزد و بقصد سجود فرود آید و آن مشکل است

مگر مراد خود سجود باشد و اگر بقصد غیر سجود فرود آمد تا صورت سجده بعمل آمده
در بطلان نماز بمحض این عمل خلافست و اقوی عدم بطلانست و احوط اتمام
و اعاده نماز است و واجبست قرار گرفتن اعضای سجود در حال سجود و اعتماد
بان بنحویکه سنگینی اعضا بر مواضع سجود باشد پس اگر بر برفی یا پنبه باشیم
مثلا اعضای خود را گذارد باید فرو کند که اعضا قرار گیرد و مبالغه در اعتماد
ضرور نیست بنحویکه زیاده از سنگینی اعضا شود و اگر بعضی از اعضا را بقصد
سجود بر زمین گذاشت بغیر از پیشانی پیش از شروع در ذکر واجب جایز است
برداشتن آن اگر چه بعد از گذاشتن پیشانی باشد لکن بعد از آن بجهة
ذکر واجب باید بگذارد بلکه مکرر نیز میتواند گذاشت و برداشت مادامی که
بسر حد فعل کثیر نرسد و اما در اثنای ذکر واجب اگر ساکت نشود در جواز برداشتن
غیر پیشانی اشکالست و احوط ترکست و اگر عضوی را از اعضای سجود بقصد
سجود بر زمین گذاشت احوط آنست که سایر اعضای خود را بگذارد و لکن
عدم قوت خالی از قوه نیست مگر اینکه فاصله فاحشی حاصل گردد که در آن
اشکال عظیم است و آنچه را بر آن سجده میکند در وقت سجده بگذارد و بعد   اگر چه
از آن خود بردارد و اگر جبهه لقمه است باکی نیست و الا احوط ترکست

اگر چه

اگر چه اقرب جواز است و مستحب است در سجود و در رکوع صلوات بر پیغمبر و آل او هم
و مقتضای بعض از اخبار اینست که در قیام و سجود همه میتوان صلوات فرستاد
در هر وقت که خواهد میتواند بجا آورد خواه بعد از ذکر و خواه قبل از ذکر و ملحق
میشود بباب سجود کلام در دو مقام

در سجده شکر است بدانکه
مستحب است در غیر نماز سجده بجهة شکر و فضل آن عظیم و ثواب آن بسیار است
و بعد از هر نمازی مستحب است خواه فریضه باشد یا نافله و ضرور نیست نیت آنکه این
بجهة توفیق برادای نماز است اگر چه آن نیت اولی است و در نماز مغرب مستحب است
که سجده شکر آن بعد از نافله قرار دهد و قبل از آن نیز جایز است لکن ترک
فضیلت شده و اما بغیر آن مستحب است که آنرا بعد از تعقیبات قرار دهد و مستحب است
سجده شکر در وقتی که نعمت تازه رو دهد یا بلیه رفع شود یا یاد کند نعمی را یا به بیند
کسی را که مبتلا به بلیه است و او از آن در عافیت است یا کسی مبتلا بمعصیت
و فسقی است و او از آن خلاص است و اولی آنست که بنحوی سجده کند که آن
نه بیند مگر آنکه بسبب دیدن حالی از او امید ترک معصیت از او باشد و اگر متجاهر
باشد نهی از منکر یا بین پس واجب میشود و بعضی از علما اشکال کرده اند در جواز
سجده بقصد عبادت و تقرب بدون سبب و در سجده بجهة دوام نعمت و در

و تشهدی هم

الوم از برای عبادت و اگر نعمتهای بسیار رو دهد بجهة هر یک سجده میکند و در
سجده شکر بگمیزی(?) و سلامی نیست و بلند کردن دست سنت نیست و بعضی بگمیز بعد از
سجده را مستحب دانسته اند و دلیلی بران ندیدیم و استقبال قبله و ستر عورت
نیز شرط نیست و گذاشتن پیشانی بر چیزی لازم است لکن برانچه سجده بر آن
جایز است لازم نیست اگرچه ان احوط است و همچنین باقی اعضا ضرور نیست
و مستحب است که بمالد دست خود را بعد از سجده بمحل سجده پس بمالد بر روی خود از
جانب چپ بر پیشانی خود تا طرف راست رود و بگوید بسم الله الذی لا اله الا هو عالم
الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم ادفع عنا الغم والحزن سه مرتبه و بعضی مالیدن
بسینه را نیز گفته اند و بعضی از روایات دلالت میکنند مالیدن دست بهر چه از
بدن که برابر صورت میباشد و فرموده اند که ان از هر درد دوا است(?)
و شکر بر راحله جایز است در حال اختیار و مستحب است که در سجده شکر شکم
و سینه خود را بزمین بچسباند و دستها را بزمین فرش کند و از بعضی مستفاد
میشود که سجده باید دو مرتبه باشد اقوی انستکه یکمرتبه جایز است لکن احوط
است دو مرتبه و مستحب است تعفیر و در کیفیت ان خلافست بعضی گفته اند انستکه
طرف راست رو و طرف چپ را بزمین گذارد و بعضی گفته اند دو طرف پیشانی را

بمالی

بجهة غسل ایا غسلش صحیح است یا نه بعضی از علما فرموده اند که اگر غسل حاصل شود
بشروع در فرو رفتن یا بلوازم گرفتن در اب غسلش باطلست و اگر غسل حاصل شود
به بیرون آمدن از اب غسل صحیح است و این تفصیل نیکو است اگر ارتماس را
در روزه نافله(?) نیز حرام دانیم و غسل بنحوی که مذکور شد که در وقت بیرون
امدن از زیر اب قصد غسل کند و غسل نماید جایز باشد و اگر ارتماس نماید که نیة
غسل از جهة فراموشی غسلش صحیح است بنابر اجود و اگر جاهل بالحکم بوده باشد و نیة
بعدم علم بمسئله چنین غسل کند پس اگر تقصیر کرده در تحصیل مسئله احکام خود محل(?)
او باطلست بنابر اقوی و اما غیر مقصر بعدم وجوب اعاده غسل در حق او قوة دارد و جایز است
از برای مرد نشستن و ایستادن در آب و مکروه نیز نیست و موجب فساد روزه او
نمیشود اگرچه اب گردن یا دهن او بپاید خواه اب کم باشد یا گرم خواه شور باشد
یا شیرین خواه طول کشد زمان و خواه نه خواه قصد برطرف شدن تشنگی داشته
باشد و خواه نه و اما در زن نشستن در اب خلافست اقرب جواز انست اگرچه انست(?)
خواه باکره باشد و خواه ثیبه و همچنین جایز و مکروه است تر کردن و ممسوح(?) و مکروه است
پوشیدن جامه که تر باشد و افشردن کراهة برطرف نمیشود بنابر احوط و جایز است
از برای روزه دار بوییدن ریاحین حتی نرگس در روزه اش لکن بعضی(?) ان باطل

نمی‌شود و مراد از ریاحین هر گیاهی است که خوشبو باشد پس بوییدن همه گلها جایز است
و همچنین جمیع گیاههای سبز لطیف خوشبو و میوه‌های خوشبو اگرچه ریاحین بر آنها صادق
نباشد بلکه بوییدن جمیع بوهای خوش نیز جایز است از قبیل مشک و عنبر و عود
و گلاب و عطرهای دیگر و بوییدن بوهای تیز باعث فساد روزه نمیشود بلکه هیچ بوئی
باعث فساد نمیشود خواه از جهة لذت بو کنند یا از جهة تقویت قلب و دماغ یا از
جهة سردرد یا غیر آن خواه روزه واجب باشد خواه مستحب و بعضی از علما قائل بوجوب
کفاره و قضا شده اند ببوییدن ریاحین غلیظه که بوی آن داخل دل میشود و این
قول ضعیف است و اگرچه بوییدن ریاحین جایز است لکن مکروه است اگرچه صاحب
بوی غلیظ باشد و بوییدن نرگس کراهت آن بیشتر است از سایر ریاحین و همچنین
مشک بلکه مثل نرگس کراهت آن شدید باشد و بوییدن زعفران نیز مکروه است
و غیر از اینها مکروه نیست بلکه مستفاد میشود از بعضی استحباب طیب و بوی خوش
از برای روزه دار و باکی نیست خواه از آن لذت یابد خواه نه و در بعض
از اخبار رسیده است که هر چیزی که لذت در آن است از برای صائم مکروه است
و کسی را ندیده‌ام که عمل بآن کنند و از بعضی از اخبار خلاف آن مستفاد میشود و آن
اقرب است لکن مراعات ترک شاید احوط باشد و مکروه است از برای روزه دار

و منفعتی ده

داخل

داخل شدن در حمامی که باعث ضعف شود ولکن حرام نیست و باعث فساد روزه نمیشود
و فرقی نیست در آن میان روزه واجب و مستحب خواه از برای غسل بوده باشد دخول آن
خواه از برای غیر غسل و خواه آن غسل واجب باشد یا مستحب و اگر غسل واجب ممکن
نباشد الا بدخول در حمام مذکور آیا کراهت بر طرف میشود یا نه ظاهر اینست که اگر
وقت غسل واجب تنگ شود بجهة تنگی وقت آن چیزیکه مشروط بآن غسل است
پس ظاهر این است رفع کراهت و اگر وقت آن تنگ نشده باشد و داخل
نشدن در آن حمام لازم نداشته باشد فوت مستحبی را مثل تاخیر نماز از
وقت فضیلتش پس ظاهر بقاء کراهت است و اگر مستلزم فوت مستحبی شود
پس در ترجیح اشکال است و احتمال تخییر در کمال قوت است اگر ثبوت استحباب
آن مستحب مثل ثبوت کراهت آن مکروه باشد و کافی است در کراهت خوف ضعفی که
مضعف باشد و علم بآن شرط نیست بنابر اقرب و اقرب اینست که مجرد ضعف
کافی است در ثبوت کراهت اگرچه باعث عجزی که باعث افطار شود نشود و شرط
نیست در ضعف که متجاوز بوده باشد که در حمام معالجه آن نتوان کرد بلکه مجرد آن
کافی است بنابر اقرب و در آنچه گفتیم فرقی نیست میان زن و مرد و جنب و بعضی
گفته اند که اگر دخول در حمام خوف تشنگی بوده باشد مکروه است دخول در آن

و دلیل بر آن نمی‌بینیم لکن در حکم بان مضایقه نیست و اما هر چیزی که موجب ضعف روزه
داری شود مثل خواب مکرر و جهت بانه اقرب اظهر است   در بیان امور ثبت
که هلال بان ثابت می‌شود بدانکه در وجوب روزه بر هر کسیکه هلال ماه مبارک را
ببیند مطلقا چه تنها باشد و چه متعدد و عادل باشد یا نه شهادت را اقامه کنند
در نزد حاکم شرع یا نه شهادت او را قبول کنند یا نه و هلال شوال نیز باین ثابت
میشود و همچنین ثابت میشود هر دو ماه بگذشتن سی روز از ماه سابق و بشیاع
و شهرتیکه علم از ان بهم رسد و اما بشیاعیکه با مجرد مظنه شود در ثبوت
هلالها خلافست اقرب انستکه ثابت نمیشود اگرچه ظن غالب از ان حاصل
شود و همچنانکه هلال رمضان بشیاع علمی ثابت میشود هلال ماههای دیگر نیز
بان ثابت میشود و فرقی نیست میان شیاعی که از مردان باشد یا از زنان
یا از اطفال یا از مسلمین باشد یا از کفار خواه حاکم بان حکم کند یا نه و بالجمله
بعد از حصول علم البته هلال ثابت میشود لهذا نحوکه بوده باشد و در ثبوت هلال
ماه رمضان بشهادت یک عادل خلاف عظیم است اقرب و اشهر ثبوت انست
مطلق خواه از داخل بلد باشند یا از خارج خواه مانعی مثل ابر یا غیر ان باشد
یا نه و این در وقتی است که علم بخلاف ان دو شاهد بهم نرسد و الا قبول نمیشود

بالکلیه

بالکلیه و اما اگر مظنه بخطای ایشان یا دروغ ایشان باشد در اعتبار
شهادت ایشان و قبول ان اشکالست و عدم قبول شاید اقرب باشد
و در صورت شک نیز دور نیست که حکمش مثل همین صورت باشد و شرط
نیست در ثبوت هلال بدو شاهد در روزه گرفتن و افطار کردن حکم کردن
حاکم شرع پس اگر دو عادل ماه را ببینند و در پیش حاکم اقامه شهادت
نکنند هر که ایشان را بشناسد و عدالت ایشان را بداند جایز است او را
عمل بقول ایشان بلکه اگر در نزد حاکم اقامه شهادت کنند و شهادت
ایشان را قبول نکنند بجهت عدم معرفت ایشان جایز است کسی را که ایشان را
میشناسد عمل کند بقول ایشان و ثابت نمیشود هلال بشهادت یک عادل بنابر
اظهر و اشهر و بعضی گفته اند هلال رمضان باین ثابت میشود و هلال شوال
ثابت نمیشود و این قول ضعیف است و ثابت نمیشود هلال رمضان و غیر ان بشهادت
زنان خواه تنها شهادت دهند یا با مردان و در ثبوت هلال بشهادت
بر شهادت خلافست و قول بعدم ثبوت قوه دارد و جمعی تصریح کرده اند که اگر دو شاهد
سند شهادت خود را بشیاع علمی قرار دهند و ادعای علم کنند بجهت شیاع علمی شهادة
ایشان مقبول است و الا که بشهادت دو عادل نباشد بعضی گفته اند جایز است عمل بانچه

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده بطریق صحیح و آن اینست که راوی سؤال کرد
که چند عدد مجزیست در رؤیت هلال آنحضرت فرمود ماه رمضان فریضه الهیست از
فرایض الهی پس بظن و تخمین ادا مکنید رؤیت هلال این نیست که چندین نفر بنشینند
پس یکی گوید دیدم و دیگران گویند ندیدیم اگر یکی ببیند صد نفر می‌بینند و اگر صد نفر
ببینند هزار نفر می‌بینند جایز نیست در رؤیت هلال اگر در آسمان علتی نباشد
کمتر از پنجاه نفر و اگر علتی باشد در آسمان قبول میشود شهادت دو مرد که داخل شوند
و خارج شوند از شهر و عمل باین روایت خالی از قوت نیست و اگر ثابت شود نزد حاکم
شرع هلال رمضان یا شوال به بینه شرعیه و حکم کند بآن اما حکمش نافذ است و مردم
بحکم او روزه میگیرند و افطار میکنند با اینکه هر کسی که پیش خودش ثابت نشود در آن
اشکالست اقرب اینست که حکمش نافذ است و حکم او کافیست در ثبوت و اما مجرد
ثبوت در نزد حاکم کافیست یا موقوفست بر حکم کردن او بآن اقرب اینست که
موقوفست بر حکم کردن او و اقرب اینست که شرط است در حکم حاکم اینکه بینه
بینه و دو شاهد باشد پس اگر حکم کند بعلم خودش که از رؤیت یا تواتر حاصل
شده اعتبار بآن نیست و اقرب اینست که حکم حاکم نسبت بحاکم دیگر تأثیر ندارد
پس بینه ثبوت در نزد حاکم و حکم او بآن بر حاکم دیگر واجب نیست روزه گرفتن

یا افطار کردن

یا افطار کردن و اگر مجتهد جامع الشرایط حکم کند حکمش معتبر نیست اگرچه عالم
و فاضل و متقی باشد و همچنین کسیکه در اجتهاد او شک میباشد و ثابت
نمیشود هلال بجدول و اگرچه مظنه بآن حاصل شود یا نه و قول بثبوت بآن ضعیف است حساب
یا اگر علم بآن حاصل شود اعتماد بر آن جایز است بعد و اما اینکه بعضی گفته اند
مخصوص است که از سر ماه اخذ شده و مرجع آن بسوی اینست که ابتدا از محرم
کرده یکماه تام و یکماه ناقص میشمارند در جمیع سال و ماه مبارک رمضان
پس محرم را تمام حساب میکنند و صفر را ناقص پس شعبان همیشه ناقص و رمضان
همیشه تام میباشد و همچنین جایز نیست اعتنا بقول منجمین و همچنین جایز
نیست اعتنا بر عدد و قولی که از ضعیف است و مراد از آن چنانچه جمعی گفته اند
آنستکه شعبان را همیشه ناقص و رمضان را همیشه تام حساب کنند و بعضی گفته اند که
اگر هلال بعد از شفق که ادنی بعد از غروب است از سمت مغرب غروب نماید ثابت میشود
که این شب دوم ماه است و این قول ضعیف است بلکه عدم ثبوت اقوی است خواه
مظنه بهم رسد یا نه و ثابت نمیشود هلال بطوق زدن بنابر اظهر و قول بثبوت
ضعیف است و لکن احتیاط را مهما امکن ترک ننمایند و بعضی گفته اند که اگر هلال
سال سابق محقق شود پنج روز از اول آن بشمارند و روز پنجم را روزه میگیرند

پس اگر در سال گذشته اول ماه روز یکشنبه بوده در این سال روز پنجشنبه میباشد
و قول بعدم ثبوت هلال باین امور است خواه هلال ماه رمضان باشد یا شوال
یا غیر خواه همه ماههای آن سال که ابر هلال دیده نشده باشد یا بعضی از آن
دیده شده باشد یا همه دیده شده باشد و بارتفاع و بطول درجه آن ثابت
نمیشود که در شب سابق هلال بوده اگر چه بعد از شفق غروب کند و همچنین ثابت
نمیشود بدیدن سایه سر در آن که شب سیم است و بغیر این امور از امارات
ظنیه نیز ثابت نمیشود و اگر جمیع ماههای سال را ابر بگیرد اقرب آنست که همه ماهها را
سی روز سی روز باید حساب کرد مادامیکه علم بخلاف آن نباشد اگر چه مظنه
برخلاف آن باشد و همچنین اگر دو ماه یا سه ماه یا بیشتر ماه دیده نشود و اگر در شهری
یا دهی یا صحرائی ماه دیده شود و در سایر بلاد و دیار دیده نشود آیا اهل آن بلاد که
در آنها ماه دیده نشده حکم ایشان مثل حکم آن بلدی است که در آن ماه را دیده
اند اگر در نزد ایشان ثابت شود که در فلان بلد ماه را دیده اند یا اینکه حکم
مختص باهل همان بلد است اقرب آنست که حکم مختص بهمان جائیکه ماه را دیده اند
و آن مواضعیکه قریب بآنجا میباشند و اما بلاد بعیده حکمش غیر آن میباشد
خواه ممکن باشد توافق این دو جا در دیدن ماه یا نه و اما در بیان فرق میان

بلاد

بلاد بعیده و قریبه اختلافی در کلام علما میباشد بعضی گفته اند بلاد قریبه مثل
کوفه و بغداد است و بعیده مثل عراق و خراسان است و بعضی قریبه را مثل کوفه
و بغداد و بعیده را مثل مصر و بغداد شمرده اند و بعضی گفته اند که بلاد قریبه آنست که
مطالع آنها یکی باشد و بعیده آنست که مطالع آنها مختلف باشد و بالجمله منوط
میشود بآنچه گذشت از اینکه اگر کسی مثلا در بلدی ماه را به بیند و سفر کند بسوی بلدی
که حکمش غیر حکم بلد اول است حکم او مختلف میشود پس اگر در شب جمعه ماه را دید و رفت
بسوی آن بلد و ایشان در شب شنبه ماه را دیده اند باید سی و یک روز روزه بگیرد و اگر
ممکن باشد بیست و نه روز روزه میگیرد و همچنین در مثل این مقامات اولی آنست
و مستحب است در وقت دیدن هلال خواندن دعائیکه از اهلبیت علیهم السلام وارد شده
و دعا در اینجا بسیار است و از آن جمله اینست الحمد لله الذی خلقنی و خلقک
و قدر منازلک و جعلک مواقیت للناس اللهم اهله علینا اهلالا مبارکا
اللهم ادخله علینا بالسلامة والاسلام والیقین والایمان والبر والتقوی والتوفیق لما تحب
و ترضی و بعضی قائل بوجوب خواندن این دعا در وقت دیدن هلال شده اند
و این قول ضعیف است و آیا واجب است بر مکلف طلب دیدن ماه و جد و جهد
در دیدن در شبی که شک میشود در آن که آیا از رمضانست یا از شعبانست

با واجب نیست معتمد در نظر عدم وجوب است و اگر ترک کند دیدن ماه را و
در شب شعبان روزه شود روزه او صحیح است و همچنین در آخر ماه رمضان روزه
اش صحیح است و اما تفحص در طلب هلال واجب کفائی است یا نه در آن خلافست
اشهر و اظهر عدم وجوب است مطلقا نه کفائیه و نه عینیا خواه مظنه بوجود هلال باشد
بجهة خبر دادن منجم و نوشتن در تقویمها که آن یا نباشد و اگر در شب سی ام یا روز
آن شنیدند که مردم ماه را دیده اند آیا واجب است ایشان را حاضر کند یا خود برود نزد
ایشان و سئوال کند از ایشان اگر چه باید مالیرا بجهة این خرج نماید یا واجب
نیست بلکه میتواند در خانه خود بنشیند و بهیچ وجه تفحص و تجسس نکنند آنچه معتمد است
در نظر عدم وجوب تفحص است اگر چه محتاج بذل مالی نباشد و مشقتی در آن نباشد
خواه هلال رمضان باشد یا شوال پس آنچه میبینی از اینکه بعضی از مردم میبینی در
روز سی ام از رمضان این طرف آن طرف میروند از برای اینکه بر ایشان
معلوم شود دیدن ماه و از این و آن میپرسند یا شکوه میکنند یا بجهة جهل مسئله
است یا بجهة احتیاط الکی است که شرعا درست نیست و اما
جایز است که از مردم تفحص شود بقصد اینکه ثبوت هلال برای او معلوم شود یا نه احتمال
جواز در کمتر قوة میباشد   در بیان بعضی از احکام روزه است

بدانکه

بدانکه مریض اگر بجهة روزه گرفتن متضرر شود جایز است او را افطار بلکه اولی
اینستکه حرام است بر او روزه و روزه اش فاسد است و خلافی در این
نیافتیم و فرقی نیست در این میان روزه واجب و سنت در رمضان و غیر رمضان
و اما هر مرضی موجب افطار میشود یا مرضی که روزه با آن ضرر رساند پس مریضیکه روزه با آن
ضرر ندارد باعث افطار نمیشود و روزه با آن صحیح میباشد چنانچه نقل کرده اند
با احتمال دو بیم و در صورت عدم ضرر مرض را موجب افطار نمیدانند مطلقا خواه روزه
از برای آن نافع باشد یا نه خواه سنت باشد یا واجب و اما با ضرر موجب افطار میباشد
چنانچه گذشت خواه آن مرض تب باشد یا درد سر یا چشم درد یا درد دندان
یا بجز اینها از هر مرضی که باشد بلکه شرط نیست که عرفا او را مریض گویند و از مرضهای
غالبه باشد و چنانچه ذکر کرده اند علما ضرر رسانیدن روزه بمرض بچند چیز محقق
میشود یکی آنکه روزه باعث زیادتی آن مرض شود و ظاهرا در این خلافی نیست و اقرب
اینستکه مطلق زیادتی کافیست و شرط نیست که زیادتی آن زیادتی بینی ظاهری
باشد دوم آنکه باعث دیر خوب شدن مرض باشد و الحاقا در این نیست
و ظاهر اینستکه معتبر در دیر خوب شدن دیر خوب شدنی است که از آن ضرر دانند
نه هر دیر به شدنی اگر چه بلحظه باشد سیم آنکه باعث شود که این مرض بمرضی مبدل شود که

مرض و شدت آن از این باشد و در آن نیز اشکالی نیست و اگر روزه باعث شود که مرض
مبدل شود به مرضی که سخت‌تر از اول باشد اقرب این است که باعث افطار می‌شود
و اگر باعث شود که مبدل شود بمرضی که مثل مرض اول باشد نه زیاده و نه کم و ضرر که
زیاده از ضرر اول باشد لازم نباشد در جواز افطار اشکال است اقرب عدم جواز است
و احتیاط را نباید ترک نمود یعنی روزه بگیرد و قضا را نیز بگیرد چهارم آنکه باعث
شود که بعد از این حادث شود و در این اشکالی نیست پنجم آنکه روزه باعث شود
که مرض مهلک شود در این نیز اشکالی نیست و همچنین افطار جایز بلکه واجب است
اگر روزه خود باعث شود ششم آنکه روزه باعث شود حصول مشقتی را که متحمل آن نتوان
شد بجهت عادت و ابن ادریس گفته اند و مشکل گفته اند بلکه اگر روزه خود باعث چنین
مشقتی شود افطار جایز است و با الجمله آنچه معتبر است صدق ضرر است خفیف بد
راه که باشد و اقرب این است که مطلق ضرری کافی نیست از برای افطار و شرط این است که
بحیثیتی باشد که متحمل آن نتوان شد و اگر روزه باعث ضرری نشود اما معالجه آن موقوف
بر افطار باشد اقرب جواز افطار است و فرقی نیست در این میان مرضی که اذیت
برساند یا اینکه موجب اذیت و درد و الم باشد و ثابت می‌شود ضرر رسانیدن
روزه بمرض بچند چیز یکی آنکه علم حاصل شود بهر نحو که بوده باشد اگرچه بجهت تجربه

باعلم

با خبر اینها نشنود و اما اگر چه از اهل علم کنند و بخوانند دو وجه است که واجب نشود و دو این
سجده بر راحله نیز جایز است اگرچه نتوانند فرود آیند و اگر بر راحله نتوانند باید فرود
آیند و اگر هیچ نتوانند بعضی گفته اند باید ایما نماید و آن محل اشکال است و سجده تلاوت
فوریست خواه واجب باشد و خواه سنت و اگر فوراً بجا نیاورد تکلیف
ساقط نمی‌شود حتی در سجده‌های سنتی و اما در حال تأخیر از اول زمان که می‌توانست
بجا آورد فوریت نیست بهر زمان معلوم نیست اگرچه احوط است و در
استحبال نیت ادا و قضا در نیت واجب در سجده تلاوت منشر قربت
مقارن گذاشتن پیشانی بر زمین پس اگر بعد از گذاشتن پیشانی بر زمین نیت کند
صحیح نیست و مکروه است خواندن قرآن و ماندن آیه سجده را و اگر مکرر بخواند
اگر بعد از آیه سجده کرده بخواندن دیگر سجده دیگر لازم نیست و اما اگر مکرر بخواند
در یک مجلس و سجده نکند در یکی در وجوب سجده بجهة هر آیه اشکال است لیکن احوط
است و واجب نمی‌شود سجده مگر بعد از تمام شدن آیه و اگرچه امر بجهة سجده
در وسط آیه باشد و اگر در وسط کرد مجزی نیست و تعیین آیاتی که سجده بجهة آنها
واجب یا مستحب است در اخبار و کلام علما تصریح نشده مگر در کلام بعضی پس احتیاط در ترک آنهای
در تشهد است و آن در نماز دو رکعتی یکمرتبه و در

معتبره و در نیت

سیم در چهار رکعتی دو مرتبه واجب است محل آن بعد از سر برداشتن از سجده
دویم از رکعت دویم در رکعت آخر است و اگر عمداً اخلال به آن نماید نمازش
باطل است خواه فریضه باشد یا نافله و اما اخلال به آن سهواً باعث بطلان
نماز نمیشود پس آن رکنی نیست و در تشهد چند چیز واجب است از آنجمله
شهادت بوحدانیت الهی و شهادت برسالت پیغمبر است و در حصول
شهادتین شکی نیست باین عبارت که اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و در تعیین این عبارت خلاف است
احوط و اقرب تعیین آن است و عدم جواز عدول از آنست پس ترک وحده لا شریک له
از اول و عبده از دویم جایز نیست و همچنین جایز نیست ترک لفظ اشهد بالکلیه
و اگر چه جایز نیست و تبدیل الا بلفظ غیر و اگر چه جایز نیست فی الجمله بنابر مختار
تغییر و تبدیل این هیئت بهیچ وجه جایز نیست و همچنین واجب است صلوات بر محمد
و آل محمد و شکی نیست در کفایت اللهم صل علی محمد و آل محمد لکن اقوی عدم وجوب
این هیئت است پس جایز است گفتن اللهم صل علی محمد و آله و صلی الله علی محمد
و آله اللهم صل علی رسولک و آله و صلی الله علیه و آله و گفتن اینها مستحب است
صلوات بر پیغمبر و آل او مطلقاً و در بعضی لفظ آل است و در بعضی ذکر اهلبیت

و اولی در اختیار اولی است و مستفاد میشود از اخبار بسیار وجوب صلوات
و منت بونه هرگاه صلوات بر آنحضرت فرستاده شود لکن اقرب عدم وجوب است
و صلوات جایز است در هر نماز اگر منافی واجبی نباشد و شهرت دارد
استحباب صلوات و سلام نیز نزد نوشتن اسم شریف پیغمبر بلکه از ائمه علیهم السلام
و ذکر علیهم قبل از آل و بعد از واو عاطفه ضرر ندارد و لکن کراهت شهرت دارد
و اشهر و اظهر عدم وجوب صلوات است نزد ذکر پیغمبر و بعضی از او واجب میدانند
و آن احوط است و از بعضی روایات استحباب آن در وقت عطسه و ذکر
مستفاد میشود و از بعضی از اخبار وجوب صلوات بر پیغمبر ابتداء هرگاه خواهد صلوات
بر سایر انبیا فرستد لکن اقوی استحباب است و صلوات بر سایر مؤمنین نیز
جایز است پس اللهم صل علی زید و عمرو جایز است و سلام بر ایشان نیز جایز است
اگر ایشان را یاد کنند بمثل علیه و از آنجمله واجب نشستن بعد از ذکر واجب
در تشهد که این عبارت از شهادتین و صلوات است و واجب است طمأنینه
نیز پس اگر شروع بذکر واجب کند در وقت برخاستن از سجده یا تمام نشده
شروع به برخاستن کند عمداً تشهدش باطل است و اگر اکتفا بان تشهد
فاسد کند نمازش باطل است و اما اگر تدارک کند در محل آن در حال نشستن

واطمینان در صحت نمازش نیست اظهر اینستکه نمازش فاسد است و اگر
از نشستن عاجز باشد مثل آن صورتیکه نماز در حال راه رفتن واجب میشود
نشستن بجهة تشهد واجب نیست و اگر از طمأنینه عاجز شود آن نیز واجب
نیست لکن با عدم امکان نشستن اقرب بآن را باید مراعات نماید بنا
بر اقرب و در تشهد نماز مستحب نیز شرط است نشستن در طمأنینه و جوله
انشاء الله ذکرهای مستحب است در تشهد بنشستن در تشهد بهیأت خاصی
تحقیق آنستکه هر چه اطلاق نشستن بر آن شود از اقسام متعارفه
نشستن باشد جایز است و اما اگر از افراد نادره باشد در جوازش
اشکالست پس احتیاط را نباید ترک کرد بهر حال مستحب است تورک
در نشستن و در تفسیر آن خلافست بعضی تفسیر کرده اند باینکه بنشینند
بر ران چپ و ظاهر قدم پای چپ بر زمین و باطن پای راست را بر باطن پای
چپ و پای خود را از زیر خود بیرون برد و تفسیر دیگر نیز کرده اند و بعضی گفته اند
که در حالتی که پای راست را بلند میکنند واجب است که تورک نماید بخاطر
بگذرانند که خداوندا باطل را مضمحل گردان و حق را بلند کن و تورک
از برای زنان نیز مستحب است بنا بر ظاهر کلام علما و واجبست ترتیب در اذکار

واجبه

واجبه پس باید ابتدا کند بشهادت بتوحید پس بشهادت بنبوت پس
صلوات و تغییر از این مجزی نیست و هم چنین موالات را در اذکار واجبه تشهد
واجب میدانند و آن احوط است لکن اقوی عدم وجوبست و شهادتین
و صلوات را بغیر عربی خواندن جایز نیست و اگر جاهل بعربی باشد واجبست تعلیم
اگر ممکن باشد و اگر وقت تنگ باشد واجبست ترجمه و بعضی از علما گفته اند
که باید در تشهد قصد معنی شهادتین و صلوات را بکند که اگر بخواند بدون التفات
بمعنی آنها باطلست و آن ضعیف است بلکه ظاهر اینستکه مجرد لفظ کافیست
و واجب نیست قصد معنی نه اجمالا و نه تفصیلا و جایز است در تشهد بلکه جمیع
احوال نماز مثل رکوع و سجود دعا از برای دین و دنیا مادامیکه از برای طلب
حرامی نباشد خواه دعائی باشد که از معصوم وارد شده باشد یا غیر آن
و شرط نیست عربیت در دعا بلکه بهر زبان جایز است و لکن احوط عربیت است
و دعا افضل از قرائت قرآنست و امام را مستحب است طول دادن در
دعا و مکروه است قرائت قرآن در تشهد چنانچه بعضی گفته اند و جایز است دعا
کردن از برای هر که میخواهد از بزرگ و کوچک مؤمنین و اسم بردن ایشان
و اگر مطلوب مکروه باشد نیز جایز است دعا کردن در طلب آن در نماز و اگر حرام باشد

در آن اشکال است و احوط ترک است مستحب است که امام بشنواند بر مأمومین
جمیع آنچه در تشهد میخواند و بر مأموم نیست شنوانیدن امام و مستحب است
در تشهد حمد کردن و آن بحمد الله و الحمد لله حاصل میشود و در اذکار مستحبه در تشهد
اختلاف بسیاری در اخبار و کلام علمای ابرار است در سلام است
و در وجوب سلام خلاف است و لکن احوط و اظهر وجوب است و از اجزای نماز است
پس ترک آن عمداً باعث بطلان نماز میشود خواه فریضه باشد یا نافله بلکه بعضی
از ارکان میدانند که بترک آن سهواً نیز حکم به بطلان نماز میکنند و مراعات
احتیاط اولی است و سلام بر نبی که السلام علیک ایها النبی الخ واجب
نیست در فریضه و نافله و بعضی گفته اند که در وقت این سلام اشاره بنفس آنحضرت
سنت است اگر فرض نیف(?) در مقابل قبله باشد و اما دو صیغه دیگر واجب است
لکن مخیر که هر کدام که خواهد اختیار کند و هر کدام را اختیار کرد از نماز خارج
میشود و آن دیگری واجب نمیباشد در اینجا پس اکتفا بیکی از این دو جایز است
و جمع میان هر دو صیغه جایز است در فریضه و نافله و جمع بر دو قسم است یکی آنکه
مقدم دارد السلام علینا را و در اینجا اشکالی نیست و فی قطالی(?) که بعضی کرده اند
ضعیف است و دیگری تقدیم السلام علیکم بر السلام علینا و اگر چنین کرد

واجب

واجب آن مقدم است و از نماز بیرون میرود بنابر اقوی نه آنکه سنت بنظر
مصلی است که اگر در قصد نفس این باشد که در دومی از نماز خارج شود از آن
خارج میشود و تخییر کرده اند چون که احوط جمع میان هر دو صیغه است و احوط ذکر سلام
بر نبی است و جایز است تغییر السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را از این
هیئات در جایی که از آن خروج از نماز میشود و اگر چه مغیر آن صحیح باشد و اما اگر بآن
خروج از نماز نشود مثل آنکه السلام علیکم را پیش بگوید پس اگر خواهد بوظیفه شرعیه
عمل کرده باشد پس تغییر نمیتواند داد و اما السلام علیکم را پس احوط آنستکه و رحمة الله
و برکاته را از آن نیندازد اگر چه اظهر جواز ترک است و اما تغییر السلام علیکم بحذف
الف و لام یا بتقدیم علیکم بر السلام یا السلام علیک گفتن پس جایز نیست
و اظهر آنستکه نیت خروج از نماز در وقت گفتن سلام واجب نیست بلکه در آن کتاب
ان مضایقه نیست و تکرار سلام واجب نیست نه بر امام و نه بر مأموم و مستحب
نیست بر منفرد بلکه عدم تکرار مستحب است و مستحب است او را که ایما کند بموخر
چشم که طرف صلع(?) و کوشش است بجانب راست و اگر در میان مخالفین باشد
تکرار سلام بیمین و یسار رخصتی بجهت منفرد از جهت تقیه ضرر ندارد و اما امام پس
بر او هم مستحب نیست تکرار سلام بلکه مستحب است ترک آن و مستحب است او را ایما کردن

و اگر بعضی کند سلام کردن بصیغه که واجب است رد بمثل آن و شک کرد
در تعیین صیغه احوط آنست که در جواب احتمالاتی که یقین داند که جواب بمثل را
ادا کرده در او پس اگر اشتباه در دو صیغه باشد هر دو را جواب میگوید
و اگر در سه صیغه اشتباه باشد هر سه را و همچنین اما قصد دعا کند در جواب
و این احتیاط در وقتی است که بواجبی مثل موالات اخلال نکند و لکن در این مقام
حکمش مثل حکم شک است و اقوی آنستکه واجب بر مصلی و غیر او شنوانیدن
جواب آنکسیکه سلام کرده تحقیقاً یا تقدیراً و اگر شنوانیدن موقوف باشد
ببلند کردن زیاد از حد عادت محل اشکال است و اگر در موضع تقیه باشد
و شنواندن جواب کفت(?) آهسته جواب گوید و اشاره بآن واجب نیست لکن
احوط است و اگر در حال نماز جواب سلام را ترک کند پس اگر سهواً ترک
کرده تا محل آن گذشت پس نمازش صحیح است و آن جزئی که بجای رد سلام
بجا آورده نیز صحیح است و معصیتی بر آن مترتب نمیشود و اگر عمداً ترک کرده
در جای رد سلام بفعلی از افعال نماز مشغول نشده بلکه ساکت بوده تا محل
آن گذشت پس معصیت کار است اما اقوی صحت نماز است و بعضی نمازش را
باطل دانسته اند و احوط اتمام نماز و اعاده است و اگر عمداً ترک کرده و بجای

جواب

جواب مشغول شده بفعلی از افعال نماز که منافی با رد سلام است مثل قرائت
پس اظهر صحت نماز و آن فعل هر دو است لکن احتیاط در این صورت بشدت نیز
است پس بعد از اتمام اعاده یا قضا کند احتیاطاً و اگر رد سلام موقوف باشد
بر قطع نماز مثل آنکه سلام کننده سلام کرد و در رفت بجایی که جوابش نمیتوان
داد الا بقطع نماز در وقتی در امکان در سقوط جواب و عدم قطع نماز یا قطع نماز و
وجوب رد سلام اشکال است و اگر کسی بر جمعی سلام کرد یکی از ایشان که جواب داد
از دیگران ساقط میشود بلی اگر یکی را در میانه مخصوص کرد بسلام جواب بر او
واجب است و اگر شک کرد که آیا او را مخصوص کرد بسلام یا نه یا اینکه میداند سلامی
کرد احوط آنستکه اکتفا بر دیگری نماید بلکه حکم باین بعید نیست بلکه در صورت
ظن باینکه او مخصوص بسلام نبود نیز احوط آنستکه جواب را ترک نکند و اگر سلام
کند بر جمعی که از جمله ایشان باشد طفل ممیزی و او جواب دهد اقرب آنستکه
بجواب او از دیگران ساقط نمیشود و اگر مصلی داخل جماعتی باشد که بر آن جماعت
کسی سلام کرد و یکی از آن جماعت جواب داد احوط آنستکه او در حال نماز جواب
ندهد و اگر سلام کننده بگوید سلام بر دو سین(?) ضمه جر دیگر یا بگوید سلامی علیک
یا سلام الله علیک در وجوب رد جواب آن اشکال است احوط آنستکه بمثل آنچه گفته

بصفحهٔ روی خود بجانب راست مطلقا و اما مأموم اگر کسی یا دیواری بطرف چپ
او نیست بسلام میگوید مثل امام و بصفحهٔ روی خود اشاره بجانب راست مینماید خواه
در طرف راستش دیواری یا کسی باشد یا نه خواه سلام مذکور واجب باشد
یا مستحب و اگر در طرف چپ او شخصی بالغ باشد مستحب است او را که بگزرنماید
سلام را از یکجانب یمینی و یکی از جانب یسار ردّ و در هر یک بصفحهٔ روی خود
اشاره مینماید خواه جانب راست کسی باشد یا نه خواه سلام باشد یا نه و اگر
مأموم غیر بالغی در طرف چپ باشد در استحباب یکی از سلام اشکالست و اگر در طرف
چپ کسی نباشد ولکن دیواری باشد بعضی از امثال آن دانسته اند که مستحق
بالغی باشد و یکی از سلام را مستحب دانسته اند ولکن اظهر و اشهر آنستکه مثل آن
نیست و مستحب است منفرد را که قصد کند انبیا و ائمه و حفظه را بخطاب خود در وقتی
که میگوید السلام علیکم و اگر امام باشد مأمومین را با آنچه مذکور شد قصد میکند
و اما این واجب نیست و اگر مأموم دانست که امام قصد کرده است او را بالسلام
در وجوب رد براو خلافست بعضی گفته اند که رد واجب است و اما اگر نه اند قصد
امام را رد واجب نیست بلا اشکال و همچنین واجب نیست رد بر مأموم اگر چه بدانند
که آن مأموم قصد کرده او را در سلام و اما اگر مأموم باشد در اینکه کی را باید
قصد کند

قصد کند در سلام خلافست بعضی گفته اند که قصد میکند بسلام اول ردّ بر امام
و بثانی انبیا و ملائکه و ائمه و حفظه و مأمومین را و بعضی گفته اند باول ردّ
بر امام و بثانی مأمومین را قصد میکند و غیر از این نیز گفته اند و باین حالی قصد ضرور
واجب نمیباشد و واجبست در سلام طمأنینه و مستحب است که مثل حالت تشهد
باشد در نشستن و نگه داشتن دستها و نظر کردن و اگر نداند جهات
خاص سلام را مثل عربیت آن واجبست تعلم و ملحق میشود باین مقام کلام در تحیت
مصلی و غیر او بسلام و غیر آن بدانکه اگر مؤمنی سلام کند بر مصلی واجبست ردّ آن
و اشاره در ردّ کردن کافی نمیباشد خواه آن سلام کننده طفل باشد
یا بالغ لکن ردّ سلام غیر ممیز را و اجابت او واجب نیست مطلقا و همچنین واجب
جواب اگر ذمی سلام کند و کیفیت جواب او خواهد آمد اما اگر مؤمن سلام کند
واجبست در نماز جواب بلسان عرب زیرا که سلام کرده اگر از این عبارت عبارات
سلام کرده باشد و آن اینست که بگوید سلام علیکم یا السلام علیکم یا السلام
علیک و معدول از آن بنحویکه سلام کرده جایز نیست اگر چه لکنز باشد و اما اگر
بگوید علیک السلام یا علیکم السلام اقرب اینست که جواب واجب نیست لکن
احوط آنستکه بلسان غیر نگوید و جواب را قصد دعا کند اگر چه در بین قرائه باشد

رد نماید بقصد دعا اما اظهر اینست که غیر سلام جوابش واجب نیست و اما سلام
پس وجوب رد جوابش بعید نیست و اما اگر بطریق لحن سلام کنند که اعراب آن صحیح
نگوید یا حرف آنرا مثل آنکه بجای سلام سرام گوید احوط رد کردن جواب است بلکه
وجوب ردّ بعید نیست و همچنین احوط مراعات مثلیه است در اصل صیغه نه در لحن
پس در جواب سرام علیک سلام علیک میگوید و اگر ذمی سلام کند احوط
آنست که در نماز هم مثل خارج نماز علیکم بگوید لکن اقوی اینست که مخیر است میان
علیکم و میان آنکه بمثل آنچه گفته جواب دهد که اگر مؤمنی سلام میکرد با آن نحو
جواب میداد و سلام بر نماز کننده حرام نیست ولکن در استحباب و کراهت
آن خلافست و سلام در غیر نماز مستحب است و مستحب است که طایفه کم بر طایفه بسیار
سلام کنند و سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و بعضی سلام بر ذمی را منع
کرده اند و آن احوط است مگر در محل ضرورت و سزاوار است که ترک کنند
سلام بر چند طایفه را کسیکه نوازنده طنبور و کسیکه بازی کننده نرد و شطرنج
است و مخنث و کسیکه قذف زنان مستوره میکند و کسی که خورنده ربا است
و کسی که متجاهر بفسق است و کسی که شراب میخورد و بر کسی که مشغول تخلی است
و بر کسیکه در حمام است و کسیکه بسیار مادر مردم را سب مینماید و بعضی حرام

میدانند

میدانند بر کسیکه بازی کننده نرد و شطرنج و مغنی و کبوتر پران و اما کسیکه مشغول
بخوردن است اگر لقمه در گلویش هست باشد و مشغول بجاویدن است و جاویدن
و فرو بردن محتاج بزمانی است که آن مانع است از جواب پس سلام سنت
نیست و اما بعد از فرو بردن که میخواهد لقمه دیگر در دهن کند پس ممنوع نیست
و چنانچه بعضی گفته اند زن اجنبیه را جایز است سلام کردن بر مرد اجنبی بنا
بر اقرب و همچنین بعکس اما بر زنهای جوان مکروه است و کسیکه داخل خانه خود
میشود مستحب است که بر اهل خود سلام کند و کسی که داخل خانه یا مسجدی شد
که کسی در آن نباشد بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و جواب
سلام مؤمن واجب است خواه مرد باشد یا زن و همچنین واجب است جواب دادن
و شنوانیدن اگر زنی بر مردی یا مردی بر زنی سلام کند اگرچه اجنبی یا اجنبیه
باشد و اگرچه در نماز هم بوده باشد و در جائیکه سلام کردن واجب است اصل
واجب در هر صیغه که جوابش در نماز واجب است در غیر نماز نیز واجب است و هر چه
در نماز واجب نیست جوابش در غیر نماز نیز واجب نیست و آنچه مذکور شد که باید
جواب مطابق سلام باشد در آن چهار صیغه مذکوره آن مختص بنماز است و اما
در غیر نماز واجب نیست که مثل آن گوید پس جواب سلام علیکم را در غیر نماز میتوان

و علیکم السلام با واو یا بدون واو داد و واجب نیست که جواب احسن و نیکوتر از
سلام باشد پس مثل دادن جایز است بلکه پست تر نیز جایز است پس اگر
بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته جایز است در جواب بگوید علیکم السلام
یا علیک السلام و بلکه سلام بدون علیکم و علیکم بدون سلام نیز جایز است
لکن احوط اینست که سلام بدون علیکم و علیکم بدون سلام در جواب
نگوید بلکه هر دو را باهم بگوید بلکه بعضی از علما منع کرده اند جواب بعلیک بدون
واو را بلکه اولی اینست که جواب پست تر از سلام نباشد بلکه بهتر از
سلام بوده باشد پس اگر بگوید سلام علیکم در جواب بگوید سلام علیکم و رحمة الله
جواب احسن ادا کرده خواهد بود و اظهر اینست که رد سلام واجب فوری است
و تأخیر آن جایز نیست و مراد از فوریت آنست که از آن تأخیر نکند از آن قدر که
گویند ترک کرد پس تمام کردن یک کلمه یا دو کلمه ضرر ندارد و اگر عمدا ترک
کند گناه کار است و با وجود این از او ساقط نمیشود بلکه بر ذمه او مثل سایر
حقوق قرار میگیرد و همچنین در حال غفلت و نسیان از او ساقط نمیشود و کسیکه
بفهمد که سلام کرده ولکن نداند که باو کرد یا بدیگری جواب واجب نیست و همچنین اگر
شک کند که آیا بصیغه بود که واجبست ردش یا نه جواب واجب نیست و همچنین

علم

حکم ظنّ در این مقام حکم شک است و اگر اهل ذمه سلام کند بر مسلمان در غیر نماز
واجب نیست جواب آن و در نماز در وجوب جواب او خلافست احوط آنست که بگوید بدون
واو بلکه حکم بوجوب آن بعید نیست اما رد بمثل آنچه گفته باشکال جایز نیست
و مستحب است سلام بر کودکان و اعاده سلام سه مرتبه اگر جواب نشنود و اینکه
بضمیر جمع یک مؤمن سلام کنند پس بگوید سلام علیکم و اگر دو نفر بیکدیگر برسند
و هر یک سلام بر دیگری کند واجبست بر هر یک رد سلام و بسلامی که کرده اند
جواب حاصل نمیشود و اگر از پشت دیوار سلام کند واجبست جواب اگرچه در نماز
باشد و اگر در کتابی نوشته سلام را یا پیغام دهد برسولی جواب واجب نیست
و اگر جماعتی بر او سلام کنند بیک جواب اکتفا میتوان کرد مگر آنکه سلام هر یک
مختلف باشد و در جائی باشد که جواب باید مطابق داد بهر یک پس باید بگزارد
بالقدر که واجب باشد بعمل آید مادامی که منافات بفوریت جواب نداشته باشد
پس در اینجا اقوی اینست که مخیر است و در وقت مفارقت و جدا شدن از
یکدیگر نیز مستحب است سلام کردن و جوابش واجب نیست اما اولی اینست که ترک
نکنند جواب را اگرچه در نماز باشد لکن بقصد دعا و اگر کسی سلام کند باشاره یا نحو
آن اظهر اینست که جوابش واجب نیست ولکن اگر جواب بگوید بلفظ و اشاره نیز

بکنند تا بقصد دعا نباشد سلام زنان بر زنان مثل سلام مرد است بر مرد
چنانچه بعضی گفته اند و از ظاهر آیه کریمه بر می آید که دخول در غیر خانه خود جایز نیست
مگر بعد از سلام کردن بر اهل آن و ظاهر اینست که محمول بر کراهت است و مساوات
غنی با فقیر در سلام جایز است و کسی با جنازه میرود یا بسوی جمعه میرود یا در اهل حمام
حمام است اولی اینست که سلام را ترک کنند و ترک جواب معصیه صغیره است
و اگر اصرار کنند از عدالت بیرون میرود و شکی نیست در اینکه اگر در حال نماز عطسه
کرد جایز است حمد کردن بلکه مستحب است و در روایت است که کسی که عطسه کنند
پس دست خود را به بینی دماغ گذارد و بگوید الحمد لله رب العالمین کثیرا کما هو اهله
وصلی الله علی محمد و آله از سوراخ چپ دماغ او مرغی بیرون می آید کوچکتر از ملخ و بزرگتر
از مگس و میرود تا بزیر عرش الهی و تا قیامت از برای او استغفار مینماید و از اینجا نیز
معلوم میشود که مستحب است صلوة بر پیغمبر و آل او نیز با حمد و گفتن الحمد لله از برای حمد و صلوة
نیست و وقتی که دیگری عطسه کند نیز مستحب است حمد کردن و مستحب است تسمیه گوینی که
عطسه کرده خواه در نماز و خواه در غیر نماز و خواه آن شخص عطسه کننده گفته باشد الحمد لله
یا نه لکن در حال نماز باید بقصد دعا تسمیه کنند و اگر در حال نماز عطسه کرد و دیگری او را
تسمیه داد جایز است او را در تسمیه بقصد دعا بلکه احوط عدم ترک است در تسمیه

بگوید
عبارتست از اینکه در وقت عطسه کردن دیگری یرحمک الله یا یغفرک الله
یا نحو آن و مکروه است در وقتی که مکرر عطسه کنند مگر الحمد نگفته مریض باشد که در اینحال
میگوید آنچه را خدا فرموده و جواب تسمیه مستحب است پس میگوید یغفر الله لک یا نحو آن
و اگر کسی آب تناول نمود یا کسی بگوید هنیئا لک جوابش واجب نیست و اگر
در حال نماز کسی او را گوید صبحک الله بالخیر چنانچه در میان عرب متعارف است یا گوید
دام الله بقائک یا اطال الله عمرک یا نحو آن پس اگر آن شخص گوینده قابل دعا است
جواب آن جایز است بقصد دعا و جواب نباید مثل آنچه را گفته باشد و در وجوب
آن خلافست و اظهر آنستکه غیر از سلام از این تحیات متعارفه مثل صبحک
جوابش واجب نیست در نماز و نه در غیر نماز بلکه در غیر نماز جایز است بدگوید که خواهد
اگر بقصد دعا مشتبه باشد و اما در نماز بغیر قصد دعا در آن اشکال است اگر
بلفظ بگوید و احوط اینستکه بلفظ بگوید و لکن بقصد دعا   در مبطلات
و منافیات نماز است از جمله مبطلات نماز هر فعلی است که طهارت را باطل
میکند اگر نمازی باشد که موقوف بطهارتست خواه آن ناقض عمدا بعمل آید یا سهوا
با اختیار باشد یا بدون اختیار بنابر اشهر و اظهر و بعضی گفته اند که هرگاه وضو را
میشکند اگر در اثنای نماز سهوا از او سر زند وضو میسازد و از همانجائی که آن

امر واقع شده گرفته نماز را تمام میکنند و همچنین اگر با تیمم نماز میکرد و در اثنای
نماز آب دید بعضی گفته اند وضو میسازد و از جائی که آن امر واقع شد نماز را تمام
میکنند و این دو قول احوط است پس چنین میکنند اما نماز را اعاده میکنند و اعاده
لازم است و چون نماز جنازه طهارت شرطش نیست ناقض طهارت ناقض آن
نیست بنابر اظهر دیگر از مبطلات نماز گریه برای امور دنیا است اگر با آواز باشد
و اگر بی آواز باشد در آن خلافست اظهر آنستکه آن نیز مبطل است اما احوط
در اینجا اتمام نماز است و اعاده آن و اعاده واجب است و آن گریه مبطل است
خواه عمدا باشد یا سهوا خواه با اختیار باشد یا بی اختیار بنابر اظهر لکن در حال
سهو احوط اتمام نماز و اعاده آنست و خواه در نماز نافله باشد یا فریضه حتی
نماز میت و گریه از برای رفتنی مالی گریه از برای دنیا است و از برای رفتن دوست
زنده گریه دنیا است و آنچه مردن دوست گریه دنیا است مگر اینکه فرض شود که
مشتمل بر قصد قربه بوده باشد بر وجهی که معتبر است شرعا پس دور نیست که مثل
گریه از خوف خدا باشد و اما گریه از خوف خدا و آنچه یاد لعنت و جهنم اگر مشتمل
بر دو حرف نباشد پس اشکالی در آن نیست اگرچه با آواز باشد بلکه مستحب است
و اگر مشتمل بر دو حرف باشد اگر از الکلام میگویند اولی مراعات احتیاط است

واما اگر از الکلام نمیگویند اقرب بعدم بطلانست اما گریه برای سید الشهدا که از
برای خدا باشد ظاهر اینست که مبطل نماز نیست و مکروه است مدافعه بول و غائط
و ریح و خواب و بعضی اند افتی باینها در حالیکه میخواهد نماز کند خواه نافله باشد یا فریضه
و باعث بطلان نماز نمیشود و اگر بول و غائط و آنچه مذکور شد در اثنای نماز عارض شد
واجب صبر کردن و حرامست قطع نماز و اگر امر در تمام کردن آن نماز نیست
و اگر خوف ضرری داشته باشد یا عاجز شود از مدافعه در بین نماز جایز است قطع نماز
اگر خوف ضرر و وقت خواسته باشد و اولی اینست که ترک کند حکمه تنگ را و اگر
خواب آلوده و یا کسل باشد نماز باطل نیست اما مکروه است مگر اینکه
خوف ضرر باشد طلی از نماز شود که نماز باطل میشود و مکروه است نماز مرد در حالتی
موی سرش معقوص باشد و بعضی حرام دانسته اند و اظهر اولست و در تفسیر آن خلافست
بعضی گفته اند که آنستکه موی خود را جمع کند در میان سر و اثر اگره زند و بعضی دیگر
بر نشده و اما زن بر او مکروه نیست و اگر در اثنای نماز دماغش خون آید بجامه یا بدنش
برسد اگر کمتر از درهم بغلی باشد و آنچه بجامه و بدنش رسیده معفو است و ضرر ندارد
و اگر بقدر درهم زیادتر باشد و ممکن باشد انداختن آن جامه از بدن بیرون فعل کثیر
و زمان کندن کمتر از زمان شستن باشد جایز است از ابتدا انداز دوشی

و اگر نخوانده اند اصحاب بخوانند لکن زمان نشستن کمتر از زمان امد همتی باشد
واجبست اتمام نشود و تمام کند نماز را اما و امثله منافی از منافیات نماز را مستلزم
نباشد و اگر لازم دارد یکی از انها را مجرد رسیدن خون ببدن و جامه نماز باطل میشود
و اگر شک کند که ایا مستلزم است یا نه بنابر بطلان نمازش میکند اراده و ایا شرطست
در وجوب نشستن که جای دیگر از جامه یا بدن نجس نشود یا نه پس اگر دستش در وقت
نشستن نجس شود ضرر ندارد و اشکالست در نیت که گویم پاکی بدن نجس شدن
جائی که نجس میشود و ایا عادة در وقت نشستن جائی بعد از رسیدن خون ببدن
یا جامه نشستن آن فوریست یا اینکه همینکه در نماز میشوید کافیست اگرچه در
رکعت دیگر باشد مثلا اقرب عدم فوریت است بلکه قبل از سلام باید بشوید و اگر
خون دیگر باو برسد یا غیر از خون دماغ در اینکه ایا حکمش حکم دماغ است اشکالست
و احتیاط را نباید ترک کرد نشستن و تمام کردن نماز و اعاده ان و قی کردن
باطل نمیکند نماز را نه قلیل ان و نه کثیر ان اختیاری باشد یا اضطراری و اگر ان قی
مثلا بمصلی و جامه اش برسد پس حکمش ان منضم میشود ضرری که تجنب عادة منجر ان
نمیشود پس جایز است قطع نماز و الا فلا و از جمله مبطلات نماز خوردن و آشامیدن
است هرگاه بسر حد فعل کثیر برسد خواه نماز جنازه باشد علی الظاهر یا غیر ان و اما

اگر

اگر اکل و شرب قلیل باشد بنحویکه دلالت نکند بر اینکه از نماز رو گردانیده باعث
بطلان نماز نمیشود بنابر اظهر اینها همه در صورت عمد است و اما سهو یا غلط
ضرری ندارد مگر اگر محو کرده است صورت نماز را پس ظاهر اینست که نماز را باطل
نمیکند و الا احوط اعاده ان نماز است بلکه وجوب ان اقوی است و فرو بردن
چیزی که در دهن و بند اندامانده اگر فعل کثیر نباشد مبطل نیست و همچنین اگر شکری
مثلا در دهن گذارد و کم کم آب شود و فرو رود اما برکت ان و مشغول شدن
بچشیدن شیرینی ذکر الهی و لذت بردن از ان شکر مناجات پروردگار
بهتر است و همچنین فرو بردن خلط دماغ و سینه جایز است بهمان شرط
و جایز است خوردن اب در نماز وتر اگر تشنه باشد و اراده روزه داشته
باشد در آن روز و خوف داشته باشد طلوع فجر را و آب در پیش روی او باشد
و لازم نداشته باشد منافی از منافیات نماز را بغیر از شرب اب مثل
پشت بقبله کردن و راه رفتن و نحو انها بلکه اگر اراده روزه نیز نداشته
باشد جایز است بنابر اقرب بلکه اگر خوف طلوع صبح نیز نداشته باشد نیز
جایز است بنابر اقرب بلکه اگر آب در پیش رویش نباشد و در طرف راست
یا چپش باشد نیز جایز است بنابر اقرب و ایا شرط است که آن خوردن اب

بحد کثیر نرسد یا اگر برسد نیز جایز است یا نه ممکن که این فعل کثیر خاص در این
نماز خاص مبطل نباشد احوط اولست و بعضی راه رفتن بجهة آب برداشتن
و برداشتن ظرف آب را اگرچه نجس باشد منع کرده اند لکن احوط اجتناب
از منافیاتست و بعضی هر دعا را ملحق بوتر کرده اند و ان اقربست لکن احوط
عدم الحاق است و از جمله مبطلات نماز فعل کثیر است اگر عمدا واقع شود
و حکم سهوش خواهد آمد و در تفسیر فعل کثیر خلافست بعضی گفته اند که هرچه انرا
عرف فعل کثیر گویند خواه محو کند صورت نماز را یا نه و بعضی گفته اند که انستکه عرف
صاحب انرا نماز کن نگویند و بنابراین تفسیر اگر کسی بجا آورد عملی را که عرف
انرا فعل کثیر گویند ولکن نتوان گفت صاحب انرا که نماز کننده نیست نمازش
صحیح است و اظهر [illegible] تفسیر دویم است و بنابراین فرقی نیست میان
انکه بعد از ان فعل اگر بر گردد نماز را اتمام کند گویند نماز کرده یا نه لکن این
احوط است که اگر نماز کننده بودن نرود ولکن عرف انرا فعل کثیر گویند نماز را
اعاده کند و فرقی در بطلان نماز بفعل کثیر نیست میان نماز نافله و فریضه و قول
بفرق ضعیف است و قول بجواز شرب کثیر در نماز وتر نیز ضعیف است و شرط
است در فعل کثیر اینکه بالفعل حقیقة فی الحال انرا گویند نماز کننده نیست پس اگر

از اول

دوبار

از اول تا آخر نماز مثلا ده مرتبه دست بر زانو زند در هر رکعتی پنج مرتبه ولکن از
نماز کننده بودن بر نرود ضرر ندارد و اگرچه بر فرض که ده مرتبه پی هم بجای آورد
از نماز کننده بودن میرفت و همچنین سایر افعال و بنابر مختار فرقی نیست
میان اینکه ان فعل متعدد باشد یا نه بلکه مناط محو صورت نماز است و عدم
صدق نماز کن بودنست پس اگر بفعلی او را بیرون برد از نماز کننده بودن
مثل رقصیدن و کشتی نماز باطلست و اگر نمیشود و سلب اسم نماز کننده نشود نماز
باطل نیست و چون در فعل کثیر مبطل شرطست که اسم نماز کننده را از شخص
سلب نماید پس ضرر ندارد هر فعلی که چنین نباشد اگرچه از افعال بسیار باشد مثل
کشتن مار و عقرب خواه اذیت داشته باشد یا نه و مکروه نیز نیست و همچنین گفتن
لبیک و شستن [illegible] و ملک و سبع و جمیع موذیات باشد و دفع [illegible] از اخبار
صحیحه دیگر مستفاد میشود وجوب دفن نشستن و احوط مراعات انست بلکه دور نیست
حکم آن ما دامیکه مستلزم بطلان نماز نباشد و مثل شمردن رکعات یا تسبیحات
یا آیات بسنگریزه یا انگشت یا تسبیح یا غیر ان و مکروه نیز نیست و مثل پیچیدن
عمامه و کلاه گذاشتن و مسح پیشانی و رو ولکن اولی ترک است و مثل
دست جلو دراز کردن بجهة سوار شدن و سنگریزه گرفتن و گفتن و طفل را

چرو بینی بر داشتن و شیر بطفل دادن و ردا پوشیدن و کفش و کلاه و جامه پوشیدن و کندن اگر خفیف باشد و نعل از پا کندن و بگذارد که
کسی از پیش او بگذرد و خواندن کتابی که در پیش روی او باشد اگر به نطق و زبان
نباشد و چشم بهم گذاشتن لکن مکروهست و اشاره و ایما کردن و تن خوارانیدن
و لکن ترکش افضل است و نظر در نقش خاتم کردن اما ترک آن اولی است
و ناخن چیدن و ریش چیدن لکن اولی ترکست و دست بدست زدن کجهة
حاجتی و از پای بپای اعتماد کردن مادامیکه مخل بواجبی نباشد لکن مکروهست
و عصا بر داشتن و دادن و تنبیح و خم شدن و نشستن کجهة آن
حرز ندارد مادامی که اخلال بواجبی نرسد و پیش رفتن یک گام یا دو گام
اگر منافات با واجبی نداشته باشد و دماغ پاک کردن و لکن مکروهست
و خلط از دهن انداختن اگر دو حرف ظاهر نشود لکن مکروهست و اگر جانب
قبله یا پیش رو یا طرف راست چیند ارد کراهت شدید میشود و اگر مضطر شود
بجهة قرائت یا ذکر واجب میشود و همچنین انگشت شکستن که صدا کند و آن
مکروهست و دست لب کم یا هر جائی که در دهن کند گذاشتن و لمطلح که قد کشیدن
و دست دراز کردن است و لکن مکروهست و بازی با بدن یا جامه یا کحوان
بازکردن

بازکردن لکن مکروهست و باد بموضع سجود کردن اگر اذیت بغیر رساند و دو حرف
از آن ظاهر نشود لکن مکروهست اگر دو حرف ظاهر شود و از آن الرعاف از اقلام گویند
با اشکال نمازش باطلست و اگر از اقلام نگویند در آن اشکالست و اگر مستلزم
ایذای غیر باشد نماز را باطل میکنند بلکه اگر ایذا بمجرد تنفر طبع است حرام نیست
و بالجمله هر فعل قبیحی که در شرع منع از آن در نماز نیست و مبطل بودنش ثابت
نشده در نماز جایز است اگرچه فی حد ذاته حرام باشد پس قتل نفس مثلا باشد
حرمتش و در اثنای نماز مبطل نماز نیست اگر فعل کثیر نباشد یا بعضی از علما امر را
بعکس دانسته اند پس جایز نداشته اند در نماز فعل خارج از نماز را مگر افعال
خاصه که در احادیث بخصوصه رسیده که جایز است مثل کشتن شپش و عقرب
و مار و طفل شیر دادن و نحو آن که بسیار از آن مذکور شد و این قول ضعیف
است و اما اگر فعل کثیر از روی سهو و نسیان صادر شود پس اگر محو صورت نماز
نمیشود و از نماز کن بودن بیرون نمیرود نمازش صحیح است و قول الف در حالت
سهو با آنکه محو صورت نشده ضعیف است لکن مراعات آن باتمام نماز و اعاده
احوط است و اگر محو صورت نماز کرده یا اینست که اگر بعد از آنکه نماز را تمام کند
صادقست که نماز از او صادر شده یا صادق نیست اگر صادق نباشد نمازش

باطلست با شکال و اگر متحقق شود مفهوم نماز لکن در آن حال محو کرده بود صورت
نماز را در آن خلافست جماعتی نمازش را باطل دانسته اند و احوط آنستکه تمام
کند با اعاده و بعضی صحیح میدانسته اند و آن خالی از قوت نیست و اگر مضطر شود بفعل
کثیر اقوی اینست که حکمش حکم صورت سهو است اگرچه احوط اعاده است و اگر فعل کثیر
اجزای نماز باشد مثل بسیار طول دادن قنوت یا بسیار خواندن تسبیح یک
اگر محو صورت نماز نمیشود پس حرز ندارد اگرچه فعل کثیر که محو صورت نماز کند مبطل
دانیم و اما اگر محو کند صورت نماز را اگر فرض کنیم حصول این صورت را احوط
ترکست و کثرة حدیث نفس و نظر کردن و نفس زدن حرز ندارد و اگر ساکت
شود آنقدر که نماز کننده اش نگویند نمازش باطلست و در حال سهو احوط
اتمام و اعاده است اگرچه قول بعدم ف در حال سهو خالی از قوة نیست
و از جمله مبطلات نماز تکلم و حرف زدنست و آن مبطل است در حال عمد و اما
سهو مبطل نیست خواه نماز واجب باشد خواه نماز سنت و نماز احتیاط یا نماز
نافله و اگر مصلی را اکراه نمایند بر تکلم اگر نگوید حرز عظیم حاصل شود در بطلان نمازش
بان خلافست و مسئله در غایت اشکالست لکن اقرب بطلانست و هر سخنی گفتنی
که در نماز واجب شود حکمش اینست لکن احوط اتمام نماز است پس اعاده و جاهل بحکم
معذور

معذور نیست بنابر اقرب اگرچه غیر مقصر باشد پس نمازش باطل میشود بتکلم و فرقی نیست
میان آنکه مضمون در سخنی گفتنی باشد یا نه و اشاره کنک و زبان حرکت دادن
او و اگر بجهة فهمانیدن غیر باشد مبطل نماز او نیست و جماعتی گفته اند که اگر عمدا سلام
بگوید در بین نماز نمازش باطلست و لکن اقرب اینستکه اگر دعا را قصد کند و صادق
باشد که دعا است و قصد خروج از نماز نکند نمازش باطل نیست اگرچه بلفظ السلام
علیکم و یا السلام علینا و علی عباد الله الصالحین باشد و اگر قصد دعا نکند احوط
ترکست اگرچه بقصد زیارت باشد مثل السلام علیک ایها النبی یا بسلام علی المرسلین
که در قنوت میگویند و اما تنحنح اگر بجهتی است که غیر و حرفی از آن ظاهر نمیشود و حرفی از آن
ظاهر نمیشود چنانچه غالب چنین است پس مبطل نیست اگر عمدا باشد یا اگر بسیار
تنحنح کند ملحق بفعل کثیر میشود و حکمش گذشت و اگر دو حرف ممتاز از آن ظاهر شود
پس اگر از اقلام میگویند و علم بآن داشت قبل از آن نمازش باطلست اگر گوئیم
که کلام مبطلست اگرچه موضوع نباشد و معنی نداشته باشد و حکم این خواهد آمد
و اگر شک باشد که از اقلام گویند یا نه احوط اتمام نماز و اعاده است و اگر
بعضی دانند که کلامش نمیگویند پس ظاهر اینستکه آن مبطل نمیباشد و اگر علم بآن
نداشت لکن قصد آن دو حرف کرد و در بطلان نماز لکن احوط اتمام و اعاده
است

و یاد کردن واه کشیدن و ناله کردن حکمش مثل حکم تنحنح است بتفصیل مذکور اما ناله
اگر بحرف از ان ظاهر شود مکروه است و اگر آه کشیدن از خوف خدا باشد بعضی
از مبطل نمیدانند و بعضی میدانند و تحقیق آنست که اگر شنیدن ضم حرفی دیگر با آن
باشد حالش مثل حال تنحنح است در تفصیل سابق و اگر با غیر منضم باشد بنحوی که از ا
از اجزای دعا شمرند همچنانکه در دعای سید الساجدین است پس مبطل نیست اگر چه
عمدا باشد واه کشیدن بنحوی که دو حرف از ان ظاهر شود و اگر صدا بر بالا و پا گوسفند
باب رحمانات دهد در نماز حکمش مثل حکم تنحنح است در تفصیل سابق و تلاوت
قران در نماز جایز است و از کلام مبطل نیست اگر در برابر خدا خوانده و اگر قصد قرب
داشته باشد و قصد تنبیه بر مطلبی جایز است پس اگر کسی اذن خواهد در دخول و او در
نماز باشد میتوان گفت ادخلوها بسلام آمنین و اگر با کفش کسی در جائی راه رود
و خواهد او را بگوید که نعلین خود را بکن میتوان گفت اخلع نعلیک و لکن آن و
مقتضای کلام علما آنست که قرائت میان الحمد مقصود بالذات او تنبیه
باشد با قرائت و اگر مقصود تنبیه باشد و بس و قصد قران خواندن نباشد
در صحت و فساد نمازش خلاف است و اقوی آنست که اگر قبیل است بنحوی که مشتمل بر لفظی
نیست که از اقران گویند مثل اینکه بگوید ادخلوها نمازش باطل است و اگر بسیار است

مکروه است

بنحویکه

٩٥

بنحویکه نظم و اسلوبش را داخل در قران کند پس حکم بصحت میشود و لکن اولی ترک آن
خبر است که قرآن بران صادق باشد و صادق نباشد بران تکلم کردن
اگر چه قصد قربت باشد و شرط نیست در تنبیه بقرآن که آنچه بآن تنبیه میکند موافق
حاجتش باشد بلکه هر گونه تنبیه میشود کافی است و اگر کلمه را بخواند که آن کلمات
قران باشد لکن بآن نظم در قران نباشد باطل میشود پس اگر بگوید یا ابراهیم سلام
جایز نیست اگر چه آن دو کلمه در قران است و جایز است ذکر خدا در نماز و این
از کلامیکه نماز را باطل میکند نیست اگر بجهة تقرب بخدا بوده باشد و جایز است
تنبیه بذکر بر حاجت اگر بقصد قربت باشد بلکه اگر مقصود از ذکر فهمانیدن
مطلب بغیر باشد بدون قصد قربت نیز جایز است بنابر اظهر لکن احوط
منع است و اعاده آن نماز بلکه اگر بهر زبانی حتی بغیر عربی نیز جایز است بنابر
اظهر و مراد از ذکر هر چیزی است که از اد در عرف ذکر خدا گویند و شهادت بوحدانیت
الهی و رسالت پیغمبر و ولایت و ذکر صفتهای الهی و معجزات پیغمبر و ائمه و ذکر
صفات ایشان از ذکر است بنابر اقرب و اما لا حول و لا قوة الا بالله از ذکر است
بنابر اظهر و هر چه شک شود بر ذکر بودن آن اولی اجتناب است از آن
در نماز و شرط نیست در ذکر اگر چه بجهة تنبیه باشد و نه در قرآن که در پی

نماز خواننده میشود لحن نکردن پس اگر شروع کند در ذکر واجبی یا قرائت واجبی
پس در آن لحن کند اگر اتمام کند آنرا عمدا در صحت نمازش اشکال است و لکن اقرب
صحت است و جایز است دعا در بین نماز از برای هر امری که مباح باشد از امور
دنیا و آخرت و جواز دعا بجهة فهمانیدن مطلب و تنبیه غیر در نماز خالی از قوت نیست
لکن احوط اجتناب است و دعا از برای طلب حرام جایز نیست و نماز بجهة آن باطل
میشود بنابر اظهر و اگر نداند که آن مطلوب حرام است پس دعا کند در صحت نمازش اشکال است
و مسئله محل اشکال است لکن اقوی صحت نماز است اما احتیاط اولی است و اقرب
اینست که مراد از دعا آن چیزی است که از اد در عرف دعا گویند اگر چه مشتمل باشد
بذکر اموری که ربطی بطلب کردن از خدا ندارد از قبیل بیان کردن احوال نفس
و بدحالی آن و گفتگو با خدا چنانچه در دعای ابوحمزه که از سید الساجدین نقل
کرده میباشد پس هر دعائی که از ائمه وارد شده خواندن آن جایز است
در نماز مادامیکه منافات با واجبی نداشته باشد و دعائی که شروع کرد واجب
نیست تمام کردن آن بنابر اقرب و اگر نسخهها مختلف باشد جایز است خواندن
همه نسخهها و همچنین اگر قرائت قراء سبعه مختلف باشد جایز است خواندن
همه احتیاطا اگر باعث فوت موالات نشود مع ذلک احتیاط را نباید ترک

کرد

٩٦

کرد و لبیک در جواب کسی در نماز نمیتوان گفت اگر چه صدا زننده مادر باشد
و بدانکه اگر تکلم نماید بیک حرف که مفهم است مثل ب نمازش باطل است اگر چه عمدا
باشد و لکن احوط ترک است و اما یک حرف با معنی باشد مثل ق که معنی آن امرست که
نگاه دار اقرب اینست که باطل میشود نماز بآن لکن احوط اتمام نماز و اعاده است
و اگر آن لفظ را با هاء سکت بگوید مثل قه در صحت نمازش اشکالی نیست و همچنین
لفظ ع و ش و ن هرگاه استعمال شود و اراده امر شود از آنها و اگر اراده معنی امر
از اینها نشود از مهملات میباشد و نماز فاسد نمیشود بآنها پس فارق میانه
امریت و عدم امریت نیت است و اگر حرف نهی را بگوید تنها بجهة تنبیه بر عدد مثل الم
ج بجهة تنبیه بر سه عدد احوط اتمام نماز و اعاده است و اگر عمدا مد دهد چیزی که
مد ندارد نه وجوبا و نه استحبابا از کلمات حمد یا سوره یا اذکار واجبه یا مستحبه
بجهة اشباع حرکه حکم بعدم بطلان بعید نیست و اگر الفاظ مهمله غیر مفهمه مرکب از
دو حرف یا بیشتر میباشد عمدا تکلم بآن کند مثل دیز نمازش باطل است و همچنین الفاظی
که در آن تحریف شده یا لحنی در آن شده مثل لحال که ربی فی الحال مرکب از دو حرف غیر
مثل لی نماز را باطل میکنند و بالجمله هر چیزی که بران صادق باشد کلام و تکلم در عرف
و لغت حقیقة اگر عمدا بآن تکلم کند نمازش باطل است پس اشاره و کنایت و عبارات

است

و نهینه مبطل نماز نیست و بنابراین باید خواندن سوره‌ها به عبارتها از صورت بالکلام علما
مبطل نماز نباشد ولکن مسئله در غایت اشکال است و احتیاط را نباید ترک کرد
و اگر اتفاق افتد احوط اتمام نماز و اعاده است و اگر گمان کرد که نمازش تمام
شد پس عمداً التکلم کرد پس معلوم شد خطا و منافی دیگر بعمل نیامده اقوی و اشهر عدم
فساد نماز است لکن احوط اتمام و اعاده است و آیا مراد التکلم که ذکر شد ظنی است (?)
که شرعاً اعتماد بر آن توان کرد یا نه اقرب در نظر فقیر اول است پس اگر گمان
بخروج از نماز کند ... است که شرعاً معتبر است و التکلم کرد و حرف زد ... و الا حکم بصحت
اشکال دارد و اگر جزم بخروج داشته باشد و حرف زند و بعد خطا معلوم شود حکم آن
حکم ظن است اینها همه در وقتی است که متکلم از نماز گمان بودن بیرون تردد و الا
نمازش باطل است و دیگر از مبطلات نماز گذاشتن دست راست بر روی دست
چپ است و آن حرام و مبطل نماز است بنا بر اشهر و اظهر و قول بجواز ضعیف است و فرق
نیست در آن در حرمت میان نماز واجب یا مستحب خواه نماز یومیه باشد یا آیات
یا عیدین یا جنازه و خواه نافله مرتبه باشد یا غیر آن خواه زن باشد یا خنثی
یا مرد یا مملوک خواه با حایل دست بگذارد یا بی حایل خواه بالای ناف بگذارد یا زیر ناف
خواه کف را بر روی کف گذارد یا کف را بر روی پشت دست یا کف را بر ذراع خواه

باعتقاد

باعتقاد استحباب و مشروعیت بگذارد یا نه و بالجمله به نحوی که دست راست را بر روی دست
چپ گذارد در نماز نمازش باطل است بلی اگر بجهت ضرورت بگذارد مثل اینکه دفع اذیتی
از آن خواهد نماید اقرب اینست که جایز است و نمازش صحیح است و همچنین اگر جزئی
از یک انگشت خود را بگذارد یا اینکه دست را بگذارد ... و اقوی صحت
نماز است لکن احوط ترک است و همچنین اقوی جواز گذاشتن دست راست است
بر دست چپ در حال رکوع و تشهد لکن احوط ترک است چنانچه محقق ثانی قایل شده اند (?)
و اگر دست چپ را زیر ناف یا بالای ناف گذارد و دست راست را نزدیک آن برساند
و بهم نچسباند ضرر ندارد و همچنین اگر دست راست را بگذارد و ... و آن دیگر را رها کند که بر بدن
خود یا انگشت کفها را بهم گذارد بنحو تطبیق نه بطوری که گذاشتن یکی بر دیگری ضرر ندارد و اینها
در حال عمد است و اما در حال سهو اقوی اینست که نماز بجهت آن باطل نمیشود ولکن احوط
اتمام نماز و اعاده یا قضا است و اما در گذاشتن دست چپ بر دست راست خلاف است (?)
اقوی اینست که آن نیز حرام است و مبطل نماز است و اگر ضرورتی مثل تقیه باعث شود گذاشتن
دست راست را بر چپ پس جایز است و نماز صحیح است و ... و علم ضرورتی نیست
و اگر ترک ضرر حاصل آید واجب میشود اگرچه نزد فقها یعنی مستحب است لکن اگر ... واجب را
ترک کرد و بجای آورد و ... اقوی صحت نماز او است و اگر در اثنای نماز ...

بر طرف شود واجب است ترک آن و اگر امر دایر شود میان گذاشتن دست راست بر چپ
یا بالعکس اقوی اینست که مختار است و اگر مظنه بعدم ضرر داشته باشد لکن احتمال ضعیف
بضرر باشد اقوی عدم جواز و بطلان نماز است با آن و اگر تواند نماز را تاخیر اندازد
یا در محل خلوت نماز کند اقوی اینست که لازم نیست بلکه بتقیه نماز میتوان کرد اگرچه
در وسعت وقت باشد لکن احوط اینست که اگر تواند تاخیر اندازد تا وقتیکه تقیه لازم
شود و جایز است تقیه اگر با ایشان نماز کند اگرچه مضطر به تقیه نباشد بلکه در مساجد
ایشان نیز جایز است اگر با ایشان نماز نکند و اما در غیر آن احوط اینست که نماز را
در وقتی بکند که محتاج بتقیه نباشد و اگر از پشت سر دست راست را با چپ بر روی
دیگری گذارد اقرب اینست که نمازش صحیح است و واجب نیست رها کردن دستها
بلکه مستحب است و از مبطلات نماز رو از قبله گردانیدن است بهمه بدن بنحوی که
پشت بقبله شود و این مبطل نمازهای واجبی است حتی نماز میت و اما نمازهای مستحب
در آن اشکال است و قول بعدم بطلان بالتفات در آنها اقوی است و همچنین باطل
میکند نماز فریضه را التفات از قبله بجانب راست یا چپ بنحوی که انحراف از قبله
حاصل شود خواه برسد بحدی که روی بمشرق یا مغرب کند یا نه بلکه از ظاهر کلام بعضی
مستفاد میشود که اگر التفات بکل بدن نشود لکن منحرف از قبله نشود اینکه اگر بجهت

استحباب

استحباب قبل از سلام کرده بود منحرف شود بسوی جهت قبله بجانب راست یا چپ کمی داند
لکن بحدی نرسد که تواند پشت سر خود را دید و گویند پشت بقبله کرده در آن
خلاف است و مسئله در کمال اشکال است ولکن اقوی صحت نماز است اما احتیاط را نباید
ترک کرد و بنا بر آنکه مبطل نباشد فرقی نیست میان آنکه رو را بگرداند یا بجهت بینی و لب را
محض بنحوی که اگر رو را با بدن بجانب مشرق بگرداند مثلا در پیش بینی حال که است
بود یا کمتر از آن التفات و فرقی نیست میان آنکه در حال این التفات مشغول
بخواندن واجبی باشد یا نه و زمان آن طولی داشته باشد یا نه و آیا جایز است
که از اول تا آخر نماز چنین باشد احوط ترک است و اگر بر روی تنها التفات کند
بنحوی که گویند التفات به پشت کرد نمازش باطل است بنا بر اقوی لکن اگر اتفاق
افتد احوط اتمام و اعاده است و اما التفات بچشم مضر نیست اما مکروه است
و گذاشتن آن یا صوان (?) در پیش روی نمازگذار موجب فساد نماز نیست و اگر
میان خود و آنچه برابر او میکند زد حایل قرار دهد کراهت بر طرف میشود و حرام است قطع کردن
نماز واجبی بدون عذر مجوز خواه آن نفل خواه نماز یومیه باشد یا غیر آن حتی نماز میت بنا بر اقوی
و احوط و در جواز قطع نمازهای مستحب خلاف است و احوط بلکه اقوی عدم جواز قطع آنها است
بلی جایز است بریدن نماز بجهت حفظ مال خود که محترم باشد و خوف تلف آن باشد که بجهت

آن متضرر شود بلکه تعمیم کرده اند جمعی بوجوب قطع در این حال و ظاهر آنست که اگر مال کمی
باشد که ضرری بفوت آن مترتب نشود قطع جایز نیست و اگر بجهة مال یا غیر اگر ودیعه
نزد او باشد پس قطع نماز بجهة حفظ آن جایز بلکه واجبست والا در جواز قطع
اشکالست خصوصا اگر مال مؤمنی نباشد و همچنین جایز است قطع نماز بجهة حفظ
نفس محترمه از تلف و بعضی بجهة حفظ از ضرر نیز جایز دانسته اند و همچنین جایز است
قطع بجهة نگاه داشتن کسی که از او طلبکار است اگر خوف فرار او دارد و اگر
برفتن او متضرر شود و اما با عدم ضرر اظهر عدم جواز قطع است و جایز است قطع بجهة
دفع ضرر نگاه داشتن آن موجب ضرر نباشد و جمعی گفته اند که اگر دانند اگر
قطع نکنند نجاست بجامه ایشان خواهد رسید جایز است قطع و بعضی صورت ظن را نیز گفته اند
و این خالی از اشکال نیست و جایز است قطع نماز در هر جائی که ترک آن خوف ضرری
باشد و اگر ضرر مترتب بر عدم قطع نشود مقتضای قاعده عدم جواز قطع است
مگر در جائیکه دلیل بر جواز آن باشد پس مخصوص جاهائی که جواز قطع بشود و در جواز
قطع از برای رفع ضرر از مؤمن عادل اگر موقوف باشد بقطع نماز اشکالست لکن
اقرب جواز است و اگر امر بمعروف و نهی از منکر در جائی واجب باشد موقوف بقطع
نماز باشد اقرب جواز قطع بلکه وجوب آنست و اگر در جامه یا زمین غصبی نماز

کنند

کنند بعدم علم بغصبیت و در بین نماز معلوم شود که غصب است و اذن در تصرف نداشته
باشد اظهر وجوب قطع است در این حال و اگر شروع در نماز کنند در حال امکان
از واجبات نماز پس در اثنای نماز حالتی روی دهد که قادر بر آوردن بعضی از
واجبات نماز نباشد مثل اینکه حمد را یا سوره را یا ذکر رکوع یا سجود
یا تشهد از یاد او برود یا اینکه ممکن نباشد از طمأنینه یا نشستن
در جواز قطع و تحصیل قدرت بر آن و وجوب آن اشکال است احوط آنست که تمام کند
پس از آن اعاده کند و یکی جهت قطع کردن نماز مطلق که اختیاری نباشد مثل
خوابی که بی اختیار آید یا حیض و نفاس و استحاضه که با اختیار او نیز یا معلوم شود که
پیش از نماز محدث بوده و اگر واجب شود قطع در جائی و قطع نکند اقوی صحت آن
نماز اگرچه احوط اعاده است و بعضی گفته اند که در جائی که میخواهد قطع کند باید
سلام بگوید و در آن اشکال است بلکه اجود عدم وجوب سلام است و دیگر در
نماز آیات است بدانکه نماز آیات واجب میشود بچند چیز یکی گرفتن آفتاب
و ماه است اگرچه بعض آنها بگیرد خواه خوفی بجهة آن حاصل شود یا نه و اگر
آفتاب و ماه بگیرد بجهة حایل شدن ستاره احوط عدم ترک نماز است
اگرچه اقوی عدم وجوب نماز است مگر خوفی از آن حاصل شود و اگر ستاره منکسف شود

اگرچه موجب خوف شده نماز واجب است والا فلا و ثابت میشود کسوف و خسوف بدو عدل
و بعلم بآن خواه از تواتر اخبار باشد یا نه و در ثبوت آن بشهادت یک عدل
اشکالست احوط عدم ترک نماز است با آن بلکه وجوب آن خالی از قوه نیست
پس ترک آن جایز نیست و اقرب آنست که ثابت نمیشود بشیاع ظنی و بخبر
یک عادل لکن احوط ثبوت است و اگر دو عادل از اهل نجوم یا جماعتی زیاد فساق
ایشان خبر دهند که در فلان وقت کسوف یا خسوف خواهد شد اظهر عدم
وجوب عمل بقول ایشانست و عدم وجوب قضاست و اگر آفتاب یا ماه بعد از
گرفتن و قبل از انجلا غروب نماید واجبست نماز تا انجلا محقق شود و همچنین
اگر در زیر ابری رود و اگر ماه بگیرد و صبح طالع شود یا آفتاب گرفته طلوع کند نماز
ساقط نمیشود و ادا میباشد بنابر اقرب و اگر فجر طالع شود و شروع در گرفتن ماه کند
نماز واجب نیست و اول وقت نماز کسوف ابتدای شروع در احتراق قرص است
و آخر آن تمام انجلا است بنابر اقوی اما احوط ادای نماز پیش از آنست که آخر آن
وقت شروع در انجلا است و اگر زمان احتراق وسعت نماز بقدر اقل واجب
داشته باشد و وسعت یک رکعت نیز نداشته باشد نماز بر او نیست لکن
احوط عدم ترکست و اگر وسعت یک رکعت داشته باشد بنابر اقوی واجبست که نماز

واجب

واجب است نه ادا و نه قضا و لکن احوط نیز عدم ترکست و اگر شروع بنماز کرد بگمان آنکه
زمان احتراق بقدر نماز خواهد بود پس بعد از یک رکعت از نماز معلوم شود که نبوده احوط
بلکه اقرب وجوب اتمام است بلکه وجوب اتمام اگرچه یک رکعت نیز نکرده باشد و معلوم شود
عدم وسعت وقت خالی از قوه نیست و اگر کسوف در وقت فریضه حاضره اتفاق
افتد اگر یکی از آنها مضیق باشد آنرا واجبست مقدم دارد و اگر هر دو مضیق
باشند حاضره را مقدم میدارد و اما باید بعد از آن نماز کسوف را قضا کند اگر
بعد از حاضره منجلی شده باشد یا نه تحقیق آنست که اگر تفریط در آن نماز نکرده
و در تاخیر فریضه نیز تفریط نکرده مثل آنکه از جنون به شود در آخر وقت و انکساف
نیز در آن وقت شده بود و ممکن نبود دریافتن هر دو پس قضا را واجبست و اگر در نماز
کسوف تفریط و تساهل کرده تا وقت حاضره تنگ شده پس نماز فریضه را میکنند
و نماز کسوف را قضا میکنند بنابر احوط بلکه وجوب قضا خالی از قوه نیست اگرچه
قرص گرفته بوده و اگر وقت هر دو موسع باشد هر کدام را میخواهد میتواند
کرد لکن جمعی تصریح کرده اند باینکه مستحب است تقدیم حاضره بلکه تقدیم حاضره
احوط است و بعضی قائل بوجوب شده اند و آن خالی از اشکال نیست و دیگر
از امور یکه موجب نماز آیات میباشد زلزله است و آنچه مشهور است در وجوب

نماز اینست که در عرف گویند که زلزله شد پس اگر فرض شود که زمین حرکت
کند و زلزله بر آن صادق نباشد نماز واجب نیست بنابر اعتبار زیرا که خوف
عارض شود واجب میشود بجهة خوف و وقت آن مدت عمر است و شرط نیست
طول کشیدن زلزله بقدر نماز و نیت ادا نمیخواهد هر وقتیکه بجا آورد
و فوری اینست که فوری نیست بلکه هر وقت که خواهد میتواند کرد و همچنین نماز
واجبست بجهة جمیع خوفهای آسمانی از جمله خوفهای آسمانی بادهای عظیمه سیاه و زرد
است اگر موجب خوف باشد و از بعضی مستفاد میشود وجوب نماز بجهة باد
سیاه و زرد و سرخ اگرچه باعث خوف نشود اما حق اینست که اگر باعث
خوف نباشد نماز واجب نمیشود و اگر موجب خوف شود نماز واجبست اگرچه
سرخ و زرد نباشد و از جمله آنها ظلمت و تاریکی شدیدی است که موجب
خوف باشد و از آنجمله صاعقه عظیم است که باعث خوف شود یا سرخی شدید
یا آتشی از آسمان ظاهر شود که باعث خوف گردد و بالجمله هر خوفی که از امور یکه
از آسمان حاصل میشود باشد باعث وجوب نماز است بلکه خوفی که از امور یکه
از زمین حادث میشود نیز احوط بلکه اقوی اینست که نماز بجهة آن واجب میشود
و اما آیات و علامات رحمت که برخلاف عادت باشد که موجب خوف نیست

نماز

نماز واجب نیست و اموریکه موجب خوف میشود معتبر در آنها خوف معظم مردم است
پس خوف بعضی پس موجب نماز نمیشود نه بر خائف و نه بر غیر و بر فرض حصول خوف
معظم بر همه واجبست خائف و غیر خائف و البته مراد از حصول خوف بجهة معظم
اینست که بجوری باشد که اگر مردم مطلع شوند هر آینه اغلب ایشان بترسند پس در
اینحال اگر کسی مطلع نشود و آن لکن چنانچه تنها در بیابانی باشد و آن امر حادث
شود نماز بر او واجبست اما اقرب اینستکه باید بجوری باشد که علم حاصل شود
باینکه اگر مطلع میشدند مردمان معظم ایشان میترسیدند و ظن و ظهور آن
کافی نیست و تفحص کردن بجهة تحصیل علم ضرور نیست بنابر اقرب پس اگر علم حاصل میشود
بحصول خوف بر معظم نماز واجبست و الا فلا و اظهر اینست که خوفیکه موجب نماز
میشود خوف باعتبار نزول عذاب الهی و ظهور غضب خداوند است پس اگر باد
عظیمی بیاید که خوف خراب کردن خانهها یا فرو کندن درختها یافت و در زراعتها
یا بهم شکستن کشتیها از آن باشد نماز نیست و همچنین اگر باران
عظیمی آید که این خوفها از آن باشد و ثابت میشود آیه که موجب خوفست بشهادة
یا علم یا اگر از هر چه باشد و شهادت عدلین بنابر اقرب نه بخبر یک عادل
و نه بشهرت ظنی لکن احوط اینست که با حصول ظن ترک نماز ننماید و نماز بجهة

خوف و زرد و دزدیده واجب نمیشود و فوری اینست که وقت نماز خوف نیز مثل وقت
نماز زلزله است که مادام العمر است مطلقا خواه از امور یکه باشد یا نه یا مثل آنکه
صدائی از آسمان آید و اقوی اینست که جایز است تاخیر آن و فوری نیست
لکن احوط فوریه است و نیت ادا و قضا در کار نیست و اگر نماز کسوفین را
کرد و هنوز منجلی نشده واجب نیست اعاده نماز و قول بوجوب ضعیف است ولکن
مستحب است اعاده آن و انکار استحباب چنانچه ابن ادریس انکار کرده
ضعیف است و مستحب است یا اعاده یا مشغول شدن بذکر الهی تا منجلی شود و اگر
اعاده کرد و هنوز هم منجلی نشده در تکرار اعاده اشکالست و نشستن در حال
ذکر مستحب است و استقبال قبله را نیز بعضی در این حال مستحب دانسته اند و اعاده که
مستحب است فوری نیست بلکه اگر طول کشید و منجلی نشده باشد نیز مستحب است و اعاده را
نیت مستحب میکند نه واجب و واجب نیست در نماز آیات جماعت کردن و قول
بوجوب آن در کسوفین اگر احتراق همه قرص شده باشد یا قضای آن باشد
ضعیف است بلی مستحب است گذاردن آن بجماعت مطلقا و تاکید دارد در نماز
کسوفین اگر احتراق جمیع قرص شده باشد و تصریح کرده اند بجواز اقتدای
فریضه آن بنافله آن و بالعکس و نماز آیات را خطبه نیست و مستحب است که نماز

کسوفین را

کسوفین را زیر آسمان بگذارد بلکه سایر آیات را نیز و افضل استحباب آن اینست
و اگر در مسجد نماز کند در فضای آن که سقف ندارد نماز میکنند و اینکه افضل از
صحرا است و جایز نیست گذاردن نماز آیات در حال راه رفتن و بر روی چهار پا
در حال اختیار حتی اگر از اسب بترسند بنابر احوط و اگر جمیع قرص آفتاب یا ماه بگیرد
و نماز را نکنند واجبست قضا خواه عمدا ترک کرده باشد یا از روی نسیان
یا بجهة عدم علم بوقوع آن و وقوع آن ثابت میشود بشهادت عدلین بنابر
اقرب نه بخبر یک عادل یا شیاع و شهرت ظنی لکن احوط ثبوت است بآن و همچنین قضا
واجبست اگر بعضی از قرص بگیرد و عمدا ترک کند یا بجهة فراموش کردن یا خواب
ولکن بنابر اقرب فرقی نیست در این صورت و صورت سابقه میان جاهل بحکم
و عالم بآن و اما اگر بعضی از قرص بگیرد و عالم بآن نشود اقوی عدم وجوب قضا است
ولکن احوط قضا است و اگر غیر کسوفین از آیات دیگر واقع شود و عالم بآن
شود و نماز نکند نماز ساقط نمیشود خواه عمدا ترک کند یا نسیانا و اما اگر
عالم نشود تا تمام شود احوط عدم سقوط نماز است و اقوی سقوط است و اگر
آیتی از آیات واقع شود و مطلع نشود اما بداند که از آیاتی است که نماز بجهة
آن واجب میشود و بعد از تمام شدن آن مطلع شود مثل آنکه ببیند حرکت

دیوارها را یا باد را و غیره اند که این موجب نماز است اما مثل کسی است که علم بحدوث آیه بعد از گذشتن
نماز واجب نباشد یا مثل کسی است که عالم بآن باشد پس باید دید الحمد اشکالست
اما احوط وجوب نماز است و عدم وجوب خالی از قوه نیست و اما کیفیت نماز آیات
بدانکه آن دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع و دو سجده واجب است و واجب است
در هر رکوع و سجود آن ذکر و طمانینه و غیر اینها و در هر رکعتی قرائتی واجب است و تشهد
و سلام بنهج نماز صبح و در قرائت واجب است و صورت آن نماز بنحوی که بی اشکالست
آنست که تکبیرة الاحرام را میگوید و حمد و سوره میخواند و برکوع میرود پس برمیخیزد و حمد
و سوره میخواند و برکوع میرود و همچنین تا پنج رکوع میکند پس بسجده میرود و دو سجده میکند
برمیخیزد و مثل رکعت اول بجا می آورد در پنج حمد و سوره و پنج رکوع و بسجده رفته بعد از
سجدتین تشهد و سلام بجا می آورد و مستحب است تکبیر بعد از رکوع مگر در رکوع پنجم
و دهم که بعد از ایستادن بگوید سمع الله لمن حمده و قبل از هر رکوعی نیز تکبیری مستحب است
و مستحب قنوت بعد از قرائت و قبل از رکوع دویم و چهارم و ششم و هشتم و دهم
و بعضی گفته رکوع پنجم و دهم مجزی میدانند و گفته است که اقل آن یک قنوت است قبل از
دهم و مستحب است طول قنوت بقدر قرائت چنانکه بعضی گفته اند   در نماز قضا آیات
بدانکه واجب قضای نماز فریضه یومیه بر کسیکه ترک کند آنرا با اینکه شرائط وجوب

نماز را

نماز را واگذاشته یا اخلال بآن نموده بجهت خواب یا بیهوشی حتی بنحو مستغرق
عادی بنا بر احوط و آنچه را ترک کرده در حال طفولیت یا دیوانگی یا کفر اصلی قضا
واجب نیست و اگر خود استعمال چیزی کرد که دیوانه شد با آنکه از ابتدا دانست
احوط قضا است و واجب نیست قضای آنچه فوت شده در ایام حیض و نفاس اگر
در همه وقت نماز حیض یا نفاس بوده و اگر ممکن نباشد طهارت اختیاری که
وضو و غسل است و نه طهارت اضطراری که تیمم است اقوی اینست که نماز از او
ساقط میشود ولکن احوط اینست که نماز را با طهارت بجا آورد و بنا بر سقوط
در وجوب قضا خلاف و اشکالست و احوط وجوب قضا است و اگر در تمام وقت
نماز بیهوش باشد اقوی عدم وجوب قضا است ولکن احوط قضا است مطلقا و اگر
بیهوشی بفعل خود او باشد یا علم بان مثل آنکه چیزی را که میداند که باعث اغما میشود
بخورد یا استعمال کند و بیهوش شود بجهت آن نماز فوت شود احوط قضا است
اگر نخوانده اقوی است و اگر چیزی که باعث اغما میشود بخورد و نداند که موجب بیهوشی
است پس قضا نیست و اگر مظنه داشت که موجب بیهوشی میشود و بجهت آن نماز
خورده و نماز فوت شد احوط قضا است و اگر مضطر شود بخوردن آن یا جبراً کسی
بخورد او دهد بعضی گفته اند قضائی نیست و اگر مسکری بخورد و مست شود اگر مبتدا است

از او قضا واجب است و اگر بجهت اکراه یا جبراً خورد یا مضطر شد بخوردن آن بعضی
گفته اند قضا واجب نیست و احوط در جمیع این صور قضا است و بر مرتد واجب است
قضای آنچه از او فوت شده در زمان ارتدادش و کسیکه از اهل اسلام است
و مخالف مذهب حق است اگر کور باطن او بنور هدایت روشن شود و داخل مذهب
حق شود پس نمازی که در حال ضلالت خود کرده قضا نمیکند اگر در مذهب باطل
خودش نماز نزد او صحیح بوده و اگر ترک کرده باید قضا کند و اگر نماز را باطل بجا آورده
باشد بعضی گفته اند قضا ندارد و بعضی احتمال وجوب داده اند و اگر کسی نماز
قضا بر ذمه او باشد جایز است او را استیجار بر نماز بجهت دیگری بنا بر قول
باینکه نماز قضا وقتش وسعت دارد و بنا بر قول باینکه وقت آن مضیق است
نیز در بعضی از صور جایز است و ممکن است ادعای صحت اجاره بر هر دو قول لکن خالی
از اشکال نیست و کسی که ترک کند نماز واجب را از تهاون و سهل انگاری
نه آنکه حلال داند او را باید دفعه اول تعزیرش میکنند و اگر باز ترک کرد
باز تعزیرش میکنند و اگر در دفعه سیم باز ترک کرد بعضی گفته اند که حکمش
کشتن است و بعضی گفته اند باز تعزیرش میکنند پس اگر فایده نکرد یا اینکه
سه مرتبه بر ترک نماز تعزیرش کردند در دفعه چهارم میکشند او را و این قول

احوط

احوط است و اگر مرد ترک کند عمداً بدون عذر نماز واجبی خود را خواه نماز یومیه باشد
یا غیر آن از نمازهائی که قضا دارد در وجوب قضا بعد از مرگ او بر وارث خلاف است
بعضی گفته اند واجب نیست مطلقا و بعضی گفته اند واجب است قضا مطلقا اگرچه در غیر
مرض موت ترک شده باشد و بعضی گفته اند واجب است بر وارث یا قضا یا صدقه
از برای هر دو رکعت مدی با امکان و الا از برای هر چهار رکعت مدی و با عدم
امکان مدی از برای همه نماز روز و مدی بجهت نماز شب و احوط اقوال قول دویم است
و نمازی که بجهت عذری در مرض موت فوت شده نیز قضا میکنند ولکن قول اول اقوی است
و اگر کسی بمیرد و بر ذمه او قضا نماز واجبی باشد خواه یومیه یا آیات یا غیر آن
جایز است از او استیجار نمایند بجهت میت بنا بر اشهر و اظهر و اگر وصیت کند
باستیجار نماز از برای او و از ثلث او و حال آنکه او را ولی نباشد واجب است بر وصی
استیجار نماید   در خللی است که واقع میشود در نماز و در بیان احکام شک
و سهو است بدانکه خللی که در نماز واقع میشود یا از روی عمد است یا از جهت سهو
یا شک پس کسیکه عمداً اخلال کند بواجبی از واجبات نماز نمازش باطل است خواه
آن واجب از اجزای نماز باشد از قبیل رکوع و سجود و قرائت یا از شرائط آن
باشد از قبیل طهارت و ستر عورت و استقبال قبله یا از کیفیات نماز باشد

از قبیل ترتیب اجزای نمازش تقدیم قرائت بر رکوع و تقدیم رکوع بر سجود و سجود
بر تشهد و همچنین باطل میشود نماز به بجا آوردن جزئی که واجبست ترک آن
از قبیل تکلم و گریه از برای امور دنیا اگر عمدا باشد و در آنچه مذکور شد فرقی نیست میانه
نمازهای واجب یا مستحب قضا باشد یا ادا و فرقی نیست میان عالم بحکم یا جاهل اگر
مقصر باشد در تحصیل معرفت باحکام چنانکه غالب جهال چنین اند و اما غیر مقصر اگرچه ظاهر
عبارات اکثر علما اینست که او نیز مثل مقصر است لکن در آن اشکالست و فرقی
نیست میانه آنکه جاهل باشد بوجوب آن جزء یا جزئیت آن یا اینکه جاهل باشد باینکه اخلال
موجب فساد است و کسیکه حکم را میدانسته و فراموش کرده در این حکمش حکم
جاهل است و استثنا میشود از مسئله جاهل جاهل بحکم جهر و اخفات پس کسیکه
از اینها انداخته و یا اخلال کند از روی جهل نمازش صحیح است و اگر مستحبات نماز
یا مستحبات شرایط نماز را ترک کند نمازش صحیح است اگرچه جمیع آنها را ترک
نماید و اگر مستحبات نماز را همه آنها یا بعض آنها را بر خود واجب کند بنذر و شبه آن
پس عمدا ترک نماید اقرب اینست که نمازش صحیح است مطلقا لکن احتیاط را
نباید ترک نمود و اگر نمازش باطل شود بجهة اخلال بجزء یا شرط تمام کردن نماز
مثل حج فاسد واجب نیست بنابر اظهر و اما اگر سهوا اخلال نماید بجزئی پس اگر

اخلال

اخلال برکنی از ارکان نماز کرده سهوا و از محلش نگذشته واجبست بر او که آنرا
بجا بیاورد و نمازش صحیح است و مراد از باقی بودن محل آن اینست که داخل در رکن
دیگر نشده باشد پس اگر داخل در واجب دیگر شده باشد ضرر ندارد پس اگر کسی
سجده را ترک نموده باشد و داخل قیام شده باشد تا برکوع نرفته اگرچه قرائت
را تمام کرده باشد برگردد و سجده را بجای آورد و دوباره خواسته قرائت را
دو مرتبه میخواند تا ترتیب بعمل آید پس مراعات ترتیب بعد از بجا آوردن آن جزء
که ترک شده واجبست و در آنچه گفتیم فرقی نیست میان نماز دو رکعتی و غیر آن و در
رکعت اول و غیر آن و بعضی فرق گذاشته اند و آن ضعیف است و اگر اخلال کرد
برکنی و متذکر نشود تا داخل رکنی دیگر شود نمازش باطلست و متفرع بر این کرده اند
بطلان نماز را باخلال کردن بقیام تا آنکه نیت کند و همچنین اخلال بنیت تا
الله اکبر گوید و در تفریع اشکالست اما حکم اول صحیح است و باطلست نمازی که اخلال
بتکبیر کرده داخل قرائت شود یا اخلال برکوع کرده تا داخل سجود شود یا اخلال بسجدتین
کرده تا داخل رکوع شود و فرقی نیست در آنچه مذکور شد میان دو رکعت اول
و ثانیه و میان نماز فریضه و نافله و اما شک پس اگر در عدد رکعات نمازهای
دو رکعتی شود مثل نماز صبح و نماز مسافر و جمعه و عیدین و آیات باید نماز را اعاده کند

بنابر اشهر و اظهر و بعضی گفته اند مخیر است میان بنا گذاشتن بر اقل و اعاده و آن قول
ضعیف است و اگر در نماز آیات شک تعلق بگیرد بعدد رکوعات آن بنا بر اقل
میگذارد و لکن الحمد لازم دانسته باشد شک در رکعات نماز است مثل آنکه شک کند که
آیا پنج رکوع کرده یا شش رکوع و بعضی دانند که اگر پنج رکوع کرده در رکعت اول میباشد
و اگر شش رکوع کرده در رکعت دوم است پس در اینصورت نمازش باطلست
و از آنچه گفتیم از اینکه شک در عدد نمازهای دو رکعتی باعث بطلان میشود فرقی نیست
میان آنکه نماز ادا باشد یا قضا استیجاری باشد یا غیر آن و اگر مخیر باشد میان
قصر و اتمام و اختیار قصر نماید پس شک در عدد رکعت آن نماید در رفع آن نمازش
اشکالست و [illegible] در کمال قوتست لکن احوط اتمام آن نماز و اعاده آنست
و اگر شک در عدد رکعات نماز مغرب نماید نمازش باطلست نیز بنابر اظهر و اشهر
و فرقی نیست در اینجا و در سابق میانه آنکه شک تعلق بزیاده بگیرد یا کمی پس
در مغرب اگر شک کند که سه کرده یا چهار یا سه کرده یا پنج نمازش باطلست
همچنانکه اگر شک کند که یکی کرده یا دو و همچنین در سابق و اما در نمازهای
چهار رکعتی پس اگر شک کند در آنکه میان یک و دو پس در آن خلافست
اشهر و اظهر اینست که نمازش فاسد است و همچنین باطل میشود نماز اگر شک تعلق

بیکی

بیکی از دو رکعت اول گیرد یا بگوید آن دو رکعت را یقینی نخوانده پس نمازش باطل میشود
شک کردن میانه یک و سه و یک و چهار و یک و دو و سه و چهار و یک و دو و یک و دو
دو و سه و چهار و بالجمله هرجا که دو رکعت اول را یقین ندارد و آن دو رکعت محل
شک شده نماز باطلست خواه این شک در دفعه اول باشد یا بعد از آن و اما حکم ببطلان
نماز بجهة این شک در صورتیست که وقت وسعت داشته باشد که بعد از سر گرفتن
نماز بتواند نماز را در وقت دریابد و در صورت ضیق وقت نیز حکم ببطلان میشود
و مسئله محل اشکالست و احتمال [illegible] در کمال قوتست و همچنین است کلام در
شک در رکعتهای نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی و لکن در اینجا حکم بابطال احوط
اینست که آن نماز را که بجهة شک در اینصورت اعاده کرده اعاده کند در خارج وقت
نیز اعاده نماید و فرقی نیست در آن در نماز بجهة شک در دو رکعت اول میان
نماز ادا و قضا حتی استیجاری و کسیکه شک کند و نداند که چقدر از نماز
کرده آیا یک رکعت یا دو رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت نمازش باطلست بنابر اظهر
و اشهر و قول بصحت ضعیف است و اگر در نمازهای چهار رکعتی شک کند میان دو
و سه بعد از اکمال سجدتین یعنی بآن معنی که نداند دو رکعت کرده تا باید تشهد بخواند
و دو رکعت دیگر بجا آورد یا سه رکعت کرده تا باید برخیزد و رکعت دیگر بجا آورد

اظهر و اشهر این است که واجب است بنا را بر سه گذاشته یک رکعت دیگر بجا آورد و بعد از
سلام نماز احتیاط بجا آورد و بعضی گفته اند بنا بر اقل باید گذاشت و بعضی مخیر دانسته اند
هر دو ضعیف است و اما نماز احتیاط در اینجا اشهر و اظهر این است که مخیر است میان
یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته و بعضی یک رکعت ایستاده را متعین میدانند
و آن احوط است چنانکه هر شکی که متعلق برکعت دوم کرده مثل دو و سه و دو و چهار
و غیر آن در وقتی نماز صحیح است که بعد از اکمال سجدتین باشد تا دو یقینی باشد
و شک در بجا آوردن رکعت سیم باشد مثلا پس اگر قبل از اکمال سجدتین
شک کند نمازش باطل است و اما اکمال سجدتین اقرب در نظر این است که حاصل میشود
الا به برداشتن سر از زمین در سجده دوم و بعضی بتمام کردن ذکر میدانند و بعضی
بلند داشتن سر از سجده اگرچه ذکر نکرده باشد و مسئله خالی از اشکالی نیست پس
احتیاط را ترک نکنند باینکه اگر شک در سجده واقع شود نماز را تمام کند و نماز
احتیاط را کرده دو مرتبه نماز را اعاده نماید و لکن اقرب در نماز است اگر قبل از
سر برداشتن شک کند چنانکه گفتیم و اگر بعد از رکوع و قبل از سجده نیز شک کند
میان دو و سه نمازش فاسد است نزد قول اصح مخیر است و همچنین در حال تمام
این چیز که مذکور اند که بجهت رکعت دوم ایستاده یا بجهت رکعت سیم و فرقی نیست در احکام

مذکوره

مذکوره میان نماز قضا و ادا حتی نماز استیجاری و اگر مخیر باشد میان فعل و اتمام و اختیار
اتمام کند پس این شک واقع شود حکمش همان است که گفتیم و شرط است در بنا بر سه
در این شک که آن شک بعد از اکمال سجدتین و غیرها واقع شود یا نه پس اگر بعد از
هم نیز شک کند حکمش همان است که گذشت و کسی که واجب بر او اتمام کردن
بجهت سجده اقرب این است که اکمال سجدتین در حق او محقق میشود بفراغ از اذکار
بجهت سجده دوم نه بمجرد ادای ذکر و اگر در نماز چهار رکعتی شک کند میان
سه و چهار بعد از اکمال سجدتین یا این معنی که نداند که سه رکعت کرده تا باید
یک رکعت دیگر بجا آورد یا چهار رکعت کرده تا باید تشهد خوانده سلام دهد
اشهر و اظهر این است که واجب است که بنا را بر چهار گذارد انگاه نماز را تمام کند و
یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد و مخیر است
میان این دو و قول متعین رکعت ایستاده ضعیف است مثل قول متعین
دو رکعت نشسته لکن اختیار دو رکعت نشسته دور نیست که احوط باشد
و شرط نیست که این شک بعد از اکمال سجدتین باشد بلکه در شک سه و چهار
بنا را بر چهار میگذارد مطلق مثلا اگر قبل از اکمال سجدتین این شک واقع
شود بنا را بر چهار میگذارد و آن رکعت را که در آن است رکعت چهارم حساب میکند

و آن رکعت را تمام میکند و بعد نماز احتیاط را بجا میآورد چنانچه گفتیم و فرقی در این
احکام میان نماز ادا و قضا و استیجاری و غیر آن نیست و در صورت تخییر اگر اختیار
تمام کند و این شک واقع شود حکم همان است که گفتیم و اگر در حین قیام شک کند که
آیا این قیام بجهت رکعت سیم است یا چهارم پس این شک میان دو و سه میباشد
پس آن رکعت را تمام میکند پس آنچه گذشت نسبت بشک میان دو و سه
کرده باشد بجا آورد و بنا بر اقوی و اما شک میان دو و چهار در نماز چهار رکعتی
بعد از اکمال سجدتین یا این معنی که نداند که آیا دو رکعت کرده تا دو رکعت دیگر باید
بجا آورد یا چهار رکعت کرده تا اینکه باید تشهد خوانده سلام دهد اگر قبل از
تشهد شک کرده یا اینکه سلام تنها بگوید اگر بعد از تشهد شک کرده پس
در آن خلاف است اشهر و اظهر این است که باید بنا را بر چهار گذارده تشهد
خوانده سلام دهد پس دو رکعت ایستاده نماز احتیاط بجا آورد و سجده سهو
در اینجا واجب نیست لکن اولی این است که ترک ننماید و بعضی از آن مستحب میدانند
و فرقی نیست در میان نمازهای ادا و قضا و استیجاری و غیر آن و در صورت تخییر اگر
اختیار اتمام کند ظاهر این است که حکمش همان است که مذکور شد و اگر شک کند میان
دو و سه و چهار بعضی گفته اند باید بنا را بر دو گذارد و بعضی گفته اند بنا را بر چهار

میگذارد

میگذارد و دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد و مشهور این است که
باید بنا را بر چهار گذارد و بعد از اتمام نماز دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته
بجا آورد و این قول اظهر است و بنا بر این قول بر وجوب تقدیم دو رکعت ایستاده
یا نشسته خلاف است اقوی این است که دو رکعت ایستاده را واجب کسی مقدم دارد
و ایضا در جواز یک رکعت ایستاده بدل دو رکعت نشسته خلاف است و منع از آن
احوط است بلکه خالی از قوه نیست و فرقی نیست در این احکام میان نماز ادا
و قضا و استیجاری و غیر آن و در صورت تخییر باختیار اتمام حکم همین است ظاهرا
و اگر شک کند میان چهار و پنج که نداند که آنچه کرده چهار رکعت کرده یا پنج رکعت
پس از چند صورت بیرون نمیباشد صورت اول آنکه آن شک بعد از اکمال
سجدتین باشد در اینجا واجب است که بنا را بر چهار گذارده سلام دهد و دو
سجده سهو بجا آورد و نماز احتیاط نیست و فرقی نیست میان آنکه این شک
قبل از تشهد باشد یا بعد از آن صورت دوم آنکه این شک قبل از رکوع
واقع شود پس این شک بر میگردد بشک میان سه و چهار پس باید بنا را
بر چهار گذارد انشاء الله یا این معنی که آنچه کرده چهار است و آن رکعت را منهدم
نموده و نماز را تمام کرده دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا آورد

واقع شک محقق می‌شود یا اینکه شک کند که آیا این قیام که کرده رکعت چهارم است
یا پنجم یا اینکه شک کند که آیا رکوع سابق سیم بوده تا اینکه این رکعت چهارم باشد
یا اینکه چهارم بوده تا اینکه این رکعت پنجم باشد و فرقی نیست در اینکه این
شک قبل از قرائت باشد یا بعد از آن یا در اثنای آن بلکه اگر شروع بخم شدن
نیز کرده باشد و هنوز بحد رکوع نرسیده باشد که شک کند حکمش همین است که
مذکور شد بنا بر اجود و مجاری سجده سهو را در اینجا واجب میدانند و ان احوط است
صورت سیم آنکه آن شک بعد از رکوع و قبل از سجود باشد و در صحت نماز در
اینحال خلافست و مسئله در کمال اشکالست پس باید احتیاط را بتمام کردن
نماز و اعاده آن ترک ننماید و اگرچه قول بصحت نماز خالی از قوت نیست
و بنابراین فرقی نیست میان آنکه این شک بعد از راست شدن از رکوع
باشد در حال قیام یا در حین فرود آمدن که بسجده باشد یا در حالی که نشسته
و هنوز بسجده نرفته و سجده سهو در اینجا واجب میباشد بنا بر احوط
و اقوی و صورت شک در اینجا اینست که نداند که این قیام از رکوع چهارم
است یا از رکوع پنجم صورت چهارم اینست که شک واقع شود در اثنای
یکی از سجدتین یا میان دو سجده و در اینجا نیز مسئله در نهایت اشکالست

پس

پس احتیاط را باتمام کردن نماز با سجده سهو پس اعاده نماز ترک نباید کرد
اگرچه قول بصحت نماز و عدم لزوم اعاده خالی از قوت نیست و فرقی نیست در
آنچه گفتیم میانه آنکه شک در سجده اول واقع شود یا ثانیه قبل از شروع در
ذکر باشد یا در اثنای آن یا بعد از آن صورت پنجم اینکه آن شک
در رکوع واقع شود و در صحت و فساد نماز در اینجا نیز خلافست و مسئله در کمال
اشکالست و احوط اتمام نماز و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
با سجده سهو است پس اعاده نماز از سر و این احتیاط را نباید ترک نمود
و فرقی نیست میان اینکه شک قبل از ذکر یا بعد از آن یا در اثنای آن
واقع شود و در احکام گذشته فرقی میان نماز ادا و قضا و استیجاری و غیر
آن نیست مگر آنکه صورت غلبه شک همانست که گذشت و غیر از آن
نیز بسیار است بعضی از آن مذکور میشود یکی از آنها اینست که شک کند
میان دو و پنج در نمازهای چهار رکعتی پس اگر این شک قبل از اکمال سجدتین است
نماز باطل است و اگر بعد از آن باشد در صحت و فساد نماز خلافست و اقرب
صحت نماز و وجوب بنا بر اقل است دیگر شک میان سه و پنج است و آن را
چند صورت است یکی آنکه آن شک بعد از اکمال سجدتین واقع شود در اینجا

از مبطلات نماز است اما به بنا را بر سه گذارد ولکن احوط اتمام نماز و اداء و قضا است
و بنا بر مختار احوط آنست که سجده سهو را نیز بجا آورد صورت دیگر آنکه آن شک
قبل از رکوع باشد و در اینجا هم بر زند رکعت را و می نشیند و شک بر میگردد
بشک میان دو و چهار و حکمش گذشت و بعضی گفته اند دو سجده میکنند و بعضی گفته اند
چهار سجده سهو میکنند بنا بر اینکه بجهة هر زیادة و نقص سجده باید کرد و آن
احوط است صورت دیگر آنکه شک بعد از رکوع و قبل از سجود واقع شود اقوی
آنست که باید بنا را بر اقل گذارد و نماز را تمام کند و احوط آنست که با این عمل
نماز را اعاده نماید یا در وقت یا در خارج وقت و مراد از بعد از رکوع آنست که
بحد رکوع رسیده باشد اگرچه ذکر واجب را بجا نیاورده باشد دیگر شک میان
دو و سه و پنج است پس اگر قبل از اکمال سجدتین باشد نمازش باطلست
و اگر بعد از آن باشد اقوی آنست که بنا را بر دو میگذارد و نماز را تمام میکند
و بعضی سجده سهو را در اینجا واجب میدانند و آن احوط است و اگرچه لزوم آن مشکل است
و مع ذلک احوط اعاده نماز است صورت دیگر شک میان سه و چهار و پنج است
پس اگر بعد از اکمال سجدتین است اقرب آنست که بنا را بر سه میگذارد و نماز
احتیاطی و سجده سهو در کار نیست و اگر در حال قیام باشد بر میگردد بشک میان

دو و سه

دو و سه و چهار و حکمش گذشت و اگر بعد از رکوع و قبل از سجود باشد احتمال
قوی آنست که برمیگردد بشک میان دو و سه و چهار و لکن احوط اعاده نماز
است پس بعد از بجا آوردن آنچه بر او لازم بوده دیگر شک میان دو و سه و
چهار و پنج است پس اگر قبل از اکمال سجدتین باشد نمازش باطلست و اگر بعد از
آن باشد اقوی آنست که بنا را بر دو میگذارد و نماز را تمام میکند ولکن احتیاط را
ترک ننماید دیگر شک میان چهار و شش است و در اینجا نیز بنا را بر اقل میگذارد
بنا بر اقرب پس اگر این شک بعد از اکمال سجدتین باشد نماز را تمام میکند بدون
نماز احتیاط لکن احوط سجده سهو و اعاده نماز است و اگر در بین رکوع
یا بعد از رکوع یا در اثنای سجدتین یا در بین سجدتین باشد و شک باین نحو باشد
که آیا این رکعتی که در او هست آیا چهارم است یا ششم نیز بنا را بر چهار گذاشته
تمام میکند و احتیاطی در کار نیست لکن احوط اعاده نماز است و اگر شک
باین نحو باشد که آیا آن رکعتی را که تمام کرده چهار بوده یا شش بنا را بر چهار میگذارد
و آن رکعت را منهدم نموده می نشیند و تشهد و سلام گفته نماز را تمام میکند
و سجده سهو بجهة این زیادتی بجا می آورد احتیاطا و لکن احتیاطا نماز را اعاده
میکند و اگر شک میان چهار و زیاده از شش نماید نیز حکمش همین است

که بنده گمان نموده‌ایم و اگر شک میان شش یا زیاده از آن و کمتر از شش می‌باشد
مثل شک میان دو و شش یا سه و شش یا چهار و هفت و گو اینها و صور آن
بسیار است و احتیاج به آن قلیل است پس ترک نمودیم متعلق آن الکن
احوط در نظر فقیر در جمیع صور اینهای شک میان کمتر از شش و شش یا زیاده از آن
اعاده نماز است بلکه اگر یکی از دو در میان باشد و قبل از اکمال سجدتین باشد
حکم بعد نماز خالی از قوه نیست و اما دیگران حکم بعضی نماز و بنا بر اقل بعید
نیست لکن در وقتی که اگر یک طرف شک او می‌باشد بعد از اکمال سجدتین باشد
و اگر زیاده از دو است طرف شک غیر از پنج و زیاده‌تر باشد مثل سه و شش
مثلا نه مثل شش و هفت چون ابراد اشتی بدانکه نماز احتیاط که بعد از نماز
بجهت شک واجب می‌شود خلاف است در اینکه متعین است در آن حمد یا اینکه
مخیر است میان تسبیح و حمد اقوی تعیین حمد است در آن و نماز احتیاط را واجب
بعد از سلام بجا آورند و واجب است در آن نیت و نیت نمازی که در اول کرده بود
کفایت نمیکند و در نیت نماز احتیاط لازم نیست تعیین نماز احتیاط باعتبار
رکعت که یک رکعت است یا دو رکعت بنا بر اقرب و جایز است ادا و واجب [illegible]
و آن احوط است و همچنین واجب نیست تعیین اینکه ایستاده یا نشسته بجا

بنا

۱۱۱

بنا بر اقرب لکن احوط است و همچنین لازم نیست قصد احتیاط پس اگر عمل را
بجا بیاورد و قصد کرده باشد که بجهت احتیاط است ضرر ندارد بنا بر اقرب لکن
اولی است و تعیین اینکه این احتیاط بجهت چه نماز است نیز واجب نیست
و نیت وجوب و ادا هم نیست قربت در وجوبش اشکالی نیست و احوط این
است که تلفظ به نیت نکند و بعضی منع کرده‌اند و حکم بمنع مشکل است و در جائیکه
~~در آن که ادا باشد یا قضا و در جائیکه آن فریضه قضا باشد~~ و واجب است در نماز
احتیاط تکبیرة الاحرام و واجب است در آن آنچه واجب است در نماز از استقبال
قبله و استقرار و طهارت رسیدن و جامه و مباح بودن مکان و لباس و غیر حریر
بودن و غیر میته بودن و غیر ما لا یؤکل لحمه بودن آن و تشهد و سلام هر یک
در جای خود و ترک منافیات و مبطلات نماز و مستحبات در آن آنچه
مستحب است در نماز مگر قنوت و قرائت سوره واجب نیست و احوط این است که
جهر ننماید در قرائت آن اگرچه اقرب تخییر میان جهر و اخفات است و خلاف است
در اینکه آیا این نمازی است براسه اگرچه بجهت نقص نماز مشروع شده یا اینکه
جزو آن نماز است و اقرب بنظر قول اول است و فروع مترتبه بسیار است
بعضی از آن خواهد آمد و اما واجب که از آن فورا بعد از نماز بجا آورد یا اینکه

در صورتیکه فریضه ادا باشد یا قضا
در جائیکه آن فریضه قضا باشد
نیز واجب نیست بنا بر اقرب لکن
مجموع اینها احوط است و ح

وقت آن موسع است و در آن خلاف است و مسئله خالی از اشکال است و شکی نیست
که فوریت اقوی است اگرچه قول بتوسعه در غایت قوت است و بر فرض فوریت اگر تکبیر
بعد از سلام گفتن از نماز جزء نداند و اگر میان نماز احتیاط و نمازی که شک
در آن کرده عمداً مبطلی از مبطلات نماز بجا آورد مثل اینکه سخن گفت یا حدثی از او
سر زد نمازش باطل می‌شود و باید از سر گیرد و نماز احتیاط در کار نیست یا اینکه
نمازش صحیح است پس نماز احتیاط را باید بجا آورد و در آن خلاف است و مسئله
خالی از اشکال نیست ولکن اقرب صحت نماز است پس باید نماز احتیاط را بجا
آورد و اما اقوی آنست که اگر منافی بعمل آید اگرچه سهواً باشد نماز احتیاط را
کرده پس نماز را از سر اعاده نماید و همچنین اگر اخلال بفوریت کرد اقوی این است
که نماز احتیاط را کرده نماز را اعاده کند لکن اعاده در هیچیک واجب نیست
و اگر نماز احتیاط را ترک کرده داخل بنماز دیگر شد پس در اثنای آن متذکر
شود اقوی این است که این نماز را اتمام کند پس نماز احتیاط را بجا آورده پس هر دو
نماز را اعاده نماید و اگر ترک کند احتیاط را بعد از تمام کردن نماز دوم در وقت
مشترک اقوی اینست که احتیاط را بجا آورده نماز اول را اعاده نماید اگرچه
عدم وجوب اعاده اقوی است بنابر صحت نماز دوم پیش از اول در وقت مشترک

سهواً

سهواً و اگر منافی حاصل شود عمداً بعد از نماز و قبل از جزء فراموش شده که باید
آن را قضا کند مثل سجده و تشهد در صحت و فساد نمازش خلاف است و مسئله در غایت
اشکال است لکن احتیاط آنست که آن جزء را قضا کرده نماز را اعاده یا قضا
نماید اگرچه قول بعدم وجوب اعاده و صحت نمازش اقوی است و اقرب اینست که اجزای فراموش
شده از اجزای نماز است نه واجبات علیحده پس واجب است در آنها جمیع آنچه
در نماز واجب بود از طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت و حریر
و میته و ما لا یؤکل و غیر ذلک و اگر قائل بعدم جزئیت شویم در اشتراط این امور
اشکال است و اگر آن اجزاء را بعد از نماز بجا نیاورد عمداً تا وقت خارج شود
جماعتی نمازش را باطل دانسته‌اند و قضا را بر او واجب دانسته‌اند و این قول
اقوی است و اگر سهواً ترک نماید بجا آوردن آن اجزاء را تا وقت خارج شود
بعضی گفته‌اند نمازش باطل نمی‌شود بلکه آن اجزا را بجا آورد و جنبه فساد مسئله
خالی نیست از اشکال پس احتیاط را نباید ترک نمود اگرچه احتمال صحت نماز
در اینجا و عدم لزوم بجا آوردن اجزاء در خارج وقت غیر از رکعت فراموش شده
در کمال قوت است و اگر نماز احتیاط را عمداً ترک کند تا وقت خارج شود
در فساد اصل نمازش اشکال است و اقوی بطلان نماز و وجوب قضا است بلکه

این احتمال در کمال قوت است اگرچه نماز احتیاط را جزء نماز بدانیم و اگر آن را سهوا
ترک نماید تا وقت خارج شود در حکم بطلان نماز اشکال است و احوط اینست که
نماز احتیاط را در خارج وقت کرده پس نماز را قضا نماید بلکه حکم به فساد نماز بلکه
در وقت کرده وجوب قضای آن در محل قوی و در غایت قوت است و اگر در وقت نماز
چهار رکعتی را العقد بکر کعت درک نماید پس شروع در آن نماز کرده پس شک نماید
شکی که موجب نماز احتیاط شود ظاهر وجوب نماز احتیاط است بعد از فراغ از نماز
و نیت قربة کافی است در آن و نیت قضا و ادا در آن لازم نیست بنا بر اقرب
و کسی که نماز احتیاطی بر او واجب شود اگر آن را ترک نماید بعد از نماز و نماز را اعاده
نماید این نماز بجای او مجزی نیست بلکه باید نماز احتیاط را بجا آورد و بعد از آن نماز
را اعاده کرده بنا بر اینکه فعل منافی را میان نماز احتیاط و نماز منافی بدانیم
چنانچه مقتضای تحقیق است و همچنین است کلام هرگاه واجب شود بجا آوردن
اجزای منسیه بعد از نماز پس ترک نماید قضای آن را و نماز را اعاده نماید و اگر
نماز احتیاط بر او واجب شود پس نماز را فاسد نماید بطریق مباح یا حرام یا به
اختیار پس فاسد شود ظاهر اینست که نماز احتیاط واجب نیست بلکه واجب
اعاده یا قضا و اگر کسی یا کسی نماز احتیاط واجب میشود و ممکن نشود که نماز احتیاط را

بعد از نماز

بعد از نماز بجا آورد یا بجهت عدم امکان موقت آن یا بعذر دیگر آیا جایز است او را
قطع نماز و از سر گرفتن آن یا جایز نیست اگرچه لازم آید که نماز احتیاط را
ترک نماید در آن اشکال است و اقرب عدم جواز قطع است بدانکه احکامی که مترتب
میشود بر شک از قبیل نماز در بعضی از موارد مثل شک در نمازهای دو رکعتی
و خواندن و بنا گذاردن بر اکثر مثل شک میانه سه و چهار و خواندن و وجوب
بجا آوردن جزء بشک در کردن آن شده مثل شک در افعال با بقای
محل آن مجموع این امور در فرض است که کثیر الشک نباشد و اما اگر کثیر الشک
بوده باشد اتفاق است که التفاتی بآن شک نمیکنند و بنا بر صحه میگذارد
همچنانچه اگر شک میکرد و محل آن گذشته بود و در اینکه بآن کثرة شک متحقق
میشود که بآن حد که رسید کثیر الشک میباشد خلاف است اظهر و اشهر اینست که
مرجع آن بسوی عرف و عادت است پس هر وقت که در عرف او را کثیر الشک گویند
و گویند بسیار شک میکند احکام کثیر الشک بر او جاری میشود و بعضی گفته اند که کثرة
عرفیه حاصل میشود بوقوع شک در سه فریضه پی در پی یا بوقوع شک سه مرتبه در یک فریضه
یا بجهت فریضه پی در پی و اگر پی در پی نباشد کثرة متحقق نمیشود مگر چند روز مکرر شود
و چون کثیر الشک بنا را بر صحه میگذارد و شک او معتبر نیست پس اگر شک در

نمازهای دو رکعتی نماید یا در نماز سه رکعتی یا در دو رکعت اول از چهار رکعتی پس حکم
ببطلان نمازش میشود و آنچه را در آن شک دارد بنا را بر وقوعش میگذارد
پس اگر شک کند که رکوع کرده یا در رکعت کرده بنا را بر دو میگذارد و
همچنین اگر شک در فعلی از افعال نماید مثل قرائت یا کوان پس بنا بر وقوع
آن میگذارد و اگر چه از محلش گذشته باشد و اگر شک مابین چهار و پنج نماید
بنا را بر چهار میگذارد و اگر بعد از آنکه کثیر الشک است اتفاقا فعلی را که در آن شک
کرده بجا بیاورد جمعی حکم ببطلان نمازش کرده اند و مستند حکم اشکالست و اقوی
اینستکه اگر آن جزو رکعت یا رکن بوده باشد نمازش باطلست و اما اگر آن جزو
مشکوک آیه از قرائت بوده باشد که بتکرار آن موالات بهم نخورد یا ذکر رکوع
و سجود و تشهد و سلام و طمأنینه و ذکر الله از اموریکه با عمد نیز میتوان بجا آورد پس
در اینحال اگر بجا آورد حکم ببطلان نماز بعید است و اگر جزوی بزرگ آن جزو
مشکوک مترتب شود حکم بصحت بعید نیست و اقرب اینستکه ساقط میشود سجده سهو
از کثیر الشک در جائیکه اگر کثیر الشک نبود سجده واجب بود مثل اینکه شک کند مابین
چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و همچنین سجده را که لازم میداند و از احوط است
و نماز احتیاط نیز از او ساقط میشود بنا بر اقرب از قطع نظر [illegible] اینکه کثیر الشک

بوده باشد



بوده باشد در جزئی اعتنا بشک خود در آن جزء میکنند و یا اعتنا نمیکنند بشک خود
در غیر آن جزء نیز یا نه اقرب اولست پس کسیکه کثیر الشک در رکوع بوده باشد در سجود
نیز اگر شک نماید اعتنا میکند و بنا برای اگر در رکعتی یا جزئی از نمازی کثیر الشک
بوده باشد در آن نمازیکه هنوز شکی در آن نکرده اگر شکی کند اعتنا بآن شک
نمینماید و اگر کثیر الشک باشد در غیر نماز مثل نجاست یا غسل یا بیع اگر شکی در نماز کند
آیا التفات بشک خود میکنند در نماز یا نه در آن اشکالست اقرب اینست که
التفات میکنند و اقرب اینست که فرقی نیست مابین آنکه کثیر الشک در واجبات
باشد یا در مستحبات پس اگر در مستحبات مثل قنوت یا کوان کثیر الشک
باشد حکم کثیر الشک بر او جاری است در واجبات و مستحبات و اگر کثیر الشک
باشد در اموریکه اثری از شک او مترتب نمیشود نه تدارکی و نه قضائی و نه سجده
سهوی و نه بهم زدن نمازی مثل اینکه بسیار شک کند در قرائت بعد از رکوع
آیا چنین کسی اگر شک کند در جزئی که اثری بر شک او مترتب شود آیا حکمش حکم کثیر
الشک است یا نه مسئله در غایت اشکالست لکن اقوی اینست که آن اثار
بر شک او مترتب میشود و حکمش مثل کسی است که کثیر الشک نباشد و اقرب اینست که
کثرة ظن موجب عدم اعتنا بظن نمیشود پس کثیر الظن مثل کسی است که کثیر الظن نباشد

پس اگر با احتمال مظنه داشته باشد که بجا آوردن جزئی را باید بجا آورد و اگر در این
حالت بر این شک بسیار عارض شود مگر آنکه التفات بان باعث حرج و مرج عظیم شود
پس حکم بعدم التفات بعید نیست و فرق نیست در عدم التفات کثیر الشک
بشکش میان آنکه نماز واجب یومیه باشد یا غیر آن ادا باشد یا قضا
یا مستحبی یا غیر آن مثل نماز اموات و عیدین و جمعه و اگر کثیر الشک متذکر
شود که آن فعل را بجا نیاورده در محلش باید بجا آورد و اگر قبل از آنکه متذکر شود
آن فعل را بجا آورده باشد اقوی اینست که آن فعل او را مجزی نیست خواه آن فعل
از اموری باشد که بجا آوردن آن بجهة کثیر الشک موجب بطلان نمازش میباشد
مثل رکوع یا از آن قبیل نباشد مثل ذکر رکوع لکن احتیاط را نباید ترک کرد و
شکی نیست که قبل از تحقق کثرة حکم شک بر طرف نمیشود و بعد از آن بر طرف
میشود و اما آنقدریکه بان کثرة حاصل میشود مثل شک سیم اگر فرض کنیم سه مرتبه
شک کثیر الشک میشود آیا حکم در آن مرتبه هم ساقط میشود یا نه اقوی اینستکه آن مرتبه
نیز حکم شک ساقط میباشد لکن ترک احتیاط نباید کرد و شکی نیست در اینکه
حکم کثیر الشک مادامیست که کثیر الشک است پس اگر کثرة شک از او زایل شود
شکش معتبر میباشد و اگر باز عود کند حکم نیز عود میکند و هکذا و مرجع در زوال کثرة نیز

عرفست

عرفست و اگر در یک نماز شک نکند یا در دو نماز از بعض ظاهر میشود که کثرة بر طرف
نمیشود و اگر در سه نماز شک نکند کثرة زایل میشود و این خالی از قوة نیست
و اگر در دو نماز یا در سه نماز شک نکند پس فرض شود که شک داشته که آیا کثرت
شک بر طرف شده یا نه عرفا اقوی اینستکه حکم کثیر الشک میباشد و اگر کثیر السهو
باشد و جزوی را بسیار در آن سهو نماید آیا این باعث میشود که اگر سهوا جزوی را ترک
کند نه تدارک نماید آن جزو را اگر چه محلش باقی باشد و آیا این باعث میشود که اگر
رکنی را سهوا ترک کند و داخل رکنی دیگر نشود نمازش صحیح باشد یا نه بلکه کثرة سهو موجب
ترک تدارک در قرار و عدم ضرر در نماز در ترک رکن نمیشود مسئله محل اشکالست و احتمال
اول انسب است که دعوای فوتش میشود و ابعدی احوط اینستکه اینشخص التفات بسهو
خود نکرده نماز را اتمام کند پس اعاده کند نماز را با التفات بسهو خود اگر ممکن باشد
و اگر کثیر السهو باشد در جزوی که بعد از نماز باید قضا کند مثل سجده و تشهد آیا کثرة سهو
باعث سقوط قضا میشود یا نه در آن اشکالست و ترک احتیاط از صاحب تقوی
مناسب نیست لکن احتمال سقوط در غایة قوتست و اگر کثیر السهو باشد در مبطلات
نماز مثل آنکه بسیار تکلم نماید سهوا یا التفات از قبله نماید بسیار از روی سهو آیا این
باعث سقوط حکم بطلان نماز میشود یا نه اشکالست اقوی عدم اوست و احتیاط مطلوبست

و همچنین کثرة سهو موجب سقوط سجده سهو نیز میشود چنانکه اقرب آنکه کثیر السهو باشد
در چیزی که سهو آن باعث سجده میشود و نقص سجده را لازم میدانند و در ثبت که
آن احوط باشد اگر موجب زیادتی وسواس و تنفر از نماز نشود و کسیکه بسیار سهو
کند سزاوار است که پناه جوید بسوی خدا از شر شیطان رجیم و اقرب اینست که
واجب نیست تخفیف نماز بر کسیکه کثیر الشک یا کثیر السهو میباشد اگر طول دادن
باعث شک و سهو نشود و علاوه بر این کثیر الشک و کثیر السهو را واجب نیست اقتصار
بر سه تسبیح در رکوع و سجود و بر قل هو الله و قل یا ایها الکافرون در مغرب و کسیکه
احکام شکوک را نمیداند و باینها عمل میکند نمازش صحیح است خواه شک کند یا نه
و اگر عالم باحکام شکوک نباشد و نماز کند پس اگر در آن شک کند و نماز را بر وجه
شرعی بجا نیاورد نمازش باطل است مثل آنکه شک میان دو و سه کند و بنا را بر سه
نگذارد یا شک در قرائت کند بعد از رکوع و قرائت را بجا بیاورد و نحو اینها
و اگر این شخص اصلا شک در نماز نکند یا اینکه شک کند و بمقتضای آن عمل
کرده مطابق واقع اتفاق افتد اقرب اینست که نمازش صحیح است اگرچه از بعضی
حکایت شده مضایقه از حکم بصحت و در دو رکعت اول اگر شک کند پس
بیک طرف از آن راجح باشد عمل بآن راجح باید نمود و ظن را بمنزله یقین باید دانست

واما

واما در دو رکعت اول ایرا الحاق ظن بیقین مثل دو رکعت آخر خلافیست و مسئله محل
اشکالست احوط اینست که بنا بر ظن گذاشته نماز را تمام کند پس اعاده نماید آن نماز را
اگرچه قول بالحاق ظن بیقین در این دو رکعت نیز اقربست خواه نتیجی نیز باید کرد
یا حکم و اقرب الحاق ظن است بیقین در سایر نمازها یعنی شک در اینها باعث بطلان
نماز میشود مثل نماز صبح و مغرب و نحو اینها اگرچه احوط بنا بر ظن و اتمام نماز پس اعاده آنست
پس ظاهر شد که ظن معتبر است در رکعات مطلق و یا ظن در افعال نماز نیز معتبر است
باشد اظهر و اشهر اینست که بلی پس ظن در اینها نیز مثل یقین است و فرقی نیست
در این میانه رکعات اخیره و غیر اینها و شرط نیست در اعتبار ظن که ظن اقوی
متاخم بعلم باشد بلکه مطلق ظن کافی است بنا بر اقرب و بعضی از اصحاب تصریح کرده اند
باینکه کسیکه در رکعات یا غیر از افعال نماز شک کند بمحض حصول شک عمل بمقتضای
آن نمیکند بلکه واجب است که براو تروی و تدبر پس اگر تامل و تفکر کرده یک طرف راجح شد
عمل بآن میکند و اگر بر شک خود باقی ماند در اینحال بنا را بر شک میگذارد و عمل بمقتضای
آن مینماید پس مجرد شک مناط حکم نیست و لب اینست که از اکثر علما خلاف
این مستفاد میشود و مسئله محل اشکالست و اقرب در نظر اینست که اگر شک شکلی است
که باعث فساد نماز نمیشود خواه باید در آن بنا را بر اکثر گذارد یا بنا بر اقل جایز است بنا

بران بگذارد و بعد از ان عدول و لکن جایز است او را عدول بلکه عدول کردن احوط است و اگر
عدول کرده علم یا ظن حاصل شد عمل بان میکند و اگر شک شکی است که موجب فساد
نماز میشود اقرب اینست که مخیر است میان عدول کردن و ترک ان پس اگر عدول نکرد
جایز است او را بنا بر رفع نماز و قضا بجا اوردن و اگر عدول کرد و علم یا ظن از برای او حاصل
شد بمقتضای علم و ظنش عمل میکند و الا بنا بر رفع میگذارد و در این صورت نیز احوط
عدول کردنست و مع ذلک احوط اعاده نماز است و همچنانکه عدول در این احوط است
همچنین در صورتیکه کثیر الشک باشد و شکی از او واقع شود مگر اینکه عدول موجب
ضرر شود و همچنین واجب نیست عدول اگر ظنی که از برای او حاصل شود بعد از انکه پیش از ان
شکی کرده باشد و ضمنی دارد که احوط باشد و انچه گذشت از اینکه اگر ظن
حاصل شود در نماز عمل بان میکند و بنا بران میگذارد مراد از ان اینست که انچه را
ظن بان دارد چنان قرار میدهد که در واقع چنین است خواه مقتضی صحت نماز باشد
یا فساد خواه باعث زیادتی شود یا کمی پس اگر در افعالی باشد و مظنه کردن ان
حاصل شود چنان قرار میدهد که کرده و اگر مظنه نکردن ان حاصل شود ادا میکند
اگر محلش باقی است و اگر در عدد رکعات باشد انچه را با ان مظنه دارد در واقع
قرار میدهد اگرچه باعث بطلان نماز شود و بعد از حصول ظن نماز احتیاط و سجده

سهو

سهو در کار نیست و فرقی میان ظن بسه بعد از شک میان دو و سه با غیر ان نیست
و بعضی گفته اند که در شک میان دو و سه اگر مظنه بسه حاصل شود بنا بر سه میگذارد
و بعد از نماز یکرکعت ایستاده و دو سجده سهو میکند و در غیر ان این احوط باشد
و فرقی در اعتبار ظن میان نمازهای ادا و قضا و سنتی و غیر ان نیست و اما در نماز
جنازه اشکال است و اقوی اعتبار ظن است نیز و احتیاط مطلوب است و اما نماز احتیاطی
که بجهة شک واجب میشود پس در ان نیز اقوی اعتبار ظن است و همچنانکه ظن با فعال
و عدد رکعات معتبر است همچنین ظن بصحت و منافی ان نیز بنا بر اقوی ولکن احتیاط را
با تمام و اعاده نباید ترک کرد و همچنانکه مختار اعتماد بر ظن خود میکند همچنین کسیکه
مضطر است مثل کسیکه نشسته یا خوابیده نماز میکند بنا بر اقرب و ظن بهر
سببی که حاصل شود کافی است بنا بر اقرب و شهادت عدلین اگر ظن از ان حاصل
نشود در اعتبارش در اینجا محل اشکال است و اعتبارش در کمی قوتی است لکن ترک
احتیاط نباید نمود و اما شهادت یکعادل و شهادت زنان اگرچه منضم با مردان
باشند اگر موجب علم یا ظن نشود معتبر نیست و اگر دو ظن تعارض کنند اقوی را اخذ
میکنند و اگر دو اماره و سبب مساوی باشد حکم شک جاری میباشد و اگر مصلی
شک کرد پس مظنه بهم رسانید پس باز شک کرد با عمل بظن میکند یا بشک

اشکالست و تحقیق اینکه مسئله را چند صورت است اول آنکه شک کند در فعلی
از افعال مثل رکوع و محلش نگذشته باشد پس مظنه کند ترک آن پس مظنه بر طرف
شده بشک برگردد در اینجا باید اتیان او در بنا اشکال دویم آنکه شک کند
در فعلی پس مظنه کند که بجا آورده پس باز شک کند و هنوز محلش نگذشته باشد
در اینجا نیز باید آن فعل را بجا آورد بنا بر اقرب سیم آنکه شک کند در رکعات
نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی و دو رکعت اول چهار رکعتی پس مظنه حاصل شود پس یکطرف
پس باز شک کند در اینجا اقرب بطلان نماز است چهارم آنکه شک کند
در رکعات اخر نمازهای چهار رکعتی پس ظنی حاصل شود پس باز شک کند و ظن بر طرف
شود در اینجا عمل بمقتضای شک میکند و حاصل آنکه عمل بآن حالتیکه در آخر است باید
کرد در جمیع صور خواه مکرر مبدل شود شک بظن و ظن بشک یا نه و [illegible] آنکه اینها همه
بر فرضی است که ممکن باشد عمل بظن و شک و اما اگر ظن یا شک که حاصل شد عمل
بمقتضای آن کرده محل آن گذشت و بعد از آن صفه مبدل بصفه اخری شد یعنی شک
بظن یا ظن بشک مبدل شد التفات بحالت ثانیه نمیکنند پس کسیکه شک کرد
در خواندن قرائت پس مظنه کرد که از آنخوانده پس از خوانده در رکوع رفت
و در رکوع مظنه بر طرف شده بشک مبدل شد التفاتی باین شک نمیکند البته و اگر

عارض شد [illegible] بعد از آنکه عملی که اول کرده و محلش گذشته لازم داشته
باشد حکم دیگر را باید با آن قیام نماید مثلا کسیکه شک کرد میان دو و سه
پس مظنه کرد به دو و بنا بر دو گذاشته برکعت دیگر گرد پس آن مظنه بر طرف
شده بشک اول برگشت پس در اینحال بر میگردد بشک میانه ۲و۳ و چهار
پس حکم آنرا باید بعمل آورد در صورت پنجم بعضی گفته اند که کسیکه شک کرد پس ظنی
کرد ظن بجانب او حاصل شد پس ظن او رفع بر طرف شده بشک عود نمود باز ترددی
و تامل کرده ظنی بجانب او حاصل شد باز ظن او بر طرف شده بشک عود نمود و در اضطراب
میباشد پس اگر ساکت بماند بسیار نماز باطل میشود اگرچه مشغول بذکر باشد
پس ظاهر اینستکه این شخص کثیر الشک میباشد و اعتبار بشک نیست و اما
ظنون او اگر مثل شک باشد بآن عمل میکنند و الا اعتبار بظنون او نیست این
حکم را بعض از علما ذکر کرده اند و لکن در آن تامل است و در نظر فقیر حکم باین مشکل است
و اگر شک کند میان رکعتهای نمازهای دو رکعتی یا سه رکعتی یا دو رکعت اول از چهار رکعتی
و تردد و تامل نماید بقدری که معتبر است و بعد از طرف ظن حاصل نشود پس با اینکه
تکلیف او بنا بر بطلان نماز بود نماز را باطل کرده بنا را بر یک اعتماد کند از ده
نماز را تمام کند بعد از فراغ معلوم شود که آنچه کرده موافق واقع بوده اقرب و احوط

است شکه نمازش باطل و اعاده یا قضا لازم نمی‌باشد اگرچه آنچه را کرده بقصد احتیاط
و تردید کرده باشد و همچنین اگر در اثنای نماز معلوم شود که آنچه کرده موافق واقع بوده
بنا بر اظهر و اگر شک کند در فعلی از افعال نماز و محل آن باقی باشد لازم است که
آن را بجا آورد و اگر بجا آورد و داخل فعل دیگر شود پس معلوم شود یا مظنه حاصل شود
که آن را بجا آورده بوده در صحت نمازش اشکال است احوط و اقوی اینست که التفات بآن
نماز نمیتوان کرد و اولی اتمام آن و اعاده است و از بعضی ظاهر میشود که نمازی که
حکم به بطلان آن شده حرام است تمام کردن آن و این حکم در او گفتگو است
مگر اینکه داخل در بحث باشد پس از این جهت حرام میباشد و اگر در نماز دو رکعتی
یا سه رکعتی یا دو رکعت اول از چهار رکعتی شک کند و مشغول تردد شود بنا بر وجوب
آن یا جواز آن آیا جایز است که در این حال مشغول بعضی از افعال نماز از واجبات
یا مستحبات شود پس اگر بطرف محال بیاید آنچه را العجل آورده در صحتش شک
مجزی خواهد بود یا جایز نیست پس اگر جزئی را بجا آورده باید اعاده نماید بعضی از
علما طول دادن تشهد و قنوت و خواندن از مستحبات نماز را تجویز فرموده
که در زمان تردد بعمل آید و اما قرائت واجب از تشهد و غیره اگر در زمان تردد
بقصد عدم جزئیت بجا آورد تجویز کرده و اگر بعنوان تردد خوانده که اگر نماز

صحیح است

صحیح است جزء است و الا فلا پس صحت آن جزء مشکل است بعد از ظهور صحت نماز
چنین گفته اند بعضی و لکن در نظر فقیر محل اشکال است و احوط اینست که در حال تردد مشغول
بجزئی از اجزاء نماز نشود مطلقا خواه واجب خواه مستحب یا صلوات بر پیغمبر و آل او و ذکر
الهی را باکی نیست و لکن اگر مشغول بجزئی شد و بعد بطرفی شک واضح شد و ظاهر شد
احتیاج بآن جزء بجمیع احتمالات مثل آنکه در اول تشهد در نماز موجب شک کند میان
دو و سه پس احتمال دارد که آنچه را بجا آورده در حین تردد صحیح باشد و محتاج باعاده نباشد
و این احتمال قوت دارد و اما اگر احتیاج بآن جزئی که در حین تردد بجا آورده ثابت باشد
بیک احتمال و باحتمال دیگر احتیاج بآن نباشد در جواز بجا آوردن آن جزء در حال
تردد و کافی بودن آن اشکال عظیم است اگرچه جمعی مجزی بودن آن را الجمله خالی از قوت
تنبیه کسیکه شک کند در فعل واجبی از افعال نماز پس اگر از موضعش تجاوز نکرده باشد
واجب است که آن را بجا آورد و اگر از موضعش تجاوز کرده باشد نماز را اتمام میکند
و واجب نیست که بجا آورد پس اگر در حین رکوع شک کند که آیا قرائت را بجا آورده
یا نه التفات بشک نمیکند و نمازش صحیح است خواه در مجموع حمد و سوره شک کند
یا در مجموع هر یک خواه شروع نکرده باشد یا نه و همچنین است حکم اگر بعد از رکوع
شک کند و اگر شک کند در قرائت حمد بعد از شروع در سوره یا در سوره شک

نماید قبل از رکوع و قبل از قنوت و کوان از مستحبات دیگران مشکوک را بجا
آورد و اگر شک کند در آیه از آیات یا جزء دیگر از اجزاء حمد یا سوره و شروع
بآیه دیگر یا جزو دیگر کرده باید آن جزو را و آن آیه را که در آن شک دارد بجا آورد
و اما اگر شک کند در حمد و حال آنکه شروع بسوره کرده در اعتبار و عدم اعتبار شکش
خلافست و مسئله محل اشکال است و لکن قول بعدم اعتبار شک در غایت قوه است
پس رجوع کردن بحمد واجب نمیباشد و احوط اتمام سوره است بدون اعاده حمد
و اتمام نماز پس اعاده نماز و اگر شک کند در جزئی از حمد یا سوره بعد از دخول در
مابعد آن جزء مثل آنکه شک کند در ایاک نعبد و حال آنکه در اهدنا الصراط المستقیم
است مثلا اقرب عدم وجوب رجوع است و اگر شک کند در کلمه یا جزئی مثل با در بسم الله
یا صفتی از صفات حرفی مثل تشدید یا مد آن و حال آنکه داخل مابعد آن شده
اعتنا بآن شک باید کرد یا نه در آن اشکالست و اقرب عدم اعتنا است
و اگر شک کند در فعل مستحبی از مستحبات نماز و حال آنکه در واجبی از واجبات
بالاصاله داخل شده التفات نمیکند پس اگر شک کند در دعای توجه بعد از شروع
بحمد یا در حین رکوع شک کند در قنوت یا در حین تشهد شک کند در دعای قبل
از آن و کوان التفات بشک خود نمینماید و اگر شک کند در مستحبی و حال آنکه

داخل

داخل مستحبی دیگر شده نیز التفات نمیکند و اگر شک کند در واجبی و حال آنکه
در مستحبی داخل شده مثل شک در قرائت در حین قنوت و مثل شک در تشهد
واجب در حال ذکر های مستحب بعد از تشهد و شک در رکوع و حال آنکه در حین تکبیر مستحب
بعد از رکوع است در وجوب التفات و عدم آن خلافست اقرب اینست که التفات
نمیکند پس محصل آنکه اگر شک کند در واجبی و داخل واجبی یا مستحبی دیگر شده باشد
یا آنکه شک کند در مستحبی و داخل واجب یا مستحبی دیگر شده شکش معتبر نیست و التفات
نمیکند و اگر شک کند در رکوع و حال آنکه ایستاده و داخل فعلی از افعال بعد از
رکوع نشده رکوع را بجا می آورد و در حال سجود شکش که متعلق برکوع گرفته معتبر
نیست و اگر شک کند در رکوع و حال آنکه در حین فرود آمدن بسوی سجده میباشد
در اعتبار و عدم اعتبار شکش خلافست و مسئله محل اشکالست اقرب اینست که
شک معتبر میباشد پس باید رکوع را بجا بیاورد و احوط اینست که با اتمام نماز را
اعاده کند و همچنین است حال سایر مقدمات افعال نماز خواه مستحب باشد یا واجب
و اگر شک کند در سجود کند و نداند که بجا آورده یا نه از برای آن چند صورتست
یکی آنکه شک در کردن آن کند و حال آنکه در تشهد است اقوی اینست که
التفات نمیکند و میگذرد و قول بوجوب التفات و بجا آوردن سجده ضعیف است

دوم آنکه شک کند در فعل سجود در رکعت اول از هر نماز و هی با سجود در رکعت
سیم از نماز چهار رکعتی و حال آنکه در قیام و اجب بعد از سجود نمی باشد در وجوب
التفات و بجا آوردن سجود بر او خلاف است اشهر و اظهر آنست که التفات
نمیکند خواه شروع بقرائت و تسبیح کرده باشد یا نه سیم آنکه شک بعد از
رکوع واقع شود در اینجا بالکلیه اعتبار نمیکند چهارم آنکه شک در حین
برخاستن واقع شود در اینجا واجبست رجوع و بجا آوردن سجود و همچنین اگر
قبل از شروع برخاستن شک کند بالکلیه باید سجود را بجا آورد و در
جمیع این صور فرقی نیست میان آنکه شک در فعل هر دو سجده کند یا یک سجده
و اگر شک کند و بداند که یک سجده کرده یا دو در حالی که سر از سجده برداشته
پیش از قیام باید سجده دیگر را بجا آورد و اگر کسیکه نماز را نشسته
یا خوابیده بجا می آورد و شک کند در سجود باید او را بجا آورد مگر آنکه داخل
شده باشد در فعلی که مطلوب بالذات میباشد و شک در تشهد را نیز چند
صورتست یکی آنکه شک کند در حین قیام و استقلال یا پیش از آن و اظهر
آنست که التفات نمیکند خواه در حین قرائت باشد یا قبل از آن یا
بعد از آن دیگر آنکه شک کند در آن در حالیکه نشسته و بعضی بعد از آن

شروع

شروع نکرده در اینجا باید او را بجا آورد دیگر آنکه آن شک در حین برخاستن
و قبل از قیام واقع شود در اینجا اقرب وجوب التفاتست اگر با جزم از تشهد
و برخاستن مشغول نگردیده و اگر بعد از شروع بسلام شک در تشهد کند شک
او معتبر نیست اگرچه سلام مستحب باشد بنابر اقرب و تفصیل میان سلام واجب و مستحب
ضعیف است   در نماز میت است هر آنکه کسیکه وارث است اولی
و احق است از سایر ناس در نماز کردن بمیت اگرچه اقربای میت باشند و بعضی
گفته اند که کسیکه نصیب او در ارث بیشتر است او اولی است و این قول
خالی از اشکال نیست و پدر مقدم است بر پسر و جد و پسر را بعضی بر جد مقدم
داشته اند و اشکالی نیست در اینکه زوج اولی است از همه کس و اقوی آنست که
واجب نیست نماز بر کسیکه کمتر از شش سالی داشته باشد و طهارت از حدث
شرط این نماز نیست مطلقا حتی از حدث اکبر و لکن مستحب است و طهارت
از خبث و ستر عورت نیز شرط نیست بنابر اظهر لکن احوط است و جایز نیست
دور شدن مصلی از جنازه بقدری که عرفا گویند که نماز بر او نمیکند پس نماز بر غایب
جایز نیست و اگر میت مرد بوده باشد مستحب است امام در برابر وسط میت
بایستد و اگر زن باشد در برابر سینه او و اگر پیش از غسل و کفن کردن

برمیت نماز کنند نماز باطلست اگر عمدا نماز کرده و اگر بجهة فراموشی بوده بعضی
تجویز دو رفع نماز کرده اند و اگر میت کفن نداشته باشد و عریان باشد
او را بعد از غسل در قبر گذارده عورتش را بپوشانند و بر او نماز میکنند
و در قبر گذاشتن واجبست در اینجا اما شرط صحة نماز نیست بنابر اظهر و متحمل
نمیشود امام در نماز میت هیچ چیز را از ماموم بلکه بر ماموم واجبست خواندن
همه اذکار واجبه   مع الکل از جمله نمازهای مستحبه نماز زیارت پیغمبر یا یکی
از ائمه هدی علیهم السلام است و نماز بجهة زیارت ایشان مستحب است و بعضی
سایر اخبار را نیز ملحق کرده اند و عمل باین خبر بد ندارد و وقت آن بعد از دخول
و سلام است و همین که گویند زیارت کرد اگر نماز را بجا آورد ما بجی جنیب اکر سلام
نکرده باشد و ظاهر علما اینست که هر زیارتی بعد از آن نمازی است و تصریح کرده اند
بعضی که نماز زیارت دو رکعت است در نزد سر مبارک و بعضی گفته اند که اگر
زیارت کند در بعد خود نماز را مقدم میدارد و بعضی تقدیم زیارت را نیز تجویز
کرده اند و مکان آن را گفته اند در مشهد شریف است و آنچه نزدیک بآن باشد
و افضل آن در بالای سر مبارک است که قبر مبارک بجانب چپ افتد و جماعتی
ذکر کرده اند که بجهة زیارت حضرت امیر المومنین ع شش رکعت نماز میکنند

دو رکعت

دو رکعت بجهة آنحضرت و چهار رکعت بجهة آدم و نوح   در نماز جماعت است
و آن مستحب است و فضیلت آن عظیم و ثواب آن بسیار است و در ترک آن مذمت
بسیار است حتی آنکه بعضی از اخبار دلالت میکند که تارک آن از عدالت بیرون
میرود و غیبت او جایز است و با او نباید چیز خورد و یا اشامید و او را محل مشورت
نباید کرد و با او مناکحه نباید نمود و اینها دلالت میکند بر کمی اهتمام صاحب شریعه
بان لکن حق اینست که آن از مستحبات است و تارک آن از عدالت بیرون
نمیرود و جایز نیست غیبت او و حکم نمیشود بوجوب مهاجرت او و تخویف او و غیر ذلک
از اموری که نسبت بارباب معاصی و اهل فسوق و فجور تجویز میشود خواه ترک دایمی
باشد یا غالبی یا احیانا و جماعة در فرایض یومیه مستحب موکد است خواه مقصوره باشد
خواه اتمام باشد ادا باشد یا قضا خواه اعاده باشد خواه غیر آن و در نمازی که بجهة
میت میکنند بر نمی جماعت کردن اشکالست و همچنین در نمازیکه بجهة احتیاط
استحبابا قضا میکنند لکن اقرب در نظر فقیر جواز جماعة است در هر دو مقام و همچنین
جایز است جماعة در نماز احتیاط وجوبیه و نمازیکه در چهار جانب میکنند در صورت
اشتباه قبله و جایز است جماعة در همه نماز آیات خواه ادا باشد یا قضا و در نماز
میت و اما در نماز طواف واجب صد و دالله مرحومی در جواز جماعة در آن اشکال

مشغول می‌شوند ولکن اقوی در نظر فقیر جواز جماعت است در آن نیز اگرچه احوط ترک است و همچنین
جایز است جماعت در نماز احتیاط که بجهة شک در رکعات واجب می‌شود ولکن احوط
ترک جماعت است و اما نوافلی که بجهة نذر یا شبه آن واجب می‌شود احوط ترک جماعت است
در آنها و جایز نیست جماعت در نوافل و نمازهای مستحب مگر نماز استسقا و عیدین در زمانی که
مستحب باشند و نمازی که اعاده می‌کنند از جهة ادراک جماعت چنانچه مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و در نماز عیدین مشهور حکم بجواز جماعت کرده‌اند با عدم اجتماع شرایط
وجوب و ادای جواز جماعت در نماز غدیر خلاف است و اقوی عدم جواز است در آن و در
همه نوافل غیر مذکورات و جماعت در هر جا صحیح است اما لازم است که قصد کنند که با
و اگر ماموم تمام رکعت را یا بعض از آن قبل از رکوع ادراک نماید جماعت را درک
نموده و جماعت بر تنهائی منعقد نمی‌شود و در غیر جمعه و عیدین بدو نفر منعقد می‌شود
و جماعت با صبی ممیز که ماموم بوده باشد منعقد می‌شود نه با صبیه بنابر اقرب و جایز است
که امام مرد بوده باشد و ماموم زن و جماعت حاصل می‌شود و جایز است اقتدا از زنان
بمردان اجانب و غیر محرم و هرچه جمعیت در جماعت بیشتر است افضل است و صحیح نیست
اقتدا کردن مرد در پشت جسمی که حایل باشد میانه او و امام بنحوی که مانع باشد
از مشاهده امام در همه احوال نماز خواه آن حایل دیواری باشد یا چوب یا

پرده

پرده یا نحو اینها اما اگر صفوف ماموین حایل باشند مانعی نیست بلکه کافی است مشاهده
امام یا ماموم که پیش از صف او می‌باشد و جایز است اقتدا کردن در میان ستونها و صفوف
اینها اگر صفوف متصل بیکدیگر باشند و امام یا ماموم پیش او ببیند و بعضی قایل شده‌اند
بکراهت ایستادن میانه ستونها و ظلمتی که مانع باشد از مشاهده ضرر ندارد و همچنین
دود و غبار و اما در عقب آینه جایز نیست بنابر احوط بلکه اقرب هرچند مانع از دیدن
نباشد و اما اگر زنها اقتدا بمردی نمایند مانعی نیست از مانعی که میانه او و امام باشد
اگرچه دیواری باشد اگر بتوانند افعال امام را از رکوع و سجود و غیر اینها و قول المنع ضعیف است
و بنابر مختار فرقی نیست میانه زن پیر و جوان و صاحب حسن و بدگل و میانه آنکه غیر از آن
زن مردی اقتدا کرده باشد یا نه و اما پسر غیر بالغ حکمش حکم مرد است نه زنان و
همچنین خنثی بنابر اقوی و اگر زنها بزنی اقتدا نمایند بر فرض آنکه جایز دانیم امامت زنان را
احوط اینست که با حایل نماز نکنند مثل مردان و در جواز اقتدا با امامی که محل ایستادن
او بلندتر از ماموم باشد بقدر معتدی از غیر زمین سرازیر خلاف است و اشهر و اظهر
عدم جواز است و اما اگر محلش بلندتر باشد بقلیلی ضرر ندارد و در آن قدر بلکه
زیاده از آن جایز نیست خلاف است و اقوی آنست که زیاده از یک شبر بلند بودن امام
جایز نیست پس بقدر یک شبر و نصف آن ضرر ندارد ولکن مراعات احتیاط اولی است

و اگر دوری میان سر او و دیوار باشد خللی بودن امام ضرر ندارد و بنا بر اقرب اگر چه احوط ترک
زیرا که جمعی تجویز نمیکنند و بعضی گفته اند که جایز است مکروه و فتی که بحد افراط برسد
و در صورتیکه امام بلندتر از ماموم باشد بان بلندی که جایز نیست نماز ماموم باطلست
نه امام و قول بعضی ببطلان نماز امام نیز بسیار ضعیف است و اما بلندی ماموم بر امام ضرر ندارد
بنا بر اقوی خواه در زمین سراشیب باشد یا در بنا و بعضی در حالتیکه با فراط باشد منع کرده اند
و ان احوط است و جایز نیست دوری ماموم از امام اگر صفوف فاصله نباشد و اگر صفوف
باشند دوری از صف جایز نیست و بالجمله باید ماموم از امام دور نباشد و اگر صف
بوده باشند باید صف اول از امام دور نبوده باشد و اگر صفوف متعدد بوده باشد
باید صف بعد از صف پیش دور نباشد پس اگر صفی دور بوده باشد نماز ان صف
و صفهای بعد از ان صف باطلست و اگر در اثنای نماز بعضی از صفوف از اقتدا بیرون
روند بجهة تمام شدن نماز ایشان یا بنیت عدول از اقتدا بنا بر اقرب انستکه
دوری در اینحال ضرر ندارد پس نزدیکی بامام یا صفی که اقتدا بامام کرده اند در همه حالات
نماز شرط نیست بلکه انچه شرطست در ابتدای نماز است لکن احوط تمام کردن
نماز و اعاده است و بعضی این بعد را جایز نمیدانند و حکم ببطلان نماز میکنند مگر انکه
پیش از تمام شدن نماز صف پیش فورا بجماعت برسانند بدون فعل کثیر یا انکه فرادی
کنند

کنند نزدیک شدن را و بعضی گفته اند بعد از تمام شدن نماز صف اول صف بعد
خود را نزدیک میرسانند و بنا بر تحقیق لازم نیست و در عدم وجوب نزدیک شدن میان
انکه صفهائیکه نماز ایشان تمام شده بجای خود باقی باشند یا متفرق شوند بجهة انکه
صف بعد میتوانند خود را پیش آورد و صف دور میتواند که داخل نماز شود و تکبیر گوید
قبل از صف پیش بنا بر اقوی لکن مستحب است که بعد از ان داخل نماز شود و بعضی گفته اند
که اگر تاخیر باعث فوت قدرت بجماعت میشود پس مراعات کردن اولی است و اما ان
بعدی که منافات با جماعت دارد چه قدر است اشکالی نیست در اینکه اگر کمتر باشد
از قدریکه بتوان گام زد ضرر ندارد و پس دوری بان قدر که بتوان گام زد ضرر ندارد و
همچنین اشکالی نیست در اینکه دوری بقدریکه نتوان امام را دید و زیاده از
سیصد ذراع باشد جایز نیست و جایز است ترک قرائت حمد و سوره در دو رکعت
اول از برای ماموم بلکه در رکعت اول از امام عقب نشسته در نماز اخفاتیه که ظهر و عصر است
و در نماز مغرب و عشا و صبح نیز اگر قرائت امام را یا همهمه او را بشنود بشرط انکه امام
کسی باشد که اقتدا با او شرعا صحیح باشد بلکه اقرب انستکه اگر در نماز جهریه هیچ
قرائت و همهمه را نشنود میتواند قرائت را ترک نماید لکن در اینحال احوط قرائت
است و در صورة سابقه احوط ترک قرائت است و همچنین جایز است از برای ماموم

که بعضی منفعاده در رکعات ترک قرائت حمد و در دو رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی
در رکعت آخر از مغرب و بالجمله ترک قرائت از جانب ماموم غیر مسبوق در نماز یومیه مطلقا
جایز است اگر امام صحیح باشد اقتدا باو و فرقی نیست درین میانه نماز ادا و قضا
و سفر و غیر آن و میانه آنکه اول رکعت او را درک کند یا نه در رکوع و همچنین است حکم در
نماز جمعه و عیدین و آیات و استسقا از برای ماموم غیر مسبوق و اگر امام کسی باشد که
شرعا اقتدا باو جایز نیست واجب است قرائت بر ماموم خواه با امام باشد در رکعات
یا بعضی و واجب است متابعت اما کسیکه صحیح است اقتدا باو در فعلی واجبه و سنتیه اگرچه
مقدمه فعلی دیگر باشد بنابر اظهر پس نشستن بجهت سجود و برخواستن بجهت قیام
نیز واجب است در آن متابعت و متابعت در تکبیرة الاحرام نیز واجب است اگرچه از افعال
نیست و اما در غیر تکبیر و سلام در وجوب متابعت سایر اقوال مثل ذکر و تشهد و نحو آنها
خلافست و مسئله محل اشکالست لکن اقوی عدم وجوبست اگرچه متابعت احوطست
و تصریح کرده اند بعضی باستحباب متابعت در اقوال و شبهه نیست درینکه اگر ماموم پیش از
امام شروع نماید در فعلی از افعال متابعت نکرده و اگر بعد از او شروع کند بان متابعت کرده
و شرط نیست که ماموم بجا آورد آنرا بعد از فراغ امام قطعی و آیا متابعت حاصل میشود
باینکه با امام و همراه او بجا آورد یا نه در آن خلافست و مسئله محل اشکالست

ولکن

ولکن قول بحصول متابعت بان در کمال قوتست پس میتوان افعال نماز را با امام بجا
آورد و لکن احوط اینست که در فعلی متاخر از امام باشد و بنابراینکه جایز دانستیم
در متابعت بودن با امام بدون تاخر اگر با امام باشد در افعال در ادراک فضیلت
جماعت درینجا خلافست بعضی قایلند باینکه ثواب جماعت بر طرف میشود و بعضی قایلند
باینکه ثوابش کم میشود و بعضی گفته اند ثواب جماعت باقیست حق اینست و قول
اول باطلست و ثانی خالی نیست و در حصول متابعت در تکبیرة الاحرام اگر از بعد از تمام
کردن تکبیر امام بگوید و در حصول متابعت در تکبیر باینکه با امام بگوید تکبیر را خلافست
و قول بعدم حصول متابعت شاید اقوی باشد و احوط بلکه اقرب اینست که باید صبر کنند
تا امام تکبیر را تمام نماید و بنابر مختار که واجب نیست متابعت در اقوال و اذکار غیر
تکبیرة الاحرام ظاهر اینست که واجب نیست متابعت کردن در بعضی از اذکار و دعاها
پس اگر امام در تشهد و قنوت دعای خاصی بخواند یا در رکوع و سجود ذکر خاصی بخواند
ماموم را جایز است که غیر آنرا اختیار کند و در آن چیزیکه واجب است حصول متابعت البته
باید علم بهم رساند باینکه امام مقدم است یا ظن یا آن کافیست در مسئله اشکالست
جواز اکتفا بظن بعید نیست و جایز نیست ایستادن ماموم پیش از امام بلکه
صحیح است اقتدا باو خواه ماموم مرد باشد یا زن خواه یکی باشد یا متعدد پس اگر مقدم

باشد نمازش باطلست خواه عمدا باشد یا از جهت نسیان یا جهل خواه در اول
نماز مقدم باشد یا در اثنا مقدم شود و در جواز مساوی بودن ماموم با امام در
محل ایستادن خلافست اشهر و اظهر جواز است ولکن احوط اینستکه پس تر بوده
باشد اگر چه قلیلی باشد و افضل نیز همین است و اقوی اینستکه در معرفت تقدم
و تاخر و مساوات رجوع بعرف میشود پس آن قدری که در عرف از تقدم میگویند جایز
نیست و اگر مساوی یا پس تر گویند ایستاده جایز است و بعضی گفته اند اعتبار
بپاشنه پای امام و ماموم است پس اگر مساوی باشد ضرر ندارد و اگر چه پای ماموم
بزرگتر و انگشتانش پیش باشد و ظاهر اینستکه اعتبار با انگشتان پا یا پاشنها
هر دو میباشد پس اگر پاشنها مساوی باشد و انگشتان ماموم پیش باشد صحیح نیست
و احوط اینستکه هیچ جزئی از اعضای ماموم در هیچ حالی از نماز مقدم نباشد
و اشکالی نیست در اینکه نیت اقتدا کردن شرطست در نماز جماعت پس کسیکه
در میان صفوف ایستاده و نیت اقتدا نکرده احکام جماعت برو جاری نیست
اگر چه متابعت امام نماید و اگر چه قصد جماعت کردن نیز داشته باشد پس اگر این
شخص قرائت را ترک کند تارک واجب شده و نمازش باطلست اگر از روی عمد یا جهل
یا تقصیر بوده باشد و اگر این شخص مشغول قرائت را الی آورد به نیت عدم وجوب

جایز

جماعتی حکم ببطلان نمازش کرده اند و در آن اشکالست و اگر بنیت وجوب خوانده
نمازش صحیح است نه جماعتش بنابر اظهر اگر متابعت او با امام مستلزم منافی نباشد
و فرقی در وجوب نیت اقتدا میان جمعه و غیر آن نیست و احوط اینستکه نیت اقتدا
کردن بعد از نیت امام باشد و شرطست در صحت اقتدا تعیین امامی که باو اقتدا
میکنند بنحویکه توانند اشاره بان معین نمایند پس اگر در عقب دو نفر نماز کند و اقتدا
بیکی از آن دو نفر نماید بدون تعیین نمازش باطلست و همچنین اگر اقتدا بهر دو
نماید بنابر اظهر بلکه ظاهر اتفاقی و در آن [illegible] است که تعیین حاصل میشود
بقصد مثل اینکه نیت کند که اقتدا میکنم بمجتهد این بلد بر فرضی که بغیر از یکنفر مجتهد
مجتهدی در آنجا نباشد و [illegible] است که تعیین میشود باینکه نیت کند اقتدا
باین امام حاضر اگر چه اسم او را نداند اگر بداند که آن جامع شرایط امامت میباشد
و اگر اقتدا کند بامام حاضر و چنان داند که زید است و بعد معلوم شود که عمرو است
و حال آنکه هر دو عادل باشند در نزد او در صحت این نماز خلافست و مسئله در کمال
اشکالست لکن قول بصحت نماز در کمال قوتست اگر چه احوط اعاده یا قضا است
و اگر در بین نماز خطایش معلوم شود احوط اتمام و اعاده است اگر چه معلوم شدن
خطا بعد از تکبیرة الاحرام بلا فصل باشد و در هر نمازی که جماعت کردن آن ادا واجبست

و آن نمازی که منفرد کرده اعاده می‌کنند بجهت ادراک فضیلت جماعت شرط نیست در
منعقد شدن جماعت نیت کردن امام امامت را پس اگر کسی تنها نماز کند و دیگری
با او اقتدا کند و او نداند نماز ماموم و امام هر دو صحیح است اما مومنین مستحق ثواب
جماعت نمی‌باشند و اگر قصد انفراد کرده باشد که نمی‌داند که دیگری اقتدا کرده باز جماعت
منعقد است و اگر امام منع نماید ماموم را از اقتدا او و گوش نداده و اقتدا کند اقتدا
صحیح است و ماموم ثواب جماعت را درک کرده و لکن امام را استحقاق ثواب جماعت نیست
نه در این صورت و نه در صورت اول پس بلکه وقتی مستحق ثواب جماعت باشد که نیت
امامت کرده باشد و اما با عدم استحقاق او ثواب جماعت را خداوند کریم وهاب باید عطا
می‌فرماید تفضلا چنانکه بعضی تصریح کرده‌اند که او خواهد داد زیرا که او رحمت از کرم
خداوند کریم که بجهت او دیگری را ثواب داده و بفیض رحمت خود رسانیده او را محروم
نماید پس طمع در این مقام بیجا نیست و امید از چنین کسی بی موقع نمی‌باشد و اگر
در اثنای نماز بیابد که کسی با او اقتدا کرده و خواسته باشد مستحق ثواب جماعت
شود بعضی تصریح کرده‌اند که اگر در دل نیت کند مستحق می‌شود و در نیت امام شرط
نیست تعیین ماموم و عدد ماموم بلکه نیت امامت کافی است اجماعا تصریح کرده‌اند
بوجوب نیت امامت در جماعتی واجب مثل جمعه و لکن بعضی واجب نمی‌دانند و اگر نمازی را
منفردا

منفردا کرده بعد ماموم آمده از او خواهش امامت کند تا ثواب جماعت را دریابد بعضی
تصریح کرده‌اند که باید نیت امامت کند و اگر دو نفر نماز کنند و بعد معلوم شود که هر یک
نیت امامت بجهت دیگری کرده نماز هر دو صحیح است و لکن از ثواب این که فضیلت
جماعت را ادراک نمی‌کنند و اگر دو نفر نماز کنند و هر یک بدیگری اقتدا نماید بوجه
سهو مثل آن که هر یک بجهت قرائت را ترک کنند و لکن هیچیک ندانند که آن
دیگری با او اقتدا کرده پس بعد از نماز این امر مبین شود نماز هر دو باطل و اعاده
هر یک لازم است و همچنین اگر علم باقتدا هر یک حاصل نشود اما هر یک خبر دهند
که بدیگری اقتدا کرده‌اند ف د نماز و وجوب اعاده بر هر دو در کمی فوق نیست
و اگر هر دو قرائت را بجا آورده‌اند اگرچه خود را ماموم می‌دانسته‌اند اظهر
صحت نماز ایشان است و شرط است در صحت اقتدا موافق بودن نماز امام
و ماموم در نظم و کیفیت و هیئات پس نماز یومیه را بنماز میت و آیات
و عیدین و این مذکورات را بیومیه اقتدا نتوان نمود و همچنین نماز آیات
را بنماز جنازه و بالعکس اقتدا نمی‌توان کرد اما شرط نیست در صحت جماعت که
نماز امام با ماموم موافق باشند در وجوب و ندب پس نماز واجب را اقتدا
بنافله می‌توان کرد و لکن نافله‌ای که جماعت در او جایز باشد و همچنین عکس و نافله

بنافله و فریضه بنوافله لکن در نافله باید نافله باشد که جماعت در آن جایز باشد
و توافق در رکعات نیز شرط نیست و قول باشتراط اتفاق ضعیف است و شرط نیست
توافق در جهر و اخفات و ادا و قضا پس نماز قضا را با ادا اقتدا میتوان
نمود اگرچه قضای استیجاری باشد و عکس نیز جایز است مطلقا اگرچه قضای استیجاری
باشد و الی و در فرض نیز شرط نیست پس ظهر را بعصر و بالعکس جایز است
و بالجمله هر یک از نمازهای یومیه را بدیگری اقتدا جایز است و صور مسئله
بسیار است و ضرور به بیان نیست بلی بعضی اقتدای عصر را بظهر منع کرده اند
و این ضعیف است و اما اقتدای یومیه بجمعه جایز است بنابر ظاهر علما جواز
آنست پس باکی نیست بقول بصحه و شرط نیست اتحاد در سبب پس اقتدای
کسوفین بزلزله و عکس این جایز است بلکه اقتدای هر یک از آیات بدیگری
جایز است اگرچه یکی ادا باشد و دیگری قضا و همچنین اقتدای یومیه بنماز طواف
واجب و عکس جایز است و اگر ماموم مرد باشد و یکی باشد در غیر نماز میت
هر نمازی که جماعت در آن جایز است مستحب است که بطرف راست امام بایستند
و این واجب نیست پس اگر بطرف چپ یا عقب امام باشد نیز نماز صحیح است
و اگر سهوا در جانب چپ ایستاد احوط اینست که بجانب راست رود باند و اگر ماموم

زیاده

زیاده از یکی باشد اگر عریان نباشند مستحب است که در عقب امام بایستند
و مستحب است که امام در وسط صف بوده باشد و اگر ماموم یکی باشد و بایی
جهت در رکنار امام بایستند پس منعقد شوند در حکم بجواز رفتن بعقب امام
و استحباب این اشکال است اقرب عدم استحباب بلکه حکم بجواز مشکل است
و اگر مردی یکی از نمازهای یومیه را با همه افعال تنها کرده باشد مستحب است
او را اعاده انکه بجماعت خواه امام باشد یا ماموم و در صورتیکه امام باشد
فرقی نیست میان انکه کسی که از او التماس امامت نماید باید ماموم او منفرد
باشد یا نه مرد باشد یا نه بالغ باشد یا نه و در صورتیکه ماموم باشد فرقی
نیست میان انکه ماموم منحصر در او باشد یا نه و اما زن اقرب عدم استحباب
اعاده است از برای او و همچنین طفل و لکن حکم در او خالی از اشکال نیست
و اگر ظهر و عصر را با منوب و عنه را تنها کرده که دو جماعت پیدا شود یکی ظهر
یا منوب دیگری عصر یا عنه اما واجب مراعات ترتیب پس باید نماز ظهر را
مثلا با طایفه که ظهر میکنند بکنند پس با طایفه دیگر عصر را و همچنین نسبت
بمنوب و عنه با اینکه واجب نیست ترتیب در اینجا احوط مراعات ترتیب است
و اگر ظهر و عصر را مثلا کرده که جماعت منعقد شود و خواسته باشد اعاده کند

واین مستحب را بعمل آورد و اینجا باید اعاده هر دو را بکند یا اعاده هر یک را که خواهد
میتواند نمود احوط مراعات اولست و بنابراین اگر خوانده هر دو را بجماعت بجا
آورد احوط اینست که نماز اول را اعاده ننماید و اگر ظهر را کرده و هنوز عصر را نکرده
باشد آیا مستحب است او را اعاده نماز ظهر یا اینکه وقت فریضه عصر داخل شده
باشد قول باستحباب چنانچه ظاهر فتاوی علما است باکی نیست و اگر بجماعت نماز
قضا کنند باکی نیست و قول باستحباب اعاده فریضه ادا اگر منفرد کرده و همچنین آنکه
نماز یومیه را مستحب است اعاده اگر فرادی کرده همچنین مستحب است اعاده نماز
آیات و استسقا اگر منفرد کرده باشد و اگر نماز را در وقت منفرد کرده
بعد از وقت جماعتی بیابد ظاهر بسیاری از اخبار دلالت میکند بر استحباب اعاده
لکن قضا و [illegible] است بصورت عدم خروج وقت و اگر فریضه را بجماعت
کرده باشد آیا مستحب است امر اعاده نماید بجماعت [illegible] امام باشد یا مأموم
یا اینکه حکم مختص بصورت انفراد است [illegible] در نظر [illegible] استحباب اعاده است
بجماعت لکن احوط در اینحال عدم اعاده است و بنابر مختار فرقی نیست
میان آنکه جماعت ثانیه ترجیحی بر جماعت اولی داشته باشد یا نه و بنابر مختار
اعاده مکرر نیز مستحب است و منکر نمیشود مکرر یا [illegible] شدن جماعت و اگر دو نفر

فرادی

فرادی نماز کرده اند اگر دیگری که نماز را واجب را باشد با ایشان نباشد احوط بلکه اقوی
عدم استحباب اعاده ایشانست نماز را بجماعت و اگر منفرد نماز را اعاده کنند
و خواهد نیت وجوب یا ندب یا اعمی او در نیت ندب بیاورد اگر مأموم اگر مرد بوده باشد
در جماعت مردان در هر صفی که بخواهد میتوانند ایستاد و لکن اگر در مأمومین
ارباب فضل بوده باشند مستحب است که ایشان را مخصوص بصف اول گردانند
و مقتضای اخبار و کلام علمای ابرار اینست که فرقی نیست در میان نمازها در جماعت
در آنها مستحب است و جماعتی تصریح کرده اند که افضل صفوف اول صفوفست و از
بعضی ظاهر میشود که در نماز جنازه افضل صف آخر است و بنابراین مشکل میشود
حکم باستحباب تقدم اهل فضل و ملبس دن ایشان در صف اول در نماز جنازه
و اولی مراعات این دو امر است در احوال مختلفه بنحوی که اهل فضل را در نماز جنازه
اختصاص بصف اول میدهد و گاهی بصف آخر با مطلقی محض شده باشد و لکن قول
ثانی اقوی است و مراد از اهل فضل چنانچه بعضی گفته اند کسی است که صاحب یک کمال
و زیادتی باشد خواه علم یا عمل یا عقل و این استحباب مخصوص بکسی دون دیگری نیست
بلکه بر امام و مأمومین و اهل فضل همگی بلکه بر همه مکلفین مستحب است تقدیم اهل
فضل را و همچنین آنکه صف اول را باید اختصاص باهل فضل داد و همچنین اولی است که

کسانیکه پس تر اند از ایشان ولکن از اهل فضل اند مخصوص بصف دوم کرده اند
و همچنین در طرف راست صف اول بعضی گفته اند افضل از طرف چپ است پس سزاوار است
که افاضل اهل فضل را در یمین صف اول قرار دهند و همچنین در سایر صفوف
و اگر ماموم از قرائت فارغ شود قبل از امام در جائیکه قرائت کند او جایز است
مستحب است که تسبیح گوید و از بعضی مستفاد میشود که این استحباب در نماز
اخفاتیه است و اولی اینست که در جهریه نیز خالی نشود اگر جمع میان گوش
دادن قرائت و تسبیح تواند کرد و فرقی در این نیست میان الحمد و [illegible]
بنی الف کرده باشد با امام مرض و بعضی گفته اند که مخیر است میان تمام کردن
قرائت و تسبیح کردن باینکه آیه از قرائت را بگذارد تا امام باو برسد
پس آیه را بخواند تا با امام برکوع رود و احوط اولست مگر آنکه گذاشتن آیه
باعث فوت متابعت شود پس تخییر ضرر ندارد و مراد از تسبیح سبحان الله
است نه سایر اذکار و اما فراغ از سایر اذکار مثل قرائت باینکسی را
نیافته ام که منع کرده باشد لکن تسبیح در هر حالتی نیکو است
و در وقتی که مستحب است که بگذ نماز برخیزند خلافست اقوی اینست که
آن وقت گفتن موذن است قد قامت الصلوه و مکروهست تا خیر گذاردن

بعد از

بعد از اقامه همراه امام داخل نماز شده باشند و بعضی بعد از قول موذن قد
قامت الصلوه مکروه میدانند و بعضی وقت شروع باقامه و تکلم بین دو قول یا اینست
و در ایستادن ماموم مرد تنها در خارج صف با وسعت صف خلافست اقوی
جواز با کراهت است و اگر عذری و مانعی باشد کراهتی نیست و اگر خارج صف ایستاد
بجانب مرد و زن اولی اینست که محاذی امام بایستد و اما زن پس مکروه نیست
ایستادن او تنها اگر زنان با او نباشند بلکه بعضی از مستحب میدانند و بدانکه
در امام جماعت چند چیز شرطست یکی عقل است پس دیوانه در حال دیوانگی امامتش
صحیح نیست در هر نمازی که باشد اما اگر گاهی دیوانه باشد و گاهی عاقل در حال عقل
امامت میتواند کرد بنابر اقوی لکن اقتدا باو مکروهست و اگر در اثنای نماز
دیوانه شود نماز او باطل و اقتدای ماموم نیز باطل میشود و نیت انفراد میکند
چنانچه بعضی تصریح کرده اند و بعضی منع کرده اند اقتدای [illegible] که ضعیف
العقل میباشد دیگر از شرایط امام ایمانست در هر نمازیکه باشد حتی جنازه
و نافله و مراد از ایمان اینست که اعتقاد باصول دین بنحوی که دانسته باشد بنحوی که
او را اثنی عشری گویند بنابراین امامت کافر جایز نیست و اگر شک کند در اسلام
امام اقتدا باو جایز نیست اگرچه در دار الاسلام باشد و ظن باسلام کافی نیست

و بمجرد نماز کردن بدون تلفظ بشهادتین اسلام ثابت نمیشود چنانچه بعضی
تصریح کرده اند و اگر اسلام ثابت شده باشد پس شک در ارتداد نباید اقتدا
جایز است و امامت مخالفین نیز جایز نیست خواه مثل خودش را امامت کند یا نه
خواه مذهب خود را بتقلید اخذ کرده باشد یا بحجه شبهه و امامت غیر اثنی عشری
نیز جایز نیست اگر چه داخل در فرق شیعه شمرده شود مثل کیسانیه و فطحیه و واقفیه و کو
ایشان و اگر نماز کند بعقب کسیکه او را مؤمن و عادل میدانست پس بعد از نماز
معلوم شود که کافر بوده اظهر و اشهر صحت نماز است و عدم احتیاج باعاده و قضا است
خواه کفر بوده باشد که عادةً مستور و پوشیده میباشد یا نه خواه کفر ارتدادی
باشد یا غیر آن و مخالف نیز مثل کافر است در عدم لزوم اعاده اگر خلافش
بعد از نماز معلوم شود دیگر از شرایط امام عدالت است پس اقتدا بغیر عادل جایز
نیست خواه فاسق باشد [illegible] پس اگر نماز کند بعقب کسیکه او را فاسق میدانسته نمازش
باطلست و باید اعاده کند و اگر اقتدا کند بکسی که عدالتش شرعا ثابت نشده
اقتدا اش صحیح نیست و اگر اقتدا بمجهول الحال نماید پس بعد عدالتش معلوم شود
این باعث صحت نمیشود و ثمره نیست در عدم جواز اقتدا بغیر عادل میان آنکه
ماموم عادل باشد یا نه پس اینکه بعضی از عوام میگویند که این امام مثلا عادلست

مارا

مارا میخواهند کرد کلامی است فاسد زیرا که اگر ماموم فاسق باشد یا عادل امام باید
عادل باشد و فرقی در میان نمازها نیست پس هر نمازی که در آن جماعت
جایز است امامش باید عادل باشد حتی نماز میت یا نه و اگر فسق امام فسق خفی
باشد و بظاهر عادل باشد پس کسیکه مطلع بفسق او شده از برای او جایز نیست
اقتدا کردن و اگر باو ثابت شده جور کسی اقتدا کند بجهة امامت آنشخص عادل
باشد اقتدا باو جایز است و اگر اقتدا کند بکسیکه او را عادل میدانسته
پس بعد از نماز فسقش بروز کرد و معلوم شد که در وقت نماز فاسق بوده اظهر
و اشهر اینستکه نمازش صحیح است و محتاج باعاده و قضا نیست خواه جماعت
واجبه باشد مثل جمعه خواه مستحبه و اگر در بین نماز فسقش معلوم شود بعضی نماز
او را فاسد و از سر گرفتن را لازم میدانند ولکن اقوی صحت نماز و لزوم قصد
انفراد است لکن احوط اتمام پس اعاده نماز است اگر قصد انفراد نکنند
نمازش باطلست و اگر قصد انفراد پیش از قرائت کرده واجبست قرائت
و اگر در اثنای قرائت یا بعد از آن قصد انفراد کرده احوط اینست که قرائت را
بجا آورد اینها در وقتی است که جماعت مستحبه باشد و اگر جماعت واجبه باشد
ظاهر اینستکه واجبست از سر گرفتن نماز و قصد انفراد جایز نیست و اگر امام

و ماموم مختلف باشند در مسایل فقهیه مثل اینکه یکی چیزی را مثل سوره مثلا واجب داند
و دیگری نداند یا اینکه یکی چیزی را مبطل نداند و دیگری بداند مثل آنکه یکی نماز در حریری که
ساتر نباشد صحیح داند و دیگری فاسد آیا در اینحال اقتدا بیکدیگر میتوانند نمود یا نه
تحقیق آنستکه مسئله را چندین صورتست که حکم در آنها مختلف میباشد یکی
آنستکه محل اختلاف ایشان چیزی است که ربطی بنماز ندارد مثل اینکه اختلاف
ایشان در مسایل دیات و شهادات و قضا باشد و اشکالی نیست در اینکه این اختلاف
مانع از اقتدا نیست خواه هر دو مجتهد باشند یا مقلد یا یکی مجتهد و دیگری مقلد خواه
جماعت واجبه باشد یا مستحبه و همچنین اختلاف در مسایل اصول دین نیز باعث منع
اقتدا نمیشود بشرط آنکه اعتقاد امام منشأ کفر او یا فسق او نشود دیگری آنکه
محل اختلاف ایشان چیزی است که متعلق بنماز است مثل آنکه مختلف باشند
در ارکان نماز یا اجزا یا شرایط یا منافیات آن ولکن امام نماز را بوجهی
میکند که ماموم نمیتواند حکم بفساد آن نماید بحسب اعتقاد خودش یا باجتهاد یا بتقلید
مثل آنکه امام نماز را در حریر غیر ساتر صحیح میداند و ماموم فاسد لکن حین امام
در آن حریر نماز نمیکند یا آنکه امام وضو با مضاف را جایز میداند بخلاف ماموم
لکن حین با مضاف وضو نگرفته یا آنکه امام در جوراب سیاق نماز را صحیح میداند

بخلاف

بخلاف ماموم لکن امام حین در آن جوراب نماز نمیکند و اقتدا در اینحال نیز اشکالی
در صحت اقتدا نیست دیگر آنکه محل اختلاف امور متعلقه بنماز است مثل آنچه مذکور شد
و امام نماز را بنحوی میکند که در پیش ماموم بحسب اعتقاد ماموم نمازش فاسد است
اگر چه بحسب اعتقاد خودش نمازش صحیح باشد مثل اینکه امام سوره متصل را ترک کند
یا ادغام صغیر را مراعات ننماید یا وقف با حرکت یا وصل با سکون کند یا سوره را یا جلسه
استراحت را یا قنوت را ترک کند و ماموم ترک این امور را مبطل نماز داند
و در اینصورت در حکم بصحت اقتدا اشکال است و اقرب عدم صحت است و صورت
دیگر آنکه امام سوره را مستحب داند مثلا و ماموم واجب لکن امام آنرا بقصد قربت
یا بقصد استحباب بخواند یا امر مجمل باشد اقرب جواز اقتدا در این صورتست
اگر چه بعضی آنرا مانع میدانند صورت دیگر آنکه محل اختلاف متعلق بنماز باشد مثل
همین مثالهای مذکوره و امام بوجهی نماز کند که باعتقاد ماموم صحیح باشد ولکن
باعتقاد خودش باطل باشد مثل آنکه در پوست سنجاب یا حریر غیر ساتر نماز کند
باعتقاد خودش نمازش باطل باشد اگر چه باعتقاد ماموم نمازش صحیح است پس در اینحال
بلا اشکال اقتدا باو صحیح نیست صورت دیگر آنکه محل اختلاف مربوط بنماز باشد مثل
آنچه مذکور شد و امام نماز کند بر وجهی که ماموم حکم بفساد نمیکند اما حکم بصحت

بنا بر اشتباه بلکه در آن مردد است مثل آنکه نماز در سینی جاب میکند و سوره را ترک
باشتباه مجتهد اینکه را جایز میداند اما ماموم مردد است در صحت و فساد آن و لهذا
عمل باحتیاط میکند و در اینحال حکم بصحت اقتدا مشکلست لیکن احتمال صحت اقوی است
و صورت دیگر آنکه محل اختلاف نیز مربوط بنماز است نه امام چون چیزی را در نماز و
مقدمات آن نماز جایز میداند که ماموم جایز نمیداند و مبطل نماز میداند لیکن
میداند که امام از ابی خواهد آورد یا بجا آورده در اینحال نیز اقرب صحت اقتدا است
و صورت دیگر آنکه ماموم حقیقتا امام را عمیدانند در آن امور بلکه ماموم معتقد نماز
میداند در اینحال نیز اقرب صحت اقتدا است و اگر اختلاف ایشان در حکم نباشد
بلکه در موضوع حکم باشد بنحوی که مترتب شود بر آن فساد نماز مثل اینکه ماموم را اعتقاد
این باشد که این جامه که امام پوشیده نماز در آن جایز نیست مطلقا اگرچه جاهل
بآن باشد و امام را معتقد این باشد که این از آن قسم نیست بلکه از آن امور است
که نماز در آن جایز است و مثل اینکه امام آبی را آب مطلق دانسته و وضو ساخته
بآن و آن آب نزد ماموم آب مضاف است و وضو بآن ضرور جاهل بمضاف نیست صحیح
نیست پس در اینحال اقرب عدم صحت اقتدا است و اگر ماموم شک کند در خطای امام
در آن موضوع مثل اینکه شک کند در اینکه آنچه امام پوشیده از آن چیزی است که

نماز در آن

نماز در آن جیوان کرد یا نه اقرب صحت اقتدا است در اینحال و در الحاق ظن در این
مسئله و مسئله سابقه بعلم تامل باشک اشکالست و بکار از شرائط امام طهارت
مولد است پس اگر علم حاصل شود که امام از اولاد زنا است نمیشود با او اقتدا با او
جایز نیست و اگر علم واقعی حاصل نشود اما بشهادت دو عادل ثابت شود بعضی منع از
اقتدا کرده اند مثل آنکه علم داشته باشند و ظاهر کلام بعضی جواز اقتدا استفاد
میشود و احوط بلکه اقرب قول اول است و اگر بعضی از مامومین علم بآن داشته باشند
و دیگران ندانند کسانیکه میدانند اقتدا نمیتوانند نمود و کسانیکه نمیدانند
میتوانند و باکی نیست اقتدا کردن بولد شبهه و کسیکه پدر او معلوم نباشد
و کسیکه مردم درباره نسب او حرف میزنند ولکن بعضی تصریح بکراهت امامت
ایشان کرده اند و فرقی نیست در عدم جواز امامت ولد الزنا میان آنکه
امامت بجهت مثل خودش نماید یا بجهت دیگری و جایز نیست اقتدا کردن کسیکه
ایستاده نماز کند بکسیکه نشسته نماز کند پس قیام امام شرط است در
اقتدا بکسیکه ایستاده نماز میکند و مراد از کسیکه ایستاده نماز میکند
کسی است که واجب بر او قیام پس متابعت کردن او امام را در نشستن
باعث جواز نمیشود و فرقی در این حکم نیست میان زن و مرد و خنثی و نماز یومیه

اموات و آیات و جنازه و سایر نوافل که جماعت در آنها جایز است چنانچه از اخبار
و کلام علمای ابرار ظاهر میشود و عدم جواز نسبت بماموم است پس بر امام چیزی
لازم نمی آید بنابر اقرب و جایز است اقتدا کردن کسیکه نشسته نماز میکند
بکسیکه نشسته نماز میکند مطلقا خواه عذر امام امید زوال داشته باشد یا نه و اما
اقتدای نشسته بخوابیده جایز نیست همچنین ایستاده بخوابیده اقتدا نمیتوانند
کرد و اما نشسته و خوابیده اقتدا با ایستاده میتوانند کرد و همچنین خوابیده به پهلو
یا پشت به نشسته اقتدا میتوانند کرد و اقتدای کسیکه به پهلو خوابیده بکسیکه
به پشت خوابیده جایز نیست و عکس جایز است بنابر اقوی و جایز است اقتدای
پهلو خوابیده بمثل خودش و همچنین در پشت خوابیده و احوط عدم جواز اقتدای
کسی است که در ایستادن محتاج بتکیه دادن نیست بکسیکه محتاج بآن میباشد
و اگر امام را بنا عارض شد و نتواند ایستاده نماز کند مستحب است که دیگری را
بجای خود باز دارد تا بجهت اشخاصیکه ایستاده نماز میکنند نماز کند و کسیکه
در بعضی از احوال نماز محتاج به نشستن یا خوابیدن به پهلو یا پشت شود میتواند
اقتدا باو کند صحیح که محتاج بآن نمیباشد و اگر امام قایم در بین نماز عاجز از قیام
شود و بنشیند اقتدای مامومین صحیح باطل میشود و ظاهر کلام کسانیکه الحکم را کرده اند

النکه

آنستکه نماز مامومین باطل نمیشود بلکه باید دیگری را پیش داشته اقتدا باو کنند
اگر نتوانند و الا قصد فرادی کنند و جایز نیست اقتدا کردن کسیکه قرائت
حمد و سوره را درست میتواند خواند بکسیکه لحن میکند و غلط میخواند
بنابر اشهر و اظهر خواه آن غلط در حمد و سوره هر دو باشد یا یکی خواه نتواند
اصلاح آن بکند یا نه خواه آن غلط تغییر دهد معنی را مثل ضمه دادن تاء انعمت
یا نه مثل فتحه دادن میم الحمد و کسیکه لحن میکند اگر نتواند اصلاح کند
و نکند نمازش باطلست و همچنین نماز کسیکه باو اقتدا کرده با علم او
بحال امامش اگر قرائت را ترک کند عمدا و از جمیع مستفاد میشود فساد نماز
ماموم مطلقا اگرچه قرائت را ترک نکند و حکم باین مشکلست و احوط اتمام
نماز و اعاده است و فرقی در فساد اقتدا با امام که لحن میکند نیست میان آنکه
قبل از نماز بداند که امام غلط میخواند یا در بین نماز مطلع شود مطلقا اگرچه بعد از
رکوع باشد و کسیکه لحن میکند و عاجز است از اصلاح آن جایز است
او را اقتدا با امامیکه لحن میکند و عاجز است از اصلاح اگر موضع لحن یکی باشد
و لحن امام زیاده نباشد و نتواند ماموم با امام صحیح القرائت اقتدا نماید و اگر
تواند جواز اقتدا با امام لحن کننده مشکل است و احوط عدم جواز است

و اگر لحن امام بیشتر باشد اقرب عدم جواز اقتدا است و همچنین اگر موضع
لحن مختلف باشد بنابر احوط و جایز نیست امامت کردن کسیکه زبانش مئوف
و معیوب نیست بجمعی که نمیتوانند قرائت را درست بجا بیاورد بجهت کسیکه
زبانش صحیح است و میتواند قرائت را درست بجا آورد پس کسیکه
میتواند قرائت را درست بخواند جایز نیست اقتدا کند بکسی که را را بلام
میخواند یا با را بلام ادا میکند و بالجمله هر کسیکه عاجز است از قرائت
صحیحه شرعیه جایز نیست او را امامت کردن بجهت کسیکه عاجز نیست از آن
خواه باعتبار عدم قدرت بر آن حرف باشد یا باعتبار عدم قدرت
بر اعراب باشد خواه در حمد باشد یا سوره و اما کسیکه تا را مکرر میگوید
و او را تمتام میگویند یا آنکه فا را مکرر میگوید و او را فافا میگویند جمعی گفته اند
که جایز است اینها را امامت کردن بجهت غیر که چنین نیست و لباست که
فرق گذاشته میشود میان آنکه تا یا فا اول کلمه را مکرر گوید یا وسط را پس
اول جایز و ثانی غیر جایز و این فرق مشکل است و بالجمله آنچه ذکر کرده اند نیکو است
اگر تکرار مستلزم فوات واجبی نشود و الا مشکل است و بعید نیست مکروه است
اقتدا با ایشان و کسیکه زبانش معیوب است و عاجز است از اصلاح حرف جایز است

اورا

او را اقتدا بمثل خودش اگر موضع غلط یکی باشد یا غلط ماموم بیشتر باشد
و هر دو عاجز باشند از اقتدا بکسیکه صحیح است اقتدای هر یک باو و اگر
غلط امام بیشتر باشد اقرب منع اقتدا است و اگر امام عاجز باشد از
بعضی از امور که در قرائت مستحب میباشد مثل مد منفصل یا آنکه عمدا اتیان ترک
کند اقتدا باو جایز است و کسیکه گنگ است امامت نمیتواند کرد بجهت کسیکه
قرائت میتواند بخواند و جایز است اقتدای گنگ بمثل خودش اگر نتواند اقتدا
بقاری نماید و اگر تواند پس اگر اقتدای گنگ را بصحیح واجب دانیم پس اقتدا
بمثل خودش جایز نیست بنابر اقرب و اگر نه احوط نیز ترک است و اقتدا بصحیح است
و امی را جایز نیست اقتدا بگنگ و عکس هم جایز نیست بنابر اقرب و همچنین
جایز نیست اقتدای قاری بامی کسیکه نمیتواند قرائت را صحیح بجا آورد بامی و در تفسیر
امی خلاف است بعضی تفسیر کرده اند امی را بکسیکه قرائت حمد را نیکو نخواند یا آنکه
قرائت را نیکو نداند و بعضی گفته اند آنستکه حمد را و سوره را یا بعضی از آنها را
اگرچه حرفی باشد بدرستی یا صفت واجبی باشد نیکو نداند و اقتدای امی بامی را فروع
بسیار است لکن بجهت قلت احتیاج ترک کردیم زیرا که آنکه صاحب علمی الله باشد
و نتوان اقتدا باو کرد کم است که امی باشد و قرائت را نیکو نتواند

خواند اگرچه این بسیار است بلکه اکثر عوام این اند و اینکه کسیکه لحن میکند و کسیکه
زبانش معیوب است اگر عاجز شوند از تحصیل قرائت و نتوانند اقتدا کنند بکسیکه
قرائتش خالی از عیبست با سایر شرایط در وجوب اقتدای ایشان با شخص
خلاف است و مسئله محل اشکال است و اقرب عدم وجوب اقتدا است اگرچه احوط
اقتدا است و مقتضای کلام علما آنستکه جایز نیست اقتدا کردن کسیکه قرائت
صحیح میخواند بکسیکه لحن میکند یا زبانش معیوب است یا امی است در هر نمازی که
جماعت در آن جایز است از نمازهای واجبه و سنتیه حتی نماز جنازه اگرچه تکبیرات را
و ادعیه را تواند خواند لکن در این حکم اشکال است بلکه معتمد در اینجا
جواز اقتدا است و اگر امام از قرائت صحیحه در نماز یومیه عاجز نباشد
لکن عاجز باشد از اذکار واجبه بر وجه معتبر شرعی اقوی جواز اقتدا است
باو و احوط عدم جواز است و اگر کسی عاجز باشد از قرائت مثل امی چنانکه
مذکور شد و کسیکه قرائت را میداند خواهد اقتدا نماید باو بگمان آنکه
قرائت او صحیح است در وجوب اعلام او بعجز خود اشکال است و شاید که عدم
وجوب اقرب باشد و امامت کردن مرد جایز است و جایز نیست امامت کردن زن
مرد را اگرچه غیر بالغ باشد و همچنین خنثی مشکل را و جایز نیست امامت کردن خنثی

مشکل

مشکل مرد را و مثل خودش را پس مرد بودن شرط است در امامت مرد و خنثی در همه
نمازها و زن را جایز است اقتدا بمرد اگرچه اجنبی باشد و کراهتی در آن نیست
اگرچه در خلوت باشد و امام راتب در مسجد اولی بامامت است در آن مسجد
از غیرش بلکه از هاشمی نیز باشد و همچنین صاحب منزل اولی است از غیر بغیر از هاشمی
و این اولویت در وقتی است که صفات امام را داشته باشند و این اولویت
ثابت نیست اگرچه آن غیر اکمل باشد در علم و عمل و قرائت و در همه نمازها این
اولویت میباشد خواه ادا و خواه قضا و خواه جمعه و عیدین و خواه نماز میت
و خواه غیر این نمازها پس کسیکه در مسجد و منزل بغیر امام راتب و صاحب منزل
اقتدا کند ترک اولی کرده و همچنین امام نیز ترک اولی کرده خواه امام
راتب منفرد نماز کند یا جماعت و این اولویت بر نهج وجوب نیست و شرط صحت
جماعت و ثواب آن نیز نیست و اقوی بر طرف شدن کراهت است اگر امام راتب
یا صاحب منزل اذن دهند غیر را بامامت و قول بخلاف این ضعیف است
و تصریح کرده اند بعضی بآنکه افضل آنستکه کسیکه اولی است مثل صاحب منزل
امام راتب اذن دهد غیر خود را که افضل از او میباشد و بعضی را در این
تردد است و کسی را که اذن داد اولی میباشد از غیر و اولویت امام راتب

موقوف بحضور او نیست پس اگر ناظر کنند کسی را که بعضی او میشنوند تا اینکه بیاید
یا آنکه نایبی قرار دهد تا وقت فضیلت تنگ شود و اگر از فوت وقت فضیلة
نترسند و نه خود بیاید و نه نایبی قرار دهد ماً مومین پیش میدارند کسی را که اختیار
نمایند و اگر اختلاف کنند رجوع بمرجح مینمایند و اگر امام در اثنای نماز ایشان
آید جایز نیست ایشان را قطع نماز بلکه امام داخل میشود ایشان را در نماز و اگر
بعد از نماز ایشان آید بعضی تصریح کرده اند که مستحب است ایشان را اعاده
نماز با او و اگر صاحب منزل حاضر نباشد بعضی احتمال داده اند انتظار او را
نیز و مراد بصاحب منزل آنستکه ساکن در آن باشد اگرچه مالک آن نباشد
بنحوی که صادق باشد که صاحب منزل است و مالک منفعت اولی از مالک
عین است و مالک عین با منفعت اولی از کسی است که بعاریه نشسته و اگر
امام در اثنای نماز از او صادر شود چیزی که باعث وضو یا غسل میباشد نمازش
باطل است و جایز است او را قرار دادن نایبی که با ماً مومین نماز را تمام کند
پس اگر مقدم داشت با او نماز میکنند ماً مومین و فرقی میان حدث اختیاری
و اضطراری نیست و اقرب اینست که حکم سایر مبطلات نماز نیز حکمش مثل حکم
حدث است در جواز قرار دادن نایب اگر مبطلی عارض شود و ظاهر اینستکه

امانیز

فرقی نیست در جواز نایب قرار دادن میان آنکه مبطل عمدا واقع شود یا اضطرارا
بلکه اگر امام در اثنای نماز معلوم شود که نمازش از اصل فاسد بوده مثل آنکه با طهارت
داخل نماز نشده باشد جایز است نایب قرار دادن بنابر اقوی و اگر امام مسافر باشد
و ماً مومین غیر مسافر بعد از اتمام نمازش جایز است او را نایب قرار دادن تا با او
نماز را تمام کنند و اما معنی میشود بای صورت که امام نمازش قبل از ماً موم
تمام شود در جواز نایب گرفتن بانه دلیلی بر آن نیافتیم و اگر امام در اثنای نماز بمیرد
جایز است که ماً مومین کسی را نایب او قرار دهند که با او نماز را تمام کنند و همچنین
در صورت غش امام بنابر اقوی و همچنین اگر جنون عارض شود یا مرض دیگری عارض شود
بنابر اقوی و اگر امام نایب قرار ندهد جایز است ماً مومین را نایب قرار دادن و
بدانکه نایب قرار دادن امام و ماً مومین در این مواضع مسقط شرعی جماعت
واجبه و واجب نیست و شرط صحت نماز نیست بنابر اقوی پس بنابراین مستحب میباشد
و در جماعت واجبه واجب است نایب قرار دادن بنابر اقوی و احوط و استحباب استنابه
در همه جا ثابت است خواه یومیه و خواه غیر آن حتی نماز میت و استسقا و مستحب است
که نایب آن وقت آنجا حاضر باشد و فرقی نیست در جواز نایب گرفتن میان آنکه
سبب آن در اول نماز واقع شود یا وسط یا آخر آن اگرچه قبل از سلام باشد و شرط است

در نایب همه آنچه در منوب عنه شرط میباشد حتی قدرت بر قرائت صحیحه اگرچه در جایی
نباشد که قرائت بر نایب واجب باشد مثل آنکه در دو رکعت آخر نایب قرار دهد
بنابر احوط و اقرب واجب نیست که آن کسی را که نایب قرار میدهند اقتدا بامام کرده باشد
پس نایب قرار دادن غیر ماً موم نیز جایز است بنابر اقوی و اگر نایب غیر ماً موم باشد
باید ابتدا بنماز کند نه از آنجایی که امام قطع کرده شروع کند بنابر اقوی و اما جایز است
نایب قرار دهند کسی را که مشغول است بنماز میکند یا نه در آن اشکال است احوط ترک
استنابه غیر ماً موم است مطلقا و خلافی نیست در جواز نایب قرار دادن کسیکه
مسبوق است نسبت بامام و ماً موم و بعد از اینکه ماً مومین از تشهد فارغ شدند
بدست خود اشاره میکند بسوی ایشان از راست و چپ تا سلام دهند و اگر باین عمل
کسی را پیش دارد تا با ماً مومین سلام دهد اولی است و اگر ماً مومی را قبل از قرائت
نایب کنند واجب است بر او قرائت و اگر بعد از قرائت باشد ساقط میشود از او
قرائت و اگر در اثنای قرائت ماً موم را نایب کنند واجب است بر او اتمام قرائت
و خواندن آنچه را امام ترک کرده بنابر اقرب یا ابتدا از وسط کلام و موضعی که
نظم قرائت بهم میخورد جایز نیست و واجب است بر ماً موم نیت اقتدا بنایب بنا
بر احوط و اقوی و حقیقة قرار دادن امام شرط نیست بلکه اگر بعضی از ماً مومین

خود

خود پیش روند و نماز را تمام کنند جایز است بنابر اقوی و احوط اینست که بجماعت
هر طایفه از ماً مومین امامی قرار داده نشود بلکه همه بیکنفر اقتدا کنند و مستحب است که
اگر امام را مانعی از اتمام نماز رو دهد یا حدثی از او سر زند یا بیادش آید که طهارت
نداشته در حالیکه نایب قرار میدهد جامه خود را بدماغ بگیرد و واجب است نایب قرار
دادن کسیکه نیابت او مستلزم فعل کثیر نباشد پس میتوان نایب گرفت کسی را
که در صف میباشند که پیش آمدن ایشان موجب فعل کثیر میشود بنابر احوط بلکه خالی
از قوه نیست بالتقدم قلیلی که جماعت موقوف بآن میباشد ضرر ندارد و آن غالبا
فعل کثیر نیست و شرط نیست موافقت نماز نایب با ماً مومین در ادا بودن و قضا بودن
و نحو آن و احوط آنستکه اعلام کند ماً مومین را در نایب گرفتن شخص معینی و اگر
نکرد و بعد از نماز معلوم شد اقوی عدم وجوب اعاده است بر ماً مومین و جایز است
اقتدای حاضر بمسافر بلکه باید قصر کند اگرچه در نماز چهار رکعتی باشد و همچنین جایز است
عکس و لکن مکروه است اقتدا کردن حاضر بکسیکه تمام میکند بمسافر بکسیکه قصر میکند در
نمازهای چهار رکعتی و اما کراهت در غیر چهار رکعتی نیز هست یا نه جستجو محل اشکال است
پس احوط اجتناب است با امکان اقتدا الحاضر و همچنین مکروه است اقتدای حاضر
مذکور بحاضر و بالعکس در نمازهای چهار رکعتی و اما در غیر چهار رکعتی نیز مکروه است یا نه

احوط مراعات اولست اگر ممکن باشد از اقتدا بمسافر و اما همچنانکه اقتدای
مسافر بحاضر و بالعکس مکروهست همچنین امامت هر یک بجهت دیگری نیز مکروهست بانه معتمد
در نظر اینستکه در نماز چهار رکعتی مکروهست و اما در غیر آن الکالست و احوط
اجتنابست اگرچه حکم بعدم کراهت خالی از قوت نیست و کراهت بجهت امام در جائیست
که مستعمدا امامت کند و معنی انکه حال ماموم را میداند که مکروهست اقتدای او و اگر نداند
یا معتمدا امامت نکند کراهتی نیست و اما کراهت امامت هر یک از حاضر و مسافر
بجهت دیگری مختص باین صورتست که ماموم مخیر در او باشد یا با اختلاف ماموهین
و معتمد ایشان نیز مکروهست اشکالست احوط کراهتست بلکه خالی از قوت
نیست و در صورتیکه اقتدا اکرده باشد ثواب جماعت مترتب میشود بالکلیه و اقتدای
مسافر بمسافر و مکروه نیست بلکه ~~جائز~~ بالاجماع و اگر مسافر بحاضر اقتدا کرد واجبست که
در دو رکعت سلام دهد و اتمام جایز نیست و نماز دیگر را بدو رکعت دیگر اقتدا
میتواند کرد و اگر امام باید تمام کند و ماموم قصر مستحبست امام را که اشاره
کند ماموم سلام گوید پس امام برمیخیزد و نماز خود را تمام میکند و اگر امام مسافر
باشد و ماموم حاضر میتواند ماموم نماز را قصر کند بتبعیه امام قطعی و اما مساوی
واجبست بر او اتمام یا مخیر است میتواند قصر و اتمام مثل مسافریست که واجبست بر او

نفر پس مکروهست او را اقتدای بحاضر و امامت بجهت حاضر بانه اشکالست و عدم
کراهت خالی از قوت نیست اگرچه مراعات کراهت اولی است و این حکم که کراهت باشد
مختص بنماز یومیه است بنابر اقوی لکن مراعات کراهت اولی است و جایز است
امامت کسیکه تیمم کرده بجهت کسیکه وضو ساخته و اقتدای کسیکه وضو ساخته بکسیکه
تیمم کرده بنابر اشهر و اظهر لکن هر دو مکروهست بلکه مکروهست امامت صاحب
تیمم از برای کسیکه بآب طهارت ساخته اگرچه غسل باشد و همچنین مکروهست
اقتدای صاحب غسل بصاحب تیمم و صاحب تیمم در اینمقام اعم از اینست که تیممش
بدل وضو باشد یا غسل و جایز است امامت صاحب تیمم بجهت مثل خودش و اقتدای
صاحب تیمم بصاحب وضو و اگر ماموم بداند که امام محدث میباشد و با طهارت نیست
جایز نیست او را اقتدای باو اگرچه امام خود را با طهارت داند و اگر با اینحال اقتدا
کند نمازش باطلست و اگر بعد از نماز معلوم شود که امام بی طهارت نماز کرده در
وجوب اعاده بر ماموم خلاف عظیم است اشهر و اظهر عدم وجوب اعاده است نه در
وقت و نه در خارج وقت خواه جماعت واجبه باشد یا مستحبه و اگر در اثنای نماز
معلوم شود که امام محدث است اگر جماعت جماعتی است که مستحب میباشد مثل نماز
یومیه واجبست بر ماموم که نماز را از سر گیرد بنابر اقوی و اگر در اثنای جماعت

واجبه باشد مثل جمعه و عیدین مثل اینستکه در بین نماز فسق امام بروز نماید و آن کونست
در مجلس و اگر بعد از نماز باشد اعاده نیست و اگر از امام حدثی صادر شود در بین نماز
و ماموین مطلع شوند واجبست که نیت فرادی نمایند و اگر متابعت او کنند نماز ایشان
باطل میشود و اگر قرائت را بجهت متابعت ترک کنند و اگر بر ماموین معلوم شود بعد از
نماز که نماز امام باطل بوده بجهت امری دیگر از سایر مبطلات مثل اینکه لباس او از
مال غیر بوده ظاهر اینستکه حکمش مثل اینستکه بعد از نماز معلوم شود که محدث
یا کافر بوده پس نماز ایشان صحیح است و اگر در اثنا بر این مطلع شوند مثل اینستکه
در اثنا مطلع بحدث و فسق شوند در جمیع آنچه مذکور شد و اگر بعد از نماز معلوم شود
که شرطی از شرایط امامت در امام نبوده بغیر از آنچه گفتیم مثل طهارت مولد یا عقل
یا قدرت بر قرائت یا مرد بودن پس ظاهر اینستکه اعاده در کار نیست و اگر
در اثنا معلوم شود مثل اینستکه در اثنا فسق معلوم شود و اگر ماموم شروع بنافله کند
پس امام میکند اقتدا باو صحیح است احرام گوید مستحب است او را قطع نافله و ملحق
شدن بامام اگر باتمام نافله خوف فوت جماعت بالمره و لو فوت بعدم ادراک جماعت باشد
اگرچه بکرکوع آن باشد خواه نافله راتبه باشد یا نه خواه آن فریضه یومیه باشد
یا نه و اگر خوف فوت ندارد بلکه بگمانش اینکه درک میکند جماعت را در جمیع نماز

احوط عدم قطع نافله است و اگر تمام کردن نافله لازم داشته باشد فوت بعضی از
رکعات را نه اصل جماعت احوط نیز عدم قطع است و بعضی گفته اند که مستحب است قطع
نافله همچنانکه امامت بجهت نماز گفته شد و این خالی از کفتگو نیست و احوط عدم
قطع است و اگر امام کسی باشد که اقتدا باو صحیح نیست قطع نافله مستحب نیست
قطعا و اگر ماموم در فریضه باشد پس امام تکبیرة الاحرام بگوید و امامی باشد که
اقتدا باو صحیح است لکن امام اصل یعنی معصوم نباشد و خوف باشد ماموم را که هیچ
ادراک جماعت ننماید اگر تمام کند فریضه را پس اگر ممکن است او را عدول بنافله
باینکه در رکعت اول یا دویم باشد و عدول لازم نداشته در درک نکردن رکعت
اول را با امام پس در اینحال جایز است عدول بنافله اگرچه در وقت فریضه باشد
بنابر اشهر و اظهر و قول بمنع ضعیف و قطع نماز فریضه و عدم عدول بنافله جایز
نیست بنابر اقرب و اگر ماموم داخل رکعت سیم شده باشد احوط وجوب اتمام نماز
بدون عدول بنافله مگر آنکه امام امام اصل باشد که در اینحال قطع جایز است
بلکه این قول در کمال قوت است و اگر عدول بنافله ممکن نباشد مثل آنکه در نماز
صبح باشد در نماز آیات و رکوع متعدد کرده باشد یا اینکه اگر عدول
شود نیز درک جماعت هیچ نمینماید پس در اینحال قطع نماز بجهت ادراک جماعت

است

جایز نیست بنابر اقوی و اگر امام فریضه یا غیر ان رکعتی نکرده باشد بعضی از رکعات باشد نیز عدول
بنافله جایز است بنابر اشهر و اظهر و آیا جایز است حیله کردن بجهة قطع نماز یا بی
نحوی که عدول کند بسوی نافله و از ان قطع نماید یا نه اقرب بطلان این حیله است مخصوصا بنا
بر غیر مختار از جواز قطع نافله و تمام نکردن فریضه در اینجا بلکه مذکور شد محض رخصت
نیست بلکه مستحب است بنابر اظهر و هرگاه عدول جایز شد بعضی از علما واجب میدانند
نیت عدول را قبل از اتمام دو رکعت و اگر امام امامی باشد که اقتدا با او جایز
نیست احتمال نوافل جایز نیست و عدول نیز جایز نیست و اگر ماموم یک رکعت
پیشتر عقب باشد بعد از انکه امام نماز خود را تمام کرد باقی نماز خود را باید بجای
بیاورد و اگر در دو رکعت اخر ظهر مثلا اقتدا کرد در وجوب قرائت بر او اشکال است
لکن اقوی وجوب قرائت است و اگر در رکعت دوم امام اقتدا کند قرائت بر او
نیست و یا الحمد واجب نیست بر او قرائه در رکعتی که امام قرائه میکند و اما انچه امام
در ان قرائت نمیکند اگر اول یا دوم او باشد واجب است بر او قرائت و اگر
امام او را مهلت نهد بجهت قرائه سوره بحمد اکتفا میکند و اگر بعض سوره را
نتواند بخواند نه تمام ان ظاهر این است که حمد تنها کافی است و ان بعض سوره واجب نیست
و اگر نتواند حمد را بخواند ایا باید حمد را بخواند اگر چه رکوع را در نیابد یا در سجود متابعه
میکند

میکند یا اینکه حمد را ترک میکند و رکوع را درک مینماید اشکال است و بعضی
از علما گفته اند که احوط اینست که اگر داند که نمیتواند حمد را تمام بخواند داخل در نماز
نشود مگر در وقت تکبیر رکوع و اگر قبل از ان داخل شد احوط اینست که هر چه را
میتواند بخواند پس با امام رکوع نماید و نماز را تمام و اعاده کند نماز را و از انچه
ذکر کرده است از احتیاط دویم نیکو است و ماموم که مسبوق باشد و بعد از
امام داخل در نماز شده باشد یعنی در رکعت دویم امام یا سیم یا چهارم او داخل
نماز شده باشد در نمازهای چهار رکعتی یا دویم یا سیم امام داخل نماز شده
باشد در نماز صبح یا مغرب اقوی اینست که واجب است که با خفات قرائه کند
مطلقا و ایا در رکعت دیگر که بر میخیزد بعد از سلام امام نیز واجب است اخفات
حتی در جهریه یا واجب است جهر در جهریه و اخفات در اخفاتیه اشکال است
لکن احوط مراعات اخفات است در اخفاتیه و جهر است در جهریه و کسیکه در
دو رکعت اخر نماز چهار رکعتی ملحق شود در دو رکعت اخر خودش که بعد از امام سلام
میکند اقوی اینست که مخیر است میانه حمد و تسبیح مثل حال انفراد اگر چه امام در
دو رکعت اخر خود تسبیح خوانده باشد و همچنین اگر سه رکعت عقب باشد
در دو رکعت اخر مخیر است و همچنین در مغرب و بالجمله ماموم مسبوق در دو رکعت

اخر خود مخیر است مثل حال انفراد و تصریح کرده اند بعضی باینکه احوط قرائت است و کسیکه
در رکعت دویم با امام ملحق شود در دویم خودش واجب است بر او تشهد و بالجمله تشهد
امام از وظیفه ماموم مجزی نیست و اگر بعد از تشهد باید متابعه کند امام را اقرب
اینست که واجب است تشهد را تخفیف بجا اورد و صلوات نیز داخل تشهد است
در اینجا و اگر تشهد خواندن مستلزم فوت متابعه در افعال شود احوط اینست که
در اینحال نیت فرادی کند و اگر چه تواند بخواند و نماز را تمام کرده اعاده کند
آن هم احتیاط دیگر است و اگر بعد از ان نباید متابعت کند لازم نیست که تخفیف
باشد و اگر امام تشهد بخواند در جائی که بر ماموم تشهد نیست اقوی اینست که مستحب است
که ماموم نیز متابعه کند امام را در خواندن تشهد و ظاهر کلام بعضی اینست که لازم
است که تسبیح و تحمید گوید و اقرب اینست که واجب است بر ماموم در اینحال تجافی و عدم
تمکن در نشستن و اگر ماموم مسبوق باشد و از نمازش باقی مانده باشد جایز
است او را که صبر کند تا امام سلام دهد پس او برخواسته نماز را تمام نماید
و در اینجا محتاج به نیت مفارقت نیست و بعضی گفته اند که بعد از انکه امام سر
از سجده برداشت جایز است ماموم را که برخیزد و نماز را تمام کند بدون نیت
انفراد اگر بعد از سلام مفارقت کند افضل است ولکن اقرب اینست که مفارقه
قبل

قبل از سلام بدون نیت انفراد جایز نیست و با نیت انفراد اقرب جواز است
و اگر ماموم در رکعت دویم ملحق شود مستحب است او را که با امام قنوت بخواند و
قنوت خود را در جای خود میخواند و در جائی که مستحب میباشد جایز است ماموم را مفارقت
و اعراض از جماعت به نیت انفراد در اثنای نماز اگر عذری و ضرورتی باشد بلا اشکال
و در جواز ان بدون عذر اشکال است اظهر و اشهر جواز است و بعضی گفته اند جایز
نیست مگر انکه خواهد قبل از امام سلام گوید و ان احوط است و بنابر مختار مفارقت
با قصد فرادی جایز است در جمیع احوال نماز اگر چه با امام داخل در نماز نشده باشد
پس اگر در اثنای قرائت نیت کند و قبل از رکوع مفارقه کند جایز است و اگر قبل
از قرائه منفرد شد واجب است بر او قرائه و اگر بعد از قرائه و قبل از رکوع و قنوت
منفرد شد بعضی گفته اند قرائت ساقط است لکن احوط قرائت است و اگر در
اثنای قنوت یا بعد از ان جدا شود نیز قرائه ساقط است بنابر اظهر و همچنین
بعد از رکوع بلا اشکال و اگر در بین قرائت منفرد شود اقوی اینست که قرائت را از
سر گیرد و بنابر مختار بعضی گفته اند که اگر امام سوره را بخواند و از نصف گذشته
باشد یا سوره جحد و توحید را بخواند اگر ماموم قرائت را از سر گرفت از ان
سوره که امام میخواند عدول جایز نیست مگر در وقتی که خواهد بیاید از سوره جمعه و منافقین را

بخواند دو فرضها نیست در جواز انفراد و میان نماز تا بلکه جماعت در آنها سنت است
فی نماز میت با آنکه منشود و در نماز میت اگر دور باشد بنحوی که اگر تنها نماز
کند جایز نیست که این قدر دور باشد پس در اینجا احوط عدم انفراد است
در نمازی که جماعت در آن واجب است جایز نیست انفراد در هیچ جایی و جایز است
ماموم را که سلام گوید قبل از امام بقصد انفراد در جماعت مستحب اگرچه بی عذر
باشد و اما جایز است سلام دادن قبل از امام بدون ضرورت و عذر و بدون
قصد انفراد یا نه بعضی جایز ندانسته اند مگر با ضرورت و اقوی آنست که جایز است
با ضرورت و بدون آن   مستحب است بنا کردن مسجدها و اخبار در این
باب بسیار است چنانچه در روایت معتبر از حضرت صادق ع روایت شده
که فرمودند کسی که مسجدی را بنا کند خدا از جهت او خانه در بهشت بنا کند و مستحب است
اعاده و نو کردن آنچه خراب شده از مسجدها و واجب نیست مراعات
هیئات اول خصوصا اگر وضع ثانی اصلح باشد و جایز نیست خراب کردن مسجد
با مصلحت و اگر مشرف بر خرابی باشد جایز است خراب کردن آن و اقوی آنکه
شاید خراب کردن آنقدر موقوف بر آنست و در جواز خراب کردن بجهت توسعه اشکالست
و اصح جواز است و در این هنگام فرض نیست مبادا که بعضی اجزا خراب کنند با

جمیع

جمیع اجزا او در ثبوت احکام بلکه مخصوص بمسجد الحرام و مسجد پیغمبر است بجهت آنقدر که
زیاد شده محل اشکالست و قول بآنکه این احکام دایر مدار اسم است که
حکم بر آن شده نیکو است و اقوی آنست که جایز نیست لهم زدن مسجد مگر بعد از
ظن غالب بتعمیر آن و اولی تاخیر لهم زدن مسجد است تا آنکه عمارة تمام شود
و جایز است گشودن روزنه و پنجره و در اگر مصلحت عامه در آن باشد بلکه
دور نیست که بجهت مصلحت خاصه نیز جایز باشد بلکه دور نیست جواز هر تغییری
از قبیل ساختن کنگره و وسعت دادن مکانها از آن اگر مفسده بر آن
مترتب نشود و مصلحت عام یا خاص در آن باشد لکن در اینها احوط اجتناب است
و دور نیست ملحق کردن مشاهد مشرفه بمساجد در جمیع آنچه ذکر شد در اینجا
و آنچه گذشت پس ساختن و تعمیر آنها اگر خراب شده مستحب است و لهم زدن
آنها بدون مصلحت جایز نیست و اگر مشرف بر خراب شدن باشد نقض آن
جایز است بجهت توسعه نیز جایز است و همچنین در تغییر آنها از آنچه گذشت
و اگر در یا روزنه گشودند بجهت مصلحت عامه پس مصلحت بر طرف شد برگردانیدن
بحال اول واجب نیست بلی اگر مصلحت اقتضا کند جایز است و اگر مسجدی را در خانه
خود قرار دهد اگر قصد وقفیت آن کرده مثل سایر مساجد بلکه از اجزای محل نماز

خود قرار داده و نماز را در آنجا میکند از قبیل احکام مساجد بر آن جاری نمیشود
بلکه بیع و اجاره آن نیز جایز است و تغییر و تبدیل آن هر نحو اراده کند و اگر قصد
وقفیت کرده و صیغه وقف جاری نموده باشد بشرایط معتبره احوط عدم تغییر و تبدیل
آنست و آیا جایز است کندن چاه یا ساختن حوض و سقایه در مسجد از برای
وضو یا نه در آن اشکالست و احوط اجتنابست بلکه وجوب اجتناب خالی از
قوه نیست بلکه احوط اجتناب از آب آن چاه و حوض و سقایه است اگرچه
منع در اینجا مشکل است بلکه اقرب جواز استعمال است و اگر مسجد بالمره خراب
شود تا مثل زمینی شود جایز است تعمیر آن بعد گوییم خواهد اگرچه مثل هیات اول
بنا شده و وضو بجهت حدث بول و غایط در مسجد مکروه است و مستثنی اگر موجب
نجس شدن مسجد میشود در آن جایز نیست و الا جایز است لکن احوط ترکست
و حرام است مالک شدن و قرار دادن مسجد را ملک خود بلکه قرار دادن
اجزا در ملک خود بنحوی که از صورت مسجدیه بیرون رود بنا بر اقوی و همچنین
حرام است قرار دادن اجزا در راه بنحوی که صورت مسجدیه محو شود یا اجزا داخل در راه
کند بنحوی که از صورت مسجد بیفتد و کسی که مسجد را ملک قرار دهد یا داخل در ملک
نماید یا راه قرار دهد یا داخل در راه کند بنحوی که گذشت واجب است که آنها را

برگرداند

برگرداند و کسی که از آلات مسجد چیزی گرفته باشد واجب است که از او برگرداند
و احوط آنست که اگر توانند آنرا بسوی آن مسجد برگردانند و الا بسوی مسجد دیگر بیفزایند
برگردانند بنابر اقرب و بعضی گفته اند که وجوب رد مخصوص بآن شخص نیست بلکه بر
همه کس واجب است و اقرب آنست که وجوب بر او است نه بر دیگران و جایز نیست مالک
شدن مسجد بعد از برطرف شدن آثار آن و حرام است داخل کردن نجاستی که
سرایت میکند در مسجد که باعث نجس شدن آن میشود و در داخل کردن مطلق
نجاست در آن اگرچه سرایت نکند و خشک باشد خلافست اظهر و اشهر عدم
حرمت است اگرچه احوط اجتنابست و بنابر مختار آیا حرامست داخل کردن نجاست
مگر علم بعدم سرایت داشته باشد پس اگر مظنه سرایت داشته باشد یا احتمال
آن بدهد حرام است یا اینکه حرمت در صورتیست که علم بسرایت داشته باشد
پس با ظن و احتمال سرایت حرام نیست اشکالست و احوط اولست لکن احتمال
دوم اقربست و حرامست نجس کردن مسجد خواه بجهت داخل کردن نجاست باشد
یا اینکه غیر آن از بیرون و حاصل میشود نجس کردن مسجد بنجس کردن زمین
آن و بام و دیوار آن اگرچه طرف بیرون آن باشد و بالجمله هر جزئی از اجزای
آنکه اسم مسجد بر آن صادق باشد و اما مثل ناودان که از بیرون باشد

ست

و دیگر آن از اموریکه شک در صدق اسم مسجد بر آن باشد احوط اجتناب و اقوی عدم
وجوب اجتنابست و اما آلات مسجد و فرش مسجد از آنها بعضی ملحق بمسجد کرده‌اند
در عدم جواز تنجیس آن و آن احوطست لکن اقرب عدم الحاقست و بعضی گفته‌اند
حرامست ازاله نجاست در مسجد و تحقیق آنستکه اگر ازاله نجاسه در مسجد باعث
نجس کردن مسجد میشود پس ظاهر اینست در حرام بودن آن و اگر باعث آن نمیشود مثل
آنکه در ظرفی ازاله نماید یا در آب کثیر یا جاری ازاله کند پس بنابر مختار که جایز است
داخل کردن نجاستی که سرایت نمیکند در مسجد اقرب اینست که جایز است و قول بمنع
ضعیفست و اگر واجب شود دخول در مسجد واجب میشود ازاله نجاست از خود
و جامه خود اگر متعدی باشد بنابر مختار و مطلقا بر غیر مختار پس همچنانکه ازاله نجاست
بجهة نماز واجبست بجهة دخول در مسجد نیز واجبست و اگر نجس شود مسجد جماعتی
از علما حکم بوجوب تطهیر آن کرده‌اند و از بعضی عدم آن مستفاد میشود و این قول خالی
از قوتی نیست لکن مشکل در غایت اشکالست پس احتیاط را نباید ترک نمود و بنابر قول بوجوب
آیا بر جمیع مکلفین واجبست یا بر کسیکه نجاست را داخل کرده اگر مکلف باشد احوط اول و اقرب اولست
و بعضی گفته‌اند که بر آن شخص تاکید دارد و اقرب آنستکه این واجب از واجبات کفائیه میباشد
و احوط و اقوی فوریه آنست بر تقدیر وجوب و بنابر فوریه اگر ازاله کرد و نماز کرد که التفات

و اگر عمدا ترک ازاله کرد و نماز کرد پس اگر بجهة عذری است که باعث جواز تاخیر
میباشد که از آن جمله ضیق وقت میباشد نیز اشکالی در صحت نمازش نیست
و اگر بجهة عذری نبود در صحت نمازش اشکالست اقوی صحت نماز اوست و لکن ترک
احتیاط نکنند و ملحق بنماز میشود جمیع عباداتی که منافات با فوریه ازاله نجاست
دارد و اگر نتواند ازاله نماید اگرچه باعتبار حرجی باشد که عادة متحمل آن نمیشوند
وجوب ازاله ساقط میشود و احوط اینستکه در اینوقت هرچه تواند اعلام بسایرکس
نماید لکن اقرب عدم وجوب آنست و اگر ازاله نجاست از مسجد و آلات مسجد
موقوف بر خراب کردن مسجد و تلف کردن چیزی از آلات مسجد باشد در وجوب ازاله
یا سقوط آن اشکالست و سقوطش اقرب بوده باشد لکن دور نیست حکم
بجواز کندن سنگ یا آجر یا چوبها یا کوان از اموریکه کندن آن ضرری بمسجد
نمیرسد و همچنین تراشیدن دیوار و قطع و اگر نجاست خشک در مسجد یافت
شود از اموریکه مسجد را نجس نکرده باشد احوط اخراج آنست و اقوی عدم وجوب
اخراج آنست و تصریح کرده‌اند بعضی از علما که جایز نیست تمکین نمودن کفار از مساجد
و واجبست که نگذارند که داخل شوند در آنها و اگر شده‌اند واجبست بیرون کردن ایشان
و مقتضای کلام ایشان آنستکه فرقی میان اقسام کفار نیست حتی مرتد و ذمی تصریح کرده‌اند

که واجبست ازاله نجاست از قرآن و حرامست منجس ساختن آن و ذکر کرده‌اند بعضی آلات
قرآن را که مختص بآنست مثل جلد و آن احوطست و کسیکه پیشی گرفت بسوی
مکانی از مسجد پس آن خالی از چند صورت نیست اول آنکه سبقت گرفت و در آن
مکان نشسته و از آنجا نرفته پس در اینحال او اولی و احق است بآن مکان
خواه رحل او در آنجا باشد یا نه خواه بطول انجامد باقی بودن او یا نه و فرقی نیست
میان طولی که خارج از عادت بوده باشد یا اینکه عادی بوده باشد بنابر اقرب
خواه نشستن او از برای نماز باشد یا درس دادن علم شرعی یا فتوی دادن
یا قرائت قرآن یا غیر آن از عبادات دیگر اقرب آنستکه جلوس و نشستن بجهة امر
مباح نیز مثل خواب یا امری از امور دنیا نیز حکمش همین است و اما نشستن بجهة معصیت
مثل غیبت مومنی یا شنیدن غنا یا لهو یا حرام نیز حکمش همین است یا نه در آن اشکالست
شاید اولی فی نزاع بر نشستن ها اقرب باشد و اقرب اینستکه البته دون در آن
مکان و خوابیدن در آن و با الجمله ملحق بودن در آن حکمش حکم نشستن میباشد
پس او اولی میباشد و اقرب اینستکه مشاهد مشرفه نیز در اینحکم ملحق بمساجد است
صورت دیگر آنکه آنکسیکه سبقت گرفت از مکانش برود و نیت برگشتن
نداشته باشد و رحل او نیز باقی نباشد در آن مکان پس حقش باطل میشود اگرچه برگردد

و با اینحال اگر رحلش باقی باشد نیز حقش باطل میشود بنابر اقرب و در این حکم نیز مشاهد
مشرفه ملحق بمساجد میشود صورت دیگر آنکه از آن مکان برود و با نیت برگشتن
و در اینحال اگر رحل او باقی باشد حق او باقی میباشد بنابر اقوی اگر زمان مفارقه
بطول نینجامد و اگر بطول انجامد بنحویکه تعطیل و معطل بودن وقف لازم آید اقوی اینستکه
حق باطل میشود و اما اگر طول انجامد و تعطیل وقف لازم نیاید مثل آنکه از صبح برود
در وقت ظهر یا عصر برگردد مثلا در بقاء حق و بطلان اشکالست پس احتیاط را
نباید ترک نمود و اما اگر رحلش باقی نباشد و نیت برگشتن داشته باشد پس یا
آنستکه بجهة ضروری از آن مکان رفته مثل تجدید طهارت یا ازاله نجاست
یا قضای حاجت یا بدون ضرورت رفته پس اگر بجهة ضرورت رفته و زمان بطول نینجامیده
حق او باقی میباشد بنابر اقرب و اگر بدون ضرورت رفته در بطلان حق او اشکالست
و لکن سقوط حق او مطلقا در کمال قوت است و ملحق میشود مشاهد مشرفه بمساجد در این احکام
نیز بنابر اقوی و تصریح کرده‌اند بعضی از علما که مراد از رحل در این مقام چیزی از اسباب
و متاع او است اگرچه قلیل باشد حتی مثل تسبیح و کمربند و اگر باقی حق در اینجا
ضرور نگذارند که کسی او را از آنجا بیرون کند موجب تکرار است و اما بعد از آن
آن دو بیم اولی میشود یا نه اقرب اینستکه او هم میباشد پس بنابر مختار نماز

شخص ثانیا در آن مکان فاسد میباشد و اگر حق باطل شود و در حین غیبت باشد پس اگر آن
رحل بگرفته است مکانی را که میخواهند در آن نماز کنند یا بخوانند و مانع از آن نیست
پس جایز نیست برداشتن آن و اگر برداشت ضامن میباشد و اگر مانع میباشد و فرو
گرفتن آن مکان را در جواز برداشتن آن اشکال است و اوطی جواز برداشتن است
اگر اعاده و برگردانیدن در مسجد واجب نباشد بلکه آن در خانه فوت است و بنا بر
تقدیر جواز اگر برداشت آنکه برداشته ضامن میباشد بنا بر اقوی و اگر آن شخص که سبقت
گرفته بود برود و معلوم نباشد که آیا بر وجهی رفته که حق او باقیست یا نه پس در اینحال
آیا حکم به بقاء حق او میشود یا نه اشکال است و اوطی این است که اگر رحل او باقی است یا مظنه
باشد به نیت که رفتن او بر وجهی است که حق باطل نمیشود حکم باقی باشد و الا در وجه نیست
حکم به بطلان حق و اگر حق باقی باشد و لکن میداند که صاحب حق راضی است به نشستن
در آن مکان و بر رحل او پس اشکالی در نشستن نیست و اقرب در اینحال بقاء حق
او است و جایز است صلح کردن بر سقوط حق اول بنا بر اقرب و اگر دو نفر پیشی گیرند
از یکدیگر بسوی مکانی از مسجد بجوری که هر دو یکمرتبه وارد آن مکان شوند پس اگر
ممکن شود اجتماع هر دو آنجا نیست و الا قرعه بزنند و کسیکه باسم او قرعه بیرون
آید بمنزله کسی است که سابق بوده باشد و مشاهد مشرفه نیز مثل مساجد است در این حکم

بنا بر اقوی ... در بیان نماز مسافر است اشکالی نیست که ساقط میشود در سفر
از رکعت آخر نمازهای چهار رکعتی دو رکعت از نوافل و در روزه ماه مبارک رمضان و در نماز صبح
و مغرب چیزی ساقط نمیشود و شرط است در سقوط مذکور باینکه قصد شود مسافت معین و اشکالی
نیست در اینکه اگر آن مسافت هشت فرسخ بوده باشد واجب میشود قصر در نماز و در روزه
و هر فرسخی سه میل است و در تفسیر میل خلاف شده بدرستیکه بعضی تفسیر کرده اند از بعضی
مد بصر و دیدن شخص در زمین هموار و مد بصر را بعضی ضبط کرده اند باینکه پیاده را
از سواره تمیز دهد بشکلیکه دیدن او بجهه وسط نباشد و بعضی تفسیر کرده اند از جهت هزار
ذراع و تفاسیر دیگر کرده اند نزد این تفسیر در نظر فقیر اولی از سایر تفاسیر است
و بعضی گرده اند بعضی از علما باینکه مراد از ذراع ذراع دست است و جماعتی تصریح کرده اند
باینکه ذراع بیست و چهار انگشت است و هر انگشتی بمقدار هفت جو است و بعضی گفته اند
که بمقدار هفت دانه جو است که پهلوی این ان پهلوی یکدیگر چسبانند و جماعتی تصریح
کرده اند که هر دانه جوی بمقدار هفت موی یابو است از اوسطان و در انچه گذشت
ظاهر شد که مسافت شرعیه بیست و چهار میل است خواه در صحرا و خواه در دریا و اگرچه
اتفاق در یک ساعت یا کمتر طی نماید و بعضی تصریح کرده اند که ابتدای مسافت از آخر عمارات بلد
حساب میشود اگر بلد بلد معتدل باشد یا کمتر از آن و اگر بلد متسع باشد از آخر محله

حساب میشود و بعضی گفته اند که ابتدای آن ابتدای سیر در راه رفتن است و این قول
در کمال قوت است و لکن احتیاط را نباید ترک نمود و ثابت میشود مسافت شرعیه
به پیمودن اگر باعث علم شود و بهر چیزی که مفید علم باشد و همچنین بشیاع و شهرتیکه
مفید ظن باشد بنا بر اقوی و همچنین بشهادت عدلین و آیا شرط است که مستند
شهادت آن دو نفر در راه علم آن دو نفر احتیار و پیمودن باشد یا اینکه شهادت آن دو نفر
مقبول است از هر راهی که علم بهم رسانیده باشند تحقیق این است که اگر شهادت علم را
مطلقا قبول کنیم شهادت آن دو نفر در اینجا نیز مقبول است و اگر نه اشکال است و اما
بشهادت یکی عادل ثابت نمیشود اگرچه ظن متاخم حاصل شود و همچنین بشهادت زنها
ثابت نمیشود نه تنها و نه با شهادت مردان و همچنین ثابت نمیشود بظن مطلق مظنه
اگرچه قریب بعلم باشد و اگر در نزد حاکم شرع ثابت شود و حکم باآن کند اقرب اینستکه
حکمش نافذ است و جایز است هر مطلعی را در این اعتماد بشهادت عدلین مثل هلال
ماه رمضان اگرچه در نزد حاکم شرع اقامه شهادت نشود و اگر تعارض کنند پس دو شاهد
شهادت دهند بثبوت مسافت و دو شاهد بر نفی آن پس احوط جمع میان قصر و اتمام
است در محل شک و اگر بینه و شیاع تعارض کنند اگر شیاع افاده علم کند مقدم
است و الا بینه مقدم است بنا بر اقوی و اگر شک کند در مسافت و ممکن نشود از اسباب

بالفعل ثابت میشود واجب نیست بر او اتمام و آیا واجب است بر او احتیار و پیمودن
در صورت شک و امکان آن یا ممکن است دعمن در اصل نامعلوم شود اقرب اینستکه
واجب نیست و در اینحال اگر نماز را بقصر بجای آورد باید اعاده کند بنا بر اقوی اگرچه
بعد معلوم شود که بقدر مسافت بوده و اگر جلوی را دو راه باشد یکی بقدر مسافت
و دیگری کمتر پس اگر راه دور را طی نماید قصر مینماید خواه بجهت محض قصر کردن نماز
و خوردن روزه باشد یا بجهت عذری مثل خوف و هموار بودن آن یا زیارت
دوستان یا خواندن و اگر راه نزدیکتر را طی نماید اگر آن قدر است که اتمام مسافت شرعیه
حاصل نمیشود مثل اینکه بیست فرسخ باشد پس البته تمام میکند و همچنین اگر در آن
منزل ده روز اقامه کند اگرچه زیاد از چهار فرسخ باشد و اگر از راه بعید
برگردد در برگشتن نماز را قصر میکند و اگر از راه نزدیکتر برود و قصدش این
باشد که از راه دور برگردد پس از جمعی نقل شده که باید تمام کند و بعد اینکه آن
راهی که کمتر از مسافت است در اینکه بسیاری کمتر باشد بقید و شرط است
در قصر اینکه آن مسافه مقصود باشد یکقصد پس اگر کمتر از مسافه را قصد کند
پس باز کمتر کمتر از آن قصد کند تا بحد مسافه باز زیادتر از آن برسد نباید
قصر کند و همچنین تمام میکند هرچند جزا که نمیداند بکجا میرود و مقصد خاصی که

بقدر مسافه باشد در نظر دارد و همچنین کسیکه در کشتی یا سوار بر حیوانی بخواب
رفته و او را بقدر مسافه برده و بخواهند کسیکه اسیر کرده شده یا گریخته یا فرض
داریم مرده اگر میدانستند که بقصد مسافه باجبر بروند و قصد او را کرده اند باید
قصر کنند یا الظن و اگر نمیدانستند پس احتیاط میکنند که باین بروزند در مکانی
اقل از مسافه و قصد مسافت را نکرده البته تمام میکنند و همچنین است حکم کسیکه
باستقبال کسی میرود یا حاجت شرعی دیگر در نظر گرفته در راه رفتن خود و ابا در متحقق
شدن قصد مسافه و حاصل شدن شرط علم بهم رسیدن مسافه یا بالظن عادی
نیز قصد حاصل میشود اقرب اظهر است اما اگر علم داشته باشد به نرسیدن یا با ظن
عادی داشته باشد به نرسیدن بان قصد متحقق نمیشود بلکه در صورت نیز احتمال
قوی دارد متحقق نشدن قصد و بالجمله قصد مسافه و عدم ان امر وجدانی است که
هر عاقل از ان میفهمد و اگر فرض کنیم که شک دارد در اینکه قصد حاصل شده یا نه ظاهر
وجوب اتمام است و شرط نیست در قصد اینکه باستقلال باشد بلکه به تبعیت نیز
حاصل میشود پس اشخاصی که به تبعیت قصد سفر میکنند باید نماز را قصر کنند و یکی
از انها بنده است که با اقای خویش سفر کند و دیگری خادمی است که با مخدوم خویش باشد
و دیگری زوجه است و صغیری که با والدین باشد و اولاد و بلکه با پدر خویش میباشد و اسیری که

در ان

در دست کفار اسیر شده و کسیرا که ظالمی گرفته اند و از ان قبیل است زنها که با شوهرش
میباشد و موقوف است متحقق شدن قصد سفر از جمله ایشان علم داشتن ایشان
باینکه متبوع ایشان عزم سفر دارد و الا قصر نمیکنند در قصر و اگر اتباع قصد
داشته باشند که هر وقت که بتوانند برگردند و ترک متابعت کنند قصد سفر
نکرده اند یا بعضی از علما گفته اند که اگر این قصور را در زن و علامات و امارات
رجوع و امکان رجوع محقق میباشد در انصورت قصد نکرده و تمام میکنند پس
احتمال عتق و طلاق و قصد رجوع بعد از ان ضرر ندارد اگرچه هنوز اثری از ان
نباشد و بالجمله الکافی نیست در اینکه هرگاه قصد سفر از ایشان حاصل شد
باید قصر کنند و تابع بودن مانع از قصد نمیشود و همچنین است کسی را که بجبر بسفر میبرند
و اگر قصد سفر از این جهت حاصل نشود اقرب وجوب اتمام است و اگر تابع غلامی شود
و اراده رجوع کند اگر که مسافه شرعیه رسیده قصر میکنند و کسیکه قصد مسافتی را
که چنان میداند که بقدر مسافه شرعیه نیست پس معلوم شود که مسافه میباشد
اقرب وجوب قصر است بعد از معلوم شدن و اما نمازیکه پیش از ان تمام کرده اعاده
نمیکنند و شرط است استمرار و باقی بودن قصد پس اگر قصد مسافه را کرد و بعد از ان
از ان قصد برگشت اگر که مسافه رسیده برگشت از قصد سفر واجب قصر و الا

و کسیکه بجهت ضرر برجانشین برده حرام سفر میکند خواه ضرر مالی باشد یا جانی
یا اجر افتاد و همچنین کسیکه تجارت میکند در امور محرمه و بجهت ان سفر میکند
مثل اینکه سفر میکند بجهت خریدن شراب و همچنین کسیکه برای سلوک میکند
که مخوف است و مظنه تلف و هلاک دارد خواه خوف بر جان باشد یا بر مال یکی
تلف ان اجحاف باشد و فرقی نیست در ضرر بالفعل که از جهت سیر مسافه باشد
یا از جهت دزد و کوان و انچه معتبر است در اباحه سفر عدم ظن بضرر است پس کسیکه
شک بضرر دارد سفرش مباح است بنابر اقرب و لکن جمع احوط است و کسیکه
ترک جمعه و وقوف نموده کرده بسفر رفت بعد از انکه بر او واجب شده باشد
باید تمام کند بنابر اقرب و لکن احتیاط جمع است و کسیکه از طلبکار خویش
گریخته باشد با اینکه قدرت دارد بر ادای حق او واجب است قصر بنابر اظهر
و لکن احوط جمع است و بعضی گفته اند که سفر کردن از برای نزهه و خوش گذرانی
معصیت است و نماز را در ان باید تمام کند و اظهر انست که ان معصیت نیست
و لکن احوط جمع است و اگر منافی باشد با واجبی و لازم داشته باشد ترک
واجب را بعضی گفته اند که ان سفر حرام است و باید نماز را تمام کند و این قول
ضعیف است و اقرب انست که نماز را باید در ان قصر کند مگر ان موضوع که استثنا شده

و لکن

و لکن احوط جمع است بلی اگر بان سفر قصد کند فرار از واجب را ممکن است حکم بوجوب
اتمام بر او در آن سفر از این جهت و بالجمله اگر نفس سفر معصیت باشد واجبست در اداء
اتمام خواه بحسب ذات ان سفر باشد یا بغیر اذن و اگر غایه و مقصود از ان
سفر معصیت باشد نیز واجب است عدم قصر خواه آن معصیت کبیره باشد یا صغیره
خواه ان معصیت مستقل در قصد باشد یا با امر مباحی باهم قصد شود و ظاهر انستکه
مجرد قصد غایه حرام کافیست اگرچه علم بحصول ان نداشته باشد و ظاهر انستکه
این قصد حاصل میشود اگر علم یا ظن بان داشته یا اینکه شک داشته باشد و احتمال
حصول ان و عدم باهم مساوی اما اگر علم بعدم حصول ان داشته باشد ان قصد
متحقق نمیشود و یا ظن بعدم حصول ان نیز شاید اقرب عدم حصول قصد است و شرط
نیست در [illegible] قصر میکنند انکه هیچ معصیت نکند در ان پس اگر در بین سفر دزدی
کند مثلا این موجب قصر نمیشود و اگر قصد زیارت مقابر داشته باشد باید قصر
کند بنابر اظهر و جائیکه بمحض بیرون آمدن از خوانه بقصد سفر نباید قصر کند بلکه
شرط است رسیدن بحد ترخص بنابر اظهر و اشهر و اشکالی نیست در حصول ترخص
اگر انقدر دور شود که دیوارهای ان بلد که از ان بیرون امده پنهان گردد
و صدای اذان ان نیز نرسد و اگر دیوار انمودار باشد و صدای اذان

تمام میکند و همچنین اگر قبل از رسیدن بحد مسافه مرتد شود در رفتن بسفر و برگشتن
از ان و اگر مسافری که قصر میکند داخل شود در جائیکه بالفعل وطن او است و بیش
از این شش ماه در ان توطن کرده واجب است بر او تمام کردن نماز و گرفتن روزه
اگرچه قصد اقامه ده روز نداشته باشد و اگر در ابتدای سفر اراده وارد شدن
این وطن را داشته باشد پس قبل از رسیدن بان وطن اگر بقدر مسافه نیست باید
تمام کند و همچنین بعد از ان اگرچه مسافه پیش و بعد بقدر مسافه شرعیه باشد
پس شرط است در وجوب قصر که سفر منقطع نشود باین وطن مزبور و شرط است در سفری که
باعث قصر نماز و روزه میشود شرعا جایز باشد و مراد بجواز سفر اینست که حرام نباشد
پس کراهه با وجوب و استحباب منافات ندارد پس باید در سفرهای واجب و مستحب و مکروه
همه قصر کرد پس کسیکه سفرش معصیت است باید تمام کند و از جمله کسانیکه سفر ایشان
سفر معصیت است کسی است که تابع ظالمی باشد اگر متابعتش در جور و ظلم باشد
اما اگر بجبر و اکراه باشد یا محض رفاقت باشد یا بجهت اینکه قصدش اینست که
تحمل حلالی کرده باشد باید قصر کند و متابعت در ظلم نیز بر دو قسم است یکی انکه باختیار
ملتفت باشد دیگر انکه بجهت تقیه و خوف از ان ظالم میباشد پس اگر از قسم
دویم است واجب قصر والا باید تمام کند پس بنابراین مخالف لشکر سلاطین که

تابع

تابع جور اند باید قصر نمایند در غالب اوقات و همچنین انکه واجب قصر کسیکه تابع
ظالم است بروجه مباح همچنین واجب قصر کسیکه سلطان جابر او را میفرستد
بسوی جهادی یا میطلبد از جهادی بجهتیکه رفتن او بروجه مباح باشد در حق او مثل انکه
بجهت امر مباحی او را فرستد یا اینکه بجهت تقیه و خوف باشد رفتن او و همچنین
کسیکه خود قصد کند رفتن بسوی سلطان بجهت امر مباحی و همچنین عسکری را که مرخص
میکنند که بمنزل خود برگردند اگر رجوع ایشان بروجه جایز باشد و همچنین واجب
قصر بر سلطان اگر سفر او حرام نباشد مثل انکه بضیافت مشروعی برود یا بجهت
انکه خبر بیابد مملکتی را که مالک میباشد بروجه شرعی نه بر انکه بروجه شرعی نمیباشد
و همچنین [illegible] تابع او است در این سفر و کسیکه بسفر صید میرود بجهت لهو
و [illegible] همچنانکه غالب صیدهای امراء و سلاطین و حکام جور میباشد
سفر او معصیت است پس باید نماز را تمام کند و روزه را بگیرد مطلقا اگرچه
بعد از سه روز باشد بنابر اظهر و اشهر و قول بوجوب قصر بعد از سه روز هم
ضعیف است اما صید بجهت قوت خود و عیال خود باعث اتمام نمیشود بلکه واجب است
قصر در ان سفر و بنده که از اقا بگریزد و زن ناشزه واجب است بر ایشان
تمام کنند نماز را و روزه را در سفر خود و همچنین راهزن و قاطع طریق

نیز معتبر نیست باید تمام کند و اعتبار در بسیاری از فقها اذان و غسل نماز و فراغ غیبت
و اعتبار در بسیاری از قیاس حد ترخص بلکه معتبر در وجوب قصر اما آنست که گفتیم و اقرب اینست که
معتبر در پنهان شدن دیوارها پنهان شدن صورت آنها است نه شبح و سیاهی
آنها و بعضی مخالفت در آن کرده اند پس مراعات احتیاط اولی است و فرقی میان
دیوارهای خرابه و معموره نیست و در شنیدن صدای اذان معتبر نیست تمیز دادن
فصول اذان و در اذان معتبر اذان معتدل میباشد و همچنین در دیدن دیوار
المعتبر دیدن چشمی است که حد اعتدال میباشد و بدن آن و بعضی گفته اند که
معتبر در دیوارها نیز دیوارهای معتدل است و در آن اشکالست و گویا که باید تقدیر
نمایند که اگر صحیح بود شنیدن صدای اذان نمی رسید و دیوارها مخفی میشد و همچنین
تقدیر میکنند کسیکه سوار کند و اواز نبا خبند و همچنین کسیکه مانعی عارض شود
او را از دیدن و شنیدن و تصریح کرده اند بعضی باینکه جائیکه دیوار نداشته باشد
تقدیر کنند دیوار را و مراد از مخفی شدن اذانها مخفی شدن جمیع اذانهای
آن بلد میباشد و همچنین در اذان نه اینکه خواند و اذانها نیز ذلک گواه انه آخر
بنا بر اظهر و بلدیکه در مکان پست بلندی یا بسیار پستی واقع شده باشد باید تقدیر
و فرض آن در زمین مساوی عادی نمود و ملاحظه خفای اذان و خفا اذان کرد بنا بر اظهر

و اگر

و اگر شهر و از بعض ظاهر میشود که در بلدی که در زمین گودی واقع شده همینکه از نظر
غایب شود باید قصر کرد اگرچه بر فرض که در زمین مساوی بود غایب نمیشد و آن ضعیف است
و اگر بلد کوچک یا متوسط باشد تا اذان اطراف و دیوارهای اطراف شنیده
و دیده میشود نمیتوان قصر کرد و اگر زیاده از حد عاده بزرگ باشد جماعتی گفته اند
که معتبر مخفی شدن دیوارهای آخر محله و اذان آخر محله است و اظهر اینست که آن
نیز مثل بلد کوچک معتبر اذان و دیوارهای جمیع بلد است و شرط نیست در وجوب
قصر در سفر خوف بلکه با امن نیز باید قصر کرد و بدانکه بعد از اجتماع شرائط سفر که
معتبر است در قصر واجب است قصر و ترک دو رکعت از نمازهای چهار رکعتی نه اینکه
ترک آن بطریق رخصت باشد پس اگر کسیکه این حکم را میداند عمداً تمام کند باید
نماز را اعاده کند یا قضا نماید خواه داند که این زیادتی باعث فساد نماز میشود
یا نه و همچنین حرام است بر او روزه ماه مبارک رمضان و اگر عمداً روزه را بگیرد
باید قضا کند و اگر مسافر قصد کند ماندن ده روز را در جائیکه وطن نکرده واجب است
بر او تمام کردن نماز و باقی ماندن کمتر از پنج روز جایز نیست تمام کردن و اما باقی ماندن پنج روز
یا زیاده تا کمتر از ده روز خلافست و اظهر و اشهر وجوب قصر است و فرقی نیست در
وجوب تمام کردن با قامه عشره میان آنکه اقامه کند در بلدی یا قریه یا صحرا و میان آنکه

بعد از آن ده روز عازم سفر باشد باید در جمیع احکام مذکوره شرعیه نیت ماندن
روزه و نماز و واجبست که ده روز کامل باشد پس اگر کمتر باشد اگرچه بقلیل باشد
سفر جاری است بلا اتفاق و آیا کافی است کامل بودن عرفیه یا بی منحی که بیجوز باشد که
در عرف گویند ده روز کامل است حقیقه پس کم بودن بقدر یک ساعت و دو ساعت
ضرر ندارد و یا اینکه شرط است که کامل حقیقی باشد مقتضای تحقیق اجمال اول است
لکن مراعات احتیاط اولی است و آیا شرط است که جمیع روزها را درک کند از طلوع
فجر تا مغرب یا اینکه اگر نصف روز وارد شود و بعد از نصف روز یازدهم بیرون
رود کافی است مسئله محل خلافست و اقرب در نظر اینستکه کافی است که حساب
نمودن از روز یازدهم بقدری که از روز اول کم بوده و شرط نیست در شبها
اینکه ده شب هم باشد پس اگر نیت داشته باشد که ابتدای شب یازدهم
بیرون رود ضرر ندارد در اقامه و محقق میشود نیت اقامه بعلم او بماندن در جمله
ده روز و بظن عادی بماندن پس اگر داخل شود شهری را و مظنه اش این باشد که
ده روز در آنجا خواهد ماند و قصد اقامه کند واجبست تمام کند و اگر علم یا ظن
داشته باشد بعدم امکان ماندن در ده روز نیت اقامه محقق نمیشود
و همچنین با شک و آیا مجرد علم بماندن کافی است اگرچه قصد اقامه نداشته باشد

یانه

یا نه اقرب اینست که کافی نیست لکن امر سهل است زیرا که فرض نادر است و اگر
قصد کند مسافه شرعیه را و لکن قصد کند که در بین آن ده روز بماند پس در موضع اقامه
تمام میکند و همچنین قبل و از آنرا اگر بقدر مسافه شرعیه نباشد و همچنین بعد از آن
نیز اگر بقدر مسافه شرعیه نباشد اگرچه ماقبل و مابعد هم بقدر مسافه باشد پس
شرط است در وجوب قصر اینکه سفر منقطع نشود به نیت اقامه در اثنای آن و اگر
قبل از آن موضع اقامه و بعد از آن هر یک بقدر مسافه باشد قصر میکند در قبل
و بعد و اگر نیت سفر کرد و اقامه را در نظر نداشت پس نماز را بقصر ادا کرد و بعد
از آن نیت اقامه کرد بنحوی که قاطع سفر باشد اقرب عدم وجوب اعاده آن نماز است
نه در وقت و نه در خارج وقت و همچنین است هرجا که قصد سفر کرد و با گفته نماز را
قصر کرد و پس آن سفر محقق نشود نباید آنچه را کرده از نمازهای مقصوره اعاده کند
نه در وقت و نه در خارج وقت و اگر داخل شود در نماز به نیت قصر پس قصد اقامه
کند باید تمام کند از او مسافری که مردد باشد در بلدی یا غیر آن واجبست بر او قصر
کردن نماز اگرچه زیاد از ده روز باشد تا سی روز و اگر سی روز کند بعد از
سی روز واجبست اتمام کند اگرچه یک نماز باشد و اگرچه بنا بر تردد باشد و اما
در روز سی ام اشکال است و مقتضای تحقیق که اگر در غیر روز اول ماه وارد آن بلد شده

است ده

پس اتمام مستثنی است از سقوط نافله در سفر و بنابر سقوط وتیره در سفر حکمش مثل
نافله ظهر و عصر نیست بنابر اقرب و مستحب است مسافر را که بعد از هر فریضه که قصر کرده
سی مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و واجب نیست و جمعی
گفته اند که بجای آن جبر است که از نماز کم شده بلکه بعد از فریضه که قصر نشده
نیز مستحب است و بعض گفته اند که در روایتی وارد شده که مستحب است بعد از هر فریضه
پس از تعقیبات میباشد پس استحبابش در اینجا موکد میباشد و آیا بدل
میتوان کرد آنچه را از برای هر فریضه ثابت میکنند و آنچه که بعقب باید خواند بعض
گفته اند بلی و آن مشکل است و اولی تکرار است

در بیان روزه و احکام آنست و در آن چند فصل است

بدانکه از جمله واجبات و فرایض الهی
روزه است و از فرایض عظیمه میباشد که بنای اسلام و ارکان بر آنست و ستون
اسلامست چنانچه از حضرت امام محمد باقر ع وارد شده است که فرمودند بنی الاسلام
علی خمسة اشیاء علی الصلوة و الزکوة و الحج و الصوم و الولایة اسلام را بنا کرده اند
به پنج چیز نماز و روزه و زکوة و حج و دوستی اهل بیت رسالت و الی که واجبی که بانی
سرحد بوده باشد و ستون اسلام بوده باشد سهل انگاری در آن و تضییع آن
از صاحب اسلام روا نباشد و در حدیث است که ان لکل شیء بابا و باب العبادة

الصیام

الصیام مرضی را از خود و شر و سعیت و شقاوت با بدور میباشد که از آن
داخل آن میتوان شد و باب بندگی خدا روزه است پس کسیکه شوق
بندگی خدا و طلب طاعه و قرب درگاه رجوع کند باید مداومت بر روزه داشته
باشد که این راه و باب آنست نه اینکه روزه واجب الهی را ضایع نماید و تضییع
احکام آن و اکتفا بخوردن و نیاشامیدن کند زیرا که بسیار از اشخاص را منفعتی
از روزه داشتن عاید نمیشود بجز ترک خوردن و آشامیدن نیست چون
این دانسته شد بدانکه اشکالی نیست در اینکه روزه از عبادات است و محتاج
به نیت است و واجبست در آن نیت قربت و داعی ساختن آن از برای تقرب بخدا
پس اگر خالی از قصد باشد یا خالی از قصد قربت باشد روزه اش فاسد است
و فرقی نیست در این میان روزه واجب و مستحب و اما نیت وجوب در واجب و استحباب
در مستحب اگر در نظر روزه بآن محتاج نباشد لازم نیست و لکن احوط است
و همچنین نیت ادا و قضا بنا بر اقرب لکن نیت آن افضل است چنانچه بعض تصریح
بآن کرده اند و معتمد در نظر اینستکه لازم نیست در روزه ماه رمضان قصد
اینکه روزه ماه مبارکست بلکه نیت اینکه فردا روزه میگیرم قربة الی الله کافی است
و هر روزه واجبی که زمان آن معین نیست مثل نذر مطلق یعنی غیر معین و مثل روزه

پس یک روز سی ام را قصر میکند و همچنین اگر روز اول ماه وارد شود و ماه سی روز
تمام باشد و اگر در روز اول ماه وارد شود و ماه بیست و نه روز باشد در روز سی ام
که روز اول ماه دویم است مشکل است و در آن خلافست بعضی گفته‌اند یکماه را
کافی میدانند و بعضی سی روز را معتبر میدانند و این خالی از قوة نیست پس روز
سی ام را در این نیز باید قصر کرد ولکن مسئله در غایت اشکال است و احتیاط را
باید از دست نباید داد بجمع کردن میان قصر و اتمام و الا احوط قصر است
و کسیکه جزم دارد به ماندن قصر میکند در مدتیکه روزه را افطار میتواند در مدة
مذکوره باید روزه را افطار کند و بعد از آن باید روزه را بگیرد اگرچه [illegible] باشد
و همچنین باید ترک کند نوافل را که در سفر باید ترک نماید و اگر نیت اقامه
ده روز کرد و پس رجوع کرد از اقامه باید قصر کند مگر آنکه یک نماز را تمام نماید پس باید
تمام کند ما دامیکه در آن بلد میباشد و اگر نیت اقامه کرد و واجب شد بر او
اتمام لکن اتمام نکرد عمداً یا سهواً تا وقت بیرون رفت پس از نیت اقامه برگشت
آیا در این حال واجب بر او اتمام یا قصر در آن خلافست و مسئله در غایت
اشکال است لکن قول اول که وجوب اتمام است اقوی است لکن ترک نباید کرد
احتیاط را بجمع کردن میان قصر و اتمام بجهة قصد اقامه و اما اگر ترک نماز

تمام

تمام بجهة عذری باشد که نماز را ساقط نماید مثل حیض یا جنون واجب بر او قصر
و جز آنکه حکم باتمام با رجوع از قصد اقامه موقوفست که نماز واجبی را تمام کرده باشد
بعد از نیت اقامه پس فوت کردن موجب اتمام کردن نمیشود اگرچه نافله باشد که در
سفر ساقط میباشد و اگر نیت اقامه کرد و نمازی را تمام کرد از جهة آنکه مخیر
بود میان قصر و اتمام بجهة شرافة بقعه چنانچه در حایر مقدس میباشد مثلا نه
از جهة آنکه قصد اقامه کرده بلکه از آن معنی غافل بوده آیا این کافی است
در وجوب اتمام بعد از آن اگر از قصدش برگردد در آن خلافست و مسئله
محل اشکال است لکن کافی بودن اقوی است و اگر تمام کند بجهة شرافة بقعه
پس نیت اقامه کند و رجوع کند آیا این کافی است در وجوب اتمام بعد از آن
اشکالست و عدم کفایة شاید اقوی است و شرط نیست در رجوع بقصر بعد از
رجوع از اقامه اینکه باقی سفر بقدر مسافة شرعیه باشد و اگر بعد از زوال سفر
کند و حال آنکه نوافل را نکرده با آنکه ممکن بوده کردن آنها مستحب است که آنها را
قضا کنند در سفر یا حضر و مراد بقضا بجا آوردن آنها است در وقت یا در
خارج وقت پس اگر وقت باقی باشد ادا میکند و الا قضا میکند و بالجمله
اقوی بجا آوردن این نوافل است در سفر اگرچه نماز ظهر و عصر را قصر نماید

استحباب

کفاره لازم است در ان تعیین و قصد کردن روزه مخصوص و همچنین روزه سنت
اگر زمان ان معین نباشد لابد است در ان تعیین بنا بر اقرب و اگر معین باشد
بعضی از علما گفته اند که محتاج به تعیین نیست مثل ماه مبارک رمضان و اگر در
روزه ماه مبارک رمضان نیت غیر رمضان کند با اینکه میداند از رمضانست
بعضی روزه اش را فاسد میدانند و بعضی اجزا از رمضان محسوب میدانند و بعضی
گفته اند احوط اینست که ترک کند نیت ادا و قضا را در نیت و این نیکو است
اما نیت اینکه روز رمضان امسال است پس ضرر در نیت و ضرر ندارد در اشکال نیت
در اینکه شرط است در نیت اینکه جزم داشته باشد پس اگر نیت داشته باشد که
فردا روزه میگیرم اگر خدا خواهد نیت روزه اش درست نیست مگر اینکه مرادش
در این قصد محض تبرک باشد و جایز است که نیت کند یکجا روزه در ماهی جزو
اول و آخر شب در هر جزوی که بوده باشد پس مقارن بودن نیت با اول جزو از
روزه لازم نیست و جواز نیت در جزو آخر شب بطوریکه مقارن با جزو اول
روز بوده باشد خلافست و معتمد در نظر جواز است و ظاهر اینست که فرقی نیست
در آنچه مذکور شد میان روزه معین مثل ماه رمضان و نذر معین و روزه غیر
معین مثل نذر مطلق و قضا و آیا جایز است نیت روزه معین یا غیر معین در جزو اول

از نیت

از نیت که مقارن آخر روز سابق بوده باشد یا نه احوط ترک آنست و اما نیت
روزه در روز سابق پس جایز نیست البته اگر چه در آخر آن بوده باشد و شرط
نیست در نیت استمرار بر حکم صوم بلکه جایز است که نیت داشته باشد
بجا آوردن منافیها را بعد از نیت مثل خوردن و رفتن میدان و جماع کردن بعد از
نیت و قبل از فجر و افضل اعاده نیت است بعد از بجا آوردن چیزی که موجب
غسل میباشد و اگر در روزی که مشتبه است که آیا از شعبان است یا از رمضان
روزه گیرد به نیت سنت و بعد معلوم شود که از رمضان بوده آن روزه او را
مجزی است و اگر در اثنای روز معلوم شود که از رمضانست جایز نمود و از نیت
اول را بگو در رمضان واجب میدانند و آن احوط است و واجب نیست در نیت
تصور کردن و در نظر آوردن هر یک از مفطرات را بالخصوص بلکه کافیست قصد
اجمالی که متعلق بهمه مفطرات باشد و ابتدای روزه ابتدای فجر صبح صادق است
که ابتدای وقت نماز صبح است و انتهای آن غروب است که اول وقت نماز
مغرب است و در آنچه شناخته میشود بآن غروب خلافست معتمد در نظر اینست که
شناخته میشود بر طرف شدن سرخی مشرقی از بالای سر و بعضی بمجرد غایب شدن
قرص آفتاب دانسته اند و بعضی بظاهر شدن سه ستاره و اگر وقت مشتبه شود

واجبست امساک و باقی بودن بر روزه تا یقین حاصل نشود بغروب اگر ممکن باشد
تحصیل علم و اگر قبل از آن بر اوف شدن افطار کنند باید کفاره دهد مگر آنکه افطار کند به
یقینی بوده باشد که بر ترک آن خوف تلف باشد و اگر روزه را افطار کند که به تقیه
که خوف تلف در آن باشد باید قضا کند چنانکه حضرت صادق علیه السلام در زمان سفاح کردند
و آیا جایز است احتیاط و یا کچه احتیاط میشود در وقت علامات بان تفصیل که گذشت
در باب علامات بلکه واجبست در اینجا تفصیل یعنی مطلقا مسئله محل اشکال است احوط
مراعات یقین است اگرچه احتیاط دستشهادت دوی ول در اینجا نیز اقوی است و اگر
ظن غالب داشته باشد بوسعت وقت جایز است اکل و شرب و اما جماع جایز نیست
مگر اینکه وقت وسعت جماع و غسل داشته باشد و الا واجبست ترک آن و ظن
بوسعت وقت از برای آن کافی است بنابر اقوی و اگر ظن بتضییق وقت و تنگی آن
داشته باشد در جواز آن اشکال است و بعضی از علما منع کرده اند و از امثال آن داشته اند
که علم بتضییق داشته باشد و اگر یقین داشته باشد بتنگی وقت و جماع کند روزه
اش باطل است و کفاره را بر او لازم دانسته اند بعضی و بعضی گفته اند که در صورت
ظن بوسعت اگر با ملاحظه وقت و مراعات آن بوده چیزی بر او نیست و الا قضا
بر او لازم است و مستحب است از برای روزه دار معظم داشتن نماز مغرب را

بر افطار

بر افطار و اقرب اینست که فرقی نیست میان روزه ماه مبارک و غیر آن اگرچه مستحب باشد
و آیا این حکم مختص بنماز مغرب است یا غیر از نماز عشا و نوافل مستحب است یا تاخیر
افطار نسبت بانها نیز مستحب است در آن خلافست و قول باستحباب تاخیر افطار بر
هر نمازیکه مطلوبست بجا آوردن آن در وقت افطار خالی از قوتی نیست
و فرقی نیست در این حکم میان کسیکه بجماعت نماز کند یا فرادی و همچنین فرقی نیست
میان زن و مرد و بنده و آزاد و کسیکه نماز را بسرعت کند یا بآرام و آیا در این
زمان شخص صایم میباشد یا بدخول شب از روزه بیرون برود و مستحب همچنین تقدیم
افطار است معتمد اخیر است و اگر یکی از مفطرات غیر از اکل و شرب قبل از نماز
بعمل اید مثل جماع یا سر بزیر آب بردن یا فرو بردن افیون و چپق کشیدن دود او کو
ان آیا باز مستحب است تاخیر خوردن از نماز یا اینکه بجا آوردن یکی از مفطرات
منافات دارد با این مستحب در آن اشکال است احوط تاخیر اکل است از نماز
در اینحال نیز و آیا این حکم در حالی است که خواهد نماز و افطار را در اول وقت
نماز بجا آورد یا اینکه اگر وقت فضیلت نماز نیز گذشته باشد نیز مستحب است
تقدیم نماز در آن اشکال است احوط ثانی اگرچه اول خالی از قوت نیست بدانکه
استثنا میشود از حکم مذکور دو صورت یکی آنکه کسی انتظار کشد او را بجهة

افطار پس در این حال مستحب نیست تقدیم نماز و در دو جا مستثنی است یکی آنکه جماعتی منتظر باشند
با یکی و فرقی نیست میان آنکه آنکه منتظر است خویش و قریب او باشد یا نه بیگانه
باشد یا نه آزاد باشد یا بنده عادل باشد یا نه اما شرط است بلوغ و عقل
بنابر اقرب و مقتضای اخبار و فتوای علما اینست که شرط نیست ایمان و اسلام و شرط نیست
اینکه آن منتظر روزه دار باشد بنابر اقرب و همچنین انتظار کافی است اگر چه خوف
ضرری نباشد و اما باید افطار کند یا بعضی بلکه خوردن بر طرف شود یا نه احتمال اول
اقرب است و اگر اذان خواهد از آنکه منتظر است سقوط استحباب شاید اقرب باشد
و در صورت انتظار مستحب است تقدیم افطار نه آنکه همین استحباب تقدیم نماز بر طرف
گردد و جای دیگر از آن دو صورت آنستکه نفس منازعه کند او را و آیا کافی است
مجرد منازعه یا باید بنحوی باشد که بر آن صبر نتوانند کرد در آن خلاف است و آیا
مستثنی است در این حال تقدیم افطار یا اینکه نهایت امر بر طرف شدن استحباب تقدیم
نماز است از بعض علما مستفاد میشود احتمال اول — در بیان مفطرات
دوم اینکه باید از آن امساک نمود هر آنکه بر روزه دار واجبست ترک خوردن
و آشامیدن خواه اکل و شرب چیزی باشد که عادت است خوردن و آشامیدن
آن یا نه خواه بنحو متعارف بخورد و بیاشامد یا بطریق غیر متعارف مثل بلعیدن

و گذاردن

و گذاردن در دهن تا آب شود و فرو رود و آنچه در بن دندان مانده از بقیه
غذا اگر آن را فرو برد روزه اش فاسد است خواه بیرون آورد از دهان و بخورد
یا نه خواه کم باشد یا بسیار خواه ممتاز شود از آب دهن یا نه و اگر عمداً آن را فرو
برد باید روزه را قضا کند بعضی تصریح کرده اند بوجوب کفاره نیز و اگر شک کند در
اینکه آیا آب دهنش که فرو میخواهد برد مشتمل بر بقیه از غذا یا خون یا چرک
دندان میباشد یا نه آیا در این حال واجبست که از آب دهن بیرون کند و فرو
نبرد یا جایز است فرو بردن آن و در آن اشکال است ولیکن اقرب جواز فرو بردن
آنست بلکه اقرب جواز فرو بردنست اگر چه ظن بآن داشته باشد لیکن در
این حال احتیاط را فرو گذاشت نباید کرد و باطل نمیشود روزه بفرو بردن آب دهن خود اگر
از دهن جدا نشود خواه کم باشد یا بسیار چنانچه بسبب مرضی بسیار آب از
دهن آید یا بجهة ملاحظه خوردن چیز ترشی بسیار آید خواه طعم نداشته باشد
یا طعمش بجهة مرضی تلخی یا ترشی باشد مثلاً خواه رنگش متغیر باشد بزردی مثلاً یا نه
و بالجمله فرو بردن آب دهن عمداً باعث بطلان روزه نیست اگر چه بنحو مضمضه جمع شده
و از بعضی بر می آید که اگر عادی نباشد باید احتراز نمود و آن ضعیف است و اگر جمع کند
در دهن و فرو برد ضرر ندارد و اگر زبان را بیرون کند و بعد از آن آب آنرا که از دهن

برا نست فرو برد باعث فساد روزه میشود و اگر سنگریزه یا گوهر در دهان کنند
و بیرون آورد دان آلوده باب دهن باشد پس باید دو مرتبه در دهان گذارد
اگر آب دهنی که از دهن بیرون آمده داخل حلق شود و مستهلک نبوده باشد معتمد
در نظر اینست که روزه اش باطل است و اگر آب دهن را بر برد در جامه یا دستش خود یک
اثر است معتمد روزه اش باطلست بلکه باطل میشود روزه بفرو بردن آب دهن اگر از دهن
جدا شده باشد مطلقا و همچنین که از مخرج بیم کند نیست اقرب اینست که منفصل شده
و جایز نیست فرو بردنش اگرچه بر لب باشد و اگر آب دهن از دهن بیرون آید ولکن
منفصل باشد بآنکه در دهن است اقوی اینست که الحوط بلکه بیرون آمده نمیتوانند
فرو برد و اما آنچه در دهن است فرو بردنش جایز است اما احوط اینکه اجتناب مجموع است
خوردن آب دهن غیر باعث افطار و فساد روزه میشود اگرچه زنش یا شوهرش
باشد بلکه اگر از خارج دهن فرو برده عمدا اجتناب کفاره جمع را واجب میدانند و آن
احوط است و اما مکیدن زبان دیگری جایز است و باعث فساد روزه نمیشود مادامیکه
آب دهن او را فرو برد عمدا و اما فضلات دماغ که از سر میآید بحلق مادامیکه
بفضای دهن نیامده فرو بردن آن باعث فساد روزه نمیشود اگرچه تواند آنرا بیرون
کند بنابر اقوی و اما اگر بفضای دهن آمد فرو بردن آن باعث فساد روزه و وجوب قضا

و کفاره

و کفاره میشود بنابر اقوی و احوط و اما نخامه و خلط دماغ اگر از دهن بیرون آید و فرو
برد یا بالکلیه روزه فاسد گشت و خلط سینه اگر پیش از آنکه بفضای دهن
رسد فرو برد ضرر ندارد و اگر بفضای دهن آید فرو بردن موجب افطار و قضا
و کفاره میشود بنابر اقوی اگر عمدا باشد و اگر آب ترشی از سینه اش بجوشد
و جزء غذا با او نباشد در فرو بردن آن عمدا ف در روزه اشکال است احتیاط را
نباید ترک کرد بلکه احتمال لزوم احتیاط در غایت قوت است و اگر صبح طلوع کند
و لقمه در دهانش باشد باید آنرا بیندازد و اگر فرو برد روزه اش باطل است فاسد است
و قضا و کفاره بر او واجبست بنابر اقوی و اگر از مخرج خا گذشته واجب نیست
بیرون کردن بنابر اقوی و فاسد نمیشود روزه بمکیدن خاتم و جاویدن طعامی
بجهت طفل و خورد کردن آن بجهت مرغ و چشیدن آنچه نیست و بالجمله هر چیز که
بحلق نرسد باعث بطلان روزه نمیشود خواه در صورت اضطرار باشد یا بغیر
اضطرار خواه مرد باشد یا زن بلکه اکثر علما مکروه نیز نمیدانند لکن بالکلیه
نیست بحکم کراهة نسبت بچشیدن و مکیدن است و اگر چیزی را الی بدیش اختیار
چیزی از آن بحلقش رود در وجوب قضا بر او خلافست بعضی قضا را لازم میدانند
اگر بعث آن عمل کرده و از روی فراموشی بحلقش فرو رفته و اگر بجهت غرضی صحیحی بوده

نظر را جزو لازم نمیدانسته‌اند و این احوط است و از جملهٔ مبطلات روزه استمناء
و انزال منی بعمد از طلب آن میباشد خواه بجهت بازی کردن با نه خود بوده باشد
یا بازی کردن با غیر باشد یا بجهت نظر کردن یا بوسیدن یا لمس و مالیدن دست
با غیر آن باشد یا نحو دیگر باشد و اگر طلب کند منی را ولکن بیرون نیاید آن روزه باطل
نمیشود و اما طلب آن حرام است مطلقا اگرچه بجهت ملاعبه با حلال خود بوده باشد
با نه بعضی از اجزای حرام دانسته‌اند و در آن اشکالست و اگر لمس نماید زن را و بدن
یا دست خود و بیرون زنی بالد و قصد آمدن منی نداشته باشد پس آب نازل شود
اقرب اینست که روزه اش فاسد میشود خواه با حلال خود لمس کرده باشد یا با حرام خواه
از عادتش بوده آمدن منی بعد از لمس یا نه و قول بعدم فساد ضعیف است
و اقوی اینست که اگر لمس نماید پسری را یا جوانی را و انزال شود روزه اش فاسد است
و همچنین است حکم ملاعبه بنابر اجود اگرچه از عادتش آمدن آب بعد از ملاعبه
نباشد و با حلالش باشد و اگر شهوتش بسیار باشد بنحوی که مظنه غالب داشته باشد
که اگر ببوسد انزال میشود او را بعضی گفته‌اند که در اینحال حرامست او را تقبیل و اگر
نکرد و رفت و آنچه گفته احوط است و اگر گوش دهد بکلامی پس انزال شود او را
اقرب اینست که روزه اش فاسد نمیشود و احوط قضاست و بنابراین فرقی نیست

میان آنکه

میان آنکه آن آواز آواز مرد باشد یا زن حلال باشد شنیدن آن یا حرام
از محاورت شنونده باشد انزال از شنیدن یا نه و اگر نظر کند بسوی آن بی قصد
آمدن منی خواسته باشد پس انزال شود در صحهٔ روزه اش خلافست و مسئله
محل اشکالست پس ترک احتیاط نباید کرد ولکن قول بعدم فساد روزه مطلق در غایت
قوت است و اگر صورتی را بخاطر در آورد و در خیال شود بیرون اینکه قصد کند آمدن منی را
در فساد روزه اش خلافست و احتیاط نباید ترک کرد و اگرچه بعدم فساد مطلق
در غایت قوت است و فرقی نیست میان زن و مرد و خنثی در اینکه استمناء موجب بطلان
روزه میباشد و اما بجهت آمدن مذی روزه باطل نمیشود اگرچه بجهت بوسیدن باشد
چنانچه بعضی گفته‌اند و اگر در روز محتلم شود روزه اش فاسد نمیشود خواه مرد
باشد یا زن و خواه پیش از آن ملاعبه کرده باشد یا نه و اما صحت روزه آن
روز موقوف است بر اینکه آن غسل را فورا بجا آورد یا نه پس جز غسل ضرر ندارد
آنچه معتمد در نظر است اینست که موقوف بر فوریت غسل نیست بلکه صحت آن
موقوف نیست بغسل مطلق بنابر آنچه محل اعتماد است و جایز است این شخص را
استبراء از منی بول کردن و بعد از آن خواه یقین داند که با استبراء اجزای از منی
خارج میشود یا نه و خواه استبراء قبل از غسل باشد یا بعد از آن و همچنین

جنابت استبرا در روز از احتلامیکه در شب واقع شده و اگر از خواب بیدار شود
وقت بیرون آمدن منی متعمداً اینست که واجب نیست منع آن از بیرون آمدن
خواه در بین بیرون آمدن باشد یا قبل از آن و مکروه است مباشرت زنان
از بوسیدن و بازی کردن و لمس نمودن ایشان لیکن اقوی اینست که این در صورتیست که
اینها باعث نشود که شهوت بحرکت آید اگرچه عموم احوط است و اگر جنبه دوستی داشتن
بوسه مردن با پسر را در آن منع و کراهتی نیست بلکه ثواب است که مستحب میشود
و اگر در اینحال نطفه آمدن منع داشته باشد در حرمت آن اشکالست و جواز
شاید اقرب باشد و سیم هم و اشکالی نیست در اینکه حرامست دروغ بر خدا
و رسول و ائمه عم مطلقاً و تاکید می باید حرمت آن در روزه و آیا باعث فساد
روزه میشود مثل اکل و شرب یا نه در آن خلافست و مسئله محل اشکالست و قول
بفساد در کمال قوتست یا اینکه احوط است پس اجتناب از آن نیز واجبست
خواه در امور دین بوده باشد یا امور دنیا و اما کذب بر سایر انبیا و اوصیای
ایشان مبطل روزه نیست اگرچه حرام باشد و اما کذب بر حضرت فاطمه عم را
دلیل نیافتیم بر اینکه باعث فساد روزه میشود اما احوط ترک آنست و مراد
بکذب بر ائمه کذب بر یکی از ایشان است نه اینکه کذب بر مجموع فقط باعث فساد روزه

گردد

گردد و اما کذب بر علما بلکه وجهی و علمی و صحابه و غیر ایشان باعث فساد روزه نمیشود
و آیا این کذبیکه باعث بطلان میشود باید بلفظ باشد پس اگر خبری نسبت دهد
بایشان که خلاف واقع باشد باشاره یا کنایه و نحو اینها باعث فساد نمیشود
یا اینکه مطلق باعث بطلان میباشد مقتضای تحقیق آنست که مناط در بطلان
صدق کذبست پس هر جا که صادق باشد که دروغ بر ایشان گفته روزه اش
باطل است اگرچه بلفظ نباشد و سایر معاصی از قبیل غیبت و سخن چینی و غنا
و دزدی و نحو اینها باعث فساد روزه نمیشود و اقرب اینست که در دفع این کذب
باعث بطلان روزه میشود که بر وجه حرام باشد پس اگر بر وجه حلال باشد مثل تقیه
اگرچه بلفظ باشد موجب بطلان نمیشود لکن احتیاط را نباید ترک کرد که مسئله
محل اشکالست و از جمله مبطلات روزه و محرمات در حال روزه ارتماس یعنی
سر زیر آب فرو بردن میباشد بنابر اقرب و قول بجواز با کراهت ضعیف است
و قول بعدم بطلان نیز ضعیف است و شکی نیست که ارتماس حاصل میشود بفرو
رفتن در آب بطوریکه هیچ جزو از بدن بیرون نباشد بلکه اگر سر را بزیر
آب کند و بدن بیرون باشد نیز ارتماس حاصل میشود بنابر اجود و اما اگر همه
منافذ را مثل گوش و دماغ و دهن بزیر آب کند و اصل سر بزیر آب نرود از تما

س

حاصل نمیشود و بنابر اقرب و احوط است در ارتماس فرو رفتن با افتادن
در آب دفعة چنانچه از عرف گویند که یکدفعه فرو رفت پس اگر بتدریج کم کم
بزیر آب رود روزه باطل نمیشود و حرام نیست بنابر اقوی لکن احتیاط را نباید
ترک نمود و اگر جزئی از سر را زیر آب کنند پس آنرا بیرون کرده جزء دیگر را
در آب کنند بنحوی که اجزای سر همه در زیر آب نباشد حرام نیست بنابر اقوی و دوم
در حکم ارتماس منافی روزه واجب و مستحبی نیست چنانچه ظاهر اخبار و فتوی علمای
ابرار است با بعضی گفته اند که در روزه مستحبی جایز است و فرقی میان آب جاری
و راکد و ایستاده و کر و قلیل و طاهر و نجس نمیباشد و با هر جز مایع وارد است حکمش
حکم آب است پس ارتماس در آن جایز نیست بنابر اقرب اینستکه این حکم مخصوص
آب است و جایز است آب بسر ریختن بجهة غسل و خنک شدن و مکروه
نیز نمیباشد بلکه بعضی گفته اند که جایز است اگرچه بداند که آب داخل گوش
میشود و اگر آب بسر بریزد پس آب بحلقش رود آیا روزه اش باطل است بسبب
یا نه بعضی از علما گفته اند که اگر عمدا آب بحلق رسانیده با اینکه میدانسته که
آب بحلقش میرود قطعی یا احتمالی آب بجهة از روی احتیاط روزه اش
فاسد است والا فلا و اگر با اینکه در ارتماس با احرام داشته باشیم از ارتماس نماید

بجهة

یا حکم طبیبی باشد اگرچه کافر باشد و هم مظنه که بقول عارفی حاصل شود خواه مؤمن
باشد یا منافق یا کافر خواه عادل باشد یا فاسق و اقرب اینستکه حذاقت و مهارت
او شرط نیست و هم مظنه که بتجربه حاصل شود بلکه معتمد اینستکه مظنه بآن مطلقا کافی است
از هر راه که باشد و از هر چه باشد و شرط نیست که ظن قریب بعلم باشد بلکه مطلق ظن
کافی است بنابر آنچه معتمد است و بعد از حصول آیا باید فحص و تجسس نماید از معارض
آن یا نه مخفی که اگر مظنه بقول کسی بهم رسید مثلا آیا باید بدیگران رجوع کند تا
ظاهر شود صدق و کذب او پس اگر معارض بهم رسید عمل نماید بآن یا شرط نیست
بلکه همینکه ظن حاصل شد جایز است عمل بآن اقرب عدم لزوم تجسس و جواز عمل بظن
مطلق و اگر شک در ضرر و عدم آن داشته باشد والد ماجد اعلی الله مقامه جایز
نمیدانسته اند افطار را و اقرب در نظر فقیر عدم جواز افطار است و بنابراین
احتمال ضرر نیز باعث جواز افطار نمیشود نمیباشد و اگر شخص صحیح المزاج خوف حدوث
مرض داشته باشد اقرب اینستکه افطار آن برای او جایز است و اگر مرض متعدد
باشد و روزه بجهة بعضی مضر و بجهة بعضی نافع بوده باشد پس اگر مرض که روزه
بجهة آن نافع است ضعیف باشد و دفع آن اولی باشد روزه واجب و افطار
جایز نیست و اگر امر بعکس باشد افطار جایز است و اگر مساوی باشند مخیر است ولکن احتمال

صحت روزه در این حال در کمال قوت است و اگر در نفس الامر روزه مضر باشد و او جاهل بآن
داند که نافع می باشد یا اینکه علم بضرر آن نداشته باشد و روزه بگیرد پس اگر
واقع و نفس الامر بر او معلوم نشود اشکالی در عدم وجوب قضا بر او نیست و اگر بعد از خروج
بر او معلوم شود که روزه اش مضر بوده در وجوب قضا اشکال است ولکن وجوب قضا در کمال
قوت است ولکن اگر قائل شود که اگر بعد از خروج وقت علم بهم رسانیده باین نحو که روزه ضرر
ضرر رسانیده قضا واجب است و اگر ظن بضرر حاصل شده واجب نیست قضا بعید نیست
و در صورت احتمال ضرر بگفته روزه بگیرد احوط وجوب تفحص و تجسس و رجوع باطبا است بگفته
ظاهر شدن ضرر و عدم آن لکن عدم وجوب تجسس بی مبنا باصالة عدم ضرر در کمال قوت است
در فرض وجوب آن الفقه باید تفحص نمود که بطرف راجح نمود روزه باید لازم نیست و اگر یک
طبیب یا بیشتر خبر دهند بضرر کردن روزه و مظنه از قول ایشان حاصل نشود قول
ایشان را اعتبار نیست و اگر دو عادل طبیب یا یکی طبیب خبر دهند بضرر و مظنه بهم
نرسد بگفته قول ایشان در قبول قول ایشان اشکال است و عدم اعتبار شاید
اقرب باشد و کسیکه نیت روزه کرد در شب و بخواب رفت و خوابش طول کشید
تا شب دیگر روزه اش صحیح است و اگر بعضی از روزه را بخواب باشد ضرر ندارد
خواه روزه واجب باشد یا مستحب و از بعضی نقل شده که کسیکه بخوابست مکلف

بروزه

بروزه نیست و روزه اش شرعی نیست بلکه ادعا کرده که مراد آنست که صوم او نه
واجب است نه مستحب لکن در حکم صحیح است و این قول در کمال ضعف است و اگر در شب
نیت نکرده قبل از فجر بخواب رود و مستمر بماند تا زوال داخل شود باید از او قضا نماید
و اگر قبل از زوال بیدار شود و نیت کند روزه یا روزه اش صحیح است و اما عدم
بطلان روزه بخواب مختص بخواب های عادی متعارف است یا اینکه اگر خواب غیر عادی
نیز باشد مثل آنکه دوائی بخورد که بجهت آن بخواب رود نیز روزه اش صحیح است
آنچه معتمد است آنستکه هیچ خوابی ضرری ندارد و اما اولی ترک خواب است یا نه اقرب
اقرب است بلکه اولی عدم ترک خواب است و در اشتراط روزه مستحب باذن پدر
خلاف است پس بعضی قائل شده اند که شرط است در او اذن پدر و معتمد آنستکه
شرط نیست در صحت آن لکن مکروه است بنا بر اقرب و اگر منع کند از روزه اما روزه اش
صحیح است یا نه اقرب صحت است با کراهت و اما والده نیز مثل پدر میباشد در این حکم
یا نه اقرب در اول آنستکه بدون اذن او نیز روزه صحیح است ولکن مکروه است و اقوی
آنستکه فرقی میان پسر و دختر نیست پس روزه هر دو بدون اذن والدین
یا یکی از آن مکروه است و اقرب آنستکه حکم مختص بپدر و مادر بواسطه میباشد
و شرط است در والدین عقل بنا بر اقرب و همچنین شرط است در ایشان اسلام

و ایمان بنابر اقوی و شرط نیست حرمت و ازاد بودن والدین و ولد بنابر اقرب
و ایا شرط است در وکلیه بلوغ یا نه انچه اقتضی با انست در حالی است که بالغ باشد
و بنابراین ایا اولی انست برای غیر بالغ روزه گرفتن است بدون اذن والدین یا
اولی ترک انست و در ان اشکال است و اگر یکی از والدین منع نماید فرزند خود را
از روزه بنحوی که شامل بعد از مرگ ان نیز باشد مثل اینکه گوید هرگز روزه
مستحب مگیر و یا فلان روزه را هرگز مگیر ایا مکروه میباشد روزه او بعد از مرگ
بنابر مختار و حرام میباشد بنابر قول دیگر یا اینکه منع ان فایده در حال
حیوة دارد و بس کسی را خبر بر منوع مسئله شده باشد لکن احتمال اول ارجح
قوه است و اشکالی نیست در اینکه با اذن کراهت و حرمت بر طرف میشود بعد کلیه
اذن حاصل شود و ایا قطع برضای ان کافی است یا اینکه اذن لفظی ضرور است
اقوی اینکه علم برضا کافی است و اما مطلبی که حاصل از لفظ نباشد کافی نیست
و ثابت میشود اذن بشنیدن و بخبر یکه افاده قطع کند بلکه بتوان ان را بالجمله [illegible]
که افاده قطع نماید و بشهادت عدلین نه بشهادت یک عادل اگرچه با قسم باشد
و نه بشهادت زنان مطلق و نه بغیر از انچه مذکور شد از هرچه افاده علم نماید
و اگر اذن حاصل گردد بعد از ان شک در ابقای ان شود حکم ببقای آن میشود

بنا

بنابر اقرب و اگر روزه مستحب واجب شود با جاره و نحو ان اقرب اینکه موقوف
باذن والدین نیست و بدون اذن مکروه نیست و در روزه واجب موقوف باذن
نیست مطلقا هر واجب که باشد و هر چند که نتواند اذن بگیرد و اگر با اذن شروع
بروزه کند پس در بین ان اذن بر طرف شود یا منع کند از ان اقوی اینکه
باقی بودن بر روزه مکروه نیست و اگر علم باذن داشت در وقت شروع در روزه
پس مبین شد عدم ان ایا فاسد میشود بنابر غیر مختار و مکروه میشود بنابر مختار
یا نه اقرب اجزای اولست و اگر بی رخصت شروع بروزه نماید بنابر مختار که جایز
میباشد پس اذن حاصل شود کراهت بر طرف نمیشود و اگر موقوف باشد بحصول رضای
والدین بجای با عمل ایا مستحب است یا نه اقرب اول است و اگر یکی از والدین اذن
دهد و دیگری منع نماید اقرب اینکه ترجیح با منع است و اگر یکی از ایشان امر کند
بروزه اقرب عدم وجوب روزه است و اگر روزه را اذن دهد در روزه را منع
کند کراهت نسبت بانچه منع کرده ثابت میباشد و اگر یوم الشک را بنیت
شعبان روزه بگیرد بی رخصت بنابر قول بمنع روزه ایشان مجزی نیست و بنابر مختار
مجزی است با کراهت و کراهت در نماز مستحب و حج مستحب بی رخصت والدین نمیباشد
بنابر اقرب و در اشتراط روزه مستحب بانچه مهمان با اذن مهماندار خلاف است اقوی عدم

اشتراط است پس روزهٔ انس بدون اذن او صحیح است لکن مکروه است و همچنین
صحیح و مکروه است اگر حریفی منع کند بنابر اقوی و همچنین صحیح و مکروه است روزهٔ مهمان
در بی اذن مهمان بنابر اقوی و معتبر در مهمان و مهماندار صدق عرفیست پس اگر
متعدد باشد مهمان یا مهماندار احوط و اقوی مراعات اذن جمیع است و اقوی نیز ثبوت
کراهت است اگرچه گفته روزه صاحبخانه مهمان را منع کند در خوردن نیم نیز
و شرط نیست ایمان مهمان و مهماندار بنابر اقوی بلکه اسلام ایشان نیز شرط نیست
بنابر اقوی و فرقی نیست میان اینکه هر دو مرد باشند یا هر دو زن یا هر دو خنثی یا مختلف
و اما روزه واجب مثل روزهٔ مستحب نیست اگرچه موسع باشد و بعضی گفته‌اند که
اگر در روز وارد شود مهمان مادامیکه زوال نشده بدون اذن صاحبخانه از روزه
نمیگردد و اذن در اینجا حاصل میشود با کلمه سابقی گذشت و جایز نیست روزه گرفتن
زن بروزه مستحبی بدون اذن شوهر بنابر اقوی و اشهر خواه زوجه دائمه باشد
یا منقطعه خواه مطیعه باشد یا ناشزه خواه نفقه کرده باشد او را یا نه اگرچه هنوز
نگرفته شوهر حاضر باشد و زنی را که طلاق رجعی داده و در عده باشد
اقوی اینست که شرط نیست در روزه او اذن شوهرش و اما در عده بائنه
که اشکالی نیست و فرقی نیست میان زوج اینکه مؤمن و عادل باشد یا نه حر باشد یا نه
حاضر باشد

میشود

حاضر باشد یا غایب متصف بعیوبی که باعث جواز فسخ نکاح میباشد یا نه و اگر
زوج صغیر باشد عدم اشتراط اذن او شاید اقوی باشد و اگر عقد نکاح فضولی باشد
از هر دو طرف یا از یک طرف قبل از اجازه اگرچه اجازه او معتبر است موقوف نیست
روزه گرفتن زوجه روزهٔ مستحب را باذن زوج بنابر اقوی لکن احوط طلب اذن
است زیرا که مسئله محل اشکالست و اما روزهٔ زن بی اذن شوهر زیاده بر
آن و حرام نیز میباشد مثل روزه حائض یا اینکه معصیت بر آن مترتب میشود اگر
صحیح نباشد مسئله محل اشکال و خلافست لکن معتمد اینست که حرام نمیباشد و معصیت
بر آن مترتب نمیباشد و اگر از اقسام واجب از گناهان کبیره نمیباشد و اگر مرد را
چند زن باشد و بعضی را اذن دهد همان را که اذن داده روزه او صحیح است
و اگر مشتبه شود که کدام را اذن داده هیچیک نمیتوانند روزه بگیرند مگر باذن
تازه بنابر احوط و اقوی و اگر زنی کسی را وکیل کند در تزویج پس قبل از علم او باینکه
وکیل او را عقد کرده روزهٔ مستحبی بگیرد پس بعد معلوم شود که در حال روزه بعقد دیگری
بوده در صحت روزه او اشکالست لکن احتمال صحت در غایت قوت است لکن ترک
احتیاط نشاید و بنابر مختار تجسس کردن از اینکه عقد شده یا نه لازم نیست
بلکه میتواند روزه را بگیرد تا تزویج معلوم گردد بنابر اقوی و ظن بتزویج حکم شک

دارد بنابر اقوی ولکن ثابت میشود زوجیت بشهادت عدلین و باستفاضه و شهرتی
که علم از ان حاصل شود و بشهادت واحد اگر علم را افاده کند و همچنین بشهادت
زنان اگر علم بهم رسد از ان و اگر علم از اینها بهم نرسد ثابت نمیشود اگرچه
مظنه بهم رسد و اگر در اثنای روزه مستحب تزویج نماید دارد در روزه اش بگرد
زوجیت مطلقه و در عدهٔ رجعی مطلقه با موقوف بودن ان باذن زوج اشکالست
و احتمال خالی از قوت نیست و فرقی در میان اقسام روزه مستحب نیست در اشتراط
باذن زوج پس اگر یوم الشک را روزه بگیرد بنیت شعبان بی اذن زوج روزه اش
صحیح نیست و بعد اگر معلوم شود که از رمضان بوده واجبست بر او قضای انرا و اما
روزه واجب پس در ان شرط نیست اذن شوهر بلکه منع او نیز نمیتواند روزه را
گرفت خواه وقت ان وسعت داشته باشد مثل قضای ماه مبارک یا نه و صحیح نیست
روزه بنده بی اذن سید بنابر اشهر و اظهر و قول بصحت ضعیف است ولکن اگر
روزه را گرفت زیاده بر معصیت بر ان مترتب نمیشود بنابر اقوی و فرقی در انچه
مذکور شد نیست میان انکه اقای او حاضر باشد یا غایب و میان انکه روزه باعث ضعف
او از جا اوردن حق مولای او باشد یا نه و فرقی نیست میان کنیز و غلام و میان
قن و مدبر و مکاتب اگرچه بعضی از او ازاد شده بنابر احوط و اقرب و اگر سید

صغیر

صغیر باشد حکمش مثل روزه صغیر است — در بیان قدری از احکام حج است

بدانکه حج از واجبات عظیمه و از ارکان ایمان و اسلام است و ترک انرا از کبایر
شمرده اند بلکه تصریح کرده اند بعضی از علما که بدتران از کبایر مهلکه است بلکه در
اخبار از اهلبیت عصمت علیهم السلام وارد شده که کسیکه ترک کند انرا یا بر دین یهودی
میمیرد یا بر دین نصرانی و آیه شریفه را نیز اشعاری بلکه دلالتی بر این میباشد چنانکه
میفرماید و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی
عن العالمین که ظاهر از ان است که کسیکه کافر شود بترک حج و ترک بندگی
پس خدا را احتیاج بهیچکس نیست و بدانکه حج را شرایط است که بدون ان شرایط
از کسی نخواسته اند از جمله شرایط ان استطاعت است و ان حاصل میشود به چند چیز
که اگر یکی از انها نباشد استطاعت نیست از جمله انها زاد و راحله است نسبت
بکسیکه بعید از مکه باشد مثل اهل عراقین و خلافی نیست در اشتراط زاد و راحله
اگر بدون ان حج ممکن نباشد یا در ان عسر و حرج باشد اما اگر حج بدون زاد
یا راحله ممکن باشد براه رفتن و سؤال کردن یا کسب کردن در اثنای راه یا قدرت
بر زاد و راحله در اینحال نیز شرط است پس زیاده بر قدرت بر حج قدرت بر زاد
و راحله شرط میباشد یا در اینحال شرط نیست بلکه حج لازم میباشد اگر ممکنی باشد

او را بدون زاد و راحله حج نماید و از بعضی از اصحاب رحمهم الله منقولست عدم اشتراط در اینحال
و این قول ضعیف است بلکه اشهر و اظهر اشتراط زاد و راحله است اگرچه بدون آن
تواند حج نمود در مکی و کسیکه قریب بمکه است واجبست حج اگرچه راحله نباشد و راحله
بجهت آن شرط نیست اگر بدون آن ممکن باشد و اما زاد پس بعضی از اصحاب
تفریع کرده اند که فرقی در آن میان قریب و بعید نیست و راحله معتبر نمیباشد اگر قطع مسافت
موقوف بآن نباشد پس اگر از راه دریا بدون مشقت شدید تواند رفت لیکن
آنچه معتبرست در اینحال قدرتست بر اجاره کشتی است و شرط نیست وجود خود زاد و
راحله بلکه معتبر تمکن از آنست یا بتملیک یا باجاره چرا که استطاعت که از شرایط
وجوب حج [illegible] است لیکن کسیکه محتاج است بقطع مسافت بر چند قسم است یکی استطاعت
از برای رفتن بمکه و بجا آوردن افعال حج دوم استطاعت بجهت برگشتن تا وطن و هر دو
شرط میباشد سیم رجوع بکفایه و در اشتراط این خلافست و اقرب اشتراط آنست
و اما کفایه عبارتست از مؤنه یکسال که بعد از برگشتن مؤنه سال را داشته باشد
بالفعل یا بالقوه یا عبارتست از آن قدری که محتاج بسؤال نباشد و بعد از مراجعه در آن
زکات است و اگر دینی داشته باشد و مالی داشته باشد که کفایه کند حج و دین را حج را
واجب میباشد و این دین مانع از حج نمیباشد و خلافی در این نیست ظاهرا خواه دین

معجل باشد یا نه و اگر مالی داشته باشد بقدر دین خود و صاحب دین مطالبه کند دین
خود را پس در اینحال حج واجب نیست اگرچه مال کثیری باشد و اگر دینی داشته باشد
و مالی بقدر آن و دین او معجل نباشد لیکن صاحب آن او را مهلت میدهد که حج برود
و بعد ادا کند دین او را و او را ممکن است که بعد از مراجعت بکسب خود ادا کند دین را یا
واجبست در اینحال حج یا نه در آن خلافست و قول بوجوب حج خالی از قوت نیست
و اگر مالی داشته باشد و دینی که بقدر مالست و لیکن آن مؤجل است اما بعد از
رسیدن موعد او را ممکن نیست ادای آن دین الا بآن مالیکه دارد یا بآن معنی
که اگر آن مال تلف شود در حج یا بغیر آن قادر بر دین خود نمیتواند نمود یا اینکه میتواند
و لیکن صعب است بر او پس در اینحال ظاهر اینست که حج بر او واجب نیست و اگر مالی
داشته باشد و دینی که بقدر آن مال میباشد و آن دین را مهلت میباشد بزمان
بعیدی و از حال خود میداند که اگر آن هم برطرف شود میتواند بکسب آن دین را ادا
کند و بالجمله نحوی باشد که تلف شدن آن مال پیش از موعد ضرری مترتب نشود در
وجوب حج در اینحال خلافست جماعتی قائل شده اند بوجوب حج و آن دین را مانع
نمیدانند و جمعی از اعاظم حج میدانند و حج را واجب نمیدانند و مسئله محل اشکالست
لکن قول ثانی خالی از قوت نیست پس حاصل آنچه گذشت اینستکه دین مانع وجوب

حج است مطلق مگر آنکه زیاده بر وفای دین بقدر استطاعت مال داشته باشد و
زیادتی بر مثال آنکه دین دین آدمی معین باشد یا از حقوق الهی باشد مثل زکوة و کفاره
و شبه آنها همچنانکه بعضی باین تصریح کرده اند و دین مانع نمیباشد حج مستحب را اگر صرف
مال در حج باعث عدم رضای صاحب حق نشود و مطالبه آن ننماید بر وجهی که مستحق میباشد
و اگر او را کتب علمیه چند باشد که استطاعت از آنها حاصل میشود و بقدر زاد و راحله
میباشد پس در اینحال آیا واجب است فروختن آنها و صرف قیمت آن در راه حج یا اینکه
واجب نیست و وجوب حج ساقط میباشد در آن اشکال است اقرب اینست که اگر فروختن
آنها و تلف کردن آنها موجب ضرر بر او میشود و در مشقت شدیده می افتد چنانچه البته
بعضی از علما و طالبین علم میباشد حج واجب نیست و فروختن آنها لازم نمیباشد
همچنانچه جماعتی تصریح باین کرده اند بلکه ظاهر اجماعی میباشد و مستثنی است از مال
استطاعت خانه که در آن ساکن میباشد و بآن محتاج است پس فروختن آن
بجهة تحصیل استطاعة واجب نیست و آیا قیمت آن نیز مستثنی است یا نه در آن
خلاف است اقرب عدم استثنا است اگر ضرورتی به تملک آن نباشد و بدانکه اگر
مالیکه وفا میکند بخرج حج بجهة شخصی بهم رسد قبل از زمان حج و بیرون رفتن قافله
بطوریکه پس آن مال را ببخشد یا وقف کند یا هبه بکسی دهد یا نذر کند صرف آن را در غیر

حج

حج از او ساقط میشود و همچنین است هرگاه که از ملک خود بیرون کند یا ممنوع نماید خود را
از تصرف در آن شرعاً اما در وقتی است که قبل از زمان بیرون رفتن حاج باشد
اما اگر در وقت بیرون رفتن آن باشد مثل ... احتیاط را
نباید ترک کرد و بعد از تعلق حج بذمه اگر موقوف باشد حج رفتن بمالی جایز نیست
تلف کردن آن مال و اگر با این وجه آن مال را از خود منتقل کند بدیگری بصلح یا هبه یا غیر آن
در صحت معامله اشکال است لیکن اقرب صحت است لیکن گناه کرده است پس در فسخ آن
معامله بلکه واجب است و اگر چه بذل های بسیار باشد از جهة ادراک حج و آنکه کسیکه
استطاعت مالی ندارد حج بر او لازم نیست لیکن اگر کسی بذل نماید بر او بقدری که
استطاعت حاصل شود حج بر او واجب میشود و شرط نیست در وجوب بذل منتقل نمودن
مال باو بنابر اقرب و همچنین شرط نیست واجب نمودن بذل بنذر و شبه آن ولکن اقرب
اینست که واجب نمیشود حج مگر در وقتی که اعتماد و وثوق بآن شخص و کلام او باشد و بذل
قیمت زاد و راحله کافیست در وجوب حج پس شرط نیست بذل عین آن و در وجوب
حج بجهة بذل قبول شرط نیست پس اگر بعد از بذل میکند حج واجب میشود اگر چه قبول نکرده
و شرط نیست در لفظی که اداء میکنند این مطلب را اینکه بلفظ مخصوص باشد پس اگر بگوید
بیا به حج و نفقه تو و عیال تو رفتن و برگشتن بر من است کافی است و همچنین اگر

کوید بذل میکنیم بقدر استطاعت تو یا این نفقه تو و عیال تو است یا این مال
بگیر و نفقه تو است که صرف کن بجهت حج یا بخوان بلکه محتاج بگفتن نیز نیست بلکه فعل نیز
کافی است و در لفظ اتی ده علم ضرور نیست بلکه ظهور لفظ کافی است و لکن در فعل
علم ضرور است بانی معنی که دلالت آن باید بطریق یقینی باشد بنابر اقرب و هرگاه بذل
زاد و راحله و نفقه خود و عیال کافی نیست بلکه باید نفقه عیالی واجب النفقه او نیز بذل شود
تا حج واجب شود و الا واجب نمیشود مگر آنکه دیگری آن را بذل نماید یا آنکه خود داشته باشد و اگر
شود آنکه نفقه عیالی خود را که فاضل نماید بر فرض ترک حج پس بذل زاد و راحله سفر حج کافی است
در وجوب حج و اگر زاد و راحله و نفقه عیالش را بذل کرد و سایر امور که حج بر آن
موقوف است بران بذل نکرد و خود نیز نداشته حج واجب نمیشود و شرط نیست در بذل
که بذل کننده یک شخص باشد و شرط نیست اسلام و ایمان او و نه عدالت او و اگر بعض
از مؤونه سفر حج را داشته و باقی را دیگری بذل کند حج واجب میشود و اگر بذل کند و گوید
که بگیر و به حج رو واجب میشود و شرط نیست در وجوب حج که بذل کننده مدیون نباشد
پس اگر کسی حج بذل کند واجب میشود حج اگر چه مدیون باشد و ترک حج کند و دفع
دین و در این حال واجب نیست و اگر مالی ببخشد و او قبول کند حج واجب میشود اگر استطاعت
بان حاصل آید و اگر کسی ببذل مستطیع شد و حج کرد مجزی است او را این حج از حجة الاسلام

پس اگر

پس اگر مستطیع شود از پی خود حج بر او واجب نیست بنابر اقرب بلکه مستحب است و اگر
بذل نماید با منت وجوب تعلق میباید مگر مشتمل باشد بر ضرری که متحمل نتوان شد
عادة و حیاء آن شخص منع وجوب میکند و اگر بخشد باو مالی که مستطیع میشود قبول آن
لازم نیست و آن شخص که بخشد خویش او باشد یا نه و اگر کسی که بذل میکند در
بین راه از بذل امتناع کند حج ساقط میشود بنابر اقرب و اگر کسی ببذل او چیزی از مال
خود صرف کرده باشد یا قرض کرده باشد آن شخص بذل کننده که گول زده است او را
رجوع میکند بنابر اقرب و اگر شک داشته باشد در حصول استطاعت آیا لازم است
او را حساب کردن اموال خود و ملاحظه دفتر و محاسبات خود تا بر او معلوم شود وجوب حج
و عدم آن یا رجوع با اهل خبره یا لازم نیست بلکه اگر علم بهم رساند بحصول استطاعت حج
واجب است و الا لازم نیست و در آن اشکال است و لکن عدم وجوب در کمی قوت است
و ثابت میشود استطاعت بشهادت دو عادل و بقول اهل خبره که به شهادت رفته اند و مبدا انشد
او فوایدی اگر قول ایشان مفید مظنه باشد و اگر اهل خبره مختلف شوند پس بعضی گویند
استطاعت هست و بعضی گویند نیست لازم است عمل بقول جماعتی که اکثر و اعلم اند
و مظنه از قول ایشان بیشتر است و بمطلق مظنه استطاعت ثابت نمیشود بنابر اقرب
و احوط ترک است اگر ظن آن دارد که مستطیع است با اهل خبره یا دو عادل

کفتند مستطیع نمیباشی و با این جمعه رفت بلکه و در راه زیاده بر انکه داشت خرج شد
و بقرض کردن اخراجات خود را کذرانیدند چنانچه در این زمان مکرر اتفاق می افتند
پس ایا این شخص مستطیع بوده و این حج کافی است او را از حجة الاسلام یا نه اکر
بعد مستطیع شد حج بر او واجب میشود یا نه جواب دفعه دیکر بحج رود در ان صورت
ولکن کفایت حج اول در کمال قوتست و اکر مالی داشته باشد که بان مستطیع شود
و کسی با او دعوایی داشته باشد که اکر اثبات کند دعوای خود را ادعای از او بکیرد
استطاعتش برطرف میشود ایا لازم است او را رفتن بمکه در این حال با انکه لازم
نیست احتمال وجوب اقوی است مکر انکه ضرر بر حج او مترتب شود که عادة متحمل ان
نشود و اکر مظنه بر نزدیک بعلم داشته باشد که بر ذمه او دینی است لازم از
خمس یا زکوة یا غیر انها که اکر ادا کند مستطیع نمیباشد اقوی عدم سقوط حج است
و هر کاه بدون استطاعت بحج رود حج او مجزی نیست از حجة الاسلام و اکر با استطاعت
در راه حج بر خود مشقت دهد با اینکه پیاده رود یا مضایقه در خرج نماید حجش مجزی است
و اکر مستطیع باشد و لکن بمکه حرام بمکه رود با سوار بر حیوان غصبی شود و بمکه رود
حجش صحیح و مجزی است اکر چه عاصی است او را ان حرام از اول راه تا احرام و اکر
موقوف باشد بیرون رفتن بحج بر مال غصبی وجوب حج ساقط است و لکن اکر رفت
حجش

در حکم عقد

حجش مجزی است و اکر مالی داده است بفرزند واجب نیست قبول مکر کفایه خرجش
که بان حج کند و قرض دادن نیز واجب نیست و پدر را جبر رسد که معی فرزند را بردارد
بدون اذن خواه کفته شود که خواه بغیر انکفته و اکر شخص اجیر شود که بجهة خدمه
راه شود در شرطی کرد که زاد و راحله او را بعقد [illegible] داشته
باشد بان مستطیع نمیشود بلکه اکر اجیر شود بعقد لازم که بان استطاعت
حاصل اید مستطیع میشود و اکر کسی بهم رسد که او را ضمن اجیر کند واجب نیست
قبول نموده و اکر اجیر شد و مستطیع شد جایز نیست او را فسخ اجاره بلکه اکر
اختیار فسخ را از شرط کرده باشد نمیتواند فسخ کند مکر مغبون باشد پس میتواند
[illegible] و بنا بر اقوی و اکر خیار فسخ با شرط [illegible] باشد و فسخ کند استطاعه برطرف
میشود و لکن بر او لازم است [illegible] در عدم فسخ او اکر چه [illegible] بسیار باشد
مکر متضرر شود بان ضرری که متحمل نتوان شد و اجاره معاطات یعنی بدون صیغه
نیز حکمش حکم اجاره با صیغه است و فرقی در میان زن و مرد در حج نیست در شرایط
وجوب حج پس محرم داشتن از شرایط وجوب حج بر زن نیست لکن اکر رفتن
بمکه بدون محرم موجب ضرر بر جان یا عرض یا مالش باشد ضرری که متحمل ان
نتوان شد وجوب حج ساقط میشود اکر ضرر یقینی باشد یا مظنه بان داشته باشد

اما اگر مظنه نبوده باشد لکن خوف از آن داشته باشد آیا ساقط میشود وجوب حج یا نه
در آن اشکال است و لکن سقوط در کمال قوت است و کسیکه او را التقام با بردن نامحرم
شاق باشد بمشقتی که متحمل آن نتوان شد عادة وجود محرم لکنه او ضرور است
و با محرم حج بر او واجب نیست بنا بر اقوی و در صورتیکه محرم لازم باشد نفقه او
بر آن زن است و آن هم جزء استطاعت او میباشد و در اینحال اگر محرم امتناع
کند از رفتن وجوب حج ساقط میشود و بر محرم واجب نیست رفتن با او نه تبرعا
و نه با اجرت و مراد از محرم شوهر و پدر و برادر و عم و خال و کسیکه نکاح او با آن زن
حرام است خواه بنسب باشد یا برضاع یا مصاهره و زنیکه محرم در استطاعت او
معتبر شد اگر با محرم بمکه رفت و در راه محرم مرد بعضی گفته اند که حجش ممضا است
و اقرب اینستکه بر او آنچه اصلح بنسبت با او میباشد میشود و در محرم ممنوع و عفو
معتبر نیست و اگر زوج ادعا نماید خوف بر او را بدون محرم و او انکار کند عمل بشاهد
حال و قرائن و حجه میشاید و اگر از این امور معلوم نشود قول زن مقدم است
لکن زوج را میرسد که در اینحال او را منع کند از سفر باطنا و لکن بر زن واجب است
سعی بحج بحسب اعتقاد خود و رجوع بکفایه شرط است در استطاعه و مراد از آن
اینستکه بعد از برگشتن مالی داشته باشد که تا یکسال امور او بگذرد و دارای

کسبی

کسبی یا صنعتی داشته باشد که بآن معیشتش بگذرد و نیز کافی است و همچنین اگر ملکی
داشته باشد که منافع آن کفایت مؤنه سال او نماید و مراد از مؤنه سالی مؤنه او و
عیال واجب النفقه او میباشد و اگر کسی باشد که بعد از مراجعت او را ممکن باشد
از زکوة و بخششها آنقدر که مؤنه سالی او بگذرد و از اهل قبول این امور باشد
پس رجوع بکفایه بغیر از این در حق او معتبر نیست و اگر مردی مثلا مال التجاره
دارد یا ملکی که از منافع آن معاشش میگذرد و اگر خواهد بحج رود مال التجاره یا
ملکش میرود و تجارت و زراعتش برطرف میشود این مانع از وجوب حج میشود
و اگر کسی وعده دهد او را که بعد از مراجعت مؤنه تو را میدهم بمجرد این وعده و علم یا ظن
بوفا داشته باشد حج لازم نمیشود مابین آنچه معتبر است و اگر استطاعه در بلد او نشد
یا در نزد میقات مستطیع شود رجوع بکفایه شرط است و همچنانکه استطاعه
مالیه شرط است در وجوب حج استطاعه بدنیه نیز شرط است پس اگر مریض باشد
که سواری و سفر حج نتواند کرد یا ببرد حج واجب نیست اگر چه باشد که بحسب عادة متحمل آن
نتوان شد و لازم نیست که صرف مریض بر او نشود و اگر خوف حدوث مرض باشد
نیز حج لازم نیست و اگر معالجه مرض موقوف بترک سفر باشد حج ساقط میشود و لکن
در سفرهای حج ظن بضرر خواه از قول مردی ببهبر خواه از قول زن خواه از اهل خبره

است

باشد یا نه خواه عادل باشد یا نه خواه آن ظن از تجربه بهم رسد یا از جزو دیگر و بالجمله
معتبر ظن بضرر میباشد و بعد از حصول ظن فحص از معارض ضرور نیست پس اگر از قول
طبیبی مثلا مظنه بضرر بهم رسید رجوع به طبیب دیگر ضرور نیست و مطلق ظن کافیست
و اگر دو ظن تعارض کرد اقوی را میگیرد و اگر اهل خبره مثلا حکم بضرر کردند و دیگری
او مظنه بهم رسید لازم است او را عمل بقول اهل خبره و اگر اهل خبره حکم بعدم ضرر کردند و
بجهة جبنی و بد دلی تشویش دارد باید ترک نماید سفر را و اگر شک داشته
باشد و مردد مانده ایا واجب است حج یا نه اقرب ثانی است و اگر تواند مرض مزبور را
معالجه کرد حج واجب نیست بنا بر اقرب و اگر سفر دریا بجهة مرض مضر و بجهة مرض نافع
باشد پس اگر آن مرض که بجهة آن مضر است چون نیست حج ساقط و الا فلا
و اگر در واقع سفر دریا بجهة او مضر باشد و او نداند پس اگر واقع را او
منکشف نشود اشکالی نیست و اگر معلوم شود در زمانیکه ممکن است او را ترک
حج پس ترک مینماید و اگر بعد از حج این امر منکشف شود اقرب لزوم اعاده حج است
بعد از صحه و لکن دور نیست که اگر علم بهم رسید بترتب ضرر بر او اعاده لازم
باشد و اگر مظنه بهم رسید لازم نباشد و لکن احوط اعاده است مطلقا
و اگر مظنه ضرر بهم رسید و ترک نمود حج را و استطاعت مالیه او بر طرف شد اقوی

اینستکه

اینستکه حج بر ذمه او قرار یافته و بر مریض لازم نیست حفظ مال بجهة حج بعد از
صحه بنا بر اقرب و اگر شروع لازم داشته باشد ترک واجبی از واجبات نماز را
مثل قرائت یا قیام باعتبار مرض یا حج ساقط است یا نه احتمال کیفیت اقوی است
لکن با علم بان مستلزم او را بنا بر آن واجب با حج در قوة دلیل و هر گاه مرض در راه
عارض شود پس اگر رجعت ممکن نیست و لابد باید بمکه برود حج واجب میباشد و اگر
ممکن باشد و استقرار از رفتن بمکه باشد و رفتن بمکه موجب ضرر شدید شود حج ساقط
و اگر امر بعکس است حج واجب و همچنین باشد و اگر دوا بخورد بقصد حصول مرض یا حج
ساقط بعد از حصول مرض حج ساقط و عاصی نیز نیست و اگر با مرض یا عدم استطاعت تکلف
بر خود کند اراده حج و دا با حج او مجزی از حجة الاسلام است یا نه تحقیق اینستکه
از اینچند صورتست یا انکه آن عذر وقت بیرون آمدن از خانه حاصل بوده یا مبلغ
از مسافه بود و بعد برطرف شده و لکن حینی بجوریست که میتواند بمکه برود و استطاعت
معتبره دراو هست پس اقرب وجوب این حج و اجزاء آنست پس اگر کسی مثلا از
اصفهان برامد غیر مستطیع یا مریض و ضعیف بود تا بغداد و در اینجا صحیح شد یا
غنی شد بجوریکه میتواند رفت پس حج بر او لازم و مجزی است و اگر آن
عذر وقت بیرون رفتن سفر بود در باقی بود تا جمیع یا بعض اعمال حج را بعمل آورد

حج مجنون مجزی از حجة الاسلام نیست و همچنین اگر بالغ باشد تا شروع باعمال حج و عمره
یا اگر مرض در غیره حاصل باشد نسبت ببعض از راهها و نباشد نسبت ببعض دیگر ان
شخص اختیار راهی نماید که ضرر ندارد و اگر دین غیر حج در ذمه او باشد حج مقدم میباشد اگرچه ان مانع
تا اول زمانی شروع بعمره و حج اگر حج برا او واجب شده باشد و بر ذمه اش
مستقر نیافته باشد و مریض شود و مایوس از خوب شدن ان باشد واجب
نیست نایب گرفتن اگرچه سایر شرایط را داشته باشد ولکن مستحب است
و اگر پیش از ان حج بر ذمه اش قرار یافته پس مریض شود و مایوس شود از ان
مرض واجب است نایب گرفتن و وجوب نایب گرفتن فوری نیست و فرد بودن نایب
احوط است و احوط انست که نایب پیش از این حج نرفته باشد و مستطیع
نباشد و احوط عدالت نایب است و هر عذری که موجب سقوط حج است مثل
خوف از دشمن یا دشمنی یا ضعف بنیه یا پیری یا حبس یا کوان حالش حال
مرض است پس اگر پیش حج واجب شده تا اهمال کرده و نرفته و بر ذمه اش استقرار
یافته واجب است نایب والا فلا و اگر این شخص نایب بنا بحجی براو نیست و اگر
مالی نداشته باشد که نایب بگیرد نیز چیزی براو نیست ولکن اگر تواند تحصیل
مالی نایب بگیرد احوط تحصیل است و اگر تواند تحصیل نماید لکن محتاج بدادن

مال

مال بسیار باشد عدم وجوب انسب وجهی دارد ولکن احوط تحصیل آنست و اگر نایب
ممکن باشد ولکن محتاج ببذل مال بسیار زیاده از انچه خرج میکرد باشد اقوی
وجوب نایب گرفتن است و اگر بعد از گرفتن نایب عذر بر طرف شود تا عمر دارد باید
بعد از مرگ خود درست نیست و اگر قبل از موت عذر مرتفع شد چنانکه تواند بلکه نفس
بالفعل استطاعت مالیه باید خود بمکه رود بنابر اقوی و اگر بعد از عقد اجاره عذر ممکن
شود از رفتن بمکه نایب مستحق اجره اجاره منفسخ نمیشود مطلقا یا انچه مقتضای
قواعد شرعیه است مگر در صورت متعذر شدن ان شخص بعذری که متمکن ان نتوان
شد و بعدم حصر نایب پس در این احتمال فسخ و استحقاق نایب بعد از عمل است
و اگر کسی براو بود نایب گرفتن اگر نگرفت بعد از مرگش باید حج بجهت او از ترکه
و اگر کسی بیمعدوم باشد نایب گرفت پس مایوس شد ان نیابت سابق مجزی
نیست و اگر این مریض قبل از یاس بمیرد و حج براو استقرار نیافته باشد پس قضای
ان براو لازم نیست و کسیکه حجة الاسلام را کرده میتواند نایب بجهت حج مستحب
بجهت خود بگیرد بلکه اگر کرده است نیز میتواند خواه براو حج واجب باشد یا نه خواه تواند
حج برود یا نه و اگر حج بجهت نذر یا کفاره واجب شود و نتواند بمکه برود نایب گرفتن
واجب نیست اگرچه احوط گرفتن نایب دیگر آوردن آنست بعد از رفع مانع بدون

بنیابت او حج جایز نیست چرا که معتبر است در نایب ایمان چنانچه یکی از آنها عقل است
پس نیابت مجنون صحیح نیست اما سفیه و کثیر النسیان و کثیر الشک و صاحب وسواس
و سفیه و ابله را نایب کردن ضرر ندارد اگر سایر شرایط را داشته باشند و اگر شک
در جنون کسی داشته باشند پس اگر سابقه جنونش را مطلع نبود لازم است اجتناب
دیگر از شرایط نایب اسلام است پس حج کافر نیز نمیشود اندکی کرده اولی اشتراط
ایمان است نیز لکن اگر عدالت را در نایب شرط ندانیم چنانچه مقتضای تحقیق است
و خواهد آمد و با این عبادات مخالفین را حکم بصحت نمائیم اقوی جواز نیابت مخالف است
و اما نایب شدن مؤمن از مخالف صحیح است با آنکه مسئله محل خلاف است الا اینکه
اقوی عدم صحت است پس اگر مؤمنی نایب از مخالف شود و آن مخالف مرده باشد از حج آن
میت را مجزی نیست و باعث ثواب او نمیشود و عقد اجاره صحیح نیست و اجیر مستحق اجره
نمیشود و اگر احرام بجهة او بندد محرم نمیشود و همچنین صحیح نیست نیابت فرزند اگر
مؤمن باشد از پدر مخالف پس فرقه مثل ناصبی و غیر آن نیست و اما آنکه نیابت حج
صحیح نیست همچنین سایر عبادات نیز صحیح نیست نیابت کسیکه پدرش مخالف بوده و اما
شرط است در نایب عدالت پس اگر نایب فاسق بوده باشد صحیح نیست نیابتش پس اگرچه
بجمیع آداب حج را بجا آورد و ذمه منوب عنه خلاص نمیشود با شرط نیست اقرب اعتبار است

دا یا کسیکه

واما کسیکه با او نایب کرده مثل وصی و غیره میتوانند فاسق را نایب کنند بدانند حاجی
گفته اند نمیتوانند فاسق را نایب بگیرند نه از جهة آنکه عبادت فاسق باطلست بلکه از جهة
آنکه از گفته فاسق که اعمال را بجا آورده و حج صحیح کرده معلوم نمیشود و خبر او مسموع نیست
شرعا و تحقیق آنستکه نایب قرار دادن فاسق صحیح است و عقد اجاره صحیح و مستحق
اجره میشود و لکن احوط مراعات قول اولست و حکم سایر عبادات نیز حکم حج است
پس استنابه و نیابت فاسق صحیح است لکن احوط مراعات عدالت است و بنا بر مختار
از عدم اشتراط عدالت اما شرط است وثوق و اعتماد بر آن نایب بانکه اقوی اعتبار است
اگرچه احوط اولست و شرط است در نایب که قبول تعیین نوع حج که آیا تمتع است یا قران
یا افراد و تعیین عدول نایب بسوی نوع دیگر جایز نیست اگرچه عدول بسوی افضل باشد
چرا که حج بر سه نوع است تمتع و قران و افراد و مطلق حج بر دو قسم است
یا واجب یا سنت و حج واجب در عمر زیاده بیشتر واجب نمیشود مگر بنذر و قسم و عهد و استیجار
باشد و افساد کردن حج مستحب نیز واجب دانسته اند بعض و صورت حج تمتع که فرض
اهل بلاد بعیده است آنستکه از میقات محرم شود باحرام عمره تمتع پس داخل مکه شود
و طواف کند خانه معظمه را هفت شوط پس در مقام ابراهیم دو رکعت نماز طواف را
بجا آورد پس سعی میانه صفا و مروه را بجا آورد و آن نیز هفت مرتبه میباشد پس تقصیر میکند

و از احرام عمره محل میشود پس گفته‌اند حج محرم میشود در مکه و مستحب است که در روز ترویه محرم شود
و اگر در آن روز نشد باید در زمانی محرم شود که داند درک وقوف بعرفات را میکند
پس می‌آید بعرفات و وقوف بعرفات را تا غروب بجای آورد پس از آنجا کوچ میکنند
بسوی مشعر الحرام و وقوف مشعر را بجای آورد تا بعد از طلوع فجر چنانچه بعضی گفته‌اند و بعضی
گفته‌اند تا بعد از طلوع آفتاب پس از آنجا کوچ میکنند بسوی منا و این در روز عید است
پس سر را میتراشند و قربانی میکنند و رمی جمره را بعمل آورد پس می‌رود بسوی مکه و طواف
حج را بجای می‌آورد خواه در همان روز برود و خواه روز بعد از آن و رکعتین نماز طواف را
بجای آورد پس سعی را بعد از طواف بجای آورد پس طواف نسا را بجای آورد با دو رکعت
نماز آن و بر میگردد بسوی منی بجهت رمی جمره و جماعتی گفته‌اند که احرام و طواف و سعی از
ارکان عمره است و بعضی نیت را نیز زیاد کرده‌اند و جماعتی نیز تصریح کرده‌اند که احرام
و وقوف بعرفات و وقوف بمشعر از ارکان حج است و بعضی سعی و طواف را نیز الحاق
کرده‌اند و جماعتی تصریح کرده‌اند که طواف خواه از عمره باشد یا از حج و تقصیر و [illegible] و طواف
نسا از ارکان نمیباشند و اما صورت حج افراد آنست که محرم میشود باحرام حج از میقات
یا از منزلی که بجهت او جایز است احرام مثل کسیکه خانه اش نزدیکتر باشد از میقات
بمکه پس از منزل خود محرم میشود چنانچه بعضی از علما بآن تصریح کرده‌اند پس میرود بعرفات

و وقوف را

دو وقوف را بجای آورده بمکه میشود و وقوف را بجای آورد پس سعی و طواف نسا را بعمل آورد
و عمره مفرده او را لازم است بعد از تمامی افعال حج و افعال حج قران مثل افعال حج افراد است
مگر آنکه در این سوق هدی میباید و افضل انواع حج حج تمتع است پس قران پس افراد و عمره
در حجة الاسلام واجبست و در غیر حج مستحبست و نیز واجب میشود بنذر و یا بنذر تعلق یافته
باشد چنانچه بعضی گفته‌اند و سعی از ارکان حج است و بترک آن عمداً حج باطل
میشود و همچنین در عمره نیز اگر ترک سعی عمداً عمره او باطلست و اما اگر سهواً ترک کند
حج باطل نیست بلکه باید تدارک کند اگر او را ممکن باشد او را بنحوی که از مکه رفته عود
نمیتواند کرد نایب قرار میدهد تا بنیابت او بعمل آورد و اگر تواند عود نماید لکن با عسر و حرج
و مشقت نیز نایب میگیرد تا بجا آورد پس میرود بمنی و مناسک منی را بعمل آورد پس
میرود و طواف را با نماز آن بجای آورد   بدانکه از فرایض عظیمه و واجبات
مؤکده الهی ادای زکوة است و این حقیست که خداوند پروردگار عالم در
اموال اغنیا قرار داده که آن را از روی رضا و رغبت بجهت وجه خدا بدهد
نماید و در کافی از حضرت صادق عم روایت کرده که حق تعالی واجب نموده بر
این امت چیزی را که سخت‌تر از زکوة بوده باشد و بجهت آن هلاک میشوند
عامه خلق از این امت و در حدیث دیگر از آنحضرت روایت شده که کسیکه

فراطی از زکوة را منع نماید خواهد بر دین یهودی بمیرد و خواهد بر دین نصرانی یعنی بر یکی از این
دو دین کافر از دنیا میرود و در حدیث دیگر از آنحضرت روایت شده که دو خصلت که
علامت برگشتن از دین اسلام از جانب خداست حکم بان نمیکنند تا قایم ما قیام
نماید که او حکم خواهد فرمود بان و بینه بران نمیخواهد یکی کسیکه زنا کند بزنان محصنه که
او را برجم خواهد [illegible] و دیگر کسیکه منع زکوة نماید که گردن او را میزنند و در حدیث دیگر
از حضرت باقر ع روایت شده که روزی حضرت رسول صلعم در مسجد بودند که فرمودند
برخیز ای فلان برخیز ای فلان تا پنج نفر بیرون کردند و فرمودند بیرون روید از مسجد ما
و نماز در ان مکنید زیرا که شما زکوة نمیدهید و بالجمله ایات و احادیث که بر مذمت
ترک زکوة وارد شده بسیار است و تاکید در ان بیحد است حتی اینکه از اخبار
بسیار بر می اید که شرط قبول نماز دادن زکوة است و بجهت ترک ان برکتهای
زمین برداشته میشود و اموال تلف میشود چنانچه وارد شده که مالی در دریا و صحرا
تلف نمیشود مگر بندادن زکوة و وارد شده که هیچ حقی از حقوق الهی را منع نمیکنند
مگر اینکه مثل انرا در باطل صرف مینمایند و اگر در حقیقت تامل نمائی وبال مانعین زکوة
از زناة و راه داران عظیم تر میباشد زیرا که ایشان را خصمی هست در قیامت
مگر کسیکه مال او را گرفته اند و اما مانع زکوة را از فقرای عالم که خدا صاحب حق [illegible]

میداند

میداند خصمی میکنند و دوامن او را میگیرند پس انصاف بده که چنین امر خطیر میباید
که چنین در ان مساهله نمایند که گویا پروردگار عالم واجب نفی نموده نیست این
مگر از بی دینی و حب دنیا و بنیه و عقوبت است که مالی تلف شده و اگر بماند وارث
آن میخورد و او باید جواب فقرا ایشان که ماها گرسنه بسر برده اند بدهد و بالجمله
ان از عجب داشت [illegible] لیکن در [illegible]
مثل [illegible] باید احکام انرا ابرا نمایند پس اشاره بمجمع از احکام آن میشود
در چند فصل شبهه نیست در وجوب زکوة در طلا و نقره و شرطها است
در وجوب زکوة بر طلا و نقره چند امر اول انصاب چنانچه خواهد امد دوم گذشتن سال
سیم سکه داشتن بسکه معامله و بدون این شرط زکوة واجب نمیشود پس زکوة
نیست در پارچه و شمش طلا و نقره و در طلا و نقره که بجهة حلی و زیور ساخته
خواه زیور حلال باشد یا حرام و اگر طلا یا نقره سکه دار داشته باشد و سال
بران بگذرد و زکوة تعلق گیرد پس انرا اب نماید و شمش کند این باعث سقوط
زکوة نمیشود بالکلی و اگر در اثنای سال چنین کند و مقصودش فرار از زکوة
نباشد پس زکوة برا و نیست بالکلی و همچنین اگر تلف کند انرا در اثنای
سال بفروختن و بخشیدن و گداختن بدون قصد فرار از زکوة و عوض آن از

جنس خودش نباشد و اما اگر زکوتی داد که ان ان و نحو که دن ان بجهة فرار از
زکوة باشد با اینکه به بعد عوض از جنس خودش بگیرد در سقوط زکوة در اینجا خلافست
الاحوط والاشهر عدم وجوبست و مراعات احتیاط اولی است و اگر قرض بگیرد چیزی را که واجب
میشود در آن زکوة و شرائط زکوة در نزد او جمع شود واجبست بر او زکوة و بر قرض
دهنده واجب نیست اگر قرض گیرنده بر قرض دهنده شرط کند دادن زکوة را بر او و اگر
شرط کنند اینرا مشهور علما واجب نمیدانند و فقرا و بعض واجب میدانند و بعضی
تفصیل داده اند و مسئله محل اشکالست و قول مشهور خالی از قوت نیست و مراعات
احتیاط اولی است و بنا بر این قول اما شرطیکه در ضمن عقد قرض کرده باطلست و یا
باعقد نیز فاسد است در آن اشکالست بعض تفریع بعض و بعضی نیز کرده اند لکن اقوی
صحة معامله است و بعد از آنکه شرط شد که زکوة را قرض دهنده بدهد اگر داد صاحب
قرض بری میشود و اگر نداد صاحب او باید بدهد و بمجرد شرط کردن بری الذمه نمیشود و اگر
صاحب مال بری از زکوة رابه بعد از شخص مدیون بری الذمه میشود اگر باذن او زکوة را
داده و اگر قرض بعد مالی را و بعد از آن حلول کرده باشد و بتواند آن مال را بگیرد
بسهولت و او در گرفتن مسامحه نماید در وجوب دادن زکوة آن بر صاحب مال خلافست
اشهر و احوط اقوی عدم وجوب اوله وجوبست و بعضی مستحب میدانند زکوة آن را بر صاحب مال

ولی

ولی بتکلم نیست و اما اگر دین بوعده باشد و وعده آن نرسیده باشد با انکه
نتواند گرفت پس زکوة بر او نیست مگر بعد از قبض زکوة را در صورت اول واجب
میدانند اقوی نیست در انچه کیفیتش مثال نقدین و غیر آن و شرط است در وجوب
زکوة نقدین بلوغ پس واجب نیست زکوة بر طفل خواه ممیز باشد یا نه و مراد از عدم
وجوب اینست که نه بر او واجب و نه بر ولی او که از مال او اخراج نماید و اگر ولی طفل
با قیم شرعی او تجارت کند بمال طفل که نفع بجهة طفل باشد از جهة مصلحت او مستحب
میباشد اخراج زکوة تجارت از مال او و فرقی نیست میان آنکه ولی خود تجارت
کند بمال او یا کسی دیگر را اذن دهد در تجارت و در صورتیکه ولی تجارت کند بمال
طفل نفعی که از آن عاید میشود از طفلست و اما خسران نیز از او است یا از
ولی است که ضامنست اقرب احتمال اولست ولکن احوط ثانی است و هرگاه ولی
تجارت کند بمال طفل بجهة مصلحت او و ربح رسد اقوی اجرت از مال طفل و اگر
ولی ملی و صاحب مال باشد نیز میتواند تجارت کند در مال طفل و اجرة را میتواند
بگیرد از مال او و جایز است ولی طفل را که مال طفل را بقرض بردارد و با آن تجارت
کند بجهة خود اگر ملی باشد و در اینصورت نفع و زیان با ولی است و مراد از ملی
بودن او اینستکه اگر مال را تلف کند بتواند رد نماید از مال خود اگر آن مال طفل تلف شود اگرچه

بطفل صاحب مال باشد پس بلوغ و عدم استقلال بخمس یا زکوة شرط نیست و بنابر آنکه
همچنانکه شرط است در فرض برداشتن مال طفل ملی بودن شرط است و لابد او
نیز پس غیر ولی را نمیرسد که مال او را بذمه بردارد و در آن تصرف کند و اگر مصلحه
طفل در تصرف مذکور باشد و اذن ولی ممکن نباشد بالجمله عدم اذن بالجمله عدم
[illegible] در اینجا الحکم جواز تصرف مذکور اقوی است و اگر غیر ولی تصرف کند
در مال یتیم بدون اذن ولی و تجارت کند و نماید پس ضامن آن مال است
پس با تلف باید مثل آن را یا قیمت آن را بدهد و ربحی که از آن تجارت بهمرسد
از آن طفل است خواه بعین مال او بخرد متاع را یا بذمه بخرد و آن مال را
بازاء آنچه بذمه خریده بدهد بنابر اقرب حکم مال صغیر غیر یتیم و مجنون نیز چنین است
بلکه حکم مال بالغ عاقل اگر غاصب تصرف نماید و تجارت کنند نیز چنین است بنابر اقرب
و بنابر این معامله مذکوره صحیح است و مال از دو طرف منتقل بدیگری میشود نه آنکه
منتقل بغاصب اجمال شود لکن آن شخص غاصب معصیت کار است و نفع معامله با
صاحب مال است و دادن مال یتیم بازاء آنچه بذمه خریده بآن شخصی که
مال را از او خریده کافی نیست بلکه مشغول الذمه او است لکن بعد از آنکه
عوض آن مال را به یتیم رسانید ظاهرا بری الذمه میشود و اگر بذمه مالی خرید از برای

یتیم

یتیم مال و نفع آن از یتیم است اگر ولی اجازه کنند معامله را و همچنین فرق دارد که با
عدم اجازه نیز چنین باشد و اگر غیر ولی بعین مال طفل چیزی را بجهت طفل بخرد با مصلحه
پس ولی آن را اجازه کنند معامله صحیح و ربح از طفل است و غیر طفل نیز همین حکم دارد
بلکه با عدم اجازه ولی نیز صحت آن معامله اقرب است لکن [illegible] ملحق به یتیم نمیشود
در این حکم اگرچه مجنون و طفل غیر یتیم را ملحق دانیم چنانچه اقوی است و اگر غیر ولی بخرد
چیزی را بعین مال طفل بجهت خود و ولی [illegible] اجازه کنند بعد از معامله ربح آن از یتیم است
نیز و اما اگر ولی اجازه نکند از آن پس معامله صحیح و ربح از یتیم است چون معامله با [illegible]
و مصلحه بوده و مجنون نیز ملحق به یتیم است در این حکم و اگر معامله با مصلحت یتیم نبوده ولی را
نمیرسد اجازه نماید از او و اگر ملی غیر ولی یا ولی غیر ملی تصرف کند در مال طفل پس ضامن است
و ربح از طفل است خواه بعین مال طفل چیزی را بخرد یا بذمه از برای خود بخرد یا از برای طفل
بنابر اقرب و همچنانکه شرط است در وجوب زکوة نقدین بلوغ همچنین شرط است
بلوغ در زکوة غلات و مواشی پس مواشی و غلات طفل را زکوة واجب نیست لکن
مستحب است بنابر اقرب و مراد از استحباب اینست که بر ولی مستحب است که زکوة آن را
اخراج نماید و اگر طفل باشد مجنون در استحباب بر ولی با بودن شرایط است و همچنانکه
شرط است بلوغ در وجوب زکوة همچنین شرط است عقل پس زکوة بر مال مجنون نیست

نه وجوبا ونه استحبابا ودر نقدین وغیر آن که گذشتن سال معتبر است شرط
نیست که مجموع سال عاقل بوده باشد پس اگر قدری از سال دیوانه باشد و
قدری از آن عاقل در حالت عقل یک سال بگذرد زکوة را باید بدهد وهرگاه ولی مجنون
تجارت کند بمال او از جهت ادا اخراج زکوة تجارت مستحب است واگر ضامن شود
ولی مال مجنون را و او را منتقل بخود نماید واز برای خود تجارت کند ربح از برای
او است وزکوة تجارت بر او است و احکام تجارت در مال مجنون مثل
احکام تجارت وتصرف در مال یتیم است بلکه در آن اشکال است اگرچه الحاق اولی است
واقوی اشتراط حریت است در وجوب زکوة بنا بر قول بمالک شدن عبد هرگاه مال را
بدانکه شرط است در وجوب زکوة در اجناسی که زکوة در آنها واجب میباشد ملکیت
پس اگر ببخشد باو کسی بقدر نصاب از گوسفند یا طلا یا نقره کسی
باو ببخشد ابتدای سال را از وقت قبض حساب میباید بنا بر آنکه قبض در هبه از
شرائط صحت واتم واما اگر شرط لزوم باشد نه صحت ابتدای سال وقت قبول
میباشد مگر آنکه ممکن نباشد او را تصرف در آن که بجهت عدم امکان تصرف
واجب نمیشود چنانچه خواهد آمد وچنانکه گذشتن سال در آن معتبر است مثل غلات
شرط است در وجوب زکوة بر کسی هبه یا وشده اینکه قبض شود از تعلق وجوب

زکوة

زکوة باشد واگر آنکه اموال بخشیده برگردد در هبه خود در جائیکه میتواند برگردد
اگر بعد از تعلق زکوة است حق فقرا را مقدم میدارند واگر قبل از سال برگردد
زکوة ساقط میشود واگر کسی وصیت کند از برای او نصابی را اعتبار سال بعد از
وفات وقبول الشخص میباشد واگر نصابی را بخرد اعتبار سال بعد از عقد وقبض
اگرچه زمان خیار باقی باشد بنا بر اقوی واگر قبض نکرده باشد لکن ممکن
باشد قبض شرعی ومانع خارجی نیز نباشد پس قبض معتبر نیست واگر بایع از آن
مشتری بخرد یا بر گردد بسبب عیبی پس ابتدای سال از وقت برگشتن باو معتبر
میباشد واگر قرض کند نصابی را اعتبار سال از زمان قبض میباشد نه زمان
تصرف بنا بر اقوی واگر نذر کند که عین نصاب را تصدق کند پس اگر نذر بعد از
گذشتن سال وتعلق زکوة است پس واجب اخراج زکوة وتصدق دادن باقی
واگر در بین سال یا قبل از آن باشد مجموع را باید تصدق داد وزکوة نیست
واگر تعلق ببعض نصاب گیرد مثل آنکه تعلق بجمیع نصاب گیرد پس اگر نذر کند که
یا از جمله گوسفند خود را تصدق دهد در بین سال وزیاده از جمله گوسفند نداشته
باشد زکوة از انعام ساقط میشود بعد از گذشتن سال وحکم تعدد قسم نیز حکم نذر
اینها همه در صورتیست که عین موجود را نذر کند واگر نذر بذمه تعلق گیرد مثل آنکه

وصیت ع

است

است

نذر کند که یک گوسفند را در راه خدا بدهد یا چهل گوسفند بدهد بدون تعیین
الحال این گوسفندان موجود که دارد بدهد پس در این حال این نذر باعث سقوط
زکوة نمیشود اگر شرائط تحقق یابد و اگر نذر را مشروط باشد مثل اینکه نذر کند که اگر
خدا اولادی بمن داد مثلا این چهل گوسفند را که نصاب است در راه خدا میدهم
پس اگر پیش از دو شهر اولاد دهد و نداده باشد اما زکوة را باید داد یا نه
بجهت اینکه احتمال دارد که بعد از این … بدهد پس همه در راه خدا بدهم
در آن اشکال است و احتمال دارد اقرب است و شرط است در وجوب زکوة در جمیع
اجناس که مالک را ممکن باشد تصرف در همه بقدر نصاب یا بیشتر که آن نصاب که
بعد از تحقق آن با شرائط دیگر زکوة بجهت آن لازم میشود باید بتواند مالک
از آن تصرف کند پس اگر غاصبی از او غصب نماید و نتواند از او اخذ نماید و با این حال
سال بر آن بگذرد زکوتی لازم نیست و مرجع در تمکن تصرف عرف است و تمکن
رسانیدن زکوة بمستحق شرط وجوب زکوة نیست بلکه شرط ضامن شدن مکلف
میباشد و اگر غاصب غصب کند مالی غیر را که اگر در نزد صاحبش بود زکوة لازم
میشد بعد از غصب زکوة بر مالک نیست چون گذشتن سال با تمکن در تصرف
نبوده و همچنین در غلات اگر وقت تعلق در نزد مالک نبوده بر غاصب نیز زکوة نیست

چون

چون مالک نیست و شرط است در اجناس زکوتیه ملکیت و اگر غلهٔ مغصوبه را غاصب
برگرداند قبل از زمان تعلق زکوة و اگرچه قلیلی باشد همچنین فقها گفته اند بوجوب دادن
زکوة و سقوط زکوة در مال مغصوب در حالیست که نتواند از غاصب بگیرد پس اگر تواند
و اگرچه بدادن بعض اموال باشد و نگیرد از غاصب همچنین زکوة را در این حال لازم میدانند
و این احوط است و واجب نیست زکوة در مالیکه از صاحبش غایب بوده باشد
در دست صاحبش یا وکیل او نباشد و نتواند در آن حال تصرف کند و اما با امکان
تصرف در آن پس واجب میشود زکوة و همچنین اگر در دست وکیل او باشد
پس اگر مالی بارث باو برسد در شهر دیگر که نباشد در دست او یا وکیل او
نرسد و غایب از او باشد زکوتی بر او نیست اگرچه شرائط متحقق بود و سال
بر او بگذرد و بعد از آنکه بدستش آمد و سالی بر آن گذشت زکوة لازم میشود
و همچنین اگر او را اسیر یا محبوس کنند در جائی و مالی در بلد خود داشته باشد نتواند
در آن تصرف نماید زکوتی بر آن نیست و همچنین اگر مالی مثلا گنجینه فرو غیب نمود که اثر
و بفراموشی رفت و سالی بر آن گذشت اگر در شهر معلوم است در آن تصرف نماید که بجهت
دوری او زکوة بر آن نیست و زکوة در مالیکه بر آن گذاشته نیست اگر بیرون
آوردن آن او را ممکن نباشد و زکوة بر آن واجب نیست اما اگر کفیل یا بالغ

انگور را وقف باشد مثلا بر شخص معینی یا اشخاص معینه و حاصل آن که سهم او یا هر یک باشد
بحد نصاب برسد باید زکوة آنرا اخراج نماید و اگر وقف بر جمیع مسلمین یا بر نوع معینی
باشد از علما یا کوران از جهت عامه که ضبط آن نتوان کرد باشد زکوة در حاصل آن نیست
اما اگر موقوف علیه منحصر شود در شخص معینی یا اشخاص معینه زکوة لازم میباشد اگر
سهم بقدر نصاب باشد و مالی که کم شده و مالی که دزد برده یا در دریا غرق شده
یا کسی از او گرفته و انکار کرده از او زکوة نیست مگر بعد از برگشتن بصاحب و گذشتن
سال در نزد او و این در صورتیست که نتوانند مال را بسهولت بر گردانند و الا پس احوط
وجوب زکوتست و اگر نتوانند مانع را بصرف کردن بعض از آن مال دفع کنند زکوة
ساقط نمیشود و اگر در رد مال محتاج باستعانه ظالم باشد اگر استعانه با او لازم دانسته
باشد ارتکاب حرام را زکوة نیست و اگر کسی استعانه باید جهت که لازم نداشته
باشد حرام را زکوة ساقط نمیشود بنابر آنچه مذکور شد اگر قدری از نصاب از گوسفند
یا گاو یا شتر در بین سال کم شود مثلا پس از او بر گردانند ابتدای سال از وقت برگشتن
آن حساب میشود و اگر مالی از او کم شود در چند سال بعد از برگشتن آن مال مستحب است
که زکوة یکسال را اخراج نماید و واجب نیست بنابر اقوی

در بیان زکوة غلات است

بدانکه در چیزی از غلات زکوة واجب نیست مگر در چهار جنس گندم و جو و خرما و مویز

و در عدس

و در عدس که نوعیست از جو و در سُلت که نوعیست از گندم خلاف و اشکالست
احوط وجوب زکوتست در آن و شرط است در وجوب زکوة در غلات نصاب و آن پنج
وسق است و هر وسقی شصت صاع است و هر صاعی نه رطل عراقی است و بعبارت دیگر هر
مدی دو رطل و ربع پس نصاب دو هزار و هفتصد رطل عراقی است و اگر کم باشد
از آن قدر اگر چه بقلیلی کم باشد زکوة واجب نیست مگر آنکه صادق باشد در عرف
که پنج وسق است پس کم بودن چند دانه باعث سقوط زکوة نمیشود و بعضی از علما
نقل کرده اند که آنچه معتبر است در نصاب پیمودن بصاع میباشد و اعتبار وزن آنرا
بجهت ضبط و حفظ کرده اند پس اگر به پیمودن و کشیدن هر دو بحد نصاب برسد یا
بوزن و کشیدن بحد نصاب برسد باید زکوة را داد و اگر اما به پیمانه بحد نصاب
برسد نه بوزن باعتبار کمی وزن آن مثل جو که سبکتر از گندم میباشد زکوة
واجب نیست اگر شک در رسیدن بحد نصاب داشته باشد و نتوانند امتحان کنند
باید پیمایند بجهت برداشتن پیمانه یا وزن اقوی عدم وجوب زکوتست و لکن احوط
اخراج آن میباشد و اعتبار نصاب در غلات بعد از خشک شدن آنها میباشد
پس اگر در وقتی رطب بودن و انگور بودن مثلا بقدر نصاب بوده باشد و در حال
خشک شدن آن کم باشد زکوتی نیست و خرمائیکه خشک نمیشود و در حال رطب بودن

ان مجوز نمی‌شد بعضی از علما تصریح کرده‌اند بوجوب زکوة دادن آن و در آن اشکالست
و در وقت تعلق یافتن زکوة بغلات خلافست اقرب اینست که تعلق نمیگیرد
زکوة الا بعد از صدق اسم بر سبیل حقیقه باینکه گندم و جو و خرما و مویز بر آنها
صادق بوده باشد بر طریق حقیقه ولکن احوط قول بتعلق زکوة است بعد از بستن
دانه در گندم و جو و انگور و سرخ و زرد شدن در خرما و ثمره خلافست در مسئله
چند مقامست یکی در تصرف در نصابست بعد از انعقاد حب و سرخ و زرد شدن
قبل از صدق اسم پس بنا بر قول بعدم تعلق زکوة تصرف در آن جایز و بنا بر قول بتعلق
بمجرد انعقاد حب تصرف در آن جایز نیست مگر بعد از تخمین و ضامن شدن زکوة و دیگر
در انتقال نمودن ثمره است بغیر به بیع و هبه و کوان قبل از صدق و بعد از انعقاد
حب مثلا پس بنا بر مختار زکوة تعلق میگیرد بکسیکه منتقل شده است بسوی او و در ملک او
زمان صدق اسم میشود و بنا بر قول دیگر بر صاحب اول میباشد و دیگر در اینکه آن رطب
و انگور که قابل مویز و خرما شدن نیست زکوتی بر آن نیست بنا بر مختار و است
بنا بر قول دیگر و وقت اخراج زکوة در گندم و جو بعد از صاف کردن آن و پاک
کردن از کاه میباشد و در خرما و مویز بعد از خشک و خرما و مویز شدن است بستن که
و تصریح کرده‌اند جمعی از علما باینکه مراد از وقت اخراج در این مقام آن وقتی

اگر تاخیر

اگر تاخیر کرد از آن وقت ضامن میباشد پس اگر تلف شود باید از غرامت برآید
نه آنکه بیش از آن نمیتواند داد و جماعتی از علما تصریح کرده‌اند باینکه زکوة در غلات
واجب نمیشود مگر در صورتیکه مالک شود اجزای زراعت نه باسباب دیگر از بیع و هبه
و ارث و اظهر در نظر اینست که اگر منتقل شود بسوی مشتری یا آنکه باو بخشند قبل از
تعلق وجوب زکوة پس زکوة بر آن کسی است که بسوی او منتقل شده و اگر منتقل شده است
بسوی او قبل از آن پس زکوة بر ناقل است و غلات را که چند سال مشتری زکوتی نیست
اگرچه بماند و سالها بر آن بگذرد و آیا وجوب زکوة بعد از اخراج مؤنه میباشد
یا نه و در آن خلافست اظهر و اشهر قول اولست اگرچه احوط اخراج آن قبل از
مؤنه میباشد و آیا بعد از اخراج مؤنه اعتبار نصاب میشود پس اگر مجموع زرع مثلا
بحد نصاب بوده باشد ولکن بعد از وضع مؤنه بقدر نصاب باقی نماند زکوة واجب
نیست یا آنکه قبل از وضع مؤنه اعتبار نصاب میشود اگرچه بقدر مؤنه را زکوتی
نباشد یا آنکه مؤنه قبل از بدو صلاح را در نصاب داخل نمینماید و مؤنه بعد را
داخل در آن خلافست و مسئله محل اشکالست و مراعات احتیاط اولست اگرچه
اقرب قول اولست پس مؤنه داخل نصاب نمیباشد خواه مؤنه مقدم بر زراعت باشد
مثل اخراجات تخم کاشتنی و الحرث و تنقیه کردن یا مؤنه مقارن مثل آب

دادن و درویدن و کوبیدن و بالجمله هر مؤنه از ابتدا تا انتها داخل میباشد هرچه را
که مؤنه میگویند عرفا و مؤنه عمارت نیز مستثنی است و تصریح کرده اند بعضی از علما که
مراد بمؤنه چیزی است که مالک از او غرامت میکشد بجهت تحصیل غله مثل تخم و اجرت
آب دادن و اجرت تغییر زمین و اجرت حفظ زراعت و اجرت تخم پاشیدن و
اجرت درو کردن و اجرت حصاد و اجرت خورد کردن حاصل و صاف کردن آن
و اجرت نقیه و اجرت زمینی که اجاره کرده است بجهت زراعت و تصریح کرده اند
بعضی از علما که اگر زمینی مغصوب باشد نیز اجرت آن مستثنی میباشد اگرچه غاصب
اجرت آن را نخواهد داده باشد و همچنین تصریح کرده اند که از مؤنه میباشد اجرت
اجیر و آنچه در آن بکار میباشد از اسباب و آلات مثل بیل و تیشه و غیر آن
هرچه در کار است و جمیع آنچه مذکور شد از مؤنه میباشد در نزد فقیر نیز بنابر اقوی
و اگر تخم را بخرد تصریح کرده اند بعضی که مخیر است در برداشتن مثل آن یا حساب
قیمت آن بلکه اقوی این است که اگر آن امر بر او نتواند بگرد و لکن اولی مراعات افضل این
است و کسیکه بدون اجرت برزگری کار کرده اجرت او محسوب نمیشود خواه پسرش باشد
یا غلامش یا دیگری و اگر مؤنه بجهت مالی زکوة دارد و غیر آن باشد باید نسبت بهر دو
ملاحظه نمود پس اگر ده دینار صرف نقیه قنات کرده و آب آن هم بزراعت داد که
نصف

نصف مثلا زکوی میباشد و نصف جنس دیگر آن ده دینار بر هر دو قسمت میشود
این در صورتیست که هر دو مقصود باشند در ابتدا و اگر در ابتدای امر قصدش
غیر زکوی بوده و بعد از فراغت از آن متوجه شد آن مؤنه نسبت بزکوی محسوب
نمیشود و اگر زراعت یا میوه را بخرد قیمت آن از مؤنه محسوب میباشد و اگر میوه را
با درخت بخرد قیمت حصه النسبت بمیوه و درخت محسوب مینماید و همچنین اگر زرع را
با اصلش بخرد و دیگر اجرتی که محسوب بمؤنه میباشد در این امور مذکوره در صورتیست
که بقدر متعارف اجرت دهد پس اگر زیادتر اجرت دهد آن زیاده محسوب نمیباشد
اقرب آنست که مطلق اجرت داخل مؤنه است اگرچه بیش از اجرة المثل باشد
و حق سلطان از مؤنه میباشد اگرچه سلطان جور باشد و بعضی تصریح کرده اند که
مراد بحق سلطان آن چیزیست که از ارض مستحق میباشد در اراضی خراجیه و لکن
اقرب عدم اختصاص حکم است بزمینهای خراجی و غیر آن و مراد از سلطان هر کسی است که
او را سلطان گویند بر سبیل حقیقت و اگر سلطان جور زیاد از آنچه بحسب عادت
اجرت بر خراج که مقرر است بگیرد القدر زیادتر مستثنی نمیباشد مگر اینکه آن
قدر زیادتر را بجبر از او بگیرد بطوری که در پنهان و آشکار نتوانند منع نماید او را
از آن پس در این صورت حصه فقرا را که با مال خودش از او گرفته ضامن نمیباشد

و اما اگر تقصیر کند در منع حصه فقرا ضامن است و همچنین اگر تقصیر در اخراج حصه فقرا
نماید و بیرون عمدا اخراج زکوة نکرده باشد و اگر بمیرد و ظالم بر جمیع املاک او
قدر معینی از بهی بگذارد بهار الحد تفصیل دهد که از این ملک که زکوة بر او است چه قدر
و از انکه زکوة بر او نیست چه قدر میباشد باید او از تقسیم بر همه املاک نمود
نماید بحسب عادت و در اراضی خراجیه زکوة بالمره ساقط نمیباشد بنابر اشهر و اظهر
و قول بسقوط ضعیف است چنانکه مقدار انچه باید زکوة داد بعد از نصاب و سایر
شرایط عشر یعنی ده یک است اگر آن زرع یا درخت باب جاری یا باران اب خورد
یا آنکه بجهة نزدیک بودن ریشه آن باب محتاج باب دادن بغیر آن نباشد
و نصف عشر است اگر بدولاب و چرخ یا بکوان از اموری که محتاج بالتی و اسباب
میباشد اب خورد و اگر اب نهری بیاورد و لب فیه و لکن مسلط بر زرع نباشد
و اب دادن زرع بان محتاج بالتی باشد نیز نصف عشر میباشد بنابر اجود و اگر
زرع در زمانی بدولاب و بکوان اب خورد و در زمانی بجاری و لکن حکم الاکثر
بوده بر او جاری میشود و اما مراد از اکثریة اینستکه عدد آن بیشتر باشد یا آنکه
زمان آن زیادتر باشد یا آنکه نفع ان بجهة زرع اکثر باشد در ان خلافست
و لکن قول اول اقرب است و ترک احتیاط ان نباید و اگر زرع ببرد و اب خورد بالتی

تساوی

تساوی باید نصفش عشر و نصف عشر را بدهد یعنی ربع عشر و اگر بیرون دو قسم اب
خورده باشد که اما اغلب بود یکی از دیگری یا مساوی بوده در ان چند احتمال است
اقوی اینستکه مثل صورت تساوی ثلثه ربع عشر میدهد و اگر دو زرع داشته
باشد که یکی اب باران و جاری مثلا میخورد و دیگری اب چرخ و دولاب در تکمیل
نصاب باهم احتساب میشوند و از هر یک انچه لازم است میدهد و اما اکثریة
و اغلبیه بزیادتی نمو ثابت میشود یا نه اقرب ثانی است و اگر شخص نخیل یا انگور
یا زرع متعدد داشته باشد در مکانهای مختلف در یا بجهای متعدد یا در ولایات
مختلف یا در شهرهای مختلف همه را باهم احتساب میکنند در رسیدن بنصاب پس اگر در
این بلد خرمایی یا انگوری داشته باشد که بحد نصاب نرسد و در جای دیگر نیز داشته باشد
اقل از نصاب پس اگر مجموع بحد نصاب رسد زکوة را باید بدهد و در این صورت
اخراج زکوة همه را در یکی میتواند کرد اگر در قیمت با آن بلد دیگر مختلف
نباشند و واجب نمیدانیم اخراج زکوة را در بلد معین و اگر در قیمت مختلف باشند
و از یکبلد جایز دانیم اخراج از هر یک که اخراج میشود بحسب اخراج میشود
و اگر در یکبلد باشند و مختلف نباشند در قیمت و خوبی از هر کدام که خواهد
اخراج نماید و اگر مختلف باشند از هر یک جدا میکنند بحساب خودش و پیش رسیدن

یک بلد

بعض از میوه‌ها و زرع‌ها مانع ضم بعض ببعض در اکمال نصاب نمیباشد اگرچه باختلاف
فاحش باشند و در دو جنبه هم باشند لکن باید در یکسال باشند و اگر نخیل یا
زروع در بلاد مختلفه داشته باشد و مختلف باشند در رسیدن و بالغ شدن
اگر ان مکان اینکه ادراک زمان تعلق زکوة بان شده بقدر نصابست زکوة
انرا میدهد و ان موضع دیگر نیز بعد از بلوغ باخذ زکوة باید بدهد و اما اگر ان
موضعی که زمان تعلق زکوة بان دریافت بقدر نصاب نباشد صبر میکنند تا ان
موضع دیگر که با آن بنصاب میرسد بالغ بان حد شود پس زکوة را میدهد و اگر
نخلی داشته باشد مثلا سالی دو بار شکوفه کند و خرما دهد دو دفعه را باهم
فرض میکنند در بلوغ بحد نصاب و سایر غلات اینکه در سال دو مرتبه زراعت میشوند
حکم ان در این حکم حکم نخیل است پس اگر در ابتدا [?] دو مرتبه جو زراعت کرد
و هر دو باهم بقدر نصاب بوده باشد باید زکوة انرا داد و اجناس مختلفه در جنس
باهم ضم نمیشوند و ساعی را نمیرسد که رطب را بعوض خرما قبول کند یا انکه انگور را
بجای مویز و مراد اینست که بالاصاله اخذ رطب بجای خرما روا نیست و اما اگر از
باب قیمت بگیرد جایز است اگرچه بعد از ان قیمت ان نقصان یابد و لکن
جواز اخذ قیمت در صورتیست که موجب ضرری نباشد و اگر ساعی رطب را بجای

خرما

خرما یا انگور را بجای مویز گرفت پس نقصان یافت نقصان را میگیرد و اگر
زیاد امد زیاده را رد میکند و اگر مالک خواهد بگیرد همه را و بدلش بدهد
میتواند و بعضی گفته اند که رطب و انگور مجزی میباشد از مثل خودش و معیوب از
صحیح مجزی نیست و بعضی بکر ناقص دیگر داده و تحقیق اینست که جمیع غلات اربع
اگر مساوی باشند در نیکی و بدی جایز است اخراج از هرکدام که خواهد پس اگر خرمای
متعدد داشته و همه از یک قسم باشند در نیکی و بدی از هریک خواهد ادا میتواند
کرد و همچنین در سایر غلات و اما اگر خرماهایش مختلف باشند در نیکی و بدی
و صحت و عیب پس اگر نیک را بجای بد و صحیح را بجای معیوب بدهد صحیح است و در
عکس اشکالست احوط [?] و لکن احتمال جواز دادن خرمائی که صدق خرما بر ان
باشد در غایت قوتست و همچنین در سایر غلات و اگر ثمره نخل رسید بحد نصاب
شد که مالک مرد و مدیون میباشد دین او مانع زکوة نمیشود بلکه واجبست
زکوة اگرچه دین او فرا گرد جمیع ترکه او را و اگر کم اید ترکه از دین ایا زکوة
مقدم میباشد بر دین یا اینکه ارباب دین و ارباب زکوة را تقسیم مینمایند
اقوی اولست و این در صورتیست که ان عینی که زکوة بان تعلق یافته موجود
باشد و اگر تلف شده باشد و زکوة بر ذمه تعلق یافته باشد ارباب زکوة مقدم

نمیباشند بلکه ایشان نیز یکی از دیانتی میباشند و حکم سایر غلات نیز حکم خرماست
در انچه گفتیم و اگر میت بوده که دینش مستوعب ترکه اش میباشد پیش از ظهور ثمره
بعد از ان ثمره ظاهر شده و بحدی رسیده که زکوة تعلق می باید قبل از ادای دین ایا
بر وارث واجبست اخراج زکوة از ان یا نه در ان خلافست بعضی واجب میدانند
و بعضی واجب نمیدانند و اقوی انست که اخراج زکوة بر ورثه واجب نیست پس ثمره را
بتمامها صرف ادای دین میباید کرد چون زکوتی نمیباشد این در صورتیست که دین
میت مستوعب تمام ترکه اش باشد که چیزی از جهة وارث نماند و اگر فرا نگیرد دین
میت تمام ترکه را پس اگر زیاد اید از دین بقدر نصاب پس زکوة انرا باید داد
چنانچه بعضی گفته اند و نباید داد چنانچه بعضی دیگر گفته اند و اگر مالک شود نخلی را
قبل از انکه سرخ و زرد شود خرمای ان و وقت تعلق زکوة برسد در ملک
مشتری زکوة بر مشتری است و همچنین اگر خرمای انرا بخرد بر وجهی که تعلق باید زکوة
و اگر بخرد انرا بعد از تعلق زکوة بان در نزد بایع پس زکوة بر بایع [illegible] نمیباشد
بعد از انکه زکوة در ملک بایع قرار یافت پس اگر ضامن شد حصه فقرا را
و فروخت جمیع را بمبیع مال منتقل میشود و اگر بدون ضمان فروخت غیر از
حصه فقرا منتقل میشود و اما نسبت بحصه فقرا و جایز است تخمین خرما و انگور بر

صاحب

برصاحب بعد از ضامن شدن او حصه فقرا را از جمله جواز تصرف او از خوردن و صرف
کردن و در گندم و جو اشکالست و قول بجواز خالی از قوة نیست و احتیاط
اولی است و وقتی که محتاج به تخمین است در نزد اکثر وقتی است که یکی از اسم
خرما و مویز و گندم و جو صادق اید و در نزد جمعی وقت بستن دانه و سرخ و زرد
شدن خرما میباشد و این اوط است و در تخمین کردن یکنفر کفایت
میکند و دو نفر اوط است و اقرب و اوط انستکه باید ان شخص که تخمین میکند
امین و عادل باشد و صاحب معرفت باشد و اگر مالک خود تخمین نماید جایز است
و بعضی از علما تصریح کرده اند باینکه بعد از انکه تخمین کرد خارص مخیر میباشند صاحبان
املاک میان انکه حق فقرا را بامانت در نزد خود بگذارند اگر از اهل امانت
باشند یا انکه ضامن حصه فقرا شوند یا دیگری ضامن ایشان شود پس اگر اختیار
امانت کردند نمیرسد ایشانرا تصرف در ان بفروختن یا خوردن و اگر اختیار
ضمان کردند بهر تصرفی که خواهند تصرف میتوانند نمود در ان و مراد از ضامن
شدن چنانچه بعضی گفته اند انستکه عزم داشته باشد بر ادای حق فقرا
از غیر انچه مصرف میرساند از ثمر خودش اگرچه از خود نصاب باشد و بعد از
انکه تخمین شد و ضامن شد مالک پس تلف شد ثمره بجهة افتی از آفات

ملاحظه اکر [illegible]

آسمانی یا زمینی یا ظلم ظالمی ساقط میشود ضمان آنچه را ضامن شده چنانچه بعضی تصریح
بآن کرده اند و بعضی گفته اند که بعد از تخمین اگر زیاد آید از آنچه تخمین شده زیادتی
از مالک میباشد و مستحب میباشد او را بذل آنچه زیاد آمده و اگر کم آید ضرر بر او
نیست چنانچه بعضی گفته اند و بر او است که غرامت کشد چنانچه بعضی دیگر گفته اند و اگر
بعد از آنکه تخمین شده بود مالک گوید که اینقدر گرفته ام و اینقدر باقی مانده
قولش قبول میشود و اگر ادعا کند تلف همه یا تلف بعض آن قبول میشود اگر بسبب خفی
باشد و اگر بسبب ظاهری باشد مثل سرما و باران بعضی گفته اند که قولش مقبول میباشد
نیز و اما قسم میدهند او را یا نه در آن خلافست و اگر بعد از آنکه گندم یا جو را جمع
در خرمن گذارد و ادعا نماید که دزد از او برد اگر بعد از امکان رسانیدن بمستحقین
باشد ضامن است و اگر قبل از آن بوده بعضی تصریح کرده اند که قولش مقبول است
و سزاوار است که آنکه تخمین میکند تخفیف دهد از مالک و اجحاف ننماید و آنچه
بحسب عادت تلف میشود از آنکه جانوران و مرغان و آنچه از درخت میریزد همه را
ملاحظه نماید و اظهر در حساب آوردن این تخفیف واجب نیست و اگر مصلحت اقتضا
و تصریح کرده اند بعضی از علما باینکه فرقی نیست در این میان آنکه بعد از ظهور صلاح
ثمره باشد یا قبل از آن بلکه ظاهر میشود از بعضی جواز تخفیف مذکور اگر چه بعد از

حرف اکر اما

صنف اسم خرما و مویز و گندم و جو باشد و این قول اقرب است و اگر تخفیف ممکن نباشد
و محتاج بقطع ثمره باشد قطع مینماید از جمله مصلحت و بعضی تصریح کرده اند که اگر خواهد
خارص قسمت نماید ثمره را جایز است و اگر چه رطب باشد و بعضی تصریح کرده اند
که اگر خواهد بفروشد سهم فقرا را بصاحب مال جایز است و بغیر او نیز جایز است
و نیز تصریح کرده اند باینکه جایز است مالک را قطع ثمره و ضمان آن اگر چه اذن نگیرد
از خارص و تصریح کرده اند که اگر امام خارص نفرستد جایز است مالک را از مسلمانان
کسیکه تخمین کند یا آنکه خود تخمین کند ولیکن احتیاط میکند و این در این
زمان که غیبت امام علیه السلم است نیز جایز میباشد   در بیان زکوة
انعام است بدانکه واجب است زکوة در سه نوع از حیوانات شتر و گاو و گوسفند
و در هر یک از این سه قسم واجبست و شرط است نصاب در زکوة این حیوانات
و شتر را دوازده نصابست نصاب اول پنج است پس کمتر از پنج را زکوتی
نیست نصاب دوم ده است سیم پانزده چهارم بیست پنجم بیست و پنج ششم
بیست و شش هفتم سی و شش هشتم چهل و شش نهم شصت و یک دهم هفتاد و
شش یازدهم نود و یک دوازدهم صد و بیست و یک و در هر یک از این با شرط
بودن آن یا اقرار در نصاب آخر خلافست پس در شتر زکوتی نیست تا دامیکه

به پنج نرسیده و چون به پنج عدد رسید یک گوسفند باید داد و دیگر زکوة نیست
در ان تا به ده رسد چون به ده رسید دو گوسفند باید بدهد و دیگر زکوة نیست تا
به پانزده عدد برسد پس باید سه گوسفند بدهد و دیگر زکوة نگذارد تا به بیست
عدد رسد پس چون بیست عدد شد باید چهار گوسفند بدهد و چون بیست و
پنج عدد شد پنج گوسفند واجب است پس اگر یکی زیاد شد از بیست و پنج باید
یک شتر بنت مخاض بدهد و بنت مخاض شتری است که یک سال تمام داشته باشد
و داخل در سال دوم شده باشد پس دیگر بر او چیزی نیست تا سی و پنج رسد
چون از سی و پنج یک شتر زیاد شد باید یک بنت لبون بدهد و ان شتری
که دو سال داشته باشد و داخل در سال سه شده باشد پس دیگر چیزی بر او
نیست تا به چهل و شش شتر برسد و چون به این عدد رسید باید یک حقه بدهد
و ان شتری است که سه سال داشته باشد و داخل در سال چهارم شده باشد
و چون به شصت و یک رسید باید یک جذعه بدهد و ان شتری است که چهار
سال داشته باشد و داخل در سال پنجم شده باشد پس دیگر بر او چیزی نیست
تا به هفتاد و شش برسد پس باید دو بنت لبون بدهد پس دیگر چیزی نیست بر ان
تا به نود و یک و چون به نود و یک رسید باید دو حقه بدهد و دیگر چیزی نیست

تا

تا صد و بیست و یک پس از این صورت از هر پنجاه یک حقه میدهد و از هر
چهل یک بنت لبون و بعضی از علما لازم میدانند اعتبار انچه شمولش بیشتر است
از جمله مراتب فوق پس در صد و بیست و یک ملاحظه چهل میشود که سه بنت لبون
بدهد زیرا که اگر ملاحظه پنجاه شود بیست و یک عدد خارج میشود و دو حقه باید داد و اگر
صد و پنجاه تا بوده باشد مراتب پنجاه میکنند زیرا که اگر مراتب چهل کنند بیست
نه تا خارج میشود پس باید سه حقه بدهد نه سه بنت لبون و در دویست مخیر میدانند
و این اوسط است اگرچه مخیر بودن مابین ملاحظه این عدد یا ان عدد مطلقا اقرب است
و لکن بعضی از علما تصریح کرده اند که منوع میشود بر اینکه در هر چهل یک بنت لبون
و در هر پنجاه یک حقه اینکه در جاییکه فرا میگیرد پنجاه جمیع را مثل صد و پنجاه ملاحظه
پنجاه میشود و در جاییکه چهل فرا میگیرد ملاحظه چهل میشود و در صورتیکه باهم فرا
میگیرند ملاحظه هر دو میشود پس در صد و چهل دو حقه میدهد باعتبار ملاحظه دو
پنجاه و یک بنت لبون بملاحظه یک چهل و اگر در مالی جمع شود چیزی که بنت لبون
و حقه هر دو توان داد مخیر میباشد مابین این دو پس در دویست شتر مثلا میتوانند
ملاحظه پنجاه کنند و چهار حقه بدهد و میتوانند ملاحظه چهل نمایند و پنج بنت لبون
بدهد بلکه اگر ملاحظه یکی از این دو عدد فرا بگیرد جمیع را باز اختیار دارد که

ملاحظه یکی از این دو عدد نماید بنابر اقرب و اگر لازم شد بر او دادن شتری
بسن معینی میتواند سن را بالاتر ببرد بلکه ابن الحق افضل میداند پس اگر بنت
مخاض بر او لازم باشد و نداشته باشد میتواند بجای ان بنت لبون بدهد بلکه
میتواند بجای ماده شتر نر بدهد خواه قیمت نر و ماده مساوی باشد یا نه اما اگر شتر
ماده که در سن کمتر است داشته باشد شتر نری که در سن بیشتر است بجای ان نمیتوان
اعتبار کرد پس اگر بنت مخاض را داشته باشد ابن لبون بجای ان نتوان داد
و اگر بنت مخاض و ابن لبون هیچیک نداشته باشد و باید بخرد اقرب اینست که
مخیر است در خریدن هر یک که خواهد اما اگر اراده را خرید باید بنت مخاض را بدهد
و اگر بنت مخاض داشته باشد مرالیفی یا معیوب شتر نر مرتبه بعد را که ابن لبون باشد
نمیتواند داد بلکه باید بنت مخاض اگر خرد بدهد بنابر اقوی و اگر شتری از سن مخصوصی
بر او واجب شد و ان سن را ندارد بلکه اعلی از ان را دارد دیگری که زیر ان اعلی را
میدهد و دو گوسفند یا بیست درهم پس میگیرد و اگر امر بعکس است یعنی سن زیر را
میدهد با دو گوسفند یا بیست درهم پس اگر بنت مخاض بر او واجب باشد و نداشته
باشد از او ابن لبون نیز نداشته باشد پس یک بنت لبون میدهد و بیست درهم
با دو گوسفند پس میگیرد و اگر بنت لبون بر او واجب باشد و نداشته باشد یک حقه

میدهد

میدهد با بیست درهم یا دو گوسفند را پس میگیرد و همچنین اگر حقه بر او واجب شد
و جذعه داشته باشد انرا میدهد و دو گوسفند یا بیست درهم را پس میگیرد
و اگر امر بعکس باشد در این صورتها مثل انکه جذعه بر او لازم باشد و نداشته باشد
حقه را میدهد با دو گوسفند یا بیست درهم و همچنین در باقی صورتها
و صاحب اختیار در دادن گوسفند یا درهم و دادن اعلی یا اسفل مالک است
نه فقیر و نه ساعی و انکه درهم یا گوسفند را میگیرد یا میدهد ساعی است و مراد از
درهم مذکور درهم شرعی است و اگر انچه بر او واجب است نداشته باشد بلکه دو مرتبه
بالاتر اعلی را داشته باشد مثل حقه یا جذعه را پس جبران ان مضاعف نمیشود
انچه را که استرداد مینماید و همچنین اگر امر منعکس باشد پس اگر جذعه یا حقه بر او لازم
باشد و بنت مخاض میدهد بیست درهم یا دو گوسفند را میدهد زیادتر بر او لازم
بنابر مختار و دادن قیمت سوقیه انچه بر او لازم است و نزد او هست یا واجب نیست او
کلم بود لیست اگر حکم نباشد او را تحصیل انچه بر او لازم است و ابا با امکان
پس واجب نیست ادای قیمت بلکه میتواند قیمت را بدهد و میتواند ان فریضه را
تحصیل نماید و بدهد و شتری که سنش زیاده از جذعه باشد مجزی نیست در زکوة
پس اگر داخل سنش شده باشد بنابر اقوی نمیتواند انرا بدهد خواه جبران درهم را

است

مثلا بگیرد باید و اگر پنج گوسفند براو لازم شود دادن یک شتر بنت مخاض بجای آن
جایز است بنابر اقرب اگر بهای کمتر نبود از ... که پست تر از آن بالا تر از جذع نمیباشد باید
آنچه براو واجب شده تحصیل نماید و بدهد و دادن یکی از آنچه در نصاب است بجای بنت
بنابر اقرب اگر بهای کمتر نبود در شصت و یک شتر که در سن کمتر از جذعه باشد یا حقه و
شش که سنش کمتر از حقه نمیباشد یا سی و شش که سالش کمتر از بنت لبون باشد
یا بیست و شش که در سال کمتر از بنت مخاض باشد پس بعضی از علما تفریع کرده اند
که باید تحصیل نماید آنچه براو واجب شده است از غیر نصاب و اما نصاب گاو پس
بدانکه تا وقتیکه بسی نرسیده زکوة بران نیست و نصاب آن سی و چهل است بنابر
اشهر و زیاده بران ملاحظه سی و چهل میشود و در سی و در چهل نصاب میباشد
و اولی اعتبار در هر یک از این دو عدد است که موجب فراگرفتن و شمول گردد
پس در پنجاه ملاحظه چهل میشود و در شصت اعتبار دو سی میشود نه آنکه ملاحظه
چهل شود که بیست عدد از نصاب خارج افتد و در هفتاد ملاحظه سی و چهل هر دو
میشود و در هشتاد اعتبار دو چهل میشود و در نود اعتبار سه سی و همچنین ولکن
ظاهر کلام اکثر علما عدم لزوم آنست و این اولیست و چون بنصاب اول رسید
واجبست زکوة و آن یک گاو یک ساله است خواه نر باشد یا ماده بنابر اقرب

و اولی

و اولی ماده است و چون بچهل رسید گاو دو ساله ماده واجب میشود و چون بشصت رسید
دو گاو یک ساله میدهد بنابر اولی و اکتفا بیک دو ساله نیز جایز است بنابر آنکه
اعتبار چهل کرده باشد چنانچه جواز آن اقربست و در هفتاد یک یکساله
و یک دو ساله میدهد بنابر اولی و اکتفا بدو یکساله نیز جایز است و در هشتاد
دو دو ساله میدهد بنابر اولی و اکتفا بدو یکساله نیز جایز است و همچنین و
آنچه در میان دو نصاب واقع شده چیزی براو نیست و در جائیکه گاو دو ساله
واجب شد باید ماده گاو بدهد و گاو نر بجای او نتوان داد و در گاو و گوسفند
و شتر هرگاه بحد نصاب رسید زکوة متعلق میشود و واجبست خواه نر باشند یا ماده یا بعضی نر
و بعضی ماده و اما گوسفند پس از زکوة نیست مادامیکه بچهل نرسیده و چون
بچهل رسید یک گوسفند واجب میشود و دیگر چیزی براو نیست تا به صد و بیست و یک
برسد و چون باین نصاب رسید دو گوسفند باید داد و چون بدویست و یک رسید
سه گوسفند باید داد و چون بسیصد و یک رسید در آن خلافست جمعی
قایل شده اند باینکه در اینجا نیز سه گوسفند باید داد و بعد از آن هر صد عدد
یک گوسفند لازم است هرجا که برسد پس بنابراین از دویست و یک تا چهارصد چیزی
زیاد نمیشود و بعضی قایل شده اند که در سیصد و یک چهار گوسفند باید داد تا

مجموعه

چهارصد و رسد پس هر صد یک گوسفند باید داد پس از سیصد و یک چیزی زیاد
نشود تا به پانصد رسد و این پنج علاوه میشود و این قول اقوی است و فرق میان
دو قول وجوب چهار است در سیصد و یک بنابر مختار و سه بنابر قول دیگر و مابین
دو نصاب چیزی بر او نیست و شرط است در وجوب زکات رسیدن هر یک خود به نصاب
و مال دیگری با مال ضم نمیشود اگر چه در یک مکان باشند خواه شریک او باشد یا نه
پس اگر در چهل گوسفند دو نفر شریک باشند بر هیچ یک زکات نیست و اگر دو نفر
در هشتاد گوسفند شریک باشند بر هر یک گوسفندی است و فرقی نیست میان
آنکه مال هر یک ممتاز و جدا باشد و با یکدیگر مخلوط باشند یا آنکه شریک باشند
باهم در جمیع و اگر یک مالک دو مال داشته باشد باهم ملاحظه میشود هر چند
از یکدیگر دور باشند بلکه اگر چه هر کدام در ولایتی باشند و شرط است در وجوب
زکات بر انعام ثلثه آنکه در تمام سال سائمه باشند یعنی به چریدن گذرانند نه به علف
دادن پس در بچه‌ها تا آنکه به شیر خوردن میگذرانند زکات نیست بلکه بعد از
آنکه از شیر مستغنی شد و به چریدن مشغول شد زکات تعلق می‌یابد و ابتدای
سال اینها از وقت چریدن حساب میشود یا وقت تولد در آن خلاف است
و مسئله در غایت اشکال است اقوی آنست که اگر مادر آنها علف خوار نبود ابتدای سال

از وقت

از وقت چریدن است و الا از وقت تولد و احوط آنست که از وقت تولد حساب
شود مطلقا و اگر در بعضی از سال علف خوار باشند و در بعضی از سال چرنده اقرب
آنست که رجوع به عرف میشود اگر سائمه و چرنده گویند او را در تمام سال زکات واجب
و اگر علف خوار گویند او را زکاتی نیست پس علف خوار بودن در یک مدت
از میان سال باعث سقوط زکات نمیشود بلکه علف دادن در یک روز و دو روز نیز
باعث سقوط زکات نمیشود بنابر اقرب و احوط آنست اگر زمان علف دادن با زمان
چریدن آن مساوی باشد سائمه و چرنده نمیباشد و زکات واجب نیست بلکه
اگر گاه گاه متصل علف دادن باشد علف خوار نمیباشد و اگر شک شود در صدق
سائمه اقوی عدم وجوب زکات است اگر چه احوط آنست که زکات را بدهد و اگر
علف خوار شد و از چرنده بودن بیرون رفت و باز به چرا افتد از آن
چرا افتادنش که گذارد سال را از سر میگیرد و همچنین که صدق علف خوار شد
زکات تعلق نمیگیرد خواه مالک او را علف دهد یا حیوان خودش علف خوار
شود یا غیر مالک او را علف دهد اگر چه با اذن مالک باشد بلکه اگر چه علف
علف مغصوب باشد بلکه اگر مانعی منع کند از چرانیدن مثل آنکه برف چراگاه را
بپوشاند و نتوانند چرانیدن و به این جهت علف دهد از آنکه بعد از صدق علف خوار

بودن سال ایشان میخورد زکوه ساقط میشود خواه قصد مالک باشد بر گردانیدن
انرا بجزیدنکی یا نه و اگر چراگاهی بخرد و انرا سرد یا بخریدن دران حکم علف دادن
جاری میشود و اگر صادق اید علف دادن و اگر زمینی را اجاره کنند بجهة چرانیدن
حیوان یا جزیه ظالم دهد بجهة چرانیدن زمینی مباح ان داخل در علف دادن
نمیباشد و شرط است در وجوب زکوه در هر سه قسم از حیوان گذشتن سال
بر نصاب و به قول در ماه دوازدهم زکوه واجب میشود و قرار میگیرد و استقرار
زکوه موقوف بتمام شدن ماه دوازدهم نیست بنابر اقرب و ایا ماه دوازدهم
از سال دوم حساب باید او تا اول است پس بمجرد داخل شدن در ماه دوازدهم
سال اول تمام میشود و جدا میگیرد و اول سال دوم محسوب میشود و همچنین شرط است
باقی بودن همه نصاب در همه سال پس اگر در اثنای سال کم شود زکوه واجب
نمیشود اگرچه بر مالک سال بگذرد خواه در اول سال کم شود یا در اواخر خواه با آفة
آسمانی تلف شود یا مالک ان را تلف نماید مثل انکه بکشد یا [illegible] شده یا بخوان
و بعضی کم شدن نصاب بیکلحظه را مثلا باعث سقوط زکوه میدانند و اقرب انست که
بیک لحظه بلکه بیک ساعت نیز باعث سقوط نمیشود بلکه انچه معتبر است صدق
مالک بودن نصابست [illegible] عرف و در صورت شک در صدق اقرب

سقوط است

سقوط است و مراد بسال در اینجا معنی شرعی انست که عبارت از یازده ماه
کامل باشد پس اگر در ماه دوازدهم نصاب ناقص بتصرف رسد زکوه ساقط
نیست و انچه از نصاب کم شده اگر تکمیل نماید سال را از سر میگیرد و از ابتدای
تمام حساب میکنند و اگر یکی دیگر از شروط معتبره در اثنای سال برود زکوه
ساقط میشود و اگر دوباره شرط حاصل اید سال را از سر میگیرد و اگر مالی را در اثنای
سال مالک شده بجهة ان سال جدا میباشد اگرچه نصاب باشد یا انکه
ضم بمال اول شود و اگر پیش از تمام شدن سال ان مال را همه ان یا بعض از ان بدل
بمالی دیگر کند زکوه ساقط میشود بنابر اقرب خواه بغیر جنس خودش بدل نماید
مثل انکه گوسفند را بدل بگاو کند مثلا یا بجنس خودش و خواه قصدش فرار
از وجوب زکوه باشد یا نه خواه تعیین اول را تلف کند مثل انکه ذبح کند انرا
یا عوض کند بعینی دیگر خواه بیع باشد یا عوض کردن با مال دیگر و لکن مراعات
احتیاط اولی است و سال [illegible] سال بچه [illegible] بلکه اول این
حیوانات را سال بسبب علیحده پس اگر مالک شود نصاب اول را مثلا
مثل انکه پنج شتر یا سی گاو یا چهل گوسفند را مالک شود پس از نتاج این
نصاب نصابی دیگر در اثنای سال حاصل اید مثل انکه از پنج شتر ده شتر بعمل آید

و از پس گاو و حمیل گاو بعمل آید و از حمیل گوسفند صد و بیست و یک بعمل آید با آنکه
بعضی از نصاب دوم از ابتدا بعمل آید و بعضی را در میان سال بگیرد و بعد حاصل مالک نصاب
دوم شود بجهت این نصاب سال جداگانه است پس بعد از تمام سال مادرها زکوة
انها میدهد و بعد از تمام سال این نصاب زکوة اینها نیز میدهد و اگر نصاب
اول را مالک شد مثلا پس از این نصاب بقدر تتمه نصاب بعمل آمد مثل آنکه
از حمیل گوسفند حمیل بچه بعمل آمد پس در وجوب زکوة بر مادرها بعد از تمام سال
انها کلامی هست و اما در این بچه ها نیز زکوة هست بعد از گذشتن سال ان و
باید اقرب است که زکوتی هست در ان و همچنین اگر بقدر نصاب مالک شود
بخریدن و گرفتن در اثنای سال و اگر نصاب اول را مالک شد و در اثنای
سال مالک شد ان قدری را که با نصاب اول بحد نصاب دوم میرسد
خواه بنتاج اول باشد یا بخریدن و گرفتن پس در سقوط اعتبار نصاب
اول و همه را یک نصاب قرار دادن یا وجوب زکوة هر یک وقت تمامی سال
یا عدم ابتدای سال نصاب دوم مگر بعد از گذشتن سال اول خلاف است
اقرب بحال اقرب است و ترک احتیاط نباید کرد و اگر کمتر از نصاب را مالک شد
و در اثنای سال زائد بقدری که با مادرها بحد نصاب میرسد ابتدای سال آن در

حتی

حتی تمام نصاب حساب میشود باید اگر چهل گوسفند داشته باشد پس یکی از
انها بعمل آید دیگر از ان تلف شود سال را از سر میگیرد از وقتی که ان یک
بعمل آمده و اگر بعد از تمام شدن سال و امکان اداء زکوة بمردن گوسفند
زکوة ساقط نمیشود و اگر سال گذشت پس چیزی از نصاب تلف شد پس اگر
مالک تفریط کرده با آنکه میتوانست ادا کند زکوة را و نکرد ضامن است
و باید زکوة را بدهد و اما اگر بدون تفریط تلف شد بقدری که تلف شده باقی
نشده زکوة ساقط میشود و اگر مسلمانیکه والدین او مسلمان بوده اند
در اثنای سال کافر شود و مرتد گردد ورثه او سال را از سر میگیرند از وقت
ارتداد و اگر بعد از سال مرتد گردد زکوة ساقط نشود و آنکه والدین او کافر
بوده اند بجهت ارتدادش سال بهم نمیخورد بلکه بعد از تمام سال واجب است زکوة
و اگر زن مسلمه مرتد شود اگرچه والدینش مسلمان باشند سالش بهم نمیخورد و شرط
است در وجوب زکوة بر حیوانات آنکه کارکن نباشند و بر چرا در صحرا کارکن
و غیر فرقست پس بکار کردن یکروز و نصف روز مثلا اعتباری ندارد و در کارکن
سنتی میشود بعض زکوة را و باکی این حکم هست و واجب هست در زکوة حیوان
اخراج عینی بلکه جایز است اخراج قیمت نیز اگرچه عینی موجود باشد بنا بر اظهر و لکن

اوسط عدم اخراج قیمت است با وجود عین و همچنین در زکوة نقدین و غلات نیز و
اخراج قیمت جایز است و اخراج عین افضل است و تفریع کرده اند جماعتی که قیمت را
که اخراج میکنند از بابت قیمه میدهند نه از بابت انکه این اصل زکوة است
و اقرب اینستکه قیمت خصوص طلا و نقره نیست بلکه از جنس کلی بوده باشد مثل کاه
و کرباس و جامه و انچه مملوک باشد میتوان داد و لکن احوط خصوص طلا و نقره است
و ایا منافع را بازای قیمت میتوان داد مثل ساکن شدن خانه اقوی عدم جواز است
و مراد بقیمت قیمه سوقیه است و ایا معتبر قیمت وقت اخراج است یا نه اقرب
اولست و اگر مختلف باشد قیمه در وقت اخراج مثل انکه در بازاری ده درهم
ارزد و در بازار دیگر بیست درهم یا در ولایتی بیست درهم ارزد و در بیرون
ولایت ده درهم پس در وجوب اقل یا اکثر یا تخییر میان دو قیمه اشکالست و لکن
ظاهر اینستکه مخیر است اقوی است اگر اختلاف قیمه باعتبار اختلاف بلاد باشد
و اگر اختلاف بجهة اختلاف بازار یک ولایت باشد احوط دادن قیمه اعلی است
اگرچه قیمت اقل را نیز میتوان داد بنا بر اقوی و گوسفندی را که بزکوة میدهد
اگر از جنس میش است باید جذع باشد و کمتر از ان جایز نیست و در معنی ان
خلافست بعضی گفته اند که ان انستکه شش ماه تمام داشته باشد و بعضی گفته اند

که انکه

که انستکه نه ماه داشته باشد و بعضی گفته اند که انستکه یکسال کمتر داشته
باشد و هفت ماه کمتر نباشد و بعضی گفته اند که اگر پدر و مادرش پیر نبود باید هشت ماه
داشته باشد و بعضی گفته اند که انستکه نصف ماه ششم تمام و داخل در ماه هشت
ماه شده باشد و اگر از جنس بز است احوط انستکه دو سالش تمام
و داخل در سه شده باشد بلکه دور نیست که این اقوی باشد و فرقی نیست
میان انکه ان گوسفند را از بابت زکوة گوسفند بدهد یا از بابت زکوة شتر
و گوسفند مریض را نمیتوان از بابت زکوة داد و همچنین پیر را و همچنین یکچشم را
و بعضی از علما مطلق معیوب را منع کرده و در این حکم فرقی میان گاو و گوسفند و شتر
نیست و اقرب اینستکه اگر انکه زکوة را باو میدهند از او خواهد میتوان داد
و اگر بان صفتها که معتبر است گوسفند یا گاو یا شتر متعدد داشته باشد مالک
اختیار دارد در ادا کردن هرکدام را که خواهد و زکوة تعلق بعین میگیرد
بنا بر اظهر و اشهر و ایا بعین مال را فقیر مستحق میشود و شریک میباشد با مالک
در ان مال یا انکه بطریق وثیقه و رهن است که عین مال از مالک است
و لکن گرو مال فقیر است یا بطریق دیگر اقوی اینستکه شریک نمیباشد فقیر
و لکن احتیاط را ترک نکنند و اگر مالک بعد از تعلق زکوة نصاب را فروخت

را
باز کوة در حصه وقف دان بیع اشکالست وتحقیق انستکه اگر مالک زکوة
با نصاب بیکجا عقد فروخت پس اگر مشتری معتقد انست که این مال را بر دارد
زکوة را و غیر زکوة را و معتقد انست مقدار غیر زکوة را بنحوی که جداگانه بر طرف
کرد پس بیع نسبت بغیر زکوة صحیح است و همچنین اگر ندانند که مال زکوة
در انست و بعد معلوم شود و راضی شود بان بیع پس در اینجا نیز بیع نسبت
بجزء غیر زکوة صحیح و اگر در حال بیع مشتری داند که زکوتی در اینمال است و قدر
اجزا نمیداند قدر مالی که نمیداند پس بیع نسبت بهمه فاسد است
و همچنین اگر از اصل نداند و بعد از دانستن اخبار فسخ کنند و اما این بیع
که فرض شد نسبت بزکوة نیز صحیح است پس مشتری از اول مالک میشود
و زکوة بذمه مالک تعلق می یابد یا فاسد است در ان اشکالست و حق
انستکه اگر مالک قیمت انرا داده یا در نظر دارد دادن قیمت را
و حاکم شرع یا ساعی یا مستحق زکوة مستحقین ان بیع را امضا کرد پس بیع نسبت
بان جزء نیز صحیح بلکه اگر در نظر نداشت دادن زکوة را در وقت بیع
یا نمیتوانست بدهد با اجازه یکی از اینها که گفتیم بیع صحیح است بلی اگر یکی
از اینها اجازه ننماید نسبت بان جزء بیع فاسد است بنابر اظهر و فرق

دادن

در انچه گفتیم نیست میانه انکه فقرا شریک دانیم یا نه و فرقی میان بیع و صلح
و اجاره نیست و میتوانند زکوة را از غیر نصاب بدهد اگرچه در ان نصاب باشد
انچه بر او واجب شده یا انچه در ان معتبر است از اوصاف و اگر ممکن بود
او را رسانیدن زکوة بمستحق و نرسانید بحق تفریط کرده اند که ضامن است
اگر تلف شود و اگر صداق نماید یا نصاب بعد از قبض نماید زن از اول از
گذشتن سالی زکوة بر زن واجب باشد خواه دخول کرده باشد یا نه و اگر نصاب را
مهر کنند بذمه زکوتی نیست و اگر یک نصاب داشته باشد و چند سالی بر ان
بگذرد و اگر هر سالی زکوة را داده پس زکوة مکرر میشود بمکرر شدن سال و اگر
زکوة را نداده از انستکه واجب نیست بر ان مکرر زکوة بحسب اگر
زیاده از نصاب داشته باشد مثل انکه پنجاه گوسفند داشته باشد پس
در سال اول که یکی واجب شد باز نصاب کامل خود است پس اگر سال دیگر
بگذرد دو گوسفند باید بدهد و همچنین تا انکه از نصاب کم شود پس هرچه بعد از
ان سال مکرر شود زکوة مکرر نمیشود و مثل و نیز گفتیم میباشد و همچنین گاو
و گاومیش و شتر گفتیم و غیر ان پس هرگاه بیست بز داشته باشد و بیست بز
زکوة واجب میشود و همچنین هرگاه دو شتر و اگر دو قسم از مال داشته باشد

که در جنس یکی میباشند مثل گاو و گاومیش پس زکوة تعلق باید اقرب اینست که از
هر کدام که خواهد میتواند اخراج نماید خواه قیمت انفار التفاوت باشد یا نه
و احتیاط اولی است و اگر مالک ادعا نماید که سال بر نصاب نگذشته از او
قبول میشود بدون شاهد و قسم ولکن اگر دو شاهد شهادت دهند به
گذشتن سال زکوة را از او میگیرند و اگر ادعا نماید به مبدل شدن نصاب یا بکم
امدن انچه که تخمین شده بود از مال کلام او را باید شنید بدون قسم و شاهد
و همچنین در تلف شدن مال و اگر ادعا کند که زکوة را داده ام و دو شاهد
شهادت بنقصان زکوة دهند از او میگیرند و اگر شهادت بنفی محض دهند که
زکوة نداده شهادت مقبول نیست و شرط است در شاهد در اینجا نیز عدالت
و اگر مجموع نصاب مریض باشند تکلیف نمیشود بخریدن صحیح بجهة زکوة و اگر در این
حال مریضه بخود بدهد کافی است بنا بر اقوی و قیمة مریضه را نیز میتواند داد ولکن
افضل دادن صحیح است و اگر همه نصاب مریض نباشند پس مریض را نمیتواند
داد اگر چه ان مالیکه بر او واجب شده بان صفت که معتبر است در میان نصاب
مریض باشد مثل انکه بنت لبون مریض داشته باشد و یک بنت مخاض در ان
باشد که مریض باشد و بعضی از اصحاب گفته اند که باید صحیح بدهد یا قیمة را که تقسیم بر

صحیح

صحیح و مریض شده باشد پس اگر نصف نصاب صحیح و نصف مریض باشند قیمت
نصف شتر صحیح و نصف مریض میدهد و اگر نصاب صحیح باشند و زیاده از ان چیزی
از ان جنس مریض داشته باشد البته باید صحیح اخراج نماید و نمیتوان ربی را بازای
زکوة گرفت از مالک و در تفسیر ان خلافست بعضی گفته اند انستکه بچه
اشتر را تربیت میکنند تا پانزده روز و بعضی تا پنجاه روز گفته اند و بعضی گفته اند
که انستکه زمان ولادتش نزدیک باشد دیگر اینها نیز گفته اند و اقوی
اصحاب انی همه است و ظاهر انستکه مختص بگوسفند تنها نیست و ربای داخل
در نصاب میباشد یا نه اقوی و احوط انستکه داخل است و احوط بلکه اقرب
انستکه از او نگیرند اگر چه برضای مالک باشد و اگر مجموع نصاب ربی باشند
تکلیف نمیکنند بتحصیل غیر ان و گوسفندی را که چاق کرده بجهة خوردن جایز نیست
گرفتن ان نیز بجهة زکوة ولکن اگر مالک خود بدهد میتوان گرفت بنا بر اقرب
اگر چه احوط نگرفتن است و اگر نصاب چنین باشد جواز گرفتن بعید نیست
و همچنین جایز نیست گرفتن حیوان نر که بجهة ابستن کردن گوسفند ان
با گاو و شتر نگاه دارند و اگر خود مالک بدهد میتوان گرفت بنا بر اقرب اگر چه
احوط نگرفتن است و انچه را بجهة امر مذکور نگاه داشته باشد بجهة خوردن داخل در نصاب

حساب میشود بنابر الخمس واحوط و احوط است که حیوان آن سنی را بگیرند اگرچه
افزونی جایز اگرفتن است و گوسفندی که واجب میشود در زکوة شتر یا گوسفند
دادن نر و ماده هر دو جایز است اگرچه نصاب همه ماده باشند یا نر ولکن احتیاط
اولی است و بعضی جایز نمیدانند دادن گوسفند بغیر آن جنسی که دادن گوسفند
در آن واجب شده اگر قیمة آن کمتر باشد از مال این جنس و این احوط است
دوم عمده در باب تحقیقات عامله مؤلفه مستحق است زیرا که چه بسیار است که حقوق
مالیه را مردم ادا مینمایند ولکن از ائمی که با اهل آن نداده اند گویا نداده اند
و باز مشغول الذمه فقرا میباشند و نظر باینکه مردم فقرا را بلباس و عجز و لابه
کردن میشناسند و در شرع چنین نیست پس بیان میشود که بایشکه مستحق زکوة
و سایر صدقات میباشند در بیان کسیکه مستحق زکوة است بدانکه
اشکالی نیست در اینکه از جمله اصناف مستحقین زکوة فقرا و مساکین اند
و فقر و مسکنت باعث استحقاق زکوة میباشد و غنا مانع است و در غنائیکه
باعث منع زکوة میشود اختلاف است و اظهر آنستکه اگر قدرت بر مؤنه
یکسال خود و عیال داشته باشد غنی میباشد و مستحق زکوة نیست پس فقیر
آنستکه قدرت برای مذاشته باشد و کسیکه قدرت داشته باشد

برکت

برکت نمودن الحرفه که مؤنه او و عیال او در یکسال بوده باشد زکوة بر او حلال نیست
خواه بصنعت باشد یا بحرفت و اگر کسب او از این قادر باشد زکوة بر او حلال است
و معتبر کسبی است که لایق بحال آن شخص بوده باشد بحسب عادت از جهت جلالت
و بزرگی و پستی آن شخص پس صاحبان رفعت را الکلیف نمیکنند به هیزم فروشی
و کناسی و عمل زراعت و تصریح کرده اند که اگر کسب او مانع از تحصیل علم بوده باشد
جایز است او را مشغول شدن بتحصیل علم و گرفتن زکوة و در این کلیه اشکالی است
بلکه مقتضای تحقیق آنستکه اگر آن علم که میخواهد تحصیل نماید مثل علم باصول دین
و بسیاری از مسائل فروع دین است که بر او واجب است تحصیل آن فوراً اگر اشتغال
بتحصیل آن مانع از تحصیل مؤنه باشد پس جایز است او را اخذ زکوة بلکه هر
واجب فوریکه اشتغال بآن مانع از تحصیل مؤنه است میتواند مشغول شود
بآن و اخذ زکوة نماید و بالجمله هر واجبی که اشتغال بآن مانع از تحصیل مؤنه باشد
و بعدم اشتغال بآن باعث فوت آن واجب شود جایز است در حین اشتغال
بآن اخذ زکوة خواه آن واجب عینی باشد یا کفائی یا تخییری خواه بالاصاله
واجب باشد یا من باب المقدمه و اما اگر علمی که منع میکند مشغول شدن بآن
از تحصیل مؤنه واجب موسع باشد بنحویکه ممکن باشد او را تحصیل مؤنه قبل از

تحصیل علم و تواند جمع نماید میانه تحصیل مؤنه و تحصیل علم پس هرگاه تحصیل علم را مقدم
دارد بر تحصیل مؤنه زمان تحصیل علم در استحقاق زکوة در اینحال اشکال است
و حکم باستحقاق شاید اظهر باشد بلکه ممکن است قول بجواز دادن زکوة به
کسیکه طلب کند علمی از علوم دینیه را خواه بر جهة وجوب باشد تحصیل او یا
استحباب بلکه لب است ادعا شود جواز دادن آن بر کسیکه مشغول
بطاعت الهی بوده باشد بنحوی که در حال اشتغال بآن قدرت بر تحصیل مؤنه
نداشته باشد خواه اشتغال او بآن طاعت بر جهة وجوب باشد یا نه خواه
آن طاعت علم باشد یا نه لکن احوط آنستکه کسیکه قادر بر کسب بوده باشد
ترک نماید اخذ زکوة را اگرچه ظاهر آنستکه جایز است اخذ زکوة با اشتغال
بطاعت الهی خصوصا هرگاه مشغول بتحصیل علم بوده باشد بنحویکه امید وصول بمقصد
از او بوده باشد و اگر صاحب کسبی باشد که او را کار فرماید زکوة بر او
حلال است و اگر در غیر بلدیکه در آن است تواند تحصیل مؤنه نماید نه در آن
بلد پس اگر بنحوی است که میتواند سفر نماید بسوی آن بلد با اینکه در سفر کردن
بسوی آن بلد ضرر عظیمی است که عادة متحمل آن نمیتوان شد پس در این بلد
میتواند اخذ زکوة نماید بلا شکی و اما اگر تواند سفر کند بسوی آن بلدی که

دران

دران تحصیل مؤنه میتواند نمود بدون ضرر بمحض خواهش نفس ترک کند سفر را
پس در استحقاق او در اینحال اشکال است و منع از زکوة شاید اقرب باشد
این در صورتیست که علم دارد بقدرت خود در آن بلد و اگر شک داشته
باشد در قدرت خود در منع او از زکوة اشکال است و قول باستحقاق اگر
شک در قدرت بجهة عدم علم بعدم قدرت باشد و عدم استحقاق اگر شک
بعد از علم بقدرت باشد وجیه است و همچنین است کلام اگر شک در قدرت
در بلدی که در آنست بهم رسد و اما ظن بثبوت قدرت در این بلد یا غیر آن
بلد مقتضای قاعده آنستکه حکم آن نیز مثل حکم شک است و بالجمله احوط
منع زکوة است از کسیکه علم ندارد بعدم قدرت بر مؤنه اگرچه تفصیلیکه مذکور
شد خالی از قوة نیست ابتدا و در وقف است که آن بلدیکه احتمال میدهد قدرت
خود را بر کسب معین باشد اما اگر معین نباشد مثل آنکه شک داشته باشد
در قدرت خود بر کسب در بلدی از بلاد پس منع از زکوة در اینحال مشکل است
بلکه ظاهر عدم منع است در بعض از صور که آن مثال مذکور و نحو آنست و تحقیق
آنستکه اگر علم ندارد باینکه میتواند تحصیل مؤنه نماید لابد است از مراعات آنچه ذکر
کردیم مگر اینکه سفر کردن مستلزم حرج باشد پس در اینحال اگر در آن بلدیکه هست

دادن

فقیر باشد منع نمیکنند او را از زکوة و کسیکه صاحب خانه است جایز است
زکوة باو و احتیاج او بسکنی کافیست در عدم منع اگرچه بعضی از خانه از برای او
ممکن شود بمنزل یا اجاره و اگر حاجت او دفع شود بخانه که قیمت آن کمتر از خانه
خودش باشد تکلیف نمیکنند او را بفروختن آن خانه و هر چند لیکن بهتر از آن
اگر خانه که دارد بسیار بهتر بود از مناسبه حال او والا اشکال است و مراعات
احتیاط اولی است و اگر خانه سکنی زیاد از حاجتش باشد بنحوی که قیمت آن زیاده
بقدر مؤنه او و عیالش باشد و ممکن باشد او را فروختن آن زیاده تنها در استحقاق
او زکوة را اشکال است و اقوی منع است و شرط نیست در تحقق فقر زمین گیر بودن
و ضعیف بودن از سئوال و کسیکه او را ملکی بوده باشد اگر نمای آن کافی است بجهة
مؤنه سالی او پس غنی است و از جمله فقرا اخذ زکوة نمیتوانند نمود و اگر نه اصل آن و نه
نمای آن و نه اصل با نمای آن بقدر مؤنه باشد پس فقیر است و استحقاق زکوة
از جهة فقر دارد و اگر او را دینی باشد که وعده آن رسیده باشد یا چیزی بر او
واجب شده باشد مثل نذر یا کفاره و او را نباشد چیزی که ادا نماید آن
دین را یا آن واجب را مستحق زکوة میباشد اگرچه بر ما یحتاج را داشته باشد
و فرقی نیست در دینی که وعده آن حلول کرده میان آنکه صاحبش مطالبه نماید در حال

بالکه

بالکه راضی باشد بتاخیر آن تا مدت بعیدی و اما اگر دینی داشته باشد که موعد آن
زیاده از یک سال است و بنحوی بوده باشد او را چیزی که نتواند از آن ادا نماید و لکن مؤنه
سال خود را قطع نظر از آن دین داشته باشد اقرب اینست که مستحق زکوة نمیباشد
و بدانکه مرجع در مؤنه عرف میباشد و از ضبط و تحریر شرعی نمیباشد و علما را نیز
در باب زکوة تحریری نیست و بعضی از علما در باب خمس از منافع تجارت بعد از وضع
مؤنه ذکر کرده اند که از مؤنه میباشد آنچه لایق بحال او میباشد از هدیه که بجهة
دوستان خود یا بخویش میفرستد و صله که بخویشان خود مینماید و آنچه را صرف در ضیافت
مهمان میکند یا صرف در راه حج مستحب یا زیارات و سایر عبادات مینماید یا
صرف تزویج که محتاج بآنست مینماید یا بقیمه کنیزی که بجهة خدمت یا تسری
و منع میخرد یا بهای حیوان سواری که بآن محتاج است میخرد یا بادای قرض و حقوق
واجبه صرف مینماید یا آنکه ظالم قهرا از او میگیرد یا خود بجهة مصلحتی باو میدهد و آنچه
علما در آن باب ذکر کرده اند معتمد است و بنابراین معتمد اینست که کسیکه
قدرت بر این امور مذکوره یا بعض از آنها ندارد نه بالفعل و نه بالقوه مستحق
زکوة میباشد و زکوة را جایز است که باولاد مؤمنین که شیعه اثنی عشریه
میباشند بدهند خواه آن طفل شیرخوار باشد یا نه خواه پسر باشد یا دختر

خواه پدرش مرده باشد یا زنده خواه پدرش فاسق باشد یا عادل و میتوان زکوة را
باولاد کفار یا مخالفین از فرق شیعه غیر اثنی عشریه داد خواه مادران مؤمنه
باشند یا نه و اگر مادر از کفار یا مخالفین باشد اما پدر از مؤمنین زکوة باو میتوان
داد و اگر جد از کفار باشد و پدر از مؤمنین اشکالی در جواز دادن زکوة
نیست بان طفل و اما اگر جد از مؤمنین باشد و پدر از غیر مؤمنین در جواز دادن
زکوة اشکال است و احوط اجتناب است و اگر مرتد را اولادی حاصل شود بعد از
ارتداد جایز نیست دادن زکوة باو و اما طفلیکه قبل از ارتداد از او حاصل
شده و در حال ایمان در ان اشکال است مقتضای قاعده جواز است و اگر طفل
مستحق غیر ممیز باشد اگر ولی از برای او هست مثل پدر یا جد یا وصی ایشان
زکوة را بولی میدهند و ایشان بنیابت طفل قبول میکنند و اگر هیچ ولی حتی
حاکم شرعی بجهت او نیست پس جمعی تجویز کرده اند که انرا میدهند بکسیکه
متوجه امور ان طفل میباشد و اهتمام در امر او میکند مثل مادر او و خواهر او و ظاهر انست
وجوب انچه مذکور شد میباشد و شرط نیست که ان از اهل امانت و وثوق باشد بنابر اقوی بلکه
اشتراط ان خالی از قوت نیست و اما عدالت پس شرط نیست و اگر طفل ممیز باشد و ولی از برای او
باشد پس شکی نیست در جواز دادن زکوة بولی او که صرف نماید بجهت او پس قبول میکنند از برای او و اما جایز است

که بخود

که بخود ان طفل بدهند هرگاه باذن او صرف کنند در چیزیکه جایز است ولی را صرف کردن
در ان و در ان خلافست و اگر طفل ممیز را ولی نباشد میتوان داد بکسیکه
متوجه امور او هست همچنانچه ظاهر کلام جمعی است و ایا در اینحال میتوان
بخودش داد یا نه کسانیکه با وجود ولی تجویز کرده اند در اینحال نیز تجویز کرده اند و اما
کسیکه در انجا منع کرده بعید نیست که در اینجا تجویز کند و بالجمله طفل ممیز و غیر ان اگر ولی
دارد زکوة را بولی او میدهند و اگر نه بکسیکه متوجه امور او است اگر اعتماد داشته
باشند و اما بخودش نمیدهند و اگر ولی بجهت او نیست میتوان داد بطفل ولی که صرف
نماید در امور او اگرچه او را کسی باشد که متوجه امر او میشود مثل مادر بنابر اقرب
و جایز است دادن زکوة بولی مجنون بجهت او و میتوان داد زکوة را بسفیه اگرچه
شرعا ممنوع باشد از تصرف در مالش و فرقی نیست میان زکوة فطره و غیر ان در
جمیع انچه گفتیم و از جمله اصناف مستحقین زکوة ابن السبیل است و مخفی نیست
در اینکه مسافریکه عبور کند بغیر بلد خودش و از بلد خود منقطع شده باشد و رجوع
ببلد خودش او را ممکن نباشد با احتیاجش در این جمله از ابن السبیل و مستحق
زکوتست و جمعی مهمان را از ابن السبیل شمرده اند پس اگر مراد از ان از مهمان
کسی است که داخل در تفسیریکه مذکور شد باشد پس شکی نیست در ان و اگر مراد

هر مهمانی است اگرچه بحسب فقر و غنی محتاج در غربت خود باشد پس اشکالی در ضعف
القول نیست و بعضی گفته اند که کسیکه انشاء سفر میکند و اراده آن کرده اگرچه در
بلد خودش باشد از ابن السبیل است پس بنابراین مسافر بودن شرط نیست
در ابن السبیل ولکن معتمد در نظر آنستکه مسافر بودن شرط است در ابن السبیل
بودن و شرط است در سفر ابن السبیل که سفر معصیت نباشد والا سهم ابن
السبیل را باو نمیتوان داد ولکن شرط نیست که سفر سفر طاعت باشد بنابر اقوی و اما بعد
علم حاصل شود بمباح بودن سفر او یا بینه بر آن اقامه شود یا کافی است در حکم باباحه سفر
بمجرد ادعای او و حمل فعل مسلم بر صحت در آن اشکالست و اقرب کافی است مگر باطن
بمعصیت بودن سفر او پس مراعات احتیاط اولی است و اگر مسافر قصد اقامه
عشره نماید از ابن السبیل بودن بیرون نمیرود بنابر اقرب بلکه اگر در حال اقامه
قصد سفر نیز نداشته باشد مادامیکه مسافر میگویند او را زکوة باو میتوان
داد و بالجمله معتبر صدق اسم سفر است پس هر کس را که مسافر میگویند حقیقة
زکوة را باو میتوان داد خواه سفرش بجهت تفرج در نماز باشد یا نه بعید باشد یا نه
و خواه قصد او از سفر اخذ زکوة فقیر باشد یا نه و اگر حقیقة صادق نباشد بر او
اسم مسافر مستحق نیست و اگر شک در صدق باشد اجتناب از دادن زکوة احوط

بلکه

بلکه احوط است و فقر شرط نیست در ابن السبیل بلکه باو میتوان داد اگرچه
در ولایت خود غنی باشد بلی شرطست عجز او از تصرف در اموال خود یا فروختن
و نتوان و احوط بلکه اقرب اشتراط عجز از قرض گرفتن نیز میباشد و اگر ابن السبیل
فقیر باشد از سهم فقرا باو میتوان داد اگرچه عاجز از قرض و تصرف در اموال
خود نباشد و شرط نیست در ابن السبیل که مالک چیزی نباشد بلکه کافی است
احتیاج او بمؤنه سفر خواه غنی باشد خواه فقیر و اگر عاجز نباشد از تصرف در
اموال خود بفروختن و نتوان لکن در آن مشقت شدید و حرج عظیم باشد مثل
آنستکه عاجز باشد از آن بنابر اقرب و جایز است دادن آنچه را محتاج است
ابن السبیل بان مثل خوراک و حیوان و نفقه و صدقه که در بعد غربت بان محتاج
دیگر اینها خواه اراده برگشتن بسوی اهلش داشته باشد یا نه و کمتر از حاجتش
نیز میتوان باو داد بنابر اقرب و بعضی منع کرده اند از آن و دادن ضعیف است
و ایا زیاده از حاجت او باو میتوان داد یا نه از بعضی از علما ظاهر میشود جواز آن
و بعضی منع کرده اند یا بلکه اگر زیاد آید آنچه را باو داده اند از کفایه حالش بعد از
اتمام سفر باید از او برگرداند و از او پس میگیرند و تحقیق آنستکه اگر ابن السبیل
محتاج و فقیر نباشد مگر در حدی که زکوة باو داده اند پس جایز نیست زیاده از

است

قدر حاجت او دادن و اگر زیاد زر داده باشند باید رد کنند و باید پس گیرند تا
براقوی و مراد بکفایة القدر است که لایق بحال او و وزن او باشد اگرچه بکمتر از
آن با مشقت و حرج تواند سفر نمود بنابر اقرب و مرجع در معرفه کفایه عرف و عادت
است و واجب نیست مبادرت کردن بسوی وطن خود هرگاه مقصودش از سفر برآید
و بالجمله واجب بر این شخص موقوف که زکوة را نگیرد مگر بقدر ضرورت از جمیع
جهات نه آنکه زکوة را بگیرد و ده روز در اینجا و پنج روز در آنجا مشغول بگذراند
باشد سزاوار است که اولی به احتیاط را بعمل آورد و اگر فقیر باشد مطلقا حتی
در بلد خود وجوب مبادرت برجوع بسوی وطن و تکرر فتن زیاده از حاجت در سفر
معلوم نیست بلکه اقرب خلاف آنست و آنچه را ابن السبیل میگیرد اگر
صرف کند در غیر موقع آن بنا بد برگردانند بنابر اقرب و شرط نیست در ابن السبیل
مرد بودن و اگر ابن السبیل فقیر باشد حتی در بلد خود از سهم فقرا او میتوان
داد بنابر اقرب و اگر ابن السبیل ادعای حاجت کند قبول میشود قول او بدون قسم
و بینه بنابر اقوی و تقیید کرده اند بقبول قول او اگر مالی داشته باشد و ادعا
نماید تلف شدن آن را یکی دیگر از مصارف زکوة ۴ سبیل الله است و از
سهمی است از زکوة و در تفسیر آن خلاف است و اشهر و اظهر آنست که آن

عبارتست

عبارتست از چیزی که بآن تقرب بخدا توان جست از وجوه بر و خیرات
و بعضی آنرا مخصوص بمجاهدین و کسانیکه در رده باشند و دفع کفار در سرحدها میباشند
و کسانیکه مشغولند بتعلیم امور دین که به مردم میدانند و معتمد قول اول است
پس از امور خیر که جایز است صرف زکوة در آن میباشد کفن کردن مرده کان
اگر از مؤمنین باشند آن مرده کان و ادا کردن قرض از میت مؤمن و حج
مؤمنی و حج کردن و ادای سنت حج نمودن اگر از مؤمنین باشند و بنای مساجد
و تعمیر آنها و ساختن پلها و عمارت جسرها و اصلاح پلها و تعمیر راه و اعانه زوار
و اعانه محتاجین و بعضی توسعه بر مسلمانان نیز ذکر کرده اند و از آنجمله است اصلاح
میانه قبایل و اشخاص و برپا داشتن نظام عالم دین و تعمیر مشاهد مشرفه همچنانکه
بعضی ذکر کرده اند و عمارت سقاخانه ها چنانچه بعضی گفته اند و از آنجمله است جهاد
و اعانه مجاهدین ولکن در این زمان ساقط است و آنجا که آن میباشد دفاع
که شرعا رجحان داشته باشد و منحصر نیست وجوه بر در این امور بلکه آن بسیار است
و شرط نیست که آن بالذات راجح باشد شرعا بلکه کافیست رجحان اگرچه بالعرض
باشد و آیا شرط است در کسیکه صرف میشود با و از این سهم از زکوة اینکه فقیر
باشد پس اعانه نمیشود مگر زوار فقیر و حاج فقیر و ادا نمیتوان کرد مگر دین میت

با حق فقیر و کفن نمیتوان کرد مگر میت فقیر را پس شرط نیست فقر حتی اینکه اگر
تقرب بخدا میتوان جست بامجانه رو دارد حاج غیر محتاج و دادن کفن بغیر فقیر پس
فقر شرط نیست و الا شرط است و کسیکه صرف میشود با این سهم شرط نیست در او
عدالت و بالجمله همینکه محقق شد که این نفع از امور است که تقرب بخدا جسته
میشود جایز است صرف این سهم در ان و اگر این معنی متحقق نشود جایز نیست و اگر
ممکن نباشد صرف کردن معینی زکوة در فی سبیل الله جایز است او را فروختن
یا صلح کردن بجنس دیگر که توان از او صرف نمود بنا بر اقرب بلکه جایز است با تمکن
از صرف کردن معینی ان نیز و اگر وجوه خیر متعدد باشد مخیر است در صرف در جمیع
و صرف در بعض هر یک از افراد که خواهد و از بعض ظاهر میشود اولویت صرف در
حج و جهاد — در بیان احکام زکوة است بدانکه شهید و علامه نیت
در اینکه زکوة موقوفست بر نیت خواه زکوة فطره باشد خواه غیر ان و شرط است
در نیت قصد قربت و اما نیت وجوب و استحباب پس اگر تعیین ان موقوف
بان نیت نباشد شرط نیست بنا بر اقوی لکن احوط است و همچنین شرط نیست قصد
کردن اینکه این زکوة مالست یا زکوة فطره اگر تعیین موقوف بر این نباشد
بنا بر اقوی و اگر تعیین موقوف باشد بر نیت وجوب یا استحباب پس واجب میشود ان نیت

و همچنین

و همچنین است در تعیین فطره یا زکوة مال اگر تعیین زکوة موقوف باشد بر ان واجب میشود
و شرط نیست نیت اداء و قضا بلکه نیت ان جنس که زکوة بر او واجب شده ضرور نیست
پس لازم نیست که نیت کند که این از زکوة گندم است یا جو و همچنین در غیر الغلات
نقدین گرده اند بعضی که مقتضای کلام کسانیکه تعیین جنس را لازم نمیدانند اینستکه
لازم نیست در صورتیکه اجناس متعدده در نزد او زکوة را لازم و واجب شده باشد
و میان انکه ان زکوة نوع ان متحد باشد مثل انکه چهل گوسفند داشته باشد
و پنج شتر که در هر دو نصاب یک گوسفند میباشد یا مختلف باشد مثل انکه
نصابی از طلا مثلا داشته باشد و نصاب دیگر از گوسفند پس هرگاه اخراج نماید
از انچه بر ذمه او است صحیح است و اگر مالک زکوة را بفقیر میدهد او باید نیت
کند و اما اگر وکیل کند دیگری را در دادن زکوة پس اگر خود در وقت دادن بوکیل
نیت کند و وکیل نیز در وقت دادن بفقیر نیت کند صحیح است و اما اگر خود در وقت
دادن بوکیل نیت کند و وکیل نیت نکند مثل انکه بقصد زکوة دهد بنیه صحیح بدهد
بوکیل و بگوید که این را بده بار بابت زکوة و بوکیل نگوید که از چه بابت است پس در صحت
ان زکوة خلافست و عدم صحت احوط است و اما اگر عکس شد که وکیل نیت
کند نه مالک مثل انکه مالک بگوید زکوة مرا اخراج کن پس وکیل اخراج کند

اذن او بلکه مالک مطلع نشود با اینکه بگوید تصرف کن در مال من بهر گونه خواهی پس وکیل
زکوة را اخراج نماید یا نه پس در صحة آن نیز خلافست وقول بصحة اقربست واگر
قصد کنند آنچه را اخراج میکنند دادن بشخص معینی میتوانند که باو بدهد و بغیر او دهد مادام که
مستحق اول مالک آن نشده باشد اما افضل دادن باولست چنانچه بعضی گفته اند
و واجب نیست در اخراج زکوة دادن بمستحق بلکه مالک خود مباشر آن شود
بلکه جایز است در آن نیابة با کلی و بعضی از علما واجب میدانند که در زمان غیبت
زکوة را بمجتهد بدهند این جامع الشرایط که او بمستحق رساند و آن احوط لکن
عدم وجوب آن و جواز دادن مالک بمستحق اقوی است ولکن مستحب است دادن
بفقیه مزبور و مراد از فقیه مأمون کسیست که با اینکه محتاج نیست بتحصیل شرعیه
حقوق را اخذ نماید و بنابر جواز میتواند مالک که زکوة را بدیگری بدهد که او بمستحق
برساند پس صرف زکوة از جمله اموریست که صحیح است در آن وکالة و قول بمنع
توکیل در زکوة ضعیف است بلکه صحیح است وکالة در اخراج اگرچه خود مالک از آن قبض
نکند و هم بنابر اقرب و بعضی عدالة وکیل را شرط میدانند و آن احوط است و قول
وکیل در کردن آنچه وکالة بآن تعلق یافته بود معتبر است و در زکوة شرط صحة روزه
نیست نه زکوة فطره و نه مال زکوة واجب است که کلام بعضی مشعر است باشتراط

صحة روزه بدادن فطره و آن ضعیف است و در صحة وکیل کردن مستحق غیر خود را در اخذ
زکوة خلافست معتمد در نظر صحة است و خمس نیز مثل زکوتست پس مستحق میتواند
وکیل کند دیگری را در اخذ خمس و واجب نیست اعلام کردن فقیر بآنکه آنچه باو داده
زکوتست خواه بداند از حال فقیر که بعد از اعلام قبول نمیکند یا نه خواه زکوة فطره
باشد یا غیر آن اما اعلام آن جایز است بنابر اقرب مگر اینکه در آن اهانت
و ذلت مؤمن باشد پس احوط ترک اعلامست و اگر آن مستحق کسی باشد که
صاحب نعمت باشد جایز است که زکوة را برسم هدیه باو بدهند بقصد زکوة اما
بقصد صله و هدیه جایز نیست و اگر زکوة را بمستحق بدهند اگر آن مستحق در حد اضطرار
باشد و رفع اضطرار منحصر در اخذ زکوة باشد جایز نیست او را امتناع از گرفتن
آن و الا جایز است و احوط عدم امتناع است تا ممکن باشد و اگر ادای دین
و نفقه بر زوجه منحصر باشد در گرفتن زکوة دور نیست حکم بوجوب گرفتن زکوة بلکه دور
نیست وجوب گرفتن در هر جا که موقوف باشد کسب واجب مطلق بر آن و اگر مالک
زکوة را بمستحق رساند مکروهست که از او دو مرتبه مالک شود اضعاف را اما حرام
نیست و ظاهر اینست که جمیع صدقات چنین باشد حتی صدقات مستحبه ولکن خمس
و هبه چنین نیست و فرق نیست در کراهة مالک شدن دو مرتبه میان آنکه بخریدن

باشد یا بعنوان صلح یا اجرة بر عملی باشد یا بغیر اینها و بالجمله برگشتن آنچه را
بصدقه داده بسوی او بدون اختیار مثل ارث یا غیر آن و کسی او که وکالت از او بنحو
عموم باشد با عدم علم وکیل که این از صدقه موکل است پس اگر باختیار بسوی او برگشت
بانکه اشتری آن بملک خود نکرده نیست و مستحب نیست اخراج آن از ملک
خود و مکروه نیست سایر استعمالات غیر تملک پس اگر فقیر که صدقه را گرفته اذن دهد
مالک را در خوردن جایز است با کراهت و کسی در اخراج مثل مالک نیست بلکه جایز است
او را خریدن آن از مستحق مسلما بدون کراهت و مستحق که قادر بر هیچ چیز از مؤنه
سال نیست جایز است که با او بدهند از زکوة آنقدر که غنی شود و زیاده از او نیز اگر
یکدفعه با او دهند و اگر فقیر صاحب کسب باشد لکن کسبش وفا بمؤنه سالش نمیکند
بلکه وفا ببعض آن میکند اما جایز است که با او بدهند زیاده از غنی شدن او یا نه
بلکه باید بقدر تتمه مؤنه سال با او بدهند در آن خلافست اجود جواز دادن
زیاده است ولکن اوط ترکست و همچنین است کسیکه صاحب کسب نباشد لکن
بعض مؤنه سال را داشته باشد و اگر فقیر را بدهند با و چیزی که کمتر از مؤنه سال باشد
جایز است که دو مرتبه با و بدهند آنقدر که غنی شود و زیاده از آن نیز و بالجمله جایز است
که مستحق بگیرد زیاده از غنی مطلق خواه زکوة فطره باشد یا غیر و اشکالی نیست در عدم

وجوب

وجوب بسط زکوة بهمه اصناف اشکالی نه و بهمه رسانیدن بلکه میتوانند که بیک
صنف بدهد یا بچند از یکصنف بدهد یا بچند از هر صنف بدهد ولکن قسمت بر همه
اصناف با امکان افضلست و افضل اینستکه از هر صنف بجماعتی برسانند و مساوی
قرار دادن فقرا در قدری که میدهد واجب نیست و بعض واجب میدانند که اهل فضل را
زیادتر دهند و بعض تفاوت فقرا بحسب دیانت و بصیرت و طهارت لازم میدانند
و آنچه معتمد است عدم وجوبست و مستحب است تفضیل کسیکه سؤال نمیکند بر کسیکه
سؤال میکند و همچنین تفضیل خویشان بر غیر و بعض گفته اند که مستحب است تفضیل
کسانیکه صاحب فقه یا ورع یا عقل یا هجرت در دین باشد یا شوکت و جاه داشته باشند
و اگر فقیه زکوة را از مالک بگیرد واجب نیست دعا کردن او بجهة مالک و بر وکیل
نیز واجب نیست بر فقیر نیز واجب نیست و بعضی گفته اند بعض باستحباب آن بر فقیه و مستحق
دعا بجهة مستحق مختص بلفظ معینی نیست و اگر مالک زکوة را از بلد خود نقل نماید
بغیر آن بلد اجرة نقل بر او میباشد خواه آن نقل واجب باشد یا جایز و جایز نیست
سادات بنی هاشم را گرفتن زکوتی که واجب است در شرع بالذات از غیر بنی هاشم
و جایز نیست دادن آن بایشان اگر متمکن از خمس باشند پس شرط است در مستحق
زکوة که هاشمی نباشد و اشکالی نیست در اینکه کسیکه از جانب پدر و مادر یا از پدر

تنها منسوب به هاشم باشد از بنی هاشم و سادات نیست و حرامست بر او زکوة و اما
اگر از جانب مادر تنها از سادات باشد در حرام بودن زکوة بر او اشکالست اقرب عدم
حرمتست و اقرب عدم حرمت زکوتست بر اولاد عبد المطلب که پسر عبد مناف
و برادر هاشم و عم عبد المطلبست و فرقی نیست در زکوتی که بر بنی هاشم حرامست میانه
آنکه از حصه فقرا باشد یا از سهم فی سبیل الله یا غیر اینها از سایر حصه ها و میانه آنکه
از زکوة نبی باشد یا زکوة فطره و قول بجواز گرفتن زکوة از حصه عاملین که بعضی گفته اند
ضعیفست و جایز است که هاشمی زکوة را از هاشمی بگیرد خواه دهنده و گیرنده از یک
صنف باشند مثل آنکه هر دو از اولاد ابی طالب باشند یا از دو صنف باشند مثل آنکه یکی
از این صنف و دیگری از اولاد عباس عم پیغمبر صلعم مثلا و همچنین فرقی نیست میان
آنکه هر دو از پدر و مادر از سادات باشند یا یکی از پدر تنها و دیگری از پدر و مادر از سادات
و اما اگر زکوة دهنده از جانب مادر از سادات باشد نه از جانب پدر جایز نیست بگیرد
زکوة او را کسیکه از جانب پدر از سادات است بنابر اقرب و احوط و مختار است
هاشمی با وجود خمس و زکوة هاشمی در گرفتن هر یک که خواهد ولکن افضل گرفتن خمس است
در اینحال و اگر کفایه نکند او را گرفتن یکی هر دو را میتواند گرفت و جایز است هاشمی را
گرفتن زکوة مثل خودش بقدر زیاده از غنا بنحویکه غیر او میگرفت بنابر اقرب و غیر هاشمی نیز جایز است

گرفتن

گرفتن زکوة هاشمی و اگر هاشمی مضطر شود بنحوی که اکل میته بر او جایز شود جایز است او را
گرفتن زکوة غیر هاشمی و احوط اینستکه زیاده از قدری که میته بر او جایز است باو ندهند
و جایز است دادن زکوة غیر بنی هاشم باز ادشده های از بنی هاشم و اینها که گفته میشود
در زکوة معروف در جمیع صدقات واجبه پس حلال نیست بر بنی هاشم اگر از غیر بنی هاشم
باشد یا حکم مختص بزکوتست در آن خلافست و مسئله محل اشکالست لکن قول
اول در کلی قویست با آنکه احوط است و از این قبیل شمرده شده صدقه که
نذر کرده باشد یا بعهد بر خود واجب کرده باشد یا بکفاره واجب شده باشد و بعضی
از این قبیل شمرده اند صدقه را که وصیت بآن کرده شده باشد و در آن اشکالست
بلکه اقرب اینستکه این از این قبیل نیست و اگر صدقات واجبه از هاشمی باشد
جایز است دادن آن بهاشمی مثل زکوة واجب و اما زکوة فطره پس شکی و شبهه
در وجوب آن نیست و شرط است در آن عقل و بلوغ و حریت و غنی بودن پس بر دیوانه
و طفل و بنده و فقیر واجب نیست و قول بوجوب بر فقیر ضعیفست یا مستحبست
بر او اخراج از برای خود و عیال خود و مقتضای بعضی از اخبار و کلام بعضی از علمای ابرار
اینستکه اگر بر او تنگ باشد صاعی برادر میگردانند بر عیالش و الصدقی مینماید
و اگر بعضی از عیالش صغیر باشند بعضی گفته اند که ولی او متوجه میشود ابراد او و در آن

یا بعهدی م

اشکال است و احوط ترک آنست و در غنائی که موجب زکوة فطره میشود خلافست
بعضی گفته اند که آنستکه مالک باشد نصابی را که در ان زکوة واجب میشود یا قیمة
ان و بعضی گفته اند آنست که مالک باشد چیزی را که زکوة در ان واجبست و بعضی
گفته اند که مالک باشد قوت سال خود را بالفعل یا بالقوه و این قول اقوی است
لکن مراعات احتیاط اولی است در خمس است و ان حقی مالی میباشد
که بنی هاشم از ان مستحق میباشند و ان از واجبات عظیمه و فرایض الکبیره است
و وجوب و مشروعیت ان ثابت است بنص قران و صریح اخبار و اجماع علمای ابرار و تاکید
در ادای ان و مذمت بر ترک ان بسیار است و اکثر ناس مبتلا باین مظلمه
میباشند و کسی که از ادا امتناع نماید و چیزی از ان حق را بر گردن خود نگذارد از قبیل
و کسی که باهلش رسانند افکنند و از حکمتهای بالغه الهی است که تکالیف ناس را
بطرق مختلفه از مالیه و بدنیه و قلبیه و غیرها مقرر فرموده تا مطیع از عاصی ممتاز شود زیرا که
عبادات و تکالیف بدنیه از قبیل نماز و روزه را چون خرجی ندارد اکثر ناس قبول میکنند
و بجا می آورند اما تکالیف مالیه چون بجهة محبت دنیا و دنیه که در دلهای ایشان داده اینده
کم کسی است که سر ابقیه بندگی لله دهد و جان خود را از پروردگار خود داشته
در مقام بندگی صرف نماید دلهذا اکثر مردم در دادن زکوة و خمس راجل و از ان اسهل
دلیلی

و سبک میشمارند تا اینکه میروند از دنیا و مظلمه جمیع فقرا و سادات بر ذمه
ایشان میباشد حتی آنکه در حدیث وارد شده که بدترین احوال مردم در قیامة
وقتی است که صاحبان خمس بر خیزند و هر یک در مقام طلب حق خود عرض میکنند
یارب خمس پروردگارا چه شد خمسی که تو از حق من قرار دادی و سزاوار بود
که اگر خدا جهة ایشان قرار نداده بود مردم اولاد پیغمبر خود را چشم خود نگه دارند
و ایشان را بر خود و عیال خود مقدم دارند نه اینکه حق ایشان را غصب نموده ایشان را
گرسنه و برهنه گذارند و اگر فقیر و زار ایشان را ببینند بتوهم آنکه مبادا در همین باید
یا و دهند حال ایشان بهم خورد و از ایشان فرار کنند فنعوذ بالله من شرور انفسنا
و سیئات اعمالنا باری چون از احکام بسیار است بیان میشود قلیلی از ان
تا کسانیکه طالب خلاصی اند راه از ادا انند بدانکه خمس در چند چیز واجبست
اول غنیمتی است که از دار الحرب بغنیمت می برند و اشکالی در وجوب خمس در ان
نیست اگر محاربه با کفار باذن امام باشد دویم در اموری که خمس در ان واجب
معدن است و در تفسیر معدن خلافست بعضی گفته اند که هر چیزی است که از زمین
اخراج شود و بعضی گفته اند که هر چیزی است که از زمین بیرون اید از چیزهائیکه از جنس
زمین نیست از اموریکه از برای ان قیمتی است و نفاست دیگر نیز شده است اگر

حقی م

معدن در زمینی مباح باشد خمس را باید به ارباب خمس داد و باقی از برای کسی است که
از او بیرون آورده و اگر در ملک باشد خمس مال ارباب خمس است و باقی مال صاحب ملک
است و جمعی تصریح کرده اند که ذمی نیز واجب است بر او خمس در معدن و آنچه گفته اند
نیکو است اگر ثابت شود که او مالک میشود از او و جمعی منع کرده اند از عمل کردن
او در معدن و بعضی گفته اند که اگر عمل کرد مالک میشود آنچه را بیرون آورده و خمس را
از او میگیرند و ظاهر در نظر این است که جایز است عمل کردن او در معدن و گذشتن
سال در وجوب خمس در معدن معتبر نیست بلکه واجب میشود در وقتی که مالک
میشود از او و بعضی واجب میدانند اخراج خمس از او فوراً و لکن اقوی عدم وجوب فوریه
است اگر چه احوط فوریه است و اگر طفل چیزی را از معدن بیرون آورد جمعی خمس را
واجب میدانند و باکی نیست بحکم بوجوب خمس ولی او باید اخراج کند از جانب
او و فرقی میان زن و مرد و آزاد و بنده نیست و ظاهر این است که خمس تعلق میگیرد
بان عینی که بیرون آورده اند نه بذمه آنکه بیرون آورده و ظاهر کلام جمعی این است که
مستحق مالک میشود مقدار خمس را بمجرد بیرون آوردن از معدن و شریک میباشند
در آن عینی نه آنکه مالک مجموع را مالک شود و واجب باشد بر او اخراج خمس از
عین و در آن اشکال است لکن مقتضای قاعده عدم جواز تصرف در همه است

تجوز که

تجوز که مجموع را تلف نماید و عدم جواز قیمت خمس است لکن مشکل میشود در جواهر
و چیزهائیکه تقسیم آن اجزا فاسد میکند و جواز اخراج قیمت در اینها در غایه
قوت است و اگر بنده مکاتب بیرون آورد از معدن چیزی را او مالک میشود
و واجب است بر او اخراج خمس مثل آزاد و وجوب خمس در معادن بعد از اخراج مؤنه
است
و اما اعتبار نصاب بقدر شرط بودن در وجوب بعد از مؤنه است یا نه معتمد
اول است و فرقی میان اقسام معادن نیست و بعضی گفته اند که اگر کسی را اجیر کنند
به بیرون آوردن از معدن آنچه بیرون می آورد از مستاجر است و اگر اجیر
نیت ملکیت خود نماید مالک نمیشود و خاک معدن را اخراج نمودن که خمس
مجزی نیست مگر با علم بما در بودن بنابر اقوی و شرط نیست در وجوب خمس در
اینمقام اخراج مؤنه خود و عیال خود مثل منافع تجارت و اشکالی نیست در اینکه
طلا و نقره و آهن و مس و جیوه و سرمه و زرنیخ و قیر و نفط و کبریت و مومیائی
از معادن است و همچنین یاقوت و زبرجد و لعل و فیروزه و سرب و عقیق و نمک
و زاج و نوره و زمرد از معادن است بالکلیه و بعضی تصریح کرده اند باینکه گچ و سنگ
آسیا و گل سرشور و عنبر نیز از معادن است و بعضی را تامل در آن است و اگر اخراج خمس
از معدن نشود تا از آن سکه زنند یا زیور سازند اعتبار خمس در اصل و برآید حکم

مکاسب تعلق میگیرد و در اعتبار نصاب در وجوب خمس نسبت بمعدن خلاف
و اولی عدم اعتبار و اقرب اعتبار است و در تعیین قدر نصاب خلافست و اقرب
اینستکه خمس واجب نیست در معدن مادامیکه به بیست دینار نرسیده و بعد از
رسیدن به بیست دینار خمس واجب میشود و احوط مراعات قولی است که میگوید بنابر
خمس را واجب میدانند و مراد به بیست دینار [illegible] یا قیمت است و بعضی تصریح
کرده اند بوجوب خمس اگر بدویست درهم برسد و اقرب اینستکه این کافی
نیست در وجوب خمس و ظاهر اینستکه باید قیمت آن بعد از اخراج به بیست دینار
برسد و آیا معتبر رسیدن بآن قیمت است در وقت اخراج یا بعد از اخراج مطلقا
در آن اشکالست و ترک احتیاط نباید کرد و اگر مختلف شود کسانیکه قیمت میکنند
یا در بعضی بلاد بآن مبلغ قیمت داشته باشد و در بعضی پس حکمش مثل اختلاف
در تقویم است و خواهد آمد و اقرب اینستکه شرط نیست در رسیدن آنچه بیرون
می آورد از معدن بحد نصاب اینکه آن اخراج یکدفعه بوده باشد پس اگر بیرون
آورد آنرا در چند دفعه پس اگر مجموع بقدر نصاب بوده باشد خمس واجبست
اگرچه میانه هر دفعه مدتی فاصله شود و اگر جماعتی شریک باشند در بیرون آوردن
از معدن پس شرط است در وجوب خمس رسیدن حصه هر یک بقدر نصاب و شرکة

محقق

محقق میشود باجتماع برکندن و حیازة نمودن و اجود اینستکه شرط نیست در
رسیدن بحد نصاب اینکه آنچه از معدن بیرون می آورد از یک نوع باشد پس اگر
نوعی را بیرون آورد که کمتر از نصاب باشد و نوعی دیگر نیز که کمتر باشد ولکن مجموع
بقدر نصاب باشد خمس واجبست قسم سیم از اموریکه خمس در آن واجبست
گنج است و عبارات علما در تعریف گنج مختلف است و حق اینستکه آنچه را در عرف گنج
میگویند حقیقة خمس در آن واجبست و اگر شک در صدق گنج باشد واجب
نیست لکن احوط است و شرط است در وجوب خمس در گنج نصاب و در تعیین
نصاب آن خلافست معتمد آنست که بیست دینار است در طلا و دویست
دینار است در نقره و اگر غیر طلا و نقره باشد معتبر قیمة است و بقیمة هر یک
که بوده باشد کافی است بنابر اقوی و احوط و اگر بدفعات بیرون آورد و لکن مجموع
بقدر نصاب باشد خمس واجبست بنابر اجود و احوط مثل معدن و اگر جمعی شریک
باشند معتبر رسیدن حصه هر یک است بقدر نصاب و اتحاد نوع در اینجا نیز شرط
نیست بنابر اجود و گذشتن سال در اینجا نیز شرط نیست و احوط وجوب اخراج است
فورا و اقوی عدم فوریه است و خمس در اینجا نیز بعد از مؤنه است معتبر نصاب بعد از
مؤنه است بنابر اجود و فرقی نیست میان اینکه آن شخصی که گنج را بیرون می آورد مرد باشد

بازن مسلم باشد یا کافر کبیر یا صغیر لکن ولی باید اخراج خمس نماید و فرقی میان معادن
و دیوانه نیز نیست و در این نیز ولی اخراج خمس میکند و فرقی میان اقسام کنج از طلا
و نقره و مس و سرب و غیرها نمیباشد و مصرف خمس در این مصرف انست در غنیمه
و مؤنه خود و عیال را در سال در این استثنا نمیشود و جماعتی تصریح کرده اند که اگر
اجیر کند کسی را که زمین مباحی را حفر نماید که گنج بیرون کند پس از یابد ان گنج
مال کسی است که اجیر کرده و اگر کسی غیر ان اجیر کرده مال اجیر است و خمس در این
نیز تعلق بعینی انچه دیده میکردند نیز همه پس تصرف در ان و اخراج قیمه ان جایز
نمیباشد مگر در جواهر و نحو ان که بتقسیم فاسد میشود پس جواز قیمه در غایه
قوتست و اگر کنزی در دار الحرب یابد مال کسی است که از ادیده مطلق اگر مالک
ان مشتبه باشد که ایا مسلم است یا کافر خواه اثر اسلام داشته باشد یا نه
و اگر در زمین مباحی از دار الاسلام یابد و اثر اسلام بر او نباشد واجب
خمس و مابقی مال کسی است که دیده و اگر اثر اسلام بر او باشد در ان خلافست
و مسئله محل اشکالست اقوی وجوب خمس است و مابقی مال السنکه از ادیده و بنا
بر این ایا این در حالیست که علم یا ظن نداشته باشد که آن مال مسلمانی است
یا اگر ظن داشته باشد باینکه مال مسلمی است نیز مال او میباشد بعد از خمس و تحقیق

السنکه

انستکه اگر علم دارد که مال غیر مسلم یا مسلم است که منقرض شده مثل انچه در زمین
کوفه و نحو ان می یابند غالبا یا اینکه میدانند مال مسلمی است که نمیتوانند باو برسانند
بوجهی از وجوه پس ظاهر اینستکه خمس را میدهد و مابقی از او است و اگر میدانند
که مال مسلمی است که میتوانند باو برسانند ظاهر اینستکه تصرف در ان جایز نیست
و خمس واجب نیست و اگر بیابد چیزی را که مدفونست در زمینی که از املاک
نیست ظاهرا از گنج نمیگویند ان لقطه میباشد پس باید از ان تعریف کنند
نزد جمهور زاهب ولکن معتمد انست که لقطه نیست بلکه مال کسی است که از ا
دیده قبیل باشد یا کنز در دار الاسلام باشد یا نه اثر اسلام داشته باشد یا نه
لکن اگر علم داشته باشد بصاحب آن شخص یا علم دارد که میتواند باو برساند
مال او نیست و اگر بر روی ان زمین افتاده باشد لقطه است و اگر در بیابان
بیابد چیزی را از برای انکسی است که از ادیده میتواند تصرف کند بی تعریف
قبیل باشد یا کنز طلا و نقره یا سکه باشد یا غیر ان در دار الحرب باشد یا دار الاسلام
خواه بداند که مال مسلم است یا ذمی حربی است مگر انکه بداند که مال مسلمان معینی است
پس واجبست دادن بصاحب ان خواه ان بیابان از املاکی باشد یا نه خواه
بر روی زمین بیابد یا زیر ان خواه اثر اسلام داشته باشد یا نه خواه ان بیابان

وصحرا نزدیک بشهری یا دهی باشد یا نه خواه در راه و جاده افتاده باشد
یا نه و اقرب عدم وجوب خمس است در این اگر اسم گنج بران اطلاق نشود اگرچه احتیاط
احوط است و اگر در خرابه که اهل آن هلاک شده اند چیزی بیابد چیز را آن از برای
اوست و تعریف ضرور نیست و فرقی میان قلیل و کثیر و گنج و غیر آن و پوشیده و غیر
آن و طلا و نقره و غیر آن نیست خواه آن خرابه در صحرا باشد یا در شهری یا دهی خواه
جز آنکه مال کسی است که مال او محترم نیست یا نداند بلی اگر بشناسد صاحبش را
باید برساند بصاحبش و فرقی نیست نیز میانه آنکه در دار الاسلام باشد یا دار
الحرب و میانه آنکه اثر اسلام بران باشد یا نه بنا بر اقرب لکن با اثر اسلام حمل آن را
لقطه میدانند و آن احوط است و اگر بداند که آن از زمینی که از ساکنین در بلد آن
که زنده است یا مال یکی از مترددین در خرابه است اما ممکن نیست که او را بشناسد
در مالک شدنش در اینجا اشکال است لکن احوط است و اگر از آن گنج بگویند خمس در آن
واجب نیست بنا بر اقرب و شرط است علم بهلاک اهل آن خرابه و منقطع شدن
آن بنا بر احوط و احوط و بشیاع ظنی ثابت نمیشود و اما بشهادت عدلین ثابت
میشود بنا بر اقرب قسم چهارم از اموریکه خمس در آنها واجب است آن چیزی است که
بغوص و فرو رفتن در آب بیرون آورد از آب از جواهریکه در آب خلق میشود و میتواند

انرا

انرا مالک شد شرعا اگر از حیوانات نباشد و اشکالی نیست در وجوب
خمس در آن و شرط است در آن نصاب و در تعیین نصاب آن خلافست اقوی
آنست که یکدینار است و اگر کسانیکه قیمت آنرا میدانند مختلف شوند پس
بعضی گویند یکد نصابست و بعضی گویند نیست اوجه اخذ بقول اکثر است و اگر در
مکانی قیمت آن بقدر یکدینار باشد و در جائی دیگر نباشد اما خمس ساقط میباشد
یا نه احوط وجوب و سقوط است و در زیاد از یکدینار نصابی نیست بلکه خمس در آن
واجب اگرچه قلیل باشد و موقوف نیست وجوب خمس در آن بانقضاء اخراج مونه سال
و همچنانکه در غوص کبیر واجبست خمس در غوص صغیر نیز واجبست و ولی باید از آن اخراج نماید
و همچنین در مجنون بنا بر اقوی و واجبست خمس بر مملوک مطلق در غوص او خواه قائل
شویم بانکه مالک میشود یا نه و محقق گفته اند که ولی او باید اخراج نماید و در آن
اشکالست و احتیاط اولی است و فرقی میانه زن و مرد و خنثی و مسلم و کافر نیست
و اگر در چند دفعه باهم بقدر نصاب بیرون آید خمس واجبست بنا بر اقوی و اگرچه هر دفعه
کم از نصاب باشد و اگرچه میان هر دو دفعه فاصله مدیدی باشد و الحاق نوع شرط نیست
بنا بر اقوی و مصرف خمس غوص مصرف خمس غنایم است و اما غوص در چاهها و نهرها و دجله
بغداد و کوران ملحق میشود بغوص در دریا یا نه در آن اشکالست اقرب عدم الحاق است

قسم پنجم از اموریکه خمس در آن واجبست ارباح و منافع تجارات و زراعات
و صنعتهاست واجبست خمس در آنها بنابر اشهر و اظهر لکن بعد از وضع مؤنه سال است
و اخراج مؤنه خود و عیال واجب النفقه خود بآنکه لست بلکه اقرب اخراج مؤنه عیالی
که مستحب است یا مباح است مؤنه او پس خمس واجب نیست مگر بعد از وضع آن و اگر
کسی را عیال خود قرار داده باشد بجهة عمل حرامی مثل ساز زدن یا غنا کردن
یا لکوان پس در استثنای مؤنه آن اشکالست و احتیاط را نباید ترک کرد
و دینی که پیش از ظهور ربح بوده باشد یا در همان سالی که ربح ظاهر شده بهم رسیده
از ارباح استثنا میشود و بعد از وضع آن خمس واجب میشود خواه صاحب آن مطالبه
نماید یا نه حتی بنا بر اظهر بنابر اجود و اما اگر دینی بوده باشد او را که وعده آن زیاد
از یکسال بوده باشد اولی عدم استثنا است بلکه عدم استثنا خالی
از قوة نیست و اما دینی که بعد از آن سال مذکور عارض شده پس استثنا نمیشود
و استثنا میشود حقوق دینی که بذمه او تعلق میگیرد و اینها قبل از زمان ظهور نفع
و ربح یا در همان سالیکه ربح ظاهر شده بذمه او تعلق گرفته باشد و هدیه و صله و تحفه
که بدیگران میکنند که لایق بحال او بوده باشد از مؤنه میباشد بنابر اجود و همچنین
آنچه را صرف میکنند در مهمانیها اگرچه بسیار باشد اگر لایق بحال او باشد

وهمچنین

و همچنین آنچه را ظالم از او میگیرد از روی جبر یا آنرا باین ظالم میدهد از جهة دفع ظلم
و همچنین آنچه را صرف میکنند در سفر حج واجب اگر آن حج در سالیکه ربح ظاهر شده
واجب شده باشد و اگر ممکن از حج بعد از گذشتن سال باشد پس مؤنه آن از
ارباح اخراج نمیشود و الحاق آنچه صرف میشود در راه حج مستحب یا سفرهای زیارت و طاعت
بحج واجب خالی از قوة نیست و اگر حج واجب را ترک کند اخراج مؤنه آن از
ارباح منافع بعضی در آن تأمل دارند و عدم اخراج اوجه است و بعضی نقل کرده اند
که آنچه را صرف میکنند در جنگ از مؤنه سال او است بر او و ایشان شاید
جنگ واجب باشد یا مستحب و نقل کرده اند بعضی که آنچه را بصدقه میدهد از
مؤنه است و نقل کرده اند جمعی بلکه آنچه خرج میشود در تزویج از مؤنه است و مقتضای
کلام ایشان آنستکه زن گرفتن میانه آنکه مضطر باشد یا نه یا آنکه منفعت داشته
باشد بلکه همین داعی دارد که متعه کردن نزد اهل آن باشد و بالجمله اشکالی نیست در
اینکه مؤنه تزویج از مؤنه استثنا است فی الجمله و قیمت جاریه و خادم از مؤنه است
بنابر اجود خواه کنیز بجهة خدمت خود یا بجهة تمتع و قیمت چیزی که محتاج بآن میباشد
مثل اسب سواری که لایق بحال او است از مؤنه است بنابر اجود و همچنین قیمت
جامه که میخرد و ظاهرا همچنین قیمت کتابیکه محتاج بآن است از مؤنه است و بعض

گفته‌اند که اگر تجارت او خسران و ضرر کرد ربح را بقدر آن بازاء آن حساب میکنند
اما اگر ربح با مال تلف شود ربح را بازاء آن حساب نمیکنند و بعضی تأمل در آن
دارند و آن تأمل بجا است پس احوط عدم حساب نمودن ربح است بازاء خسران
و مراد بمؤنه در اینجا مؤنه سال است پس کمتر از سال و خرج در ماه دوازدهم
کفایت نمینماید و ابتدای سال وقت ظهور ربح است و معتبر در مؤنه میانه روی است
که لایق بحال او است بدون اسراف و تنگ گرفتن و اگر اسراف کرد آنچه را
زیاده روی کرده بجایش حساب میشود و اگر تنگ گرفت بر خود آنچه را تنگ
گرفته وضع مینماید بنابر اظهر و مرجع در معرفت مؤنه عرف و عادت است هر چه را مؤنه
گویند حقیقة مستثنی است مگر اینکه حرام باشد که مستثنی نیست قطعا و اما
اگر مکروه باشد و داخل در مؤنه باشد در استثنای آن اشکال است احوط
عدم و اقرب استثنا است و اگر ربح و منفعت بتدریج حاصل شود در سال چنانچه
غالب چنین است خواه از یک سرمایه باشد یا از اسباب متعدده از برای
هر کدام سالی است بانفراده و بعضی گفته‌اند که مؤنه در صورتیکه مشترک است
میان سببی که اول سالش بعد از سبب سابق است تقسیم میشود بر هر دو و بعد از
اتمام سال سبب اول از بقیه سال سبب دوم مؤنه از زمان از سبب ثانی است

وظاهر

وظاهر کلام او وجوب تقسیم مؤنه است و در وجوب آن اشکال است لکن احوط است
و اگر او را مالی دیگر بوده باشد که خمسی بر آن نباشد بجهة آنکه خمس آن را داده
یا باعتبار آنکه بسببی منتقل باو شده که نباید خمس آن را داد مثل میراث
و هبه پس آیا مؤنه که استثنا میشود از این بابت پس ارباح و منافع را
باید خمس داد بدون اخراج مؤنه یا اینکه مؤنه را از ارباح میگیرد پس اگر فرض
شود که ارباح مساوی با مؤنه است خمس واجب نمیباشد یا اینکه باید مؤنه را از
هر دو حساب کنند و در آن خلاف است مسئله در غایة اشکال است و ترک احتیاط
را نباید نمود و احوط از همه احتمال اول است پس احتمال ثالث و اگر چه قول دوم
که برداشتن مؤنه از نفع بوده باشد قوه دارد و اگر از برای او چند شغل بوده
باشد که هر یک را نفعی بوده باشد مثل زراعت و کسب و تجارت اختیار دارد در حساب
نمودن مؤنه از هر یک که خواهد یا بر همه قسمت نماید و واجب است خمس در ارباح جمیع
مکاسب اگر چه از اقسام تجارت و زراعت و کسب نباشد پس واجب است خمس در
چیزی که حاصل میشود یا از شکار و هیزم کشی و سقائی و علف فروشی و اجاره گرفتن
و نحو اینها و قول بعدم وجوب خمس در اینها ضعیف است و خمس در اینها نیز بعد از اخراج
مؤنه است و در ارباحی که خمس در آنها واجب میشود نصابی معین نشده بلکه هر چه زیاد

از مؤنه ابد باید خمس از آن داد اگرچه قلیل باشد و واجبست خمس در غلات و زراعتی که
زکوة در آنها واجبست بعد از اخراج زکوة و حق سلطان و مؤنه زراعت بنابر اجود
و خمس در ارباح نیز مثل خمس غنایم بر شش قسمت میشود و مختص بامام عم نیست و قول بخلاف
این ضعیف است و وجوب خمس در ارباح ثابت است حتی نسبت بزن و خنثی و فرق
نیست میان حصول نفع و ربح که به بیع بوده باشد یا بصلح یا باجاره یا بالمضاربه
یا بالشرکه یا بغیر آنها و در مضاربه خمس بر عامل و مالک بعد از اخراج مؤنه است
و در شرکه بعد از اخراج مؤنه هر یک از دو شریک است و اگر ربحی در معامله فضولی حاصل شود
واجبست خمس بعد از امضاء آن معامله بنابر اجود و اگر معامله کند به نسیه
و در آن ربحی بوده باشد وجوب خمس بعد از رسیدن موعد است نه در وقت معامله
بنابر اقرب و شرط نیست در وجوب خمس در ارباح تمکن از رسانیدن آن بمستحق
و اگر بخشد مال را در اثنای سال و یا بکند چیزی را از روی حیله تا خمس از او ساقط
شود ساقط نمیشود آنچه بر او بود بنابر اجود و بلوغ و عقل شرط است در وجوب خمس
در این قسم پس اگر بجهة طفل یا دیوانه نفعی از تجارت یا زراعت حاصل شود خمس بر آن
نیست و اما مجنون ادواری که گاهی دیوانه است و گاهی عاقل بر او واجب خمس در این
قسم خمس واجبست بر کفار حتی کفار ذمی و اگر کافر دین حق را قبول کند در سقوط این تکلیف

ازاد

از او مثل سایر تکالیف اشکالست احوط عدم سقوط است و آیا واجبست بر بنده
یا نه مقتضای تحقیق آنستکه اگر گوئیم او مالک میشود واجبست بر او و اگر گوئیم مالک
نمیشود در حکم بوجوب اشکالست و بالجمله واجبست خمس از ربحی که بجهة او بهم رسیده (?)
و احوط آنستکه با قی بیش (?) باشد که اخراج نماید و این خمس واجبست
در حالت خواب و بیهوشی و مستی و فراموشی لکن اگر این عذرها برطرف شود
خمس واجبست اگر سبب آن باقی باشد و همچنین است حکم در گنج و غوص و معدن
و اگر ثلث مال خود را کسی وصیت کند که تجارت کنند پس ربحی در آن بهم رسد
در وجوب خمس در آن اشکالست و اقرب عدم وجوبست و در وجوب خمس در هبه
و میراث و هدیه خلافست و مسئله در غایت اشکالست لکن اقوی عدم وجوبست
و همچنین در وجوب خمس در آنچه میگیرد از صدقات واجبه و مستحبه از زکوة و کفاره
و مال مجهول المالک و وقف و نذر و آنچه بآن وصیت شده و خمس و بخشش
حکام و سلاطین و نحو آنها خلافست و اقوی عدم وجوبست و واجبست خمس
در مهر و عوض خلع که زن بشوهر میدهد که او را طلاق دهد و منفعت آنها ملحق میشود
بارباح بنابر اجود و همچنین واجبست خمس در آنچه میگیرد از دیه مطلقا اگرچه
از روی صلح باشد و خصوصا (?) بل شده (?) بوجوب خمس در عسل کوهی و در انجبین و ترنجبین

و سنبر خشت و جمع و التحقیق آنست که اگر اینها داخل در ارباح و منافع کسبها باشد
خمس در اینها واجبست و اگر نه واجب نیست و سزاوار است این تفصیل در میوه
درختان و حیوانات و کوهی در وجوب اینها و در هیزم آوردن و صید کردن و علف آوردن
و جستن جزها و اجرت حمام و کاروانسرا و خوانه و بالجمله معتبر صدق اسم تجارت
و کسب و صنعت و زراعت است حقیقة یا عرفا پس اگر بطریق حقیقت یا از این
امور مذکور صادق است واجبست اگرچه فرد نادر باشد و اگر نه واجب نیست
اگرچه کسب مجازی یا از مذکورات بر آن صادق باشد و اگرچه اطلاق فایده
و غنیمت بر آن بشود بنا بر اقرب پس بنا بر مختار در میوه درختی که باد
می‌رسد خمس نیست و همچنین اگر اجیر با معامله دیگر که بر جهت تجارت نباشد با او
مشتغل شود و همچنین در حیوانی اندر ضان و همچنین واجب است زیادتی غله که جهت
خوردن خود خریده و زیاد آمده و همچنین در اساس خانه از قبیل ظرف خواه
مس باشد یا غیر آن و از قبیل فرش و بساط و مانند آنها و همچنین جامه و کنیز و غلام
و زنبور و بالجمله هر چیزی که از اموال شده از روی اختیار یا به عقدی که باشد هر گاه
بجهت نگاهداشتن و ذخیره باشد نه بجهت تجارت از آن خمس نیست اگرچه زیاد از
حاجت باشد و اگر ربحی ظاهر شود در معامله تجارت آن شده اقرب وجوب خمس است

بجهت

بجهت ظهور ربح اگرچه نقد نشده باشد لکن جواز تاخیر خمس دادن تا بعد از نقد شدن
در کمال قوت است خصوص اگر اخراج قبل از نقد شدن لازم داشته باشد ضرر را
لکن احوط اخراج قبل از آنست و اگر متاعی را خریده و ربحی ظاهر شد پس قیمت آن
تنزل کرد بنحوی که ربح باقی نماند یا اینکه در مطالبه ربح محقق شود و بعد در جای دیگر ربح آن
بر طرف شود از برای اینکه دو خمس بر طرف میشود ولکن زکات اجناس ها را اثبات کرد
و بعضی از علما گفته اند که فرقی نیست میان ارتفاع اکتساب پس اگر ارض را الحال رد
پس قیمه آن بالا رود در زیادتی خمس لازم است و اگر قیمه آن بالا رود بجهت سوق
بردن زیادتی خمس لازم نیست و بعضی دیگر گفته اند که چیزی که خمس ندارد اگر زیادتی
در او بهم رسد زیادتی منفصل یا متصل خمس لازم است در آن زیادتی و در زیادتی بجهت
بازار اشکال است و تحقیق آنست که آنچه منتقل با او میشود شرعا به بیع و مانند آن از اسباب
اختیاریه و با ارث و مانند آن از اسباب قهریه اگر قیمه آن زیاد شود و صادق باشد
ربح تجارت یا ربح آنچه اسلم گذشت که خمس در آنها واجبست پس خمس در آن واجب نیست
و همچنین اگر بهم رسد در آن زیادتی عینی و صادق نباشد که ربح آن امور مذکورات است
و اما اگر زیادتی عینی یا زیادتی قیمه داخل باشد در آنچه که قیمه خمس لازم است و بالجمله
زیادتی عینی و اعتباری در آن زیادتی قیمه است و نماء خمس در آنها نیست مگر آنکه داخل باشد

ربح

در ربح و منفعت یکی از امور مذکوره که خمس در انها واجب بود پس اگر خانه یا درخت
یا کنیزی یا حیوانات مثلا منتقل باو شود پس زیادتی در قیمت ان بهم رسد یا نماء یا نحو
ان را بهم رسد خمس در آن نیست اگر بقصد تجارت نبوده و اگر بقصد تجارت بوده
ظاهرا خمس واجبست قسم ششم از اموری که خمس در ان واجبست مال حلالی است که
مخلوط بحرام شده باشد بنحوی که ممکن نباشد تمیز از یکدیگر و قدر هر دو مجهول باشد
و نه علم داشته باشد بزیادتی یکی از انها دو بر دیگری و نه ظن نه باجمال و نه بتفصیل بلکه
مساوی بودن و مساوی نبودن نزد او مساوی باشد و نداند که حرام زیاده از خمس است
یا کمتر و صاحب ان مجهول باشد بنحوی که ممکن نباشد او را شناختن صاحبش پس در
اینحال واجبست خمس در ان و قول بعدم وجوب خمس ضعیف است و فرقی نیست میان
انکه اموال مخلوط از کسبش باشد یا از میراثی باشد که علم داشته باشد که مخلوط با حرام
است بلکه در هدیه و صله نیز همین حکم است بنابر اجود و نصابی در ان نیست بلکه
در قلیل و کثیر واجبست خمس و اگر بعد از اخراج خمس و دادن بار باش صاحب ان
پیدا شود در ضامن بودن انکه اخراج کرده خلافست احوط ضمان و اقرب عدم
ضمان است و اگر خمس را داده و بعد معلوم شد که حرام زیاده از خمس بوده خواه
قدر انرا داند یا نه لباس است که تواند فوت داد مباح بودن این قدر زاید برا ان

نکفی

مشخص لکن بعضی گفته اند که احتمال دارد که این زاید را اخراج کند و احتمال دارد
که انچه را داده پس گیرد و مجموع را تصدق نماید و اگر نتواند پس گیرد انقدر زیاده را
تصدق کند و این احوط است و فرقی نیست میان انکه بعد از تلف کردن جمیع مال
زیادتی معلوم شود یا قبل و اگر حلال مخلوط بحرام از اموری باشد که خمس در ان
واجبست از قبیل معادن و کنوز و خمس انرا نداده باشد ایا اخراج خمس ان
بجهة مزج با حرام کافیست پس خمس دیگر از ان واجب نیست بلکه واجبست
اخراج خمس دیگری که واجب بود در ان حلال قبل از مزج با حرام احوط اخیر است بلکه در کمال
قوتست و ظاهرا فرقی نیست در وجوب خمس در انچه گفتیم از مال مخلوط با حرام
میان انکه ان حلال از یکی باشد یا بیشتر و ان حرام که مخلوط با حلال شده
از یکی باشد یا بیشتر مال طفل و مجنون باشد یا نه امتزاج با اختیار شده باشد یا نه
و ظاهرا اعتبار و لحاظ همان است که خمس در اینجا نیز تعلق بعین میگیرد پس اگر ان
عین بیرون رود تلف شود ضامن نمیباشد نسبت بخمس و با افراط احوط ضمان است
و اخراج قیمت خمس است و اگر حلال مخلوط بحرام مالی طفل یا مجنون مثلا باشد در وجوب
خمس در ان اشکال است و مصرف این خمس نیز مصرف خمس ارباح دیگر است و اگر
حلالی با حرام ممزوج باشد و مالک حرام را بعینه بشناسد و قدر حرام را نیز بداند

باید از ان ابطال شخص برساند و خمسی در کار نیست خواه نتوانند ان دو مال را از
هم تمیز دهد یا نه از قبیل الکه نشده حلال با حرام مخلوط شود بنابراجود و اگر حلال و حرام
ممزوج شود و شناختن صاحب ان بهیچ وجه ممکن نشود ولکن قدر حرام را بدانند در وجوب
خمس در اینجا و عدم ان خلافست و عدم وجوب در کمال قوتست و بنابراین واجبست
تصدق دادن الحرام و اما وجوب تصدق با مایوس شدن از طلب آن معین باشد
یا با عدم یاس نیز بعنوان تصدق نماید اقرب اجزا است و تفحص از مالک و تجسس از ان لازم
نیست و بنابر تصدق باید از ان تصدق نمود باشتی جمیله مصارف زکوة میباشد و بادات
و انمی نمیتوان داد و بنابراقرب اگرچه بعضی این را احوط میدانند و فرقی نیست در وجوب
تصدق در اینجا میان الکه ان حرام بقدر خمس باشد یا زیادتر یا کمتر و اما واجبست که
تصدق بعد از قسمت و جدا کردن حق مجهول المالک بوده باشد یا بدون قسمت
و بنا بودن اشتراک نیز میتوان اقرب جواز تصدق است بقسمت و بعدم ان
ولکن با عدم قسمت موقوفست تصرف بر تصدق جمیع زیرا که با عدم تصدق بجمیع علم حاصل
نمیشود بتصدق حق مجهول المالک بجهة عدم تمیز و در تصدق اذن حاکم شرع و بعد از
الکه تصرف تصدق میکنند و بعد از آنکه مستحق [illegible] شرط نیست و اگر حلال با حرام مخلوط شود
و ممکن نباشد او را موقوف صاحب ان بهیچ وجه و قدر ان را نیز نداند و لکن داند که زیاد از

خمس است

خمس است پس اقوی وجوب خمس و حلیت مال است بعد از خمس بدون تصدق چنانچه جمع
باین قایلند ظاهرا و جمعی قایلند بوجوب خمس و تصدق با آنچه مظنه دارد که زیاد از خمس
میباشد و احتیاط را نباید ترک کرد و اگر حلال با حرام ممزوج شود و ممکن نباشد
شناختن صاحبان و قدر انرا نداند اما داند که کمتر از خمس است پس در ان
چند احتمالست لکن احتمال وجوب خمس در کمال قوتست و اگر با مزج حلال بحرام
قدر ان معلوم نباشد اما صاحب ان معلوم باشد واجبست راضی کردن مالک
بصلح یا غیر ان و قول بوجوب خمس در اینجا ضعیف است و اگر مالک ابا نماید از صلح
و بهیچ وجه راضی نشود پس جمعی گفته اند که احتیاط اینست که انقدر به او بدهد که شخص
یقین بهم رسد که زیاد از ان حقی ندارد و گفته اند که دور نیست اکتفا بجزئی که یقین
دارد که حق او است و آنچه گفته اند نیکو است و فرقی نیست در این میان الکه
مال تلف شده باشد یا نه و اگر بداند که مالک یکی از جماعه محصور میباشد واجبست
خلاصی از جمیع اگرچه بصلح باشد بنابر احوط بلکه این معین است اگر ضرری بر ان مترتب
نشود و اما با ضرر باید قرعه زد بنابر اقوی و اگر مالک ان مرده باشد باید وارث را راضی
کرد بنحوی که گذشت و اگر وارث منحصر نباشد پس ان مال مال امامست و از
انفالست فرع منضم از امور یکه خمس در ان واجبست زمینی است که یکی از اهل ذمه

از مسلمانان بگردد و وجوب خمس مختص زمین زراعت نیست بلکه شامل جمیع اراضی از زمین
و زمین مسکن و دکان میباشد بنابر اقوی و اما حکم مختص باین صورتست که خصوص
زمینی را خریده باشد و مقصود و اصلی خریدن زمین باشد یا شامل است زمینی را
که مقصود خریدن آنچه در آنست از عمارات و درخت میباشد مثل آنکه خانه یا زمین
آن بخرد در آن اشکالست لکن احتمال اول در غایت قوتست و احوط در اینجا خمست
بلکه واجبست در قیمت درختان و کنیز و اما حکم مختص بصورت خریدنست پس اگر بصلح و هبه
منتقل باو شود خمس واجب نیست یا بعد انتقال بلکه باشد خمس لازم است مسئله
محل اشکالست لکن احتمال اول اقربست بعضی گفته اند که احوط آنست که شرط کند
در ضمن عقد خمس را بلکه در ضمن عقد بیع نیز شرط کند تا اشکال الحمد برطرف شود و نیست
در اینجا ساقط میباشد بنابر اقوی و اقرب اینست که در اینجا نیز خمس تعلق بعین میگیرد
و ساقط نمیشود خمس بفروختن آن ذمی زمین را قبل از اخراج خمس اگرچه بمسلم بفروشد
بنابر اجود و اگر بعد از خریدن ذمی از مسلم اقاله نماید او را و مبیع را پس گیرد
بعضی تصریح کرده اند که خمس ساقط نمیشود و احتمال سقوط نیز میرود و اولی آنست که پس گرفتن زمین را
منع نتوان نمود و اگر ذمی شرط کند در ضمن بیع سقوط خمس را این شرط فاسد میباشد بنا
بر اجود   در احکام خمس است بدانکه خمس بر شش قسم میشود سهمی از آن از

مال

مال مالک الملک پروردگار عالمیان میباشد و اگرچه مال و صاحب مالی او در دنیا و آخرت
همه در ملک اوست جلت عظمته لکن چون این را بجهت پیغمبر خود و ذریه آنحضرت
قرار داده خود را نیز شریک ایشان گردانیده و سهمی بجهت خود نیز قرار داد
تا از جهت پیغمبر و ذریه طاهره او ذلتی نباشد در اخذ و چنان ندانند مردم که آن
نیز از چرکهای مال ایشانست که بایشان میدهند بلکه حق خالصی است که
مالک الملک بجهت ایشان قرار داده و سهمی از جهت پیغمبر است و سهمی از
ذوی القربا و سهمی از یتامی و سهمی از مساکین و سهمی از ابن السبیل و مراد
از ذوی القربی امام ع است نه مطلق خویشان پیغمبر صلعم بنابر اشهر و اظهر
و بعد از پیغمبر سهم خدا و رسول ص و ذوی القربی همه از مال امام میباشد و او
مستحق هر سه سهم است پس از خمس نصف آن مختص با امام ع میباشد
و فرقی نیست در این میانه که خمس از غنایم و معادن و کنز و ارباح
دیگر باشد و خلاف این قول در غایت ضعف است و سه صنف دیگر در وقتی
مستحق میباشند که از اولاد هاشم بن عبد مناف که جد پیغمبر است باشند
و مراد از اولاد هاشم کسی است که منتهی شود از جانب پدر بهاشم پس داخل
میباشند در این قاعده اولاد ابی طالب الا اولاد امیر المؤمنین ع و اولاد

عقیل و جعفر و اولاد اولاد ایشان و لشکر داخل نیست در اولاد امیر المؤمنین که از
اولاد فاطمه ع باشند و همچنین داخل میباشند در این اولاد عباس و حارث
و ابا لهب عموی پیغمبر ص و اولاد اولاد ایشان و لکن در این زمان معروف نیست
از بنی هاشم مگر از ذریه طاهره و اولاد امیر المؤمنین ع که از اولاد فاطمه بوده باشند
و اولاد عبد المطلب بن عبد المناف برادر هاشم را بعضی در خمس شریک دانسته و خلاف
این قول ضعیف است و مراد از یتامی اطفالی میباشند که ایشان را پدری نیست
و بحد بلوغ نرسیده اند خواه مادر داشته باشند یا نه و اگر پدر داشته باشند
و مادر نداشته باشند یتیم نمیباشند و اگر جد پدری داشته باشند و پدر نداشته
باشند یتیم است و یتیم که بالغ شود حق او از این جهت ساقط میشود و از جهت فقر
و غیر آن ساقط نمیشود و مراد به مساکین در اینجا کسانی میباشند که شامل فقرا میباشند
و هاشمی که یتیم و ابن السبیل نیست اگر فقیر نباشد جایز نیست دادن خمس باو و فقر
در اینجا همانست که در زکوة بیانش گذشت و فرقی نیست در این سه صنف
میان زن و مرد و خنثی و جایز است تقسیم میان مرد و زن و صغیر و کبیر و صد و بدو بر
بالسویه و موقوف نیست در تقسیم کردن باینکه حاکم شرع متوجه شود و آیا جایز است
که آن نصفی که مخصوص امام است مجموع را بیک صنف از این سه صنف بدهند یا نه

اران

در ان خلافست و مسئله محل اشکالست لکن احوط و اقرب وجوب بسط و عدم
جواز تخصیص است بیک طایفه لکن واجب نیست استیعاب در دادن بجمیع افراد
این سه صنف بلکه جایز است که در هر صنفی بیک نفر و یا بیشتر بدهد بلکه جایز است
تفاوت میان این سه صنف قرار دادن پس اگر یک صنف را صد دینار و
صنف دیگر را یک دینار بدهد جایز است و فرقی نیست در وجوب بسط بر اصناف
میان آنکه حصه هر یک را قیمت باشد یا نه و آیا ابن السبیل فقیر را میتوان که سهم
دو صنف را باو داد از جهت فقر و ابن السبیل بودن او یا نه در ان اشکالست
و در وقت دادن واجب نیست تعیین کردن اینکه از جهت فقیر بودن او است
مثلا بنا بر اقرب پس همینکه باصناف ثلثه برسد کافی است و اگر نخواهند
که از ابتدا بسه صنف برسانند واجبست حفظ آن سهمی که منسوبند باو رسانیده و دادن
بغیر آن صنف جایز نیست بنا بر اقرب و در زمان غیبت مثل این زمان
جایز است عطا کردن بکسی از هر صنفی بقدر یکه زیاده بر غنای او باشد و بیش
از کفایه سالش باشد بنا بر اقرب لکن بعضی جایز نمیدانند و آن احوط است
و واجب نیست در این زمان دادن بهر یک از اصناف بقدر کفایه بلکه کمتر
از کفایه نیز جایز است بنا بر اقوی و مستحب است که اولاد فاطمه ع را زیاده از

سایر اولاد ابوطالب میدهند و ایشان زیاده از سایر هاشمی میدهند و بعضی واجب
میدانند که در حضور امام علیه السلام جمیع حصه‌های خمس را با امام علیه السلام دهند که ایشان هر کس
صلاح دانند بدهند و بعضی در ان اشکال کرده اند و اما در زمان غیبت جایز نیست
مالک و وکیل او را که حصه امام را بغیر از فقیه مجتهد جامع الشرائط بدهند بلکه
واجب است که از الفقیه مجتهد جامع الشرائط دهند و اما سه سهم دیگر که نصف
ان باشد معتمد و اقوی انست که جایز است مالک و وکیل او را که خود بان
اصناف رسانند و صرف ایشان نمایند و تسلیم مجتهد واجب نیست ولکن
افضل دادن بمجتهدین است که ایشان متوجه قسمت ان شوند و در اشتراط
فقر در یتیم هاشمی بجهت استحقاق خمس خلاف است معظم علما فقر را شرط میدانند
پس اگر یتیم غنی باشد او را مستحق خمس نمیدانند و این احوط است لکن عدم
اشتراط در نزد فقیر اقوی است و در ابن السبیل هاشمی فقر شرط نیست بلکه
شرط است احتیاج در اینجا که خمس باو میدهند اگرچه در بلد خود غنی باشد همچنانکه
باین تصریح کرده اند و کلام در ابن السبیل در این باب مثل ابن السبیل در
باب زکوة است و احکام ان در باب زکوة گذشت و اعاده ضرور نیست
و شرط است در ابن السبیل و فقیر اینکه مؤمن و شیعه اثنی عشری باشند

و در یتیم

و در یتیم اینکه از اولاد مؤمنین و شیعه باشند پس اگر سید هاشمی از کفار
باشد اگرچه مرتد باشد العیاذ بالله خمس باو نمیتوان داد و باولاد او نیز
نمیتوان داد و همچنین اگر از مخالفین باشد یا شیعه غیر اثنی عشری باشد نه باو و نه
باولاد او خمس نمیتوان داد ولکن عدالت شرط نیست پس [illegible] میتوان داد
و ایا شرط است که از اولاد زنا نباشد یا نه در ان اختلاف است احوط اشتراط است
و بعد از انکه نیز شرط نیست بنا بر اظهر و اشهر و قول باشتراط ضعیف است و شرط
نیست گذشتن سال در وجوب خمس واجب میگردد در ارباح و منافع بلکه هر وقت که
حاصل شود انچه در ان خمس است خمس واجب میشود مثل وجوب زکوة در وقت دخول
وقت و ایا واجب است ادای ان فورا یا نه بعضی فوری میدانند لکن عدم فوریت
در غایت قوت است خواه نسبت بمالک مال باشد یا وکیل ان لکن احوط
فوریت است نسبت بهر دو و اما خمس ارباح جایز است تاخیر ان از زمان
حصول ربح تا یکسال بنا بر معتمد خواه وقت ظهور ربح بداند که زیاد بر مؤنه میباشد
یا نه و این از جهت احتیاط از برای صاحب کسب است زیرا که مؤنه و کسب معلوم
نمیشود مگر بعد از گذشتن سال زیرا که ممکن است که اولادی بجهت او بهم رسید
یا زنی برد یا خانه اش خراب شد یا حیوان سواریش مرد یا خادم محتاج شد

ونحو این امور واما اگر جدا اند که ربح زیاد از مؤنه است جایز است تعجیل در اخراج
بلکه بعض تصریح باولویت آن کرده اند وقول بعدم جواز ضعیف است پس بنا بر این اگر
در اول سال یا اثنای آن خمس را ادا کند بنیت وجوب مسقط واجب را آورده
واگر خواهد تا سال بیرون رود یا حال جوازی میشود یا نه در آن اشکالست احوط
نوبت واقوی عدم جواز نیه است واگر در اثنای سال خمس را اخراج کرد پس معلوم
شد که ربح کفایت نمیکند و باقی دار نمیباشد اقوی آنست که نمیتوانند از مستحق
پس گیرد مطلقا خصوصا اگر خوف کرده باشد و فرقی نیست در این میان حصه
امام که بنایب او تسلیم نموده وغیر آن واگر پیش از گذشتن سال وکیل کند
کسی را بجهت اخراج خمس و قبض کند وکیل پس وکیل نیز بر او واجب نیست فوریت
وتعجیل در اخراج مگر وکیل نمودن دلالت بر فوریت نماید واگر خواهند پیش از
گذشتن سال که ربح کفایت مونه مینماید جایز نیست دادن خمس بمستحق
بقصد وجوب واگر بقصد قرض داد پس معلوم شد که ربح کفایت میکند آیا آنچه
داده مجزی است یا نه در آن اشکالست لکن اقرب اجزا است واگر جدا اند که
ربح کفایت مونه او میکند و خواهد تاخیر کند تا سال تمام شود آیا میتواند که در خمس
آن ربح تصرف نماید و نقل نماید از خود بدیگری به بیع وصلح وهبه نه از جهت مونه

باوجهت

باو جهت با نگذاردن آن احوط نیز است بلکه در غایت قوت است وابتدای
سال وقت ظهور ربح است نه وقت شروع بکسب بنا بر اقوی و صحیح است وکیل کردن
مستحق غیر خود را در اخذ خمس و جایز است وکیل قرار دادن بجهت اخراج خمس
واگر مالک خمس را داد بمستحق جایز است او را که از اهلیت خود برگرداند از
روی اختیار و مکروه نمیباشد واگر کسی وصیت کرد باخراج خمس بعد از اصل مال
اخراج میکنند بنا بر اشهر واظهر و حصه غیر امام را جایز است نقل نمودن از بلدی که
در آن خمس بهم رسیده به بلدی دیگر با وجود مستحق در آن بلد بنا بر اقرب و بعضی
منع کرده اند و در آن احوط است و بنا بر جواز احوط اینست که ضامن میباشد
واما اگر مستحق در آن بلد نمیباشد جایز است و ضامن نمیباشد و بنا بر مختار
که نقل جایز بود اگرچه با وجود مستحق باشد یا عدم مستحق معین نیست نقل بمکان ادنای
قریب بلکه میتواند به بعید نیز نقل نمود و مونه نقل بر مالک میباشد در اینجا خواه
مستحق باشد در آن بلد یا نباشد واما حصه امام علیه السلام پس اگر مجتهد که منوب او
امور شود نباشد در آن بلد جایز است نقل کردن آن ببلدی دیگر با وجود او
احوط عدم نقل است اگرچه حکم بآن در آن نظر واشکالست و در حکم خمس است
واجب میشود در غنایم و کنجها و معدن وارباح و غیر آنها در زمان غیبت در سقوط

ان مطلقا و عدم سقوط مطلق و سقوط حصه امام عم نه بحران و وجوب دفن جمیع
و عدم وجوب آن و وجوب دفن حصه امام نه غیر خلاف شدیدی میباشد و دوازده
قولی در مسئله میباشد آنچه اقوی و معتمد است اینستکه واجبست اخراج آن
خواه حصه امام عم باشد یا غیر آن خواه خمس ارباح باشد یا غیر آن و غیر از آن
ساقط نیست و جایز است بلکه واجبست صرف نمودن حصه غیر امام عم باصناف
و جایز است صرف حصه امام عم نیز و این قول قول مشهور میان علما است و معتمد
در نظر است و اما حصه امام عم را میتوانند حفظ نماید و بر تقدیر وجوب اخراج
فوری نیست و کسیکه حصه امام عم را باو میدهند شرط است در او ایمان و آیا شرط
است در او عدالت یا نه مشهور علما شرط میدانند و آن اقوی است و بعضی
شرط نمیدانند و آن ضعیف است ولکن احوط است ولکن شرط نیست در آن
مرد بودن و صاحب رشد بودن و عقل و موضع نیز شرط نیست و کیفیت دادن
صغیر در اینمقام و در مقام دادن حصه بنامی مثل کیفیت دادن زکوة باو است
و گذشت و آیا شرط است در آنکه حصه امام عم باو میدهند اینکه از اولاد
زنا نباشد اشکال است احوط اشتراط است و شرط است در کسیکه سهم امام عم
باو میدهند فقیر بودن و مراعات گوراه و بیوه زنان و یتیمان و ضعفا و کسیکه السیار

محتاجست

محتاجست اولی است و شبهه نیست در جواز صرف حصه امام عم و دادن
بذریه علیه علویه و اولاد فاطمه عم و اما در جواز صرف آن بار سادات و اولاد
حضرت امیر عم از غیر فاطمه عم و اولاد عقیل و غیر ایشان خلاف ضعیف است
و اقوی جواز صرف کردن در جمیع سادات است و بر تقدیر فرق نیست
میان یتیم و ابن السبیل و محتاجین و آیا جایز است صرف نمودن در حق
فقرا و مستضعفین امامیه و فی سبیل الله که در سابق اشاره بآن شده یا نه
در آن خلافست اکثر جایز نمیدانند و بعضی جایز میدانند و کسیکه جایز
میدانند ظاهر کلامش اینستکه عدالت را شرط میدانند و مسئله محل اشکال است
لکن قول بجواز در غایه قوتست اگرچه احوط منع است پس صرف از حق
بنی هاشم نمایند مگر اینکه بدانند بعلم قطعی که جناب صاحب الامر علیه السلام
راضی میباشند در صرف نمودن در این مصرف خاص و بر تقدیر لزوم صرف بنی هاشم
رسانیدن بهمه طوایف ایشان لازم نیست بلکه رسانیدن بیک
صنف که فقیر و یتیم و ابن السبیل بوده باشد نیز لازم نیست بنابر اقرب
لکن احوط است و اما جایز است که حصه امام را بر هر یک بقدر یکه زیاد از
مونه سال بوده باشد مثل آنکه زکوة را بفقیر میتوان است داد یا واجبست که

بقدر مؤنه سال زیاد نشود یا واجبست که بقدر ضرورت زیاد نشود در آن خلاف است
و قول اول خالی از قوه نیست و اما ظاهراً آنکه مؤنه سال را احتیاج بطریق
میانه روی است و عدم زیاده از آن و افراط آنچه را میتوان داد حد معینی نیست
و مراد از مؤنه سال همانست که گذشت در مقام خمس ارباح و موقوف است
صرف حصه امام بر مستحقین بر ایجاب و قبول لکن ایجاب و قبول لفظی شرط
نیست بلکه فعلی کفایت میکند و هدیه و غیر آن نیز شرط نیست و اقرب
اینست که قبض شرط نیست و آیا از صدقات است که قصد قربت در آن
لازم باشد یا نه اقرب ثانی است لکن اولی اینست که اینرا از جانب امام
صدقه قرار دهد و به نیابت آن تصدق نماید و ضرور نیست که مستحق را
اعلام نماید که این حصه امام علیه السلام است و همچنین در صرف حصه سایر اصناف
و اگر تفریط کند در این حصه پس تلف شود ضامن میباشد پس عوض آنرا
از او میگیرند و واجبست که کسیکه متوجه صرف سهم امام علیه السلام میشود
فقیه و مجتهد جامع الشرایط بوده باشد و مالک و غیر او را جایز نیست متوجه
شدن بنابر اشهر و اظهر و قول بجواز ضعیف است پس اگر غیر مجتهد
مذکور متوجه شد ضامن میباشد و جایز است که مجتهد مزبور وکیل کند

غیر مجتهد را

غیر مجتهد را در اخراج آن و صرف آن بنابر اقوی و اگر ممکن نباشد که این را
برساند بفقیه و مجتهد مزبور آیا در اینحال جایز است که غیر مجتهد ازا مباشر
شود یا نه بعضی تجویز کرده اند و در آن
اشکال و نظر است

تم بالخیر والحمد لله
والصلوة علی رسوله
و آله
فی سنه ۱۲۳۹

در کیفیت و احکام غسل است بدانکه چند چیز در غسل واجب است

اول نیت و واجب است در آن قصد کردن بآن

را قصد نماید این عمل معین را پس بدون [struck] قصد

اگر غسل کند غسلش فاسد است و باید

قصد قربت نماید پس اگر بجهت ریا بجا آورد غسلش

صحیح نیست و آوردن صورت نیت در خاطر لازم نیست

بنابر اقرب اگرچه احوط است و نیت

وجوب در واجب و ندب در مستحب

واجب نیست لکن احوط است و نیت رفع

حدث و یا مباح بودن آن عبادتی که موقوف بغسل است

واجب نیست بجملا انچه در نیت وضو واجب بود

و در اینجا نیز واجب است و انچه واجب نبود

و در اینجا نیز واجب نیست و واجب نیست

تعیین اینکه این غسل بجهت جنابت یا حیض است

مثلا

مثلا پس بدون تعیین سبب غسل اگر نیت کند غسل او صحیح است و زنیکه

مستحاضه است و خون از او می آید و در کسی که مثل او حدث از او قطع

نمیشود نیت رفع حدث نمیتوان کرد اما نیت مباح

بعضی نماز مثلا میتواند بکند و کسیکه سلس البول دارد مثلا اگر در

بین غسل بول از او بیرون آید احوط این است که غسل را تمام کرده

اعاده نماید پس از آن وضو را نیز بعمل آورد و اگر نیت رفع حدث را

واجب دانسته کسی که جبیره میکند جزئی از بدن را نیت رفع

حدث میکند و اگر نیت رفع حدث را از جمیع بدن نماید

غسلش صحیح است و اگر در غسل نیت رفع حدث اصغر

نماید بعضی حکم کرده اند بعدم صحت غسل خواه عمدا باشد

این نیت یا سهوا و اگر چنین نیت کرد که حدث از

اعضای وضو رفع میشود یا نه اوطا اینست که نه و اگر حایض نیت
مباح بودن جماع کند بعضی حکم بصحت کرده اند و اگر نیت کند
مباح بودن چیزی که موقوف است بر غسل مثل نماز و طواف
و خواندن سورهای عزیمه غسلش صحیح است بلکه اگر نیت مباح
بودن چیزی نماید که بجهة آن مستحب است نیز صحیح است
اما اگر نیت مباح بودن چیزی نماید که غسل بجهة آن نه
واجب باشد و نه سنت غسل صحیح نیست و واجب است
که نیت مقارن اول جزء از غسل باشد و اگر مقارن شستن
دست که بجهة غسل مستحب است نماید یا مقارن مضمضه و استنشاق
نماید نیز صحیح است و تاخیر نیت از شستن نیز جایز نیست
ولکن ترتیب در خود اعضای نیست پس نیت را در
نزد هر جزئی از عضو اول میتوان کرد بنابر اجود و در غسل
ارتماسی نزد اول جزئی که داخل در آب مینماید نیت

مینماید بنحویکه باقی اجزاء بدن محاذات داخل در آب شود و اگر غسل را
با موالات بعمل آورد واجب است استدامه نیت تا آخر آن
یعنی استدامت در وضو گذشت و اگر موالات بجا نیاید در وقت
شستن جزوی که بتاخیر انداخته باید نیت را تجدید نماید اگر از نیت اول
غافل شده باشد دویم شستن سر است سیم چهارم شستن طرف راست
و چپ است بهر حال و واجب است شستن تمام بدن بنحویکه جزئی از آن نماند
اگر چه قلیل باشد و صدق عرفی در شستن تمام بدن کافی نیست
بلکه هر موی از آن باید شسته شود بنابر اقرب و احوط و همچنین
است کلام در اجزاء وضو و شستن ظاهر بدن کافی است
و شستن باطن ضرور نیست در معنی باطن و ظاهر رجوع بعرف
میشود و اگر شک شود در چیزیکه آیا از ظاهر است یا باطن باید
آنرا شست تا یقین بشستن ظاهر بهم رساند و باید شست گوشها
و زیر بغلها و پستانها و ناف و میان پلکها و دست
و گردن و چینهای که بهم کشیده و چروک خورده مجموع آنها باید مجموع را
شست که آنها از ظاهر است و همچنین است اگر بجهة چاقی

زیادتی کوشت بعضی از اجزای بر روی بعضی افتاده باشد

و بینی بریده را واجب است شستن انچه ظاهر است از بینی او

بعد از بریدن پس انچه پیش از آن در زیر آنرا لازم نیست

شستن اکرچه آن پوست مرده باشد و توان آنرا باسانی

کند و اکر لب یا پلک چشم کنده شود انچه ظاهر شد از دندان و کبود

چشم باید آنرا شست بنابر احوط بلکه وجوب خالی از قوت

نیست اکر ضرری و حرجی لازم نیاید و چون شستن ظاهر

بدن لازم شد پس اکر حایلی مثل انکشتر یا دست بند یا خلخال

یا طلحال بر او بوده باشد باید آب بزیر آن رسانیده و همچنین

اکر در پشت کوش یا زیر پستان یا نحو آن آب نرسد باید

تحلیل کند و آب برساند و اکر موی سر یا ریش مثلا آب

بزیر آن نرسد باید تحلیل کند و آب بزیر آن برسد پس اکر

موقوف باشد در رسیدن آب به بشره بکشودن موهای زنان کشودن

مثلا باید آنرا بکشاید و اکر آب بزیر آن میرسد بدون کشودن

آن لازم نیست بنابر اظهر و اشهر لیکن مستحب است و حکم

چرک زیر

در زیر پوست و جلد بوده و مال [illegible] پیدا [illegible] اکر در [illegible] پوست و اکر پوست [illegible] باشد [illegible]

چرک زیر ناخن همانست که در باب وضو کذشت و اکر نتوان

آب بزیر آن حایل داخل نمود باید آنرا کند اکر تواند و با امکان کندن و تحلیل

مخیر است و اکر نتواند آب را بزیر حایل اصلا یا بعنوان حرج و ضرری

میشود آیا بعدل تیمم میشود و غسل ساقط میباشد یا واجب است

غسل و شستن انچه ممکن است احوط جمع میان هردو است اکرچه

غسل و شستن انچه ممکن است در غایت قوت است و چنین

معلوم شد عدم وجوب شستن انچه باطن بدن است پس واجب

نیست شستن باطن دهان و دماغ و چشم و کوش و امثال آنچه

نه ظاهر کوش میباشد باید آنرا شست اکرچه باید تحلیل نماید و سوراخی

که در کوش و دماغ میکنند از انسدا آن سوراخ دیده نشود شستن

آن ضرور نیست لیکن احوط شستن است و اما اکر باطن آن دیده شود

آنرا باید شست با اشکال و همچنین اکر غرا آن از آن سوراخ

کند و لازم نیست در غسل شستن باطن فرج خواه باکره
باشد یا ثیبه و احوط شستن آنقدریست که ظاهر می‌شود
در وقت نشستن بجهة قضاء حاجت و شستن مو در غسل
واجب نیست اما اگر شستن بدن موقوف بر شستن
مو باشد واجب است شستن آن لانه من باب المقدمه
و شستن مو را بعضی مستحب دانسته‌اند و باکی با آن
نیست و اشکالی نیست در عدم وجوب شستن جزوی
که از بدن جدا می‌شود اگر بعد از وجوب غسل جدا شده باشد
و اگر عضوی مثل انگشت یا دستی زیاد بهم رسیده باشد باید آن را شست
بنابر احوط و اقوی و پوست و گوشتی که از بدن کنده شود و افتاده
باشد لیکن هنوز جدا نشده احوط شستن آن است و عدم وجوب
خالی از قوت نیست خصوصا اگر مرده باشد و هم چنین است
اخاعد و پی و استخوان اگر بیرون آید از بدن اگر ضرری بر شستن آنها
نیست احوط شستن است و عدم وجوب خالی از قوت نیست
و شبهه نیست در وجوب شستن ظاهر ناخنها اگرچه زیاده شده
باشد

باشد و اگر زیاد از حد عادت بوده باشد عدم وجوب شستن در نهایت
و غایت قوت است و شستن احوط است و در جمیع آنچه بیان
گفتیم فرق نیست میان غسل واجبی و سنتی و ارتماسی و ترتیبی و جایز است
در غسل ترتیبی اکتفا به اقل شستن که مسمای شستن بعمل آید اگر
چه بنحو روغن مالیده شده باشد و در فهمیدن اقل شستن رجوع بعرف می‌شود
و بکمتر جایز نیست مثل مسح آب به بشره بدون جریان اگرچه در حال
ضرورت باشد بلی از بعضی از اصحاب مستفاد می‌شود که اکتفا به این
در حال ضرورت جایز است و مسأله در محل اشکال است و احوط
جمع میان این مسح نمودن مثل روغن مالی بدون جریان با تیمم است در
حال ضرورت اگرچه اکتفا به تیمم اقرب است و اگر شک در حصول شستن
کند اکتفا بآن جایز نیست و از واجبات غسل ترتیبی ترتیب میانه اعضا است
اگر غسل ترتیبی باشد پس باید ابتدا بسر کند و بعد از آن
جانب راست را و بعد از آن جانب چپ را و اگر ترتیب را
ترک کرد اکتفا بآن غسل نمی‌شود بلکه باید اعاده کند بنحوی که ترتیب
بعمل آید و آیا بعد از ترک ترتیب غسل فاسد می‌شود یا نه [illegible]

که باید غسل را از سر گیرد یا غسل فاسد نمیشود از اصلا مطلقا یا اینکه غسل
از اصل فاسد میشود اگر جزء اول آنرا پست انداخته و نیت را
مقارن جزء بعد کرده پس انداخته کرده اقرب اخیر است پس اگر
جزء او را بجای خود کرده و بعد طرف چپ را شسته و بعد طرف
راست را غسل از اصل فاسد نیست پس بنا باید آنرا از سر گیرد
و آیا باید در اینحال اکتفاء میشود در شستن طرف راست بهمین شستن را
پس طرف چپ را دو مرتبه میشوید نه طرف راست را یا اینکه طرف راست
نیز دو مرتبه میشوید و لشستن سابق اکتفا نمیشود در آن اشکال است
اقرب اول است و احوط ثانی است و اگر بعضی از عضو بعد را
قبل از عضو سابق بشوید مثل آن است که کل آنرا بشوید و در آنچه
گفتیم از عدم اکتفا بغسل که ترتیب در آن بعمل نیامده فرقی نیست میانه
آنکه مخالفت ترتیب از روی سهو باشد یا عمدا یا از جهة جهل بحکم
باشد یا جهل باینکه ترتیب چیست و فرقی نیست میانه آنکه جهل
بسیط داشته باشد مثل اکثر عوام یا جهل مرکب مثل کسیکه باعتقاد او
ترتیب واجب نباشد بجهة شبهه و بعد خلافش ظاهر شود خواه
باجتهاد باشد یا تقلید یا غیر آن خواه مقصر باشد یا غیر مقصر لیکن در

محمد علی

